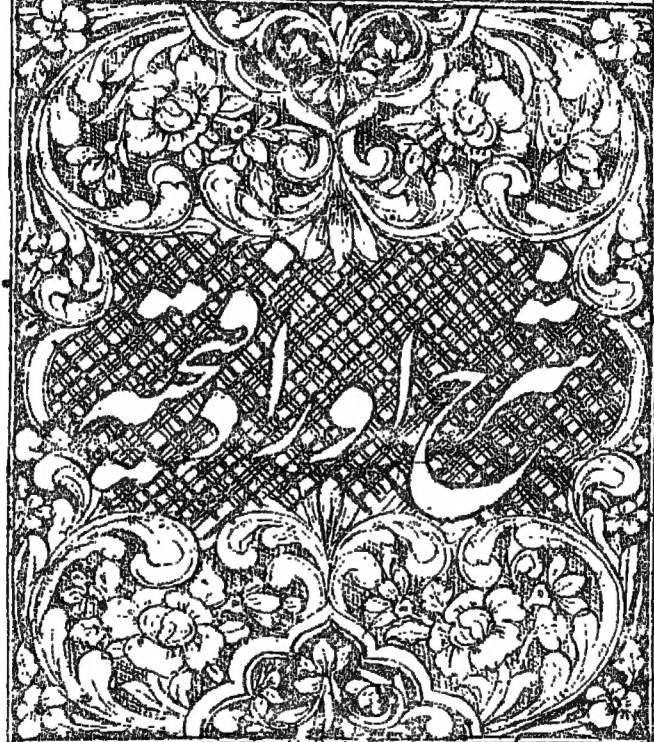


فیض قضا + مستنیر کشف + شرح صاحب القدر +
+ + + + +
محسن حسن بن حسین

مفتاح خزان بکات غیبیه و کلید کنوز و سعادت لاریبیه آغی



از تصنیفات سالک مسالک طریق سنی کبری محمد جعفر رضا جعفری

در مطبع میزبانی نوبل کتب و کتابخانه



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفلاح الذي فتح على استفتحين ابواب الفتح وجعل الايمان والفتحة ليداروا الله الكيب على انفسهم
 والاسلام على رسوله محمد سيد اهل الارشاد وعلى آله وصحابه الداعين الى سبيل الرشاد والبعث
 فيهم خير رسل الكلب باديه پر نشانی و سالك ناز و پیرانی محب طریق جیند و سری احقر عبا و محمد حفر
 حفری هذا الله عنه پوشیده نماید که این اوراد فخریه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
 و سلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن در و دریای و رایت آن مقتدر احسانی
 و آن مرشد صدیقی حضرت امیر سید علی مهدی قدس الله سره العزیز و آفاض عیله بهره و این اوراد
 بخیر البرکات و عظمت الناصیات و آیات بینات حضرت صدیق و احادیث صحیح حضرت مصطفوی
 شاید است صادق و جبرانی است ناطق بر جزالت حال کلمات طیبات او و پر جلال و کمال
 برکات و عاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
 فضیلت و بران عظمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
 فتح سپری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی امر از هم که بران مداومت بینموده و فتح خود را در آن

تفسیر

باطن و وجه تسمیه الفتحیه نیز همین است و این ضعیف گوید بدینست هر که با ذکر خدا انس گیرد و شب و روز در ذکر
 بود و مروه صد ساله که در وحش بخشد به هر که در فاتحه روز الفتحیه شرافت و هیچ شک نیست که قطع نفوس بخشند
 و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقه ابورا و بعد مدت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتضای
 و آن مقبول ارباب امتباه و آن مقبول راه آله حضرت شیخ عماد الدین قیس العدر و دهنه العزیز که ناگاه
 از آن محبت با دوه غفانی و محرم اسرار رحمانی میجو عجیب آتی شد و حالتی غریب بود و آمد و چون بعد از آن
 از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بجهت هر کلمه از کلمات این او را و جمعی از ملائکه
 تعیین یافته که چون قاریان او را و آن کلمات رسد آن جمیع از ملائکه یا قاریان موافقت نمود و در کار
 نمایند و در آن آتشی بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه و تعالی ملایکه آمدند که همه مدح و ستایش
 کنند چون همه ملائکه یا قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست و او این میسر این بجهت بود و با مجلس
 و خاصیات این او را و بسیار است اما چون الفاظ شریفه این او را و عربی واقع شده و هر خواننده را
 قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل از آن
 غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آنکس بقایب نزدیکی است از ثواب چه رسد و نیز آنکه اگر کسی در صبح
 یا و شامی مجازی عظمی ذکر کند که معنی آن نماند و آن بادشاه بران حال مطلع گرد و سزاوارت و در مجلس
 باشد زیرا که از حسابی نگرفته و در مدح و اعظمی چند کیف ما اتفاق و روح کرده و شک نیست که این عمل
 مشعر بخیریه و استعزا است پس چون باشد حال آنکس که توجه بیا و شایسته بیا و با سخن گوید و نظر
 و چه کند و نداند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نبود که الفاظ شریفه را و بر فنی
 آنچه از کتب تفاسیر و شرح احادیث و کتب لغت مفهوم میگردد تفسیر کرده و پیش و تاباشد که از آن آوایی
 که از خمده عشرت و از نشاء شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفه او را و از آنک بشارت
 و اشارات لطیفه او بر قلوب مستان آله و بر اسرار سالکان این راه فایض شود و درجه بکام جان این
 لب تشنه نلال وصال و این آرزو مند وصال لایزال برسد و مصرعه و لا اله الا الله من من باس که از این
 بدیت و لا زمیکند روز و شب گدائی کن بود که در و کشان جریحه بخشد به و از جمله اجزای
 که و ال است بر فضیلت ذکر از غار باند و تا آمدن آفتاب آن حدیث است که در سخن ابی داود
 وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که بر آئینه این که بنشینم با جماعتی که یا و کنند خدا را و بر او صلوات خداوند

تا بر آمدن آفتاب و ستر است نزدیک من ازین که آنرا گویند چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد نماز باند او را در جماعت و بعد از آن
نشیند و بگوید خدا یا سبحانه تا بر آمدن آفتاب بعد از آن بگذارد و در رکعت نماز باشد او را ثواب
حج و عمره تا سه تا سه تا و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشینند قومی که بایستند خدا یا سبحانه مگر این
که احاطه کند ایشان را ملائکه و فرود گیرد ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان پس بکنین یعنی ثبات و قرار
دل و بایستد ایشان را حق سبحانه و تعالی در جماعتی که نزد پروردگار روند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا یا سبحانه فرشتگان اندر میگردانند و گرداننده که فاضلان ملائکه است طلبند
مجلسهای ذکر را پس هرگاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند بر ایشان و می بخندند بآنها
خود تا پرمیازند میان خود و میان آسمان و دنیا و هرگاه که پزیشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملائکه و بر آیند با آسمان کیفیت پزیدن حق سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانند
تراست از کجا آمدند گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
االه الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گویند چه می طلبند از من گویند سیلند از
تو بهشت گویند آیا دیده اند بهشت مرا گویند فی اسی نزد پروردگار گویند بطریق تعجب که چون باشد اگر
بنشیند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گویند از چه امان می طلبند از من گویند از تو و نوح تو گویند آیا آنها
دیده اند و نوح مرا گویند فی گویند آیا چون باشد اگر بنشیند و نوح مرا گویند ملائکه که آمرزش میخواهند از تو
گویند که آمرزیده ام ایشان را و بدو ام آنچه می طلبند و امان و ادم ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملائکه که اسی پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گارست
که میگذشت اینچنین بنشینند ایشان گویند پروردگار که آمرزیدم یعنی ویرانتر بنشیندم و این نیز قومی اند
که بدیخت نمی باشد بسبب ایشان است ایشان بدیخت و نارخندان باغ را خندان کنند و صحبت
مرد و انت از مردان کنند که نوسنگ خاره مرمر شوی و چون بصاحب نه رسی گوهر شوی و هر حال از
حال ایشان حال شد و سخن آنجا رفت نیکو فال شد و در موهای امام مالک و مسند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا خبر بکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما و در درجات شما و بخیرترین که بهتر است

شمالاً از نقشہ کردن زو و فقرہ و پیر نی کہ بجز است شمار کہ رسیدن بادشمنان خود کہ کاقران آمد
 پیش بنید شمار و نہاے ایشان را یعنی شما غازی شوید و بنید ایشان گردنهای شما یعنی
 شما شمشید شوید گفتن بل یعنی خبر کنید ما را قال ذکر اللہ یعنی گفت کہ این آن چیز کہ ہمہ مدح کردم
 اورا ذکر خداوند است سبحانہ و در سند امام احمد و سنن ترمذی آمدہ کہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم پرسیدہ شد کہ کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبہ تر نزد خدای سبحانہ روز
 قیامت گفت آنانکہ بسیار یاد کنند خدا یا سبحانہ و باز گفتہ شد کہ یا رسول اللہ کیست شمار کہ
 در راہ خدا یا سبحانہ گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کاقران و شرکان تا کہ گشتہ شود
 و رنگین شود بچون تحقیق کہ ذکر خداوند سبحانہ افضل است از رومی در جہ و باید دانست
 کہ در خبر است کہ ہر کلمہ کہ در وثوابی است چون بدر آید از دوان بندہ حضرت حق سبحانہ اورا
 مرغی بہا زد کہ نام آن مرغ ہمین کلمہ است مثلاً اگر سبحان اللہ گوید نام او سبحان اللہ شود آن
 مرغ ہمیشہ ثناء حق سبحانہ گوید و گویندہ خود را نزد حق سبحانہ و تعالی یاد کند و وثواب آن شمار آن
 گویندہ را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس اللہ اسرار ہم آمدہ کہ روزی شخصی در دریا
 افتاد و بسی دست و پایی نداشت و سعی بلع نمود کہ خود را بکنار رویا رساند تا نجات یابد و وقت
 این کلمہ بر زبانش گذشت کہ ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون
 این کلمہ بر زبانش گذشت فی الحال دید کہ مرغی رسید و چنگ و روی زد و او را در کنار دریا
 نهاد و خود و تریشست آن شخص در آن حال پرسید کہ تو چه مرغی کہ با من اینچنین کار کردی
 آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العظیم است فقیر اللہ العظیم سہار بخواند یعنی آمرزش میخواہم از
 خداوند بزرگوار بدانکہ معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت شتر است یعنی
 پوشیدن پس معنی استغفار اللہ العظیم بحسب تحقیق این باشد کہ میطلبم از خدای بزرگوار
 سبحانہ پوشیدن گناہان خود را تا ظاہر نگردد اندیر خیر و دنیا و آخرت و تیر باید دانست کہ این
 معنی یعنی سرگناہ معنی استغفار اہل ظاہر است اما استغفار کالمالان و ارباب سلوک عبارت
 است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شود تا معنی فنا کہ شور است بحق
 سبحانہ و نہاے است از ما سوسی محقق گردد و پس طالب فنا و شتاق فنا گوید استغفار اللہ العظیم یعنی

آن باشد که میطلبم از خداوند سبحان این که راپوشد و در او وجود و اشیا را از نظر من تابا بماند
 و نظر شود و غیر از ذات مقدس حضرت سبحان و عظم گنایان بعد از شرک نزد محققان وجود و شری
 است که او مانع قناست کما قالوا وجودک بنیالایقام به و تنبیه بیت روزی پدرم حکایتی
 کرد که در خیل محققان یکی مردی از روز و ذوق خود بر آشفت و در حالت سکر با خدا گفت +
 کار دل دیده نورم از توبه آخر هیچ جرم دورم از توبه گفتند توئی حجاب کس نیست + این سخن
 حجاب پس نیست + ہی ہے بجزای پیچیدن است + آنجا گنہ گیر نیست + این طرفه کسی
 پدید هرگز نه وین قلمه کسی شنید هرگز نه و دیوانه شود و هزار عاقل + آسوده کسی که هست غافل +
 اگر گفته شود که استغفار از هر چه استغفرت است و الا لیت بران میکند که بعد ازین استغفار خواه
 کرد و حال آنکه این معنی را ندانست پس چرا این لفظ اختیار کرده شد گویم چیه آنکه مقصد و نتیجه و
 حدوث است باین معنی که استغفار میکنم رمانا بعد از آن و ساعه بعد ساعه و قصد تجدد و حدوث
 نمیتوان کرد مگر از لفظ بعد ازین و اگر گفته شود که فاسد در طلب آمرزش آنست که گفته شود اللهم اغفر لی حتی که
 واقع شده و سایر مواضع استغفار آنکه خبر داده شود که استغفار مشغول پس چرا اللهم اغفر لی نگفت گویم جهت
 آنکه گفته هر گاه می برای قصد استغفار می باشد مناسب حال بنده نیست پس تا توهم استعلاء کرده نشود و
 ترک اگر و اختیار کردیم هر مرض نیر که نزد کرمیان مجبور و اظهار طلب و احتیاج کافی است از
 برای عطا گیر باید دانست بسبب استغفار و عقوبت صلوات مقروضات یکی از سه چیز تواند بود
 زیرا که سه معنی از احاطه پیش معلوم میشود اول آنکه دعا و سوالی بعد از صلوات مکتوبات مقبول و مجاب
 است چنانکه در سنن ترمذی آمده که گفته شده یا رسول الله کدام دعا مسیح تراست یعنی اقرب
 با حاجت است گفت آنکه در ثلث اخیر شب است و در عقب صلوات مکتوبات دوم آنکه صلوات
 مکتوبات کفران گنایانند چنانکه در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که پنج نماز کفارت
 آنکه با بی را کرمیان ایشان واق میشد وقتی که احتیاج به واق شود از کبایر سوم آنکه غفلت و در
 نماز گناه است چنانکه بصحیحین رسیده که از نماز بنده همان قدر مقبول است که بخیر قلب مؤدی شده
 باشد و تفصیلش آنست که در کتاب کلمه الطیب آورده از سنن ابن ماجه و غیر آن که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بنده نماز میکند و حال آنکه نوشته نشود برای وی مگر نصف نماز هر سه یک

نماز دیگر چهار رکعت یک نماز تا که رسیده بده یک نماز پس بسبب استغفار یکی ازین معنی میتواند بود
اول آنکه بنده و عالم شده باشد معنی اول که سوال بعد از صلوات مکتوبات استغفار بکنند بجهت گناهان
سابق و دوم بنده واقف شده باشد بر معنی ثانی که صلوات مکتوبات کفارات اندگناهانی را که
در میان ایشان واقع میشود و لیکن متر و باشد درین نماز او مقبول هست یا بی استغفار بکنند
بجهت گناهان سابق بنا بر احتیاط آنکه اگر نماز مقبول نباشد یا رسی بزبان استغفار کرده باشد
و سوم آنکه بنده مطلع گردیده باشد بر آنکه غفلت در نماز بسبب حضور خواطر نفسانی و بچشم و سایر
شیطانی است و سبب نقصان نماز پس استغفار بکنند از برای گناهان سابقه بلکه از برای
این نماز که لغفلت و ترک او با سودی شده و پوشیده نماند که وجه اخیر احسن و جودناش است
زیرا که دال است بر عدم اعتبار عمل نزدینده و این وصفی است محمود که در وی است و بجای
قبول با وجود او ای نقصان بخلاف وجه اول که او شعر است با اعتقاد بنده بنا بر عمل و این خصی
است مذموم که در وی است بیم بر عمل با وجود حقیقتی تا که گفته اند علامت عدم قبول عمل
نزد حق سبحانه اعتقاد بنده است بقبول آن و وجه ثانی ناطق است با آنکه بنده منزه و غنی است
میان قبول و عدم قبول و این نیز محقق نیست بلکه لایق بحال بنده آنست که اعتقاد عدم قبول
نزد او را حج باشد بنا بر آنکه غفلت و سهو بر بنده غالب است و اینجا گفته اند که سبحانک یا محمد یا
حق عبادت کن یعنی پاکی ترانه پرستید. و ایم ترا پرستیدن حقیقی و لایق بجناب کبریا ی تو و اما سر
و تلیث استغفار آنست که در صحیح مسلم آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگشت از نماز
بعد از سلام سه بار میگفت استغفر الله و نیز سه بار توبه تکرار و در دعاء و طلب تحسن است و تکرار اگر
چه بدو بار حاصل می شود اما ختم عمل بر عدد و اولی است زیرا که در صحیحین آمده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم گفت که خدای تعالی طاق است و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که در
باشد ثلثه است اما محال سه بار توبه استغفار آنست که بمرتبه بقا و رسد چنانکه آنست که پیغمبر
سبعین مرتبه فلن یغفر الله لم یأن مشواست حاصل المعنی آنکه که گوش تا توانی و استغفار کفای را
بنهایت رساننی خدای تعالی این دعا را از تو بخوانی شنیدی و ایشان را بر گزینند و امر دید و اما نصیحت
استغفار آنست که حضرت حق سبحانه و عده فرموده در کلام مجید خود که هر که گناهی کند و آمرزشش خواهد

اللبثه کنه ادر بیاورد و چنانکه گفته و من لم یصل شورا و طیم نفسه ثم یستغفر الله سجد الله غفورا رجا یعنی هر که اندک
 واقع شود گناه منغیره یا ظلمی کند بر نفس خود گناه کبیره و بعد از آن آمرزش خود را از خدا بی سجدانی یا بد
 خدا ایراسجانه آمرزیده و رحمت بگفته و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و این درین قول که
 سجده الله غفورا رجا یا انشا الله است لیکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بحال بنده زیرا که بان گفتا
 مگر که سجده الله غفورا را ملکه گفته سجده الله غفورا رجا یعنی چون استغفار کنید بان گفتا کنیم که گناه ویرایا مرزم
 بلکه بران آمرزش که مطلوب اوست بفرایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه با و شاهی گناه روزگاری
 بخشید و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه
 تعالی که امی بندگان من شما گناه یکفیند و شب و روز من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوید از
 من تا بیا مرزم شمارا و در مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شایان گفت سوگند بفرمت
 تو اسی پروردگار من که همیشه گناهانم بندگان ترا دادم که ارواح و راجسا و ایشان نباشد پس گفت
 پروردگار که سوگند بفرمت و جلال من و به بلند می مرتبه من که همیشه بیا مرزم ایشان را دادم که آمرزش
 بخوانند از من و در تحفه حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
 جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد و زن و مؤمن یک نیکی کامل
 و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
 جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار یا بیست و چهار بار از آن کتاب
 استجاب الدعوت اند و از آن کسانی که رزق و اوده می شود و بواسطه ایشان تمام اهل زمین را
 و نیز درین کتاب آورده از معجم این جان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از مسند
 امام احمد و سنن ابی داود و این ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند
 استغفار را اگر داند خدای سبحانه از براس و سه از سرتنگی جاسی بدر آمدن و از هر اندوهی
 کشادگی و دوری رساند او را از جاسی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
 است که اگر ذکر کرده شود و تطویل می انجامد و لیکن باید دانست که گناهی که با استغفار آمرزیده شود گناه
 است که تعلق بحدی داشته باشد و آن نیز و راسی نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق خدا باشد آن
 توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

چنانچه آورده گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سه دینار گرفت
 آیا گذاشته است چیزی گفتند فی بروی نماز کرده گفته اند این نماز ناکردن بجهت آنست که نماز چنانچه
 استغفار است میت را و حق عبد با استغفار دفع غش و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دفع نکت حق عبد از کسی پس کدام استغفار دفع جوابد که بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
 دفع نشود و غیر از ادای یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
 آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بکثرت طعام میخورد و بعد از آن دانه که این طعام حق
 عبد بوده پس امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرد
 که آن طعام فرو داده و در بعضی اخبار آمده که بعد از آن امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت که اگر آن طعام فرو نماند چندان زور میکردم که رو دای من فرو اندازی پس هرگاه که
 صدیق اکبر رضی الله عنه که افضل است است و مقدم ارباب مشایخ است حق عبد مباح
 نباشد دیگر که احوال بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پناه میگیرم بخدا
 سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را حق
 عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر دیده میشود و شهادت را هر گناه
 که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود و دیگر کدام سبب غفلت کفارت او
 شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و سند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که او کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
 که صاحب بن اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از منتهای در روز قیامت و در سنن امام احمد
 و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سوگند بآن خدای که نفس محمد صلی الله علیه و آله
 که اگر در وی شکی شود در راه او باز زنده شود و کشته شود در راه او باز زنده شود و کشته شود در راه او حال آنکه
 باشد در ذمه او حق غیر نمی در آید و در بیشتر تا زمان او اگر در آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
 که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آیا میدانید که مغلس چیست گفتند
 مغلس در میان ما آنست که نیست او را در هم نیست او را تسامعی پس گفت مغلس از امت است
 آنست که بیار و روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بکار کرده

خبردار و بر که لایق شماست و اسب تو نیز تا دوش جو که ام مظلوم خورده است امروز او را قوت
 دیدن حاصل آمده است تا تو در شپت او آسوی توانی زو را خور و آن او را نماند منتو نیست
 از شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من بکیرم مظلوم است و چند
 هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دل من ثقلی از آن گران تر نیست الکرسی
 لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مراد الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
 بهوصف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخوانم از خداوندی که نیست معبود بر حق مگر او و لفظ
 آنکه بحسب اصل وضع یعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی بر حق باشد یا بغیر حق همچون
 اصنام مشرکان آحاد از وی در اکثر مواضع احتمال معبود بر حق است و اکثر مواضع از آن جهت
 گفته شده که آلهه را در قرآن گاهی بر هنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که در آنجا
 من دون الله الله تعلم میفرود نیز را که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی
 تفسیر فائحه گفته و الله فی الاصل لكل معبود ثم غلب علی الجود بحق و نیز محقق گفتا ذاتی و مطلق
 افاده کرده که اگر آنکه در کلمه لطیف معنی مطلق معبود بر حق بود کذب لازم می آید درین کلمه زیرا که
 اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحان
 و اگر گفته شود که اگر معنی معبود بحق باشد لازم می آید که شرک بگفتن کلمه لطیف مومن نشود زیرا که
 معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحان نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحان
 پس لازم نیاید از کلمه لطیف نفی الوهیه باطله پس شرک باین کلمه مومن نشود گویم معبود بحق معنی معبود
 مستحق عبادت است و آنکه باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشد پس هرگاه شرک گویند نیست معبود بحق
 غیر خدای سبحان گویا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحان پس رجوع کرده باشد
 از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گرد و مومن تفصیل و تحقیق درین مقام نیست که مستحق
 عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از تشریک مشرکان مستحق عبادت مستعد است یکی آنکه خدای
 پرستیم و دیگر اصنام بجهت توسل ایشان باینها معبود می مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
 دو باشد یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت توسل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
 که گویند نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحان لازم آید چه مطلق مستحق در خدای سبحان نیست

که این صفت مستلزم ایمان است دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
 با آنکه عظیمی که در آسمان اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه موجودیه است
 خاصه معبودیتی که بر حق باشد و خاصه معبودیتی بر حقی که در و شرک نیست و باید دانست که گفته
 معنی لغوی آنکه که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
 باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
 گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
 اما وجه تخصیص مبتدی بر ادا آنست که کسی راغب چیزی باشد و با سبب تحصیل او دست نروده
 باشد او را مجرد خواهش و آرزوی باشد و او را طالب نیگوید چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
 و بیکس تن بر نخو استه او خواهند و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
 ابتداء سلوک چندانی شمره مترتب نشده گویا او هنوز دست با سبب تحصیل نروده است پس
 او خواهند و آرزو برنده باشد و حضرت حق سبحانه مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از قوت
 کلی مترتب گشته و متنی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلوب
 او و اما منتی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
 او بالکلیه بر خورسته شده و حقیقت حق ایقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را هیچ
 وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین برادهم
 و من الغائزین بطلوبهم و من العارفين بهن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
 و معنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و تنبیه فضیله او از سایر
 اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او شتمل است بر اسم ذات
 و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پایه تراز و قیامت نهد هر چن در پله دیگر از گناهان
 که مادیون شرک است نهاده شود باسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد و از آخر حدیث
 بطبراقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
 فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه بسبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسوی الله چنانکه بعد از این خواهد آمد و فضیلت
 ثالثه آنست که او دالالت میکند بر نفی شریک که سبب لغت ایمان شرعی است که آن سبب
 عصمت جان و مال است در داری دنیا و سبب خلاصی است از خلوت و در نار و در اعقوب و فضیلت
 رابعه آنست که تکرار او شجره طی که معلوم است نزد ارباب طریقت فتح ایمان شهودی است
 که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگر چه بیشتر است
 میان او و میان سایر اذکار و فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکر و آن حاصل
 نشود پس این کلمه از وجه فضل اذکار باشد و در مصابیح و مشکوٰۃ آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
 تر از آن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من چه بندگان تو یگویند من
 میخواهم که چیزی مخصوص گردانی مرا می گفت که ای موسی اگر بهشت آسمان و ساکنان او را دوست
 زمین را بنماید شود و در یک پد ترا و لا اله الا الله و در یک پد ترا و لا اله الا الله و در آنرا لا اله الا الله یعنی گران تر آید از آن لا اله الا الله و در تنبیه الغافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم هر که گوید لا اله الا الله بدو یک روز دمان و سی مرغ سبز که بر وی باشد و بال بنفشه و مرغ بدر و
 یا قوت پس بدو آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پس در زیر عرش مثل
 آواز زبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شوی یعنی آواز مکن گویدی تا آن زمان آمرزیده شود صاحب
 من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
 جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
 خود را و بکشد او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در نزد او
 نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب آن مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استخفای این مرغ
 برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایده استخفای بعد از مغفرت رنج و رجاست بهمت چنانکه
 در مشکوٰۃ آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بلند ساز و حضرت حق سبحانه
 درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار مرا بجای
 مرا این درجه پس گوید خدا سی غر و جل که بسبب استغفار و عزیز تو پس ازین حدیث معلوم شد که کسی

صالح و بکنیه باشد استغفار کردن در حق او سبب نجات و یگانه و یگانه استغفار او
 بعد از مغفرت همیشه می تواند که بکثرت گناهان آینده صاحبش باشد و بکثرت عباد باشد که در دنیا و آخرت
 که طلبه از حضرت حق سبحان تعالی از باب حقوق راچیزی و مدارج بهشت چند آنکه را می شنوند
 و معنی استغفار از جهت حقوق عباد آنست که طلبه حضرت حق سبحان تعالی از باب حقوق راچیزی
 و مدارج بهشت چند آنکه را می شنود و نیز می رسیده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 هفتاد هزار بار لا اله الا الله بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایه آمده که اگر از او گردانند
 خود را از آتش دوزخ همچنین هر که بخشد ثواب هفتاد هزار بار لا اله الا الله را آنکس نجات یابد
 از آتش دوزخ و در تفصیلات در ذکر شیخ ابوالبرج مالتی آورده که در حدیث بنویس و در دست
 بان معنی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفتن را نجات گوینده با آنکس که آنرا به نیت وی گویند
 اثر تمام است شیخ ابوالبرج مالتی قدس سره گفته است که من این ذکر هفتاد بار گفته بودم ولیکن
 بنام کسی متعین نساخه بودم تا روزی بر مایه طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو که
 صاحب کشتن بود و در آنوقت که آن کودک دست طعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتند چرا
 گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده کنیم و مادر خود را در وی در عذاب می بینیم شیخ ابوالبرج گفت
 و باطن با خود گفت ای بار خدا یا قوسیدانی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهت آزادی
 مادر این کودک از آتش محین گردانید چون من این نیت را بصل خود تمام کردم آن کودک بخندید
 و بشارت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ نجات یافت الحمد لله پس طعام خورد
 مشغول شد آن جماعت شیخ ابوالبرج میگوید که هر احوال بنویس و درین باب از کشف آن کودک
 شد و صحت کشف آن کودک بنویس گفتم کلام نفی و دیگر باید دانست که فایده کلمه طلبیه آنست که حضرت حق سبحان
 بتوحید ما و احد گرد و وزیر او و احد است و ذات خود محتاج بتوحید کسی نیست بلکه فایده توحید
 راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست که تکرار این کلمه
 چند آنکه بگذشت در بیان فضایل او تاثیر عظیم است در صقالت قلب و ظهور غیبات و تجلی
 ذات مقدس حضرت حق سبحان تعالی و ازین جهت است که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرار هم
 این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر ادکار و سالکان متوجه ذات اقدس را تکرار این

که در خانه تو ام اگر گرسنه باشی یا برهنه همه را صاحب کردم و در سر ما و اگر ما هر چه بزمین رسید از تختی همه تحمل
 کردم و هر چه آوردی زیاده طلبیدم و تمام تنگ تو نگذاشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این
 همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی دست
 از من بردا من پیش خواجده عبدالحق عجز وافی میروم تا داد خود بپایم دست از دامن خواجده ندارم
 از سخن آن زن خواجده خوشوقت شده اند و آب از پیسم ایشان روان شده با خود گفته اند که اے
 عبدالحق این زن در محبت مخلوقی آنچنین درست آمده است چنین شد اید از تحمل کرده
 این سخن پیش است برونده را در راه اندیشه کردم که این سخن را در قرآن و دلیل یابم این آیت را
 یافتیم که خداوند تعالی میفرماید ان الله لا یغفران لیشراک به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء
 و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی چه چنانکه اشراک را در الوهیت دشمن میدارد و محبت
 نیز همچنین دشمن میدارد و شرکار محبت بر تو اند بعضی ازین شرکار شریک الوهیت است
 که ثابت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی ازینها شتوت فرج و شکم است و بعضی
 ازینها اموال و اولاد و ایزد و اولاد و اقارب و اوطانست و ضرر محبت شتوة و مال و مانند
 آن فاحش است سب که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه و تعالی یا برابر باشد
 تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامه غالبیة محبت بر محبت دیگر نیست
 کیکی ازین دو محبوب را ترجیح کرده شود بر دیگری مثلا حضرت حق سبحانه محبوب است
 و شتوت و اموال بر محبوب است پس اگر کسی را بجهت رضای حضرت حق سبحانه ترک
 شتوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است بترک شتوت و صرف اموال
 آنجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک
 شتوت کرد و صرف مال کند محبت شتوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر
 باید دانست که چون اشراک در الوهیت دشمن بود و اشراک در محبت بر وجه غالبیة تیرد
 بود بنای مسلمانی بر پنج چیز شد تا اشراک الوهیت منقطع گردد و اشراک این شریک در محبت
 حق سبحانه نیستی شود و اثبات غالبیة محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکار محبت بطلان
 آید پس میگویم کلام طیبیه دعوی نفی شریک الوهیت است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود و نماز کند و
 حضرت حق سبحانه را تمنا نه غیر او را اثبات این دعویست زیرا که چون عبادت را تخصیص با و کرده
 باشد می باید که مستحق عبادت پیش او بعین مجود باشد و کس روز و شبش اثباتست مرغالبیت
 محبت حق را بر محبت شهوت فحش و شکم و زکوٰۃ دادن اثبات است مرغالبیت محبت حق را
 بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرد
 و حج کرد و ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات
 مرغالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
 دارد و مرغالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعضی از اموال میکند و میگزارد
 در وطن و بعضی دیگر را صرف میکند و در رفتن و آمدن و امارت به جهاد و از حج زیاده است زیرا که آنچه
 حج دلالت بر آن نمیکند جهاد نیز میکنند و دلالت دارد و جهاد بر مرغالبیت محبت حضرت حق سبحانه
 بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد را در زوۀ اسام دین خوانده و هر چه یعنی بلند
 کوهان دین و حضرت حق سبحانه و عید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوست می دارند از خدا
 سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و گفته قُلْ اِنَّ كَانَ اَبَادُكُمْ وَاَبَادُكُمْ وَاَخَاكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ
 وَتَحْسِبُكُمْ دِمَآوَالٍ لَا اَفْقَمُوْهُمَ وَتَجَارَةٌ تَحْشَوْنَ كَسَادُهَا وَاَسَاكُنْ تَرْضَوْنَهَا احب اليكم من الله ورسوله
 و جهاد فی سبیلہ فتر بصوابی یانی الله بامرہ یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما
 برادران شما و مالهای که کسب کرده اید اینها و تجارت که میرسد از کشت و مسکنها کمی خوشنودید
 و خوشحال از آن اگر باشد این چیزها و دوست پیش شما از خدا سی سبحانه و از رسول او صلی الله علیه
 و آله و سلم پس منتظر و بنگران باشید تا بسیار روحی سبحانه عقوبت خود را بباید و است که کسی بیکه
 ایشان ختمند بنا بر اسلام برین پنج چیز اکتفا کنند و ندیر گفتن کلمه طیبه احیاناً بلکه اکثر اوقات خود را
 مستغرق بکار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و پاشت
 و قنوج و تبییات و امثلهای اینها افزودند چون از نماز ظاهری عاجز آمدند بحقیقت روح نماز
 که ربط قلب است بحضرت مجبودی فراموش شعور با سویی اشتغال نبودند و نیز اکتفا نکردند به روز
 ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بروزه مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند الدنیا لوم و الدنیا فی

سوم و نیز گفت که در بزرگوته مهو و بلکه نصف اموال یا کل اموال بپایان داری و دیگر قرض
 کرد و در آنچه دادند افزونند و همه را دادند. منقول است که امیر المومنین علیه السلام فرمود که من
 عیبه مال خود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردم و رسول گفت که بخت عیال چه قدر گزشتی
 گفت عیبه مال را و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورد و گفت رسول بخت عیال چه گذشتی گفت صدقه را رسول او و گفت بیکم که این
 گاه یکم یعنی تفاوت درجه شما در سنی شماست و در نفحات در آخر ذکر شیخ ابی اسیم خواص
 قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از ولایت درم چند درم زکوٰه بابت
 داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفتم ترا از ولایت
 درم پنج درم بیاورد و او را از ولایت درم دو و سیست و پنج درم گفت این دو و سیست خود را
 اما آن پنج کدام اند گفت آن دو و سیست درم که داری بدی و آن پنج دیگر و ام گنی گفت این
 مذهب کینست گفت مذهب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و از اینجا معلوم میگردد که ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه صرف مال باین نوع نیز کرده بود و غیر از آنکه کل اموال پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورده بود پس هر چند صرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزد
 و از اینجا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت استی قریب من الله قریب من الناس قریب
 من الجنة و بعد من النار و فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهشت سراسی چو انردان است و بنای فریده است خدای تعالی ولی هرگز مگر حضرت
 سخاوت هر آنکه نادان سخی دوست است پیش حق سبحانه از عاید بخیل و نیز گفت که ده اند
 بزرگ اولاد و از ولایت و اقارب و او طان در مدینه سینه که آن وقت رفتن و آمدن است
 از حج بلکه ترک اولاد و از ولایت و اقارب و او طان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا بقتیا
 عزبت و رخصت که هر گاه دوستی حضرت سینه بنده را بسیار شود و را جدا کرده اند از
 اموال و اولاد و از ولایت و عزیزی فرمود بیت با فاقه و فقر نه نشینم که دوی بی خویش
 تبار بی قرینم که دوی این مرتبه مقربان در لقتت + یارب بچه خدمت نه نشینم که دوی
 و چون کلمه طیبه ازین اسماء نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

میل معشوقان خوش و بافر کند و لیکن عشق عاشقان تن نه کند و میل معشوقان خوش
 غمزه کند و میل معشوقان دوزخ افروخته و میل عاشق جان او را سوخته و اگر با عاشق شکل
 پی نیاز و کاه میگو شد و ران راه و راز و عشق را و صاف خدا می پی نیاز و عاشقی غیر
 او باشد مجاز و هر که عاشق دیدنش معشوق دان و گو نیست هستین و و هم آن و چون بین
 دل برق مهر و دوست نصبت و اندران دل دوستی میداند که هست و در دل تو مهر حق جو شد
 و تو دوست حق را بی کمانی بهره و بر تیج باگی کف زدن یا بدبرد و از یکی دست تو میدست و اگر
 میدلانرا بهر آن جسته بجان و جمله معشوقان شکاری عاشقان و تشنگان گر آب جویند از بهار
 آب جوید هم به علم تشنگان و تشنه می نالد که گویا آب کوارد و آب هم نالد که گویا آب خوار و
 جذب آبست این عطش و رجان با و ما از آن اول و او هم زبان ما و ناله گد و در پیش بی صبر نیست
 ناله هر راغب اسیر و ز نیست و حاصل آنکه هر که او طالب بود و جان مصلوبش بد و راعب بود
 و بیکه باید و انست که محبتی که در و فضیلتی هست و جای نیست که کسی از آن خالی باشد و او است
 اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سیار
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 در رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
 محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سلاطین صالحان اما خاصیت
 محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشان را دوست
 دارد و آفرت ایشان باشد اگر چه عمل بسیار نداشته زیرا که و یحیی آمده از روایت ائمه و بانیان
 رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجاست گفت دایمی توبه چه آمار
 کرده از برای قیامت گفت اما نگورده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست
 میدارم خدا می را سبحانه و رحال و صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
 آن کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت الش رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شادان
 شده باشد بعد از اسلام هر چه شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ناریان مر ناریان را جا و بند و نوریان مر نوریان را طالبند و جان با مان جانبی شاد

و با دوستی است که با او نیست

جان موسی جانب سبطی شده و با او نیز را که چنین اکثر برین بود که تو جنس گیتی از کفر و دین بد
 گریه با مان مایلی با مائی و در موسی یا علی سبحانی و غیره و همچنین آمده که مردی گفت یا رسول الله
 پیغمبری در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بکردار ایشان گفت مرد با کسی است
 که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجه الاسلام امام محمد
 غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
 ولیکن محبت را نشان و برهانست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ را
 کاره نباشد که هیچ دوست و یار دوست را کاره نبود اما را بود که محبت بود و کاره بود و خیل
 مرگ را که ز او آن هنوز ناساخته باشد و نشان این آن بود که در شافق زاده میرا بود و دوم
 آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایثار کند و هر چه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
 فرو نگذارد و هر چه داند که سبب بعد و نیست ازان دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
 سببه دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بد آنکه دوستی وی
 بهمه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود و زبان مویح بود و کلام
 و هر که چیزی را دوست دارد و دیگر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود و هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
 قرآن را که کلام وی است در رسول اصلی الله علیه و آله و سلم و هر چه بوی عز و علان دوست است
 دارد و چون دوستی قومی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان وین بلکه همه موجودات
 را دوست دارد که همه آفریده وی اند پنجم آنکه بر غلوب و مناجات حریص بود و دوست دارد
 که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
 و حدیث از خلوت شب دوست تر دارد و دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر او
 آسان شود و ثقل آن از وی میفتد و چون دوستی قوی باشد پتبع لذت لذت عبادت
 نرسد و شوار چگونه بود و هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
 و مشتاق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که استاد علی الکافران حمار بنیم این و
 اقبال این علامات بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود و در وی همه این صفات موجود بود
 و آنکه در وی بعضی ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فضل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
 که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در صحیح آمده
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مؤمن نمی شود و بعضی از شما تا آنوقت که با شما من و دوستان
 او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و در فصل الخطاب آورده که از جمله دوستی رسول الله
 است صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح سنتهای او بر رای و عقل و یاری کردن بآل و نفس و قول
 و علامت دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن است او را در ظاهر و در
 باطن و از خلیه پیروی او در ظاهر ادای خیریهها است و اجتناب خرابیهها است و متخلق شدن
 با خلاق او و مؤدب شدن است بشما اهل آداب او پیروی کردن است آثار او را و گرس
 کردن است اخبار او را و بی رغبت شدن است و بر دنیا و روی گردانیدن است از انبیا و دنیا
 و دور بودن است از اهل غفلت و نهوا و ترک کردن است، معافرت و تکار را از دنیا و روی
 آوردن است با اعمال آخرت و نزدیک بستن است بآل و آخرت و دوست داشتن است
 فقیران را و دوست گرفتن است ایشان را و نزدیک ساختن است ایشان را بخود و بسیار شدن
 با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را بر اهل دنیا بعد از آلان و دوست داشتن است از برای
 خدای سبحانه قریب محبت را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
 پیش خلق و اینها عبارت اند از علما و عباد و بزرگواران و دشمنان است از برای خدای سبحانه
 بیدار بخش یعنی آنانکه دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت
 از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تا لیسان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله پیروی
 حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
 و رجاء و شکر و حیا و توکل و شوق و محبت و غایب کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
 ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن الهمینان دل به سبب ذکر خدای
 سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خاصیات دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را پیا مرزد
 اگر چه گناهان باخود بسیار برده باشد با خیرت و در فصل الخطاب آورده از کتاب توفه القلوب

که مروی بوده و بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و چهرت
حق سبحانه دلیری مینمود پس دوران مسنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل بای او ماند ختنه داران
در جای سبزین پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه بموسی علیه السلام که بدرکن او را از جای
مبرز بشوئی و او گشتن کن و نماز کن بروی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورد آنچه
ما مرده بود بآن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بنودین
بنی اسرائیل از حد تجاوز کردند تپیش خدای سبحانه و برگناه ترا روی پس گفته است موسی عم
که دانسته ام آنچه میگویند و لیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند
که پرس از برای ما از پروردگار خود و عزوجل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است
از پروردگار خود سبحانه و گفته است ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است
خدای سبحانه بموسی علیه السلام که راست گفتند که او را فرمانی من کرده است صد سال لیکن
او روزی از روزها بکشا و قوریتیه را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مکتوب بود در
توریتیه و بوسه داد او را و بنهاد او را بر چشم خود پس خبر داد او را بدین کردار او آمدند گنایان
صد ساله او را و نیز در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که مرا
دوست دارد و با من خواهد بود در بهشت و در حدیث است بروایت ابو هریره رضی الله عنه
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو بهترین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند
و مراد دوست دارند که اگر مراد بدیندی اهل و مال را فدا کردند و ندی اما فضیلت محبت آل رسول
صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در فضل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
محبت آل منجی باشد مگر از جبهه صفای استعداد اهل این محبت و از جبهه پاک آفرینش او را و این
محبت سبب آنست که توفیق ابد صاحب او از برای من متابعت و از برای قبول هدایت
که رسد بمقام مشاهد پس گردد از اهل ولایت محصور گردد و بایشان در قیامت و نیز درین
کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم غایب است با اهل این محبت از جبهه بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که
محبت منقضی مناسبت روحانیت است که آن مناسبت تلذذ اجتماع ایشان است باقرای او در حشر

همچنانکه در حدیث آمده که مردی را انگیزته میشد با کسی که او را دوست میداد و نیز در کتاب
 آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که میرد با دوستی آل محمد شهید میرد و آگاه
 باشد که هر که میرد با دوستی آل محمد بشارت دهد او را غیر راشل بهشت و بعد از آن منکر بگیرد
 آگاه باشید که هر که میرد با دوستی آل محمد گردد خداوند سبحان زیاده کند در قبر او ملائکه رحمت را و
 آگاه باشید هر که میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعه خدای سبحان او را روتیه روزی گردد و اندام
 شد کلام فضل الخطاب اما خالصیت محبت مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم آنست که در شرح
 الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره و مقامات
 ایشان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
 بر انگیزد شود در جماعت ایشان و حساب کرده شود بحساب ایشان اگر چه نکرده باشد اعمال
 ایشان را و در کتاب شهاب الایمان آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که اگر دو بنده یکدیگر را دوست میدارند از برای حق سبحانه یکی در شرق و یکی در مغرب آینه
 جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید هر کدام ایشان را که این است آنکه دوست میداشتی او را
 از برای شرف و رفعت آورده است که سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
 آورده و دوستی ایشان ترا با ایشان نسبت افکن چنانکه گفته اند المودة احب القربانی یعنی دوستی
 کیس است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی از ان دو موده است و ابوالعباس عطا
 قدس سره گوید که اگر نتوانی که دوست در دوستی اوزنی دست در دوستی دوستان اوزن که دوستی
 دوستان اوزنی دوستی و روزی که شیخ علی ابن حمزه صفهانی قدس سره آورده که او حضرت
 رسالت پناه راضی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که میگفت دوستی این طایفه و این سخنان
 عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره گفت که
 دوستی این کار نزدیک است که از کار بود که از حقیقت بیخ چیز مجاز تر و دو غلام الخلیل
 بود که دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجرم و مسموم شد
 یکی از بزرگان این طایفه بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفه بهمت در وی بسته است
 و نیک نکرده که او منازع این طایفه بود گاه گاه اعمال ایشان بوسی آنجا میگرفت خدایش

شفا و در این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هر چه در دست پیش مشایخ فرستاد و بگوید که ای کار
 این طایفه آخر عمر خود را توبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خوشتر
 را در میان ایشان و در غوربان و خوشتر از ایشان و از دوستان ایشان فراموشی اگر چه
 دانی که چگونه سوائی عاشق نمائی خوشتر از اگر چه نه تافروا که گویند تو کیستی گوئی از دوستان
 ایشان و چون این سخن ایشان بشنوی اگر چه معنی ندانی سر در جنان تافروا گوئی از سر جنان ایشان
 گویند بیا که ترا حق است مگر بدان سبب بری و در ذکر ابو جعفر صدیقی قدس الله سره آورده
 وی گفته که بادل ارادت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب و به چشم بسته در صدر رسالت و
 جمعی از مشایخ که در بر کرد وی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنگر نیست در آسمان باز کشاد و در
 فرود آمدن ابرق در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بن رسید
 گفتند بر گیرید که او نه از اینها نیست ابرق در دست برداشت و بر دست من
 گفتم یا رسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آوردند تا من دست
 بشستم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و من بنگر نیست وی خندید گفت ما را دوست میدارم
 یا مائی ابو جعفر گفت که آن وقت صحبت من بنیان قوم بود و ابراهیم او هم قدس سره گوید شیخی
 بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت گفتم بنویس چه می نویسی تا من توان گفتم من
 تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشان و نه دوست اویم اما دوست دوستان اویم
 ایشان را دوست میدارم و این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر سر بنویس
 که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر توانی که دست در دوستی او زنی
 دست در دوستی دوستان او زن اگر چه و در وجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس سره
 گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت اگر پایی در آید بجز اسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
 دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیکی و
 با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفاث اما فضیلت بجهت جمع دوستان حضرت
 حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در هیچ مسلم آمده که گفتند بنیهم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اندہ آنا حکم کیے بگر را دوست میدارند
از برای رضای من مرز بر اندازم ایشان را و رعایای خود در روزی کہ هیچ سایہ نیست غیر سایہ من
و در موطنی امام مالک آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ واجب است
و بہت و شستن من کسانی را کہ من بشین بکنند تا کہ گردانی برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جوایم میکنند
از برای من و در سند امام احمد آمده کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملهای دینتر است پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و روزه و بعضی گفتند کہ جهاد و کفایت
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دینترین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ از دوستی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و در بیان قاضی گفت کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بندگان را عبادت است
از ارادہ او و در راہ نمون ایشان را و توفیق و اذن در دنیا و ثواب نیک و اذن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پرهیز کردن از معصیت و در شرح مواظف
این تفسیر آورده و تیرگفتہ اند محبت ما خدای را سہما یک کیفیت است روحانی و تہرتب بر تصور کامل
مطلق در وسیع علی الدوام یقینی است توجہ نام را بچہر است او اما محبت با غیر او را کیفیت است
تہرتب بر غیر و کمالات و در وی مانند لذت یا منفعت و در کمالات سحر و تہرتب بر محبت
بندہ را دلیل طبیعی کہ خوش بود سببی از اسباب اما علی کل تقدیر با اتفاق جمیع اہل مذہب
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود دریا بد البتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہر نیک از برای محبوب خواہد پیچیدی در حق او و اندازد و این خاصیت
نسبت بچہرست حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تعظیم او و توسل و تبرک تعظیم او را ضعیف نباشد و محبت
چرا مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکورہ نباشد و این او کے
مراتب است و دوم آنکہ با وجود این امر و نبی او باشد و سوم آنکہ با وجود این سایہ محبوب با غافل
او سازد و چهارم آنکہ نفس خود را خدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اندیا محبوب و آخرت الخی القیوم این ہر دو اسم مشبوب اند
باین کیفیت اللہ را یعنی زندہ است ہمیشہ و دائم القیام بتدبیر و حفظ خلق و حافظ حدیث

این بر دو اسم را در آن استغفر الله الذي لا اله الا هو الحی القيوم والوهاب الیه مصوب
روایت کرده اند و منصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز مصفوب باشد و رفع این دو اسم
خلافت ظاهر است زیرا که محتاج است تقدیر مبتدای یعنی هو الحی القيوم چنانکه در آیه الکثری
و فرست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
ظاهر است بخلاف آیه الکثری که اعراب ایشان اینجا منحصر است در رفع و حی در صلی لغت
معنی مطلق زنده است و اما مراد از وی در اسماء الله زنده و دائمی است بیوم یا تفسیر آیه الکثری
تفسیر کرده اند بذاتی که دائم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و او مینویس قام بالا مراد از
حفظ و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت او است زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند در تعاسیر و در جیان فضایل آیه الکثری و خاصیت آن ذاتیست که قائم
باشد بنفس خود و قیوم باشد بخیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و هو به غیر خود بر وجه
سجده است متقی نیز است پس دائم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم عظم خداوند
سبحانه در سوره است در سوره بقره لا اله الا هو الحی القيوم و در آل عمران لا اله الا هو
و در طه و غنیة الوجوه الحی القيوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر او و توبه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن باز گشتن بخدای سبحانه
اشارت است بآن کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست بگریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز نگردد بصاحب خود از بنی گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گردد و بچنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش برود کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه توبه
اخیرت رد کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه با استغفار
گناه آمرزیده میشود و اما چون توبه نباشد گناه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت نماید روح او را در فراسی عالم ملکوت راه ندهند چه مایه آنکه بجزت حق سبحانه

شریف از توبه
 توبه سید و نبی بر آنند که استغفار میفمن توبه است باین معنی که استغفار باید که همچنان که بر زبان استغفار
 نیامد بدل حکم باشد بر ناکردن گناه که توبه الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
 بزمان و صحر برگناه همچو کسی است که آهنگر توبه کند بایر و رگاز خود و درین آیت که در استغفره
 این کان تو ابانیز اشارت است با آنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحان
 و یا قوم استغفروا و بگویم توبه اولیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گویم که کلام ما در
 استغفار از ما دون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما صحت
 رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفرت الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من
سبعین مره پس آیه کریمه و استغفره ان کان تو ابانیز معنی باشد که و استغفره و توبه الیه از کان
 تو ابا و در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نکند یکی از آنها تعلق با معنی دار
 دوم تعلق بحال سوم تعلق با تقبیل دارد آنکه تعلق با معنی دار و پیشانی است از گناه گذشته و آنکه
 تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاده باشد و آنکه تعلق با تقبیل دارد آنست که
 بدین عنایت باشد که بعد ازین هرگز بسبب آن گناه نرود چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
 شده و گناه آمرزیده گردد و اگر باز بسبب آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
 نخواهند پرسید و اما تفصیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
 پیشین چنانچه نویسنده در نامه اعمال او و اشارت باینست آنکه گفته خداوند سبحان که اولیک سیدال
 سبعم حسنت بیعت جمله ماضیه با ازین نیکو شوند و از هر یارینه ازین گردد و چو قند سیات
 را مبدل کرد حق و تا همه طاعت شود آن سبابتی در صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
 گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مروی که کشته بودند و نکس ابدا از
 بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس نباید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
 مرا توبه گفت نه پس یکشست او را و در ایستاد و دهنویس رسید پس گفت او را مروی که بیا لقریبین
 و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را در آید پس حرکت داد سینه خود را بجنب
 قریه توبه بعد از آن خصوصیت کردند و روی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
 وحی کرد خدای سبحان لقریه توبه که نزدیک شود لقریه که او از و بدر آمده بود که در نشود پس گفت

که بپایند میان این و قریب را پس یافتند او را بقرینه توبه یک وجب نزدیکی پس دآمرید شد
در صحیح مسلم آمده حدیث که خبرش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر آینه خدای تعالی
شادمان تر است توبه بنده خود در وقتی که باز میگردد و دوی یکی از شما که بوده باشد اشتربار و ارا و
بیابانی پس بدو بسته باشد اشترازی و بران اشترازی و باشد طعام و آب و بی بس نامید
شده از اشترازی آمده باشد بر رختی و تکیه کرده باشد در بیابانی و در حالتی که نمیداشده است از اشترازی
پس در میان او قاتل بودن و بی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین اشترازی که اشترازی است
و پیش او پس گرفته باشد مهر او را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو نعم و توبه نهی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد احوال العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضله است و بلندتر است و نایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عزوجل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین
و توبه بر حمله مومنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون
لعلمکم انکم لعلکم تفلحون و همه فلاحتها و بجا توبه است و هر فرض که سه است هر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و غسل و امثال این همه بوقتی و چیزهای مقید است تا آن
وقت درین باب آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه است متعارف بر توبه واجب گردد
بطاهر و باطن و همه عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی
اقوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ انفس از آدمی بر نیاید
که نه آلائش دارد و خاصه از اغیب نیاز زیرا که راغب دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا به خطای
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم حب الدنيا راس کل خطیئة و آنکه هر شبان رسیده
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی و بر زنی همه حصیت
باشد بست و چهار هزار حصیت هر روزی از دیوان و بی بر آید که از خود حصیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می گویا استغفار باید کرد و یا چون مرتایب گردد و آنچه توبه است
بجا آورد و از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفس و بی طاعت گردد و اکنون می گویا اگر این بیضاوت

بدین پنج از دو که شرط توبه است بشنو که شرط توبه سبب است پشیمانی بایل و عذر بربان و بین بازماندن
 از گناه اصل توبه و غنیمت این چیز است شاخاست هر که دست بشاخی این نند و با خلاص
 و راستی این بجا آر دین مقام که یاد کرده آمد و پرا حاصل آید و او لی که دوازده اولیای خدا می عز دل
 و صدیقی از صدیقان او و ادب الی از ادب الان او ویرا که کلید هم چیز توبه است و سر سیم و اولتها و دستها
 توبه است و حکایت است که فضیل عیاض رحمترا دین علیه توبه کرد و از راه زدن و مالها بجهان میداد و بودی
 بیاید و بروی شمی که بود که ترا پیروی جن باید داد و او را پنج چیز خوانده بود که بد و دایمی جو و را گفت که
 که مرا بکل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم جو و گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندی ترا
 بکل کنم فضیل گفت اگر من چیزی داشته باشم با تو این سخن نگفتم جو و گفت دست و در زیر این جامه کن
 که راست بیرون آتا ترا بکل کنم فضیل دست و زیر جامه کرد و شستی از بردن آورد و بوسی داد و بود
 گفت اسلام بعضی کن من در توبه خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
 بر راستی خاک در دست دی زر گردد و چون خواستم که بدانم که توبه بین که میگوید راست هستی یا نه در
 زیر جامه زر بود و بدستم که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقست توبه که توبه حقیقی است و بر دست دی مسلمان
 شد چنین بسیار بوده است و است و ازین چند واقعات تا میان مراد پیش رفته است و ما معلوم
 است و توبه بین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات و است
 و پرورش جانست و پاک آخرت و تخم مروت است مراحت روح است و سرور و مومن است
 و تقای و درو گناهان است و در هم ریش و در مندا نیست و جل افتادگان است و دلیل کم شکاک است
 و نور بصیرت رونندگان است و متعلق منج جماعت است و صدق لطف و اطلاق است و قدم استقامت
 شقیها نیست و استراحت خوف خایفان است و مبشر استید را حیات است هر خصم که خشنود توبه ای کرد
 خشنود کن و باقی که بماند من از فرزانه خود خشنود کنم باری بیاید و آنست که هر مقامی جدا گانه
 توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و در از اینداشت و عالم
 را از حسد و عین را از خوشنیت دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و با
 قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جانی خاکی را بیامزد و صد هزار
 سونین منجس را چنان بگریزد که کی را توبه کرد است نکند پسند از توبه چنین خود کاری است با سبک

بضاعتی منه هزار خلق بر برایمان در آیند که یکی بدر تو بر دنیا بدو هر که این سعادت در نیافت و این
 نور بر وی نیافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم تیب فاولیک هم الظالمون
 و اگر کسی بدین مقام نرسد نو میباید بود و تا بیا نزد و صحت باید داشت شصت و پنج است
 با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله و رسول او باشد علیه السلام که حق تعالی میگوید
 ان الله يحب التائبين و يحب المتطهرين و رسول صلی الله علیه و سلم گفت راس كل طاعه يجب في الله
 و حب اوليائه الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره و اما خاصیت
 توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکسته بر ایشان منقح واقع شدی یا هلاک شدند
 تا غفلت و گیر واقع شدی منقح بدارت است از آنکه صورت بتبدل گردد و صورت ادنی مثل
 صورت بوزن یا خوک یا خر و درین امت توبه شکستن اگر چه در ظاهر تاثیر نمی کند اما در باطن میکند
 نقص عبادت و توبه اصحاب است و موجب منقح آمدن و هلاک و بهجت پس خدا آن قوم را
 بوزینه کرد و چون که بوسی حق شکستند ابر سر و نه اندرین امت نباشد منقح تن و لیک منقح ولی بود
 ای ذوالفطن و از هر سی صد هزاران بشیر و کشته از توبه شکستن خوک و خر و این حضرت کرد
 توبه شکستن مذکور شد بقای آن بطور آنست که دیگر بار بسر توبه نیاید و بران نقص ثابت باشد اما اگر
 بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پدید آمده باشد تبارزه
 توبه تازمه بسدود گرداند آن حضرت منقح شود و از نیمی معلوم گردد که چون توبه درست شود باز
 شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند و نقص او تکرار یابد مانع
 توبه دیگر نیست و اسأله التوبه یعنی میطلبم از خدای سبحان قبول توبه را فالحمد لله بلکه توبه بی غمی می آید
 یکی بمعنی بازگشتن از گناه بکفرت حق سبحان و این صفت بنده است و دوم بمعنی قبول کردن توبه
 و این صفت حق است و متصل میشود با فطر علی ما تدر آن العبد او اعتراف و تائب تاب الله علیه
 سوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و متصل شود و لفظ علی بمعنی ناکه و آیه کریمه تائب الله
 علیه کریمه بواو بمعنی ناکه و آیه دیگر واقع است یعنی توب عینا انک انت توب بالرحیم و معنی اول
 اغلب و اشهر است از روی احتمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست
 که معنی دوم در موافق استیصال بسبب نیست بلکه توبه بنده بخلاف معنی ثالث که سبب نیست بلکه توبه بنده

و اگر گفته شود که بعد از آنکه گفت و التوبه الیه و توبه کرد چه اگر گفت که می طلبم از وی قبول توبه را با آنکه حق سبحانه
 و تعالی فرمود و هو الذی یقبل التوبه عن عباده یعنی حق سبحانه و تعالی قبول میکند توبه را از بندگان خود و نیز
 و همچنین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اذا عرفت و تاب تاب الله علیه یعنی بدین
 سبب اقرار کند گناه و توبه کند قبول میکند حق سبحانه و تعالی توبه را و جواب گویم که میتواند که طلب قبول
 توبه بعد از کردن توبه از جهت کسیر نفس باشد باین معنی که توبه اینست که مثل توبه سائر تائبان باشد
 در اخلاص و ایمان قبول نیست پس میطلبم از وی این را که قبول کند این توبه را از راه فضل یا پناهی
 که این توبه است مسبوق بذو عظم قبول او است بعد از وی میطلبم از وی این را که قبول کند
 این توبه را از راه عنایت و این برویه قصه و شنی قاتل امیر المومنین حمزه است رضی الله عنه
 که بعد از قتل حمزه پشیمان شد و داعیه ایمان و توبه در او پیدا شد اما مترد بود که با وجود قتل حمزه آیا
 و توبه از وی قبول باشد مانی گویم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه ازین توبه بی
 اخلاص چنانکه بعضی گفته اند استغفار و توبه است با تضرع و توبه با محتاج است توبه است که آنرا حال گذشته توبه وجودی
 کنی توبه ازین توبه بگو توبه نفس تو ازین که اند خیره سر + سبب عذرت از گناه توبه + می
 بیاید آب تاب توبه را + شرط شد برق و سحابی توبه را + و بعضی از اخلاص نیز می فرمایند
 از عشق تائبان سیم غنیمت توبه + و ز شرب مدام و ملان مشرب توبه + و رعل هوس گناه و بر لب توبه
 زین توبه نادرست یازب توبه + و در کشف آورده که اعرابی در آمد در مسجد رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم گفت آمدن من بخیریم از تو و باز میگردم توبه و بکسیر توبه گفت پس وقتی که فایز از نماز
 شد گفت او را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که یا عبد الله یعنی ای خدایان سرعت زبان
 با استغفار و توبه گذار این است و توبه محتاج است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی الله عنه
 چه چیز است توبه پس گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه که توبه اسمی است که واقع میشود
 بر شئی یعنی شئی باید یا توبه درست آید اول بدست برگزینان گذشته و دیگر قضای فرایض
 ضایع شده و دیگر بر مقام و دیگر گذاختن نفس بر طاعت همچنانکه تربیت کرده او را در محبت
 و دیگر چنانچه نیدن تلبی طاعت همچنانکه چنانچه او را شیرینی گناه و دیگر گریه بگامی خنده کردن
 گناه یا گویم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه و دیگر این اشارت باشد بقوت نفس

منشی

اما ره که باعث سرعت نقض توبه اولست باین سنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال بیس میطلبم از وی
 توبه دیگر یا گویم میتوانم که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان دیگر پس این هر دو توبه
 آن باشد که کسی بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر را صلی الله علیه و آله
 فرموده است استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و خبر داده از نوع علیه السلام که میگفت رب
 عفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و خبر داده از انصار که میگفت رب اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
 بالایمان یا گویم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضامین مقدر باشند
 چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ای زهر روی همه روی توبه روی هر ذره زهر روی توبه
 کار حاجت کنه در زدن + عادت نوگنه آمرزیدن + توبه از بنده بود و هست نهادن توبه
 آنست کش از نسبت کشاده باز بر بازنگن هر دو توبه + توبه ده توبه شکن هر دو توبه + جامی
 دل شده رانجش بجات + توبه روزی کن بر توبه ثبات + یا گویم مرادش آنست که میطلبم از وی
 توبه بجهت گناهان آینده چنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
 خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد و از گناهانی واجب است
 بر و تجدید توبه و ندامت هر گاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی
 توبه و ندامت را هر بار که یاد کنیم از گناهان خود را یا گویم توبه اول از گناه است و توبه دوم از باب
 سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه که در گناهان
 میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنیم همچون
 سالکان یا گویم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی و اتوب الیه و اسأل التوبه
 آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته و میطلبم از وی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
 میطلبم از وی این را که ازین که در آنم بگذرانند تا توبه کنم از وی لک الحمد اللهم أنت السلام
 یعنی التی تویی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و توفیق خبر از برای قصد هر سلامتی است
 و رذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود الا ذات او و حمل سلام که
 مصدر است بر ذوات از برای مبالغه است مانند رجل عدل و مشک السلام یعنی التی
 سلامت مخلوقات از آفات و فکرویات و الیک مرجع المسالیم یعنی توبه خواهی کرد

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و پس تو غیر تو همه قانی خواهند شد مانند کل شئی الا او بهر و
 یک احتمال دیگر اینست اینجائی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و بر شئی که محتاج الیه چیز نیست مرجع
 او را مرجعی آن چیز بگویند زیرا که بازگشت آن چیز و وجود آن شئی است چنانکه گویند دید مرجع
 خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک مرجع السلام
 افاده نمیکند چنانکه در کتاب السلام و این موجب تکرار است پس محل بر معنی اول اولی باشد و بعضی
 روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
 تو سلام میگویی پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و مشک السلام و یک
 مرجع السلام و بدین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحیه است یعنی آلی توئی سالم از هر نقصانی دانی
 و از است سلام بجا و بتو باز میگردد و سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و پس و یا مرجع سلامی
 توئی چنانکه بنا بر السلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما میلا نه از آفات و کمر
 و او خلنا و السلام یعنی در آمار ما در دارالسلام و دارالسلام را بدین آیه و الله
 یبعثنا الی دار السلام تفسیر بطلب جنت کرده اند اما تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
 یعنی قوله و یبعث الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنان گفته اند
 که جمیع که در دنیا در جنت بخت آنست که بهشتیان را بران و جی که این عباس رضی الله عنه
 ذکر کرده است بهشت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دارالخلود و جنت المادی
 و دارالاسلام و دیگرین و در هر یکی از این بهشتها مراتب است و درجات متفاوت که تفاوت اعمال
 و پوشیده نمائند که دارالاسلام بدین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
 تفسیر به هم مخالف باشند و سلام مذکور را بسبب نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خداست پس نه
 یعنی در آمار ما در نمازی خود که بهشت و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
 دار سلامتی از آفات و مکر و مات و از فنا و انقضا و سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
 و بهشت را دارالسلام از آن گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
 که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر در
 همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که آن اعتبار باشد که خاص

هر یکی از اهل بهشت درسی دارد پس خانهای ایشان را در مد باشد و عیونند که بآن اعتبار باشد
 که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت در مد در مد باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز در مد می باشد
 پس ملائکه از هر درسی می در آیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق بهشت و ولی بهشت رب
 رحیم حضرت خداوند کریم صمت آلا و ده بهشت تمام و ده از غایت شده پروری و نهایت مرحمت گسترده
 بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قول من رب الرحیم و تفصیل این قصه بهشت
 که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
 در رفعت و ناز خود بناگاه مرتفع گردید یعنی ظاهر گردید و از جانب بالایی برای ایشان نوری پس در آمد
 پیرایه یعنی مشربسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالایی ایشان گوید
 السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قول من رب الرحیم پس نظر کنند بایشان
 و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نوروی پیرایه که در حجاب
 یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
 اغراف و در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب حدانیت الوهیت بتعظیم
 بسبب فروانیت ربوبیت و در سوره مؤمنین در آن آیه که تبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده اند
 بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بتکثیر خیر دوم
 بتزاید بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک اسم
 ربک فی الجلال و الاکرام تفسیر کرده اند بطلاق تعالی و رفعت بی آنکه تعقیب کرده باشند تعالی را بعلم
 و قدرت یا بصفت و افعال و اما چون اینجا بقابل تعالیت اقتاده مناسب آنست که او را تفسیر
 کرده شود یعنی تعالی یعنی بر تکرار خیر و تعالیت یعنی فاعلی بر هر چیزی بقدرت تمامه یا سرشته اند از
 صفات مخلوق یا و الجلال و الاکرام یعنی صاحب مقتضای مطلق و صاحب فضل تمام بخیرین
 گفته اند و تفسیر این آیه و کل من علیها فان و یقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و عرض ازین
 قول تبارک ربنا و تعالیت یا و الجلال و الاکرام متدعای اجابت و دعای است که جایز است
 بالسلام و او خلنا و السلام بوسیله ذکر صفات کمال او یعنی اجابت کن این و دو عامه را بکثرت
 آنکه بسیار است خیر و نفع تو فاعلی و عالمی بر هر چیزی بقدرت تمامه و متدعای و دعای است که جایز است

و همانا آن وصاف فضل عامی اللهم لك الحمد الحمد الذي هو اعظم الحمد يعني آلهی تر است حمدی
که وفا کند و رسیده نعمتهای تو که بر او حاصل شده است و معنی حمد وصف کردن است بخوبی بر وجه
تفطیم و تکلیف و غیره که یک یعنی برابر می کند باز یادتی گرم تو که بعد ازین واقع شود در
دنیا و آخرت بدانکه مکافات از کفو است و کفو چیزی است که مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کرده اند بجز او دادن کثی را بکثر دارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بجزورت
مکافات را حمل کرده شد بر معنی مساوات زیرا که این معنی هم مناسب این مقام است و هم سبب
ماخذ مکافات که آن کفو است و گفته اند که فاضلترین حمد یا نیست که الحمد لله الحمد الی فانی الحمد
یکانی مزید که تا اگر شخصی سوگند بخورده باشد آنکه فاضلترین حمد را بگوید چون این حمد گوید سوگند خود
راست کرده باشد الحمد که بجز هیچ محامدیک ما علمت منها و ما لم اعلم یعنی حمد میگویم تمام
بجز حمد را تو آنچه دانسته ام ازینها و آنچه ندانسته ام و محامد جمع حمد است یعنی میم اول و سر
میم ثانی و محمات مصدر میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیده ماند که حمد گفتن بجدی که کسی آنرا
نداند صورت ندارد و مگر آنکه گرفته شود که مراد آنست که بجز اهرم و آرنج و دارم که ترا حمد گویم بجز
محامد معلومه و مجهوله حمد تفسیر جمیع محامد است و علی جمیع محامد ما علمت منها و ما لم اعلم
یعنی بر جمیع نعمتهای تو آنچه دانسته ام ازینها و آنچه ندانسته ام و علی کل حال یعنی بر هر حال
یعنی بر هر حال شادمانی و حال سخنی بود در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
اول کسی که خوانده شود او را بهشت روز قیامت آنانند که حمد گویند خدای را سبحانه و شادمانی
و سخنی و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید تر و بر عطر سه الحمد لله رب العالمین
علی کل حال مدامی که او باشد نیاید در زندان و نه در گوش انحراف و با الله من الشیطان الرجیم
یعنی پناه میگیرم بجدای سبحانه از شیطان شگسا بر کرده شده و سبب پناه گرفتن بجدای سبحانه
از شر شیطان آنست که حضرت حق سبحانه فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطان علی الذین یتولون و یفوتون
مصلون این آیه آنست که آنچه گفته اند که شیطان سکی است بدرگاه حضرت حق سبحانه که با شنا
کاری ندارد و بیگانه را سیکرد و این که کسی میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این سخن دارد که آلهی

سگ خود را نگاه دار چون روی تو آرمیم مارا نگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر خدا را
از شیطان سگ را که زده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود را بر سر نهاده
خود گذارسته اند تحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر او
توکل میکنند خبر این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از فدای تقاضای
و در صحیحین آمده که در مورد یونس بن یحیی علیه السلام و آل و سلم و یکی از انان و در دو شام پادشاهی
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخی شده بود بر روی او پس گفت یونس علیه السلام
علیه و آل و سلم که من میدانم که اگر یونس را بر من میزدند و از وی تن غضب می یابد و خود را از غضب
من شیطان اگر چه ستم باید دانست این سگساری شیطان باین منی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نه با آسمان و بشنود آنچه ملائکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد ستاره را چون سگها بر سر او نیرند چنانکه حق سبحانه فرموده و بعد
زینا السماء الدنيا لمصباح و جعلنا ما روى بالشياطين یعنی تحقیق که زینت داد و ایم آسمان دنیا را
بچراغهای که آن ستاره است و گردانیدیم این چراغها را سگها از برای شیطانیین اللهم لا اله الا انت
ترجمه خدا هیچ معبود نیست بخودی و حال المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود و بحق اوست و حق تعالی را تسبیح و تهنیتی که مستحق
العباده لا تخیر و مقصود اصلی اینست که لا اله الا الله و لیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شده
او را گفته شد لا اله الا هو پس الله ابتدا است و لا اله الا هو خبر است و باید دانست که الله
اسم ذاتیست که مستحجب است جمیع صفات کمال را و مملو است از وی جمیع صفات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بشهوت جمیع صفات کمال آن صفات شهوتیست و سلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک معنی شرکست غیر با او در الوهیه اگر چه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجله و دلالت دارد بر سلب آن
آنا چون این صفت نقصان نقصان بود و قبح آنها انقضائهم عند الله و اتفاق نشده بسبب
اول بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد و در تفسیر تفهیم از جهت
کمال اهتمام ایشان سلب او دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذموم و نقصان مسمومه
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر جود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلبش کثرت

کردن از روی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب ال است بر تو وحدت و صفات الوهیه و
این تو وحدت و لالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالیه ضروری است چنانکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنابراین آن قاعده که مملات قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقا این
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیه و ضرورت وحدت ذات در الوهیه مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیه یعنی مستحق عبادت و وجوب وجود متلا زمانه پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود و موجب هیچ صفات کمال است و سالب هیچ صفات نقصان سبب شرکت
دلالت بر هر چه اسم ذات اشارت است آن پس آنچه اسم ذات اشاره بوجوب و تاکید یافت
تبصیح بسبب اعتدال الالهی و دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تشریح ذات از هیچ نقصان و باید است که هر شخصی که الله لا اله الا هو دلالت میکند
اجمالا تفصیلا دلالت میکند بر وی کلمه لا اله الا الله بلا تواتر الحی القيوم یعنی او
زنده و ایمی که دایم القیام است تدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی تدبیر است محذوف یعنی هو الحی
اما قیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر عباد از خبر باشد یعنی او سبب حی و او است قیوم
و تحقیق معنی قیوم گذشت در اول او را و درین جمله اثبات است آن مدعی را که الله لا اله الا هو
پس گوید که گفته که متقرر در الوهیه یعنی در استحقاق عبادت او است و پس زیرا که او زنده است
و ایمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
مستحق عبادت ایشان او باشد بخیر او لا تأخذ منکم مئاه و لا تؤثم یعنی نیکی و او را نیکی
نه جواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است مطلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
باین نوع است که نیکی و او را جواب سبک و نه خواب گران یعنی هر که غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در میان آنست که تقدیم کرده شود نوم را بر سینه زیرا که عباد از لغی سینه که غفلت
تعلیل لغی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بود بطریق اولی اما میتوان که غفلت کثیر نباشد غفلت تعلیل باشد پس عکس در

ترتیب الهی بنیاید گویم این ترتیب بجهت آن اختیار گردیده شده که وقوع ستمه و لایوم در واقع ممکن
 ترتیب است و دیگر باید دانست که در آن آیه که و نهیمت کل آیه بر ستمه لایاخذنه یعنی اسیر و ستمه
 یعنی اسیر کردن پس ظاهر است که اخذ اینجانبین معنی باشد اما لازم او باشد که آن غلبیت است
 و در آوردن در تحت تصرف یعنی غالبی آید بر روی ستمه و نه لایوم و درین تقدیر حسن ترتیب
 ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ لایوم بعد از نفی اخذ
 ستمه فایده داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذکم ستمه و لایوم نفی تشبیه است بمثلوات و آیه
 آنرا که او قیوم است که هر چه او را ستمه کرد با لایوم انجا حفظ سموات وارض و غیر ایشان بنیاید زیرا که
 حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه اینها علی الدوام پس لا تاخذ ستمه و لایوم دفع مانع قیومیت باشد
 و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت متقی است با وجود او و سببی که مقتضی قیومیت است
 یعنی رحمت و استقامت که مافی السموات و مافی الارض یعنی از آن اوست آنچه در آسمان است
 و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چه تعرض نکرد بمسائین سموات وارض گویم بجهت آنکه تعرض
 بمافی السموات و مافی الارض تعرض است بامین اینها زیرا که هر گاه بالا و پایین اذن او باشد
 ظاهر است که میباید نیز اذن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین شل و نه
 یا او و پایین است یا از مافی الارض زیرا که مافی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
 در آیه کبریه اول مافی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از او در زمین است و پاره
 بیرون و هر دو مافی الارض گفته و همچنین است حال در آن آیه که ما من و ما فی الارض الا علی الله
 نه قما که بعضی از دو اب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه مافی الارض گفته و موافق نیست
 آنچه در تفسیر آمده که مراد باینها چیز نیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد و حقیقت ایشان
 یا خارج باشد و ممکن در ایشان آما باید دانست که گاهی چیزه تمام در روی زمین است که پنج
 از او در زمین نیست و مع هذا و مافی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه ایشان را
 نزد حق سبحانه بنیاید بایشان گویند که از کجای می آید ایشان گویند جنت عدن و مافی الارض و پایین را
 افزاوند که کرده که در آن آیه که مافی السموات و مافی الارض و ما تحت الثری و باید دانست که فرق است
 میان مافی السموات و مافی الارض و میان آنکه مافی السموات و الارض زیرا که ثانی را بر مجموع حمل

لنسر
عباد

می توان که یعنی مجموع سلوات و ارض پس اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف درین
 کلام یعنی که مافی السموات و مافی الارض و فایده است یکی اثبات قیومیت او و آسمانها را زمین را
 چرا که هرگاه اینها مالک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک نمی باشد
 نه بر غیر و دوم اثبات مدعی اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
 استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سلوات و اراض است ملک او است و چون مالک اینها او باشد
 مستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت مملوک نیست **من فی الالهی** یعنی که با وجود
 یعنی نیست آنکه شفاعت کند کسی از او و نیز اذن و اجازت او درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ احد
 قادر نیست بر دفع مراد او از روی اری و شفاعت چه جا آنکه هیچ مراد او کند و عباد و مخالفان پس اصل شفاعت
 نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال است
 او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز و روی اثبات تفرّد او است
 در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق او است و نیز اثبات آنست که مالک مافی السموات و الارض
 او باشد زیرا که آسمان را ابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگر تواند که مالک باشد و تعجب که مالک
 آید **من فی الالهی** یعنی می داند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشان است
 از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشان است از امور آینده بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشان است
 از امور که پیش از وجود ایشان است زیرا که کسی که روی با آینده دارد و پشت پا گذشتن یا آنچه
 در پیش ایشان است از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشان است از امور آخرت یا آنچه مخفی ایشان است
 و معقول ایشان است یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میمانند
 و **لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء** یعنی احاطه نمیکند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شود
 بچیزی از معلومات او مگر با آنچه او خواسته است که بداند حاصل گمنمی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
 سابق بر مدعی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرّد و سبانه و تقالے در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
 زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او و سبانه و علم ذاتی تام و این تفرّد دلالت میکند بر تفرّد
 الوهیت و در او علم ذاتی علمیت که مافی از ذات باشد و مراد بجام آنست که متعلق به هیچ اشیا باشد و
 از آنست که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او زیرا که اول دلالت میکند بر تفرّد این علم از غیر او پس

این مجموع و الحالت کرد بر تقدیر او درین علم و انا آنکه این تقدیر دلالت میکند بر تقدیر اول ازین جهت است
 که علم ذاتی نام لازم میبود برحق است هرگاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او خود برحق باشد
 و الا لازم آید انفساک لازم از بازوم و شرح کبریا سیمیه السموات و الارض و گنجائی داده
 در تود و اعطای کرده است کرسی او اسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
 که بالای او نشسته شود و زیاده نباشد بر تقدیر قاعد بلکه تناسلی مقعد او باشد و اختلاف است
 در آنکه مراد کرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد کرسی عرش است بقدریه آنکه الرحمن علی عرش
 است و میس چون عرش با محل استعاره خود گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تالی که در استواری گرفته
 شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما در
 تخصیص اعطای سموات و الارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک او محیط عرش حق است که گفته
 شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
 و محیط است سموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
 بفلک البروج که اوجی است بغایه بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی که یک حلقه در میان آن و بعضی
 گفته اند که مراد اینست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصویری و تشبیهی است عظمت او را بطریق فرض
 باین معنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه گنجائی وادی در خود آسمانها
 و زمین را و لایق و حفظها یعنی گردن باری سازد و برنج نمی آرد و او را نگاه داشتن آسمانها و
 زمین را حاصل آنکه گردان نمی آید او را نگاه داشتن ابتداء وجه تشبیه این آیه الکبری شتمال است به
 ذکر کرسی یعنی گفته اند در تشبیه این سوره بسوره البقره که او شتمال است بر ذکر بقره و بر حق
 تعالی است یعنی اوست خداوندی که عالی است از شرکت غیر و باریت او در صفات الوهیت او و
 بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیز را نسبت با او و افاضت و خاصیت این آیه است
 که در حدیث آمده گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند این آیه الکبری را در عقب هر
 نازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانه بنفس خود یعنی بفرز ایل نگذارد و در هیچ مرتبه
 آمده که شیطان گفته با او هرگز که هرگاه بگوید که خواب خود بخوان آیه الکبری را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارند و نزدیک تو بنیاد شیطان تا آن وقت که ورائی در صبح و آفتاب
 این سخن را گفته بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوئی است
 یعنی اگر چه او دروغ گوئی است و ظاهر آنست که مراد باین نگاه دارند که در حدیث است همین آیه الکرسی
 باشد که جاندار شده باشد و خوانده شود در نگاه دار پیغمبر در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 هر که خواند آیه الکرسی از هر وقت و در هر حال که نیکو کرد از نیکوهای او و جوگر داند از بدیهای او
 از ساعت خواندن آن فرو آمدن از او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند آیه الکرسی در وقت
 هر نماز فرض مانع او نباشد از آمدن ربهشت غیر از مرگ و استخوانهای دیگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ و صدیقی
 جنت است پس در این مانع گفته بلکه مانع جوده است گویم مراد از این که نیست غیر توحید نیست که همین مانع نیست از انظار
 که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که دست و در وقت شکایتی اندوست خود میگوید هیچ گناه نداریم غیر از آنکه شمار داد و
 میداریم و چون تکی گناه نمی باشد پس و این باشد که هیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که
 آیه الکرسی را در وقتی که در آید بخواند خواب خود را بین گرداند و او را خدای سبحان بر نفس خودش و بر همسایه
 او و همسایه همسایه او و خانه های که در گرد او است و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود و توان نیست که
 خوف نفس از وی بردارد یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که این در خواب شود گفته اند او ته
 بر قرآن این آیه اما لست ادریم زخم و سبب زنا و دل شکنی نالست و اسباب دینوی و نجات است
 از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان و سبب کمال
 معنی سه یا بخود یعنی منزله و پاکست خدای غرور از هر چه لایق است و در مشکوٰۃ آمده در کتاب طهارت انه
 صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله و الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
 پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی سجده است و فضیلت و حال آنکه در مشکوٰۃ و همین محل از
 صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد و میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند و مرتبه
 ثواب و سبحان الله معنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
 ارجح است سبحاننا بوده است یعنی پاک میگردد انهم خدا یا پاک گردانیدند و مقصود ازین نیز است
 که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله تسبیح سبحاننا بوده است باید دانست
 که تسبیح الله را انداخته شد از تسبیح سبحاننا زیرا که تسبیح خداوند سبحان کثیر التوقع است خوف و کبر

مطلوبست پس باقی ماند سبحان بعد از ان اورا اضافت کرده شد یا سم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
 بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسماء سبحان واقع شده
 پس هر اواز سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحان و تعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
 نه آنست که حق سبحان پاک گردد و تسبیح مازیر اگر او پاکست در ذات خود محقق تسبیح کن نیست پس فایده
 اورا حج ببنده باشد که او پاک گردد و گفتن اوست من بگردم پاک از تسبیح شان بپاک هم ایشان
 شوند و در نشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بخواند یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحان و در مشکوٰۃ آورده
 است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لله پر میساز و ترا
 را یعنی ترا زوی قیامت او نیز در همین محل از مشکوٰۃ آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم که سبحان الله و الحمد لله پر میساز میان آسمانها و زمین و علی التقدير یعنی دم یکدو این حدیث
 شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوٰۃ آورده و فضل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح نصف میزان و الحمد لله پر میساز و میزان را و این حدیث و آل
 بتفصیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
 که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عزوجل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحان و تعالی وقتی که بیان
 کرده نهایت کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که اسی فرزند آدم اگر رسد گناہان تو بگویدی آسمان و بعد
 از ان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم پاک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
 و الحمد لله پر میساز میان آسمانها و زمین را معنوم میشود که بجزو گفتن این و ذکر آن قدر ثواب میباشد
 که برابر می میکند با نهایت گناہان بنده و این نیست مگر از کمال مرحمت و ذوق عنایت او بحال بندگان
 و مختصر آورده از مجمع کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله و بعد و شتر است
 پیش خدای سبحان از کوه رز که صرف او را کسی در راه خدا عزوجل کند و بجهت پیوسته از رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم که او گفته هر که خور و طعامی یا بیاشامد چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحان گوید البته حضرت
 حق سبحان از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
 و سر همه دولتها اوست گفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 من اکل طعاما فقال الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام و اوزقنيه من غير حول مني ولا قوة عمر الله لما تقدم

من ذوقہ و ما تخریجہ ہر کہ خور و طعام و گوید بعد از آن کہ این را کہ حمد و المکملہ و ادراک طعام و روزی من
 گمراہ آیند اور ابی حیلہ از من دبی قدرت من پیام روز و ضایعہ گنایان اول و آخر اور و بچین است
 کہ گنایان اول و آخر مرزیدہ شود مگر جامہ نو پوشید و گوید الحمد للہ لذی کسانی ہذا و از رقیہ من
 حول منی و لا قوۃ یعنی حمد و خدا منی را کہ پوشید مرا این جامہ و روزی من گمراہ آیند اور ابی حیلہ از من
 دبی قدرت من و باید دانست کہ فائدہ تمجید نہ آنست کہ او ستودہ شود و بخت تمجید مالک او ستودہ است
 و در ذات خود تمجید چنانکہ گفتہ والد غنی حید بلکہ فائدہ تمجید بہ راجع است کہ مستحق ستایش میگردد و
 اللہ اکبر شئی تسبیح بار بخواند یعنی خدا سبحانہ بزرگ تر است از ہر چیز و در مشکوٰۃ آورده و در فصل
 ثالث از باب ثواب تسبیح و تمجید و تکبیل و تکبیر از غیر صحیحین کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اکبر
 پس از ویان آسمانہا و زمین را و در مختصر حصن حصین آورده از تحم طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و کلمہ اند کہ یکی از ایشان ما ثنایت نیست غیر از عشر
 و دیگر می پر میساز ویان آسمانہا و زمین را و باید دانست کہ غرض از گفتن اللہ اکبر طہارت است
 بند و بی چیز را با حق سبحی و برابر نمیدارد و این را خاصیت بسیار است بعضی از ان اینست کہ ہفتی
 در کتاب بحث و تشویر آورده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ رسد بخدای سبحانہ در حاجت
 کہ برابر نمیدارد و با چیز ہی را و در دنیا باشد ہر دے مثل کو ہر ا از گناہ آمرزد اور انکار
 سبحانہ این حدیث مذکور است و در مشکوٰۃ و در فضل ثالث از باب استغفار و امام حجۃ الاسلام امام
 محمد غزالی قدس سرہ گفت معنی اللہ اکبر اینست کہ او بزرگتر است از آنکہ دریا بہ حقیقت اورا
 غیر او یا آنکہ او بزرگتر است از آنکہ گفتہ شود کہ او بزرگتر است از ہر چیز زیر کہ غیر او را بزرگ
 نیست و جنب بزرگی او بلکہ غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت کہ او بزرگتر است
 از ہر چیز و پوشیدہ نمائید کہ عدم ستویہ غیر او کہ غرض از اللہ اکبر آنست درین تفسیر اظہار است
 و در حدیث آمدہ کہ انرا ای الحرق فلیطفہ بالنکیر یعنی ہر گاہ کہ کسی بید کہ آتش افتادہ در چیزی می بیند
 فروتان اورا بگفتن اللہ اکبر و اہل حدیث گفتہ اند این معنی مجرب است پس دور نیست کہ آتش و درخیز فرو
 نشین بگفتن این کلمہ چنانکہ مذکور شد و در بیان غرض از گفتن اللہ اکبر لا الہ الا اللہ و حمد و تسبیح
 لا الہ الا اللہ و الحمد و ہو علی کل شئی قدیغذہ بار بخواند یعنی نیست مہم و برحق مگر خداوند تعالی

مفسر

الغفین صدقه هست و مراد با آنچه آفتاب بر و طالع کرده گفته اند اموال و دنیا است و دیگر در صحیح مشدک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر می گردند در گرد عرش ایشانرا آواز نیست مثل آواز زبوره غسل بیا و بنیدیند صاحب خود را آیات و نعمت نماید بعضی از شما که باشد همین کسی که بیا و بیا و لا و نیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار بباد داد و صد بار شبانه نگاه باشد همچو کسی که صد ضحک کرده باشد و هر که الحمد لله گوید صد بار بباد داد و صد بار شبانه نگاه باشد همچو کسی که بر صد آیه سوره شریفه غفر کرده باشد تا کافران در راه خدا سینه و هر که گوید لا اله الا الله صد بار بباد داد و صد بار شبانه نگاه باشد همچو کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسماعیل علیه السلام و هر که گوید الله اکبر صد بار شبانه نگاه و صد بار بباد داد و درین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است نگردد کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد برین و موسسه هزار و در تجم طرانی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که آیا نمیتواند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله کیست آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتواند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل سبحان الله عظم است از احد یعنی از کوه احد و لا اله الا الله عظم است از احد و الحمد لله عظم است از احد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امت من سه صفت اند صفتی مشابیه بانبیا و صفتی مشابیه بطلائک و صفتی مشابیه بچهار پایان آنانکه مشابیه بانبیا است همت ایشان نماز آنست و روز و روزه آنست آنانکه مشابیه بطلائک است همت ایشان سبحان الله گفتن است و لا اله الا الله گفتن آنانکه مشابیه بچهار پایان همت ایشان خوردن است و آشامیدن و شست و شستن و بپاییدن آنست این که ده بار باید گفتن لا اله الا الله و حمد لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر یافته نشد درین باب حدیثی و غیر از حدیثی که مذکور است و صحیح ابن حبان و سنن ابی و مسند امام احمد و آن حدیث نیست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید در عقیقه نماز بباد داد و نماز شام پیش از آنکه یازگردد و دو بار گزارد در پای خود در این پیش از آنکه یازگردد و از میان شستن و التیات برگرداند و پاک خود را از این هیأت ده بار لا اله الا الله و حمد لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر نوشته شود برای کسی ده نیکی و پیرداشته شود برای وی ده درجه و محو کرده شود از وی ده بدی و باشد در آن روز در پناه از شیطان و نیز آمده است در سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید

در وقتی که در صبح در آید لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير باشد
 این گفتن اورا مقدار آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود و برای دس
 و خوشی و فرو ریخته شود از وی ده بدی و بلند گردد انیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از
 شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد و پیرا مثال این تا در آید
 در صبح و پوشیده ماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس ده بار گفتن ده بنده
 آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهترین آنچه گفتیم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 وله الحمد وهو على كل شئ قدير و و در کیمیا شفا و ت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه بی
 الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
 از فرزندان اسمعیل علیه السلام و تیر در کیمیا آورده که فضیلت تسبیح و تملیل در حق درویش زیاده
 بدان سبب است که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود یک کلمه وی که گوید
 همچو تخمی باشد که در زمین پاک افکند اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر در سوره که بشوید آنگاه بود
 همچو تخمی باشد که در شورستان افکند باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملك الجبار یعنی
 نیست مبدو و کبر حق مگر خداوندی که بادشاه جبار است بد آنکه ملک و مالک هر دو در لغت یعنی باد
 آمده است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو و لفظ بانوخی که گفته مالک از
 ملک است کسبه و میم که آن تصرف است و را عیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
 بضم میم که آن تصرف است بامر و نهی در ماموران و دیگر باید دانست که ملک بضم میم اعم است از
 ملک بضم میم زیرا که میتوان که کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که بادشاهی است نباشد و جبار
 که بجز کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند حال خلق
 پس جبر بمعنی اصلاح باشد و از اینجا است نیز نقصان او باید دانست که جبار صیغه مبالغه در صفات الله
 گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواجد القهار
 یعنی نیست مبدو و بر حق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیز لا اله الا الله
 الواجد القهار یعنی نیست مبدو و بر حق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیز

و نیک آمرزنده گنایان را و بی عزت غالبیت است بر غیره به آنکه عزیز را در کتب تفاسیر و شرح
 احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز یعنی بے همتا نیز می آید
 پوشیده نیست که عزیز در مقابل ذلیل بذال محبه که بمنجه خواست نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
 بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا مکرر لازم نیاید نظر بقدر غائی از وجه نیست و غفار صیغه
 مبالغه است و مبالغه در مغفرت حق سبحانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را و غیر
 تنها و آمرزنده است خطا و عیبا را و پوشیده و علامتیه را و کشته و را و گنه و تلیل و کثیر را و نیز آمرزنده گنایان
 گاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگر چه گناه کار تو به بتکذاب شکسته لا اله الا الله الکبیر الکبیر
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که هم پوشنده عیبها و کرم یعنی بزرگواری آید و نیز یعنی ذات
 کثیر الخیر و البر که می آید و از اینجا گفته اند که الکبیر هو السامع یعنی جوایز دسی آسمان است و السب
 درین مقام اخیر است تا مکرر لازم نیاید نظر عظمی که در آن تو هست که لا اله الا الله العلی العظیم
 لا اله الا الله الکبیر المتعال یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان فایق
 بر همه چیز قدرت نامحدود و متعال گاه می آید یعنی سرکشنده از لغت مخلوقات لا اله الا الله
 خالق البلیل و النهار یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی که او بی وجود و بر هر شیئی یعنی هیچ
 مکانی نیست که آفریننده شب و روز و از این جهت لا اله الا الله المعبود و البکل یعنی نیست بود
 بر حق مگر خداوند تعالی معبود است در هر مکانی یعنی هیچ مکانی نیست که عابدی او را عبادت نکرده
 باشد در وی لا اله الا الله المذكور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی
 که مذکور است هر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او را یاد میکند اگر چه زبان او را
 هر کس نداند چنانکه گفته اند سرخان چین بهر جا می آید و خواتین را با سطل می آید و بیک چاند
 و غیر چاند از همه به شیخ او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا نسج بجمه پس زنده
 بزبان قال یا میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال الطق من لسان المقال و نمیتواند
 که مراد از زبان لغت باشد چنانچه در آیه کریمه و من آیات خلق السموات والارض و اختلاف السکیم
 والواکم و الالهات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلا کس زبان عرب میداند یعنی
 لغت عرب میدانند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

مگر خداوندی کہ مشہورست بہ نیک لا الہ الا اللہ کل یوم ہونی شان حاصل آئینہ انگشت
 معبود برحق مگر خدا ہی سبحانہ و در ہر روزی او در کاسیت و جملہ نامانے جملہ اسیت مستقلہ کہ ارتباط
 تبارد با قبل خود مانندی رہی رہتا در ان قول کہ لا الہ الا اللہ یہی رہتا مگر آنکہ اینجا موصوفی تقدیر کردہ
 کہ بر ان تقدیر صفتہ اللہ میشود مانند الذی کل یوم ہونی شان و در حدیث آمدہ کہ بعضی از کاراویغی
 در ہر روزی نیست کہ می آمد و گناہی و دوری کند اندہی را و رفت می دہد قومی را و سے اندازد
 دیگرے را و بعضی گفتہ اند در ہر روز کینہ کارا و نیست مادہ خلق جمے را از عدم بوجود دے آرد
 و مادہ خلق جمے را از جمادی بہ بنانی می رساند و از ان جمے را از بتانی یا حیوانی بصلیب پدر
 می برد و از ان جمے را از صلیب پدر بر جمہ باور منتقل می سازد و جمے را از جمہ مادر بیرون دے آرد
 و شے را بیرون آوردہ بقای دیو و جی را از بقای تمام عقل می رساند و پارہ از عاقلان را بدیو بلوی می سازد
 و پارہ از باغیان را اسلمان می سازد و پارہ از مسلمانان را از طلب سے دہد و پارہ از اہل درو را
 سویہ می گرداند و پارہ از زیدیہ را اسالک می سازد و پارہ از سالکان را از اہل قرب می سازد و مارا
 از اہل قرب را کامل می سازد و پارہ از کالان را تکمیل می سازد و گفتہ اند این قول کہ کل یوم ہونی شان
 اشارہ بر وقوف جو و آن کہ گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ در روز شنبہ کاری نمی کند لا الہ الا اللہ یا
 یا اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ امانت از خدا ہی سبحانہ یعنی امانت از عذاب
 خدا ہی سبحانہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ لا الہ الا اللہ اللہ اللہ حسین و من دخل حصنہ آمن من عذاب
 یعنی لا الہ الا اللہ حصار نیست دہر کہ در آید و حصار من امن گردد از عذاب من یعنی از عذاب آبد
 من یا در حالتی این کلمہ امانت آمدہ از جانب خدا ہی سبحانہ و ہر تقدیر مراد از ان امانت امانت
 لا الہ الا اللہ امانت من اللہ یعنی نیست معبود حق مگر خداوندی در حالتی کہ این کلمہ امانت
 از خدا ہی قرارے لا الہ الا اللہ امانت من عند اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در
 حالتی کہ این کلمہ امانت است نزد حق سبحانہ و مقصود نیست کہ این کلمہ امانت کہ ششم نزد خدا
 سبحانہ دہر کہ خبری را امانت بگذارد نزد خدا ہی سبحانہ و یا وی سپرد و البتہ آن خبر مخصوصی باشد و
 چاہ وی از ہر آفتی چنانکہ در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گفت مسافرا
 در وقت وداع کردن ہتھ و عاک اللہ الذی لا یضغ و دایمہ یعنی امانت می گذارم ترا نزد خدا ہی

که ضلالت نمی شود و باستانی او که با سپیده شود و منقول است که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت و حامله
 آن متعلق بکمال آن زن بود و در وقت روان شدن گفت بار خدا یا با سپیده دم گل این زن را چون آخر زنی
 رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد و بعد از آن مرد بیاید و این حال را مشاهده کرد و گفت این
 امر عجیب است من حمل را در آنجا ای سجانه سپرده بودم چون سال شده گفت با وجود این احتیاط
 می کنم گویا آن زن را اشتباه گفتم دید که زن وضع حمل کرده و آن بچه بسینه او چسبیده شیر می خورد گفت
 آلهی می توانستی که مادر او را نگاه داری آواز آمد که آنچه با سپرده بودی نگاه داشتیم اگر مادر او را نبیند
 بای سپردی نگاه می داشتیم لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خدا و نه سیمانه و حول یعنی حرکت و هیچ شیئی نمی آید و در قوه القلب آورده که حول یعنی انتقال
 است از ماضی و قوه یعنی ثبات نیست بر طاعت نیست از ماضی و نیست ثباتی و قرار بر طاعت مگر
 بتوفیق خدا ای سجانه و در حدیث آمده که لا حول ولا قوة الا بالله و دوائی نود و نه در دست که است آن ترین
 آن در دمانم است و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو موسی که گوی لا حول
 ولا قوة الا بالله که او نمی است از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم که لا حول ولا قوة الا بالله در سیت از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که او نهال بهشت است و باید دانست که این کلمه را تا شری مجرب است
 در تسهیل امور صعبه و در تیسر احوال شاقه و در دفع غم و در جفا که در آخر است که در آن وقت که عرش
 سجانه بر آید بود اول چیزه که آفریده بعد از عرش ملائکه مابلان عرش بوده اند چون ایشان
 بیافزید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند ای
 پروردگار کیست که او را قوت بر داشتن عرش باشد و حال آنکه بی نیست عظمه تو و جلال تو و قهار تو
 گفت شمار ابرامی این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گویند لا حول
 ولا قوة الا بالله پس گفتند و بر داشتن عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم هر که گوید هر روز صد بار لا حول ولا قوة الا بالله نزد او فقر لا اله الا الله و لا
 نعبد الا اياه یعنی نیست معبود بر حق مگر خدا ای سجانه و نبی پستیم مگر او را لا اله الا الله
 حقا حقا یعنی می گوئیم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه را است و حق و عبارت است

که از امرها حق و الله تعالى باشد از لا اله الا الله نمی تواند که حق از آنها را الله باشد که شئی متحقق الوجود
 از ثابت الوجود است و حال باشد از الله یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی
 که متحقق الوجود است و می تواند که مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تا کید نفس خود را نماند زیرا
 تا یقین پس سینه این چنین باشد که ثابت است لا اله الا الله ثابت بودنی لا اله الا الله ثابتاً
 و صدقاً یعنی می گویم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه ایمان و است با آنکه از جهت
 ایمان خود و صدق خود با صدق این کلمه لا اله الا الله تعبد او را و قائلین می گویم لا اله
 الا الله از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین جهت که این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بند
 بودن من در واقع لا اله الا الله مطلقاً و فقطاً یعنی می گویم لا اله الا الله از جهت هرگاه
 و سازداری حضرت حق است سبحانه به این گفتن ما این کلمه اثر مهربانی و سازداری حضرت حق
 سبحانه بیا چنانکه منقول است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که می گفته آئی مطلقاً یا دلیلاً
 خف و ک و تو لطفت یا عدلک لما جحدوک یعنی آئی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
 خود که مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف مینمودی بدشمنان خود که کافرانند هر آینه منکر نمی شدند
 ترا و لطف یعنی مهربانی آمده و یعنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت نام است تا بر تقدیر
 دوم در حق تفسیر لطف است لا اله الا الله قبل کل شئی یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند
 سبحانه در حالتی که اول هر چیزی است که غیر او است بحسب ذات و زمان پس قبل کل شئی حال
 باشد از الله و نیز تواند که قبل کل شئی صفة الله باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شئی
 لا اله الا الله بعد کل شئی یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی که
 آخرین چیزی است باین معنی که او باقی خواهد بود بعد از فنا هر چیزی لا اله الا الله صفة حق ربنا
 و یقینی و بیوت کل شئی یعنی نیست و وجود و برحق مگر خدای سبحانه باقی خواهد بود و در و کما
 ما و فانی میشود و می میرد و هر چیزی نقطه و او احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
 که مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوة و دیگری غیر ذی حیوة و موت را اطلاق مخصوص است
 بذی حیوة آنرا که احتمال دارد غیر ذی حیات است آنرا و موت از جهت رعایت هر دو قسم
 مخلوقات و تقدیم فنا بر موت از آن جهت است که غیر ذی حیوة اکثر است لا اله الا الله

الملک الحق **المبین** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که با و شاهی است که ظاهر است
 سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوارترین معنی ظاهر و نهی تو اند که حق بمعنی متحقق
 الوجود و ثابت الوجود باشد و **مبین** معنی ظاهر سازنده یعنی با و شاهی است ثابت الوجود ظاهر
 سازنده و جو و سبب ایجاد مخلوقات **لا اله الا الله الملک الحق** **المبین** یعنی نیست معبود بر حق
 مگر خداوندی که با و شاهی است سازدار با و شاهی که یقین است سزاواری او **لا اله الا الله**
الحی **العلیم** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانند می که شریک او باشد در
 مابقیه یا در صفات الوهیه و بزرگواری که حقیر است همه چیز نسبت با و **لا اله الا الله**
الحکم **الکریم** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند بزرگوار و نهی تو اند که کریم بمعنی شیرین
 و البرکت باشد و گفته اند علم حضرت حق بیجا نه نسبت با بندگان زیاده است بر علم مادر و پدر و فرزند
 و دین باب گفته اند صد پدر صد مادر اندر علم ما بدگر نقش بر اند قد اندر فنا بد علم مادر
کف کف علم است بد کف رود آید ولی دریا بجا است **لا اله الا الله رب السموات**
الارض و رب العرش العظيم یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که پروردگار و رفعت است
 است و پروردگار عرش بزرگ است **لا اله الا الله اکرم الاکرمین** یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین
 آنست که چون گناهی نمیکند شخص بخشد آن نوع گناه را از همه کس بخشد **لا اله الا الله ارحم الراحمین**
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است
 از رحمت دیگران هر رحمت کنند و این نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین
 رحمت است که رحمت دیگران دارند و رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرار سینه
 همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی و سعادت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه او رحمتی دارد و الا
 بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او دادن نعمت وجود است و ازین دیگر نیاید
 و دیگر آنکه از جمله رحمتها نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتها سزاواری
 نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او
 نسبت دیدار است و بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتها ایمان است

که اصل دیدار نعم بهشت است و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمت‌های محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما را رساند که الازمه للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان و آنچه بر وی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نتواند بود پس ثابت شد بدین دلایل که رحمت او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستبرک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدایا سبحانه و تعالی فرشته است مومل کسی که گوید یا ارحم الراحمین پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی تو کمر و پس طلب و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگانش از مادر بفرزندش و نیز در صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صدر رحمت فرو فرستاده است از جمله آن صدر رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهار پایان و جنبه و پس بسبب آن رحمت این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان و وحشی بر فرزند خود تا خیر کرده است نوونه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانی که گردن بکیم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت تکمیل کنند آن نوونه رحمت را باین یک رحمت و بصدر رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را منقولست از عیسی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت آتی وقتی فرو داری بر ملک رحمت از صدر رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولت‌هاست پس چون نا امید باشم از آمرزش تو وقتیکه فرو داری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی ارواحهم واقعست که بر خود داران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص بواسطه یابند خاص الخواص بواسطه بر خود داری عوام از صفت رحمانیه است و آن مقبول مردودی یابد از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان را هست و آن از خاصیت صفت رحمانیه است و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شرتی آب بهیچ کافری ندادی آنچه فرموده هدایت رحمتی علی غضبی این سه بود و هم ازینجا گفته اند از اجل دنیا و بر خود داری خواص از صفت رحمانیه است تا بواسطه قبول دعوت انبیای و متابعت انسان نعیم بهشت بهشت یابند و آخرت کبیری عبادی الی اما العفو الرحیم و ازینجا گفته یار رحیم الآخرة و بر خود از خاص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا ابدا و علیم السلام اینو سبب

علیه السلام گفت ربانی سخی الضوابط ارحم الراحمین موسی علیه السلام گفت رب العزلی و الهی و احدی و احدی
فی رحمتک و انت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابعین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوند
که دوست دارند تو به کنندگان است چنانکه گفت ابن العقیل التوابعین یعنی خدای سبحانه دوست
میدارد تو به کنندگان را پس حبیب برون ضیل یعنی فاعل باشد و احتمال دیگر نیست که معنی مفعول
باشد یعنی محبوب تو به کنندگان زیرا که تا بنده مرخدای را سبحانه ببرد دوست ندارد و ترک شهوت
و محاصی که محبوبان نفس اند یعنی تو اند کرد و در تحت العرونی که مکر و نفس اند غمی تو اند و راند و از میخا
گفته اند که علامت دوستی بنده مرخدای را سبحانه اقبال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکر می اهل مجاستی و اهل طاعتی و اهل کرامت و اما
اهل محبتی فلما انظم فان تابوا فانما حبیبیم ان لم یو بو فانما طیبیم ابلیهم بالمصایب اطهرهم عن الاعیاب
یعنی اهل فکر من به نشان دهند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند و اما اهل محبت من
نومیدنی سائر ایشان را پس اگر تو به کنند من حبیب ایشانم و اگر تو به نکنند من طیب ایشانم مبتلا
میکنم من ایشانرا بصیبتا پاک میگردد انم ایشانرا از عیبها لا اله الا الله را حرم المساکین
یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که رحمت کنند مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
عبادت از انعام و اکرام اوست و در غیر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بکفرت
خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه ایشان عذر را گوید چنانکه دوستی با دوست خود را
گوید و در وقتی که تقصیری واقع شده باشد و رعایت حقوق دوستی گوید ای سبندگان من اینک
دنیا را از شما باز داشتم نه از ان جهت است که شما نمی ارزید با شید بلکه لایق شما نبود و امروز ظاهر
گردانم رفعت و وجه شما را اول انعام و اکرام من و برحق شما این باشد که در یک میان عرصات
قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا القمه ثانی داده باشد یا شترتی آبی داده باشد یا شما را لباس
پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرد و بخشایش بهشت و آری لا اله الا الله
یا دمی المصلین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که راه راست نمائی گمراه کرده
شده گان است لا اله الا الله و لیل الحاکرین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی
راه نمائی حیرانان است لا اله الا الله اما ان الخالقین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی

که این گروانند ترسند گانست لا اله الا الله غیث است مستغنیین یعنی نیست مجبور
مگر خداوندی که فریاد رس فریاد خوانان است لا اله الا الله خیر الناصین یعنی نیست
محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سوره بقره تفسیر آیه کریمه لا اله الا الله
میفرمودن اینچنین گفته اند که لفرقة اخص از موعود است زیرا که نصرت مخصوص است به غیر نصرت
و ادنی باشد بطریق دفع ضرر و او سبحانه خیر الناصین است که نصرت است که قوه او در دفع ضرر از قوه مله
لفرقة زیاده است و دیگر آنکه نصرت او بغرض و طبع است و دیگر آنکه قوت نصرت او از خود است
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت نصرت ششقی لاحق نمیشود لا اله الا الله خیر الحاکمین
یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الحاکمین است
زیرکه آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از حمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل و رد
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه ولای بوده حفظها
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلاغرض و طبع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت بانچه در صد و حفظ او است بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الوارثین
یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین وارثان است و او سبحانه را دارث ازان گویند که او
از وارث اینست که مال از میت یا دماند و شک نیست که همه اویاب موال فانی خواهند شد و او
ایشان با خواهد ماند بکمال کلی مالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه
وارثان است از آنچه تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالت میگیرد و لله مافی السموات و مافی الارض و دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل فرج
و زوجه ازان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
نباشند و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و تشکّل اولاد و عیال میت است که در آن
و اینه فی الارض الاعلی الله عز و ما و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و او غالب نیست
که او را بدعای و استغفار بکینند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و او غالب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند و ماکان الله غفوراً رحیماً و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه و تعالی است که قادر است

برین معنی چنانکه گفته بشیر لسن است و دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاج است بمال مورث خود و حق سبانه
 وارثی است که احتیاج ندارد بمال میت چنانکه گفته یا ایها الناس تم الفقراء الی الله و الله هو المعنی
 و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد حق سبانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء لملك
 الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که نیست او بموت از و جدا میشود او وارثی هست که مورث بموت
 نزد یک او نمیرد و چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
 الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که بهترین حاکمان است و او سبانه
 بهترین حاکمان ازان جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
 از کسی شوت نگیرد و بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سبانه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
 و بر ظالم ظاهر گردد و اند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را
 خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هر گاه که اهل حضوت تند او بسیار شوند که بیکبار میان
 همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکنند و او حاکمی است که میان خلق اولین و آخرین در طرفه العین
 حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد
 و او حکم کرده باشد لظلم او ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب و عذر دروغ او را
 قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بزرگی گفته مصرع اسی گناه آمر عذر آموز من
 و گاه باشد که بیکی حکم کرده باشد که او را بدو رخ بریزد و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
 حکم او چنان محکم است که هیچکس او را تغییر نتواند داد و الله حکم لا یستقبل حکمه الا الله خیر الرزاقین
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین رزق دهنندگان است و اینکه حق سبانه بهترین
 رزق دهنندگان است ازان جهت است که غیر او بحسب صورت رازق هست زیرا که غیر او
 هر که دیگری را رزق دهد از مال خدای سبانه میدهد و اما خدای سبانه رازق حقیقی است هر چه
 سید از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری را رزق بچون آنوقت بپذیرد رزق از و باز گیرد و او
 سبانه رازق است که رزق همه فساق و کفار درین ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری را رزق دهد در
 بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
 رزق رازقان انقطاع دارد و او ابا الایاد و رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت می‌کشد و او را رزق هست که ایجا و رزق بسبب ولت میکند چنانکه گفته اند اغار و اغار و اغار و اغار
 ان یقول کن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بلا حفظ فایده میدهد
 یا دنیوی یا اخروی و او نه چنین را از دست چنانکه گفته ما را اینهم من رزق و ما را یدان طعمون و
 دیگر آنکه هر رزق که هست رزق او بر مرتبت جسم مرز و قسست و او را از قسست که فایده او بجان و تن
 هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رزقی که هست رزق او نمیرسد بکسب ظاهره و از رزق نیست که ترتیب
 رزق او میرسد بجسم ظاهره و مخفیة مثل جن و انس و آنها که حال او شتند از جوارح و دیگر هر رزقی
 فایده بقیه بر تحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرز و قسست و او قادر است برین لا اله الا الله
 خیر الفاعلین یعنی نیست مبدء و برحق مگر خداوندی که بهترین فاعل است و در
 قرآن و اقصی که ربنا افصح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاعلین و مفسران آنها دو نوع
 تفسیر و اندکی اینکه فاتح از فتح است یعنی فاک یعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از اینجا
 که قاضی را فتح گویند دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان شکل است و تنبیه کردن میان دو امر
 مشبه و از اینجا است فتح مشکلات پس فاتح بمعنی تنبیه کننده و بیان کننده باشد و این هر دو معنی
 اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر خیر الحاکمین که گذشته و اینجا یک معنی دیگر است که بقا
 مناسب مقام است و آن معنی نیست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
 امر مشبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فاتح افتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
 چنانکه گفته فتحوا ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاعلین از اینجا که فتح میکند
 بر سالکان راه ملکوت را و ابواب جبروت را و ابواب لاهوت را و فتح هیچ فاعلی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
 فتح او را دیگری تغییر تواند داد چنانکه گفته ما یفتح الله للناس من حمة فلا ممسک لها بخلاف فتح
 دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوسی لا اله الا
 الله خیر الفاعلین یعنی نیست مبدء و برحق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
 گفته شود خیر الفاعلین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیا مرزد و این روایت نیست
 زیرا که در قرآن آمده و من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که بیا مرزد گناهان را غیر خدا یست
 و دیگر بعضی رسیده که بغیر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد گناه گاران را که گویند در مقام استغفار

آن وجوه خارج است و در محنت و یگر نیز محنت اینی که رحمت او ذات است یعنی ناشی از ذات
 او رحمت دیگران بر تو رحمت او است لا اله الا الله وحده یعنی نیست
 سبب و برحق مگر خداوند سبحان نه تنها و صدق و عده یعنی راست ساخت و عده
 خود را و نصر عبده و یاری کرد بنده خود را و اعطی حبسه و غالب
 گرداند لشکر خود را و هزم الا حزاب و حده و حریمت داد جماعتنا را مخالفان را تمام
 و لا شتی بعد و هیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحان و بآیه انست که درین کلام سه احتمال است
 اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست و برای خداوند سبحان میگویند در خانه کسی
 نیست بعد ازید یعنی در خانه کسی نیست و برای زید پس مراد از وجود و وجود حقینی باشد که منشأ او است
 غیر نباشد و فقط بعد یعنی در او باشد چنانکه در آیه کریمه و البحر یبده من بعد یجری بحیر یعنی محیط را مد کند
 و برای وی هفت دریا و دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر وی یعنی وی آخر است هر چیز
 و چیزی نیست آخر وی پس لفظ بعد یعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انت الا تر فلیس بقدرک
 شئی و سیوم آنکه مراد ازین باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحان نباشد زیرا که منشأ او وجود سایر
 همه است و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تا بستان یعنی زراعت نیست اگر تا بستان
 نباشد لا اله الا الله اهل السموات یعنی نیست موجود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتها است
 و آله و لام که در انشیه است از برای تمیز اقل است و اهل یعنی صاحب است چنانکه میگویند فلاکس
 اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال است و له الفضل و مراد راست فضل بآن معنی که
 که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکنند در دنیا و آخره بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل و فضیلتی
 که در غیر است از آن اوست یعنی از او آمده است و لا اله الا الله و او راست شناسانیک گویند
 یعنی اوست سبقتی بنای نیک زیرا که هر کس را که شناسد نیک گویند آن شنای بجهت فضیلت
 که بفضیلت از او آمده است پس فی الحقیقه او باشد سبقتی بنای غیر لا اله الا الله عده و خلقه
 یعنی میگویم لا اله الا الله بعد مخلوقات و در مرتبه عرشه و بوزن عرش خدای سبحان یعنی
 میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گران عرش زنته مصدر است
 یعنی وزن همچو عده یعنی عده و عرش خدای سبحان چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست هفت آسمان و زمین نسبت بکبرسی مگر همچو خلقه در بیابانی و ناز
 کبرسی نیست نسبت به برش مگر همچو خلقه در بیابانی و رضا و نفسیه و مقدار رضای ذات خدا
 سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضا خدا
 سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله مقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
 که معنی رضا و نفسیه انیت که چیزی نگردد راضی شود خدای سبحانه بیه میگویم از روی اخلاص و دیگرند
 لفظ رضای را درین مقام و در سایر مرصعی که واقع شده محدثان و صاحبان تصحیح کرده اند بکبریا
 و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف هر دو باشد کن می تصحیح محدثان
 و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف سه حرف بیارند البته حرف را قطع باید خواند که مصدر نیز
 باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است و بعد از او کلمات بسیار سخن
 خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیار بی سخن او و گفته اند که داد و مثل داد است معنی زیاد
 و کثرت آمده و اما ظاهر آنست که داد عبارت است از چیزی که بآن کتا بکرده شود و همچو سیاهی و
 باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او شکم است از زن تا ابد و
 بر سکوت او روایت نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود و بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داد
 قل لو کان البحر مدا و الکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و بویانما باشد در و اسیر بگو
 ای محمد که اگر باشد دریای محیط مادی کلمات پروردگار من هر آنی تمام شود و در بابش از آنکه تمام شود
 کلمات پروردگار من اگر چه بیاریم مثل آن در یاد او و دیگر در موضع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
 بهمانه زیاد است برین چنانکه گفته و لو ان تار فی الارض من شجره اقلام و البحر میده من عبده اجمع
 ما غفرت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای محیط را مد و کند و سراسر
 وی هفت دریای دیگر تمام نشود و کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرد
 شود باین از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
 باشد و باید دانست که هر گاه که بنیاد گوید لا اله الا الله عدد و خلقه عادت الله باین جاری شده که می
 فرماید لا یکره ان یسجد لا اله الا الله را برای آن بنده بعد و مخلوقات خدای سبحانه و بنابرین سخن برب
 که صحت رسیده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ثواب و فضلی را بنده از روی بر و حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال و سجی نویسد و آنگاه باشد که بنده در نامه اعمال خود را کرده و یا بدو پیرسد از جهت آن
گویند این آن اعمال است که آرد و برده بود و سبب همچنین هرگاه که گویند بر سر بنده می نویسد بوزن عشر
و همچنین است و رضا بقصد و مداومت که در هر یکی از اینها می نویسد بقصدی آن همچنین این چهار نقطه را
یعنی عدد و خلقه الی اخره و عقوبت بر سر چه آورده شود و مانند سبحان الله عدد و خلقه الی اخره همچنین کثرت را افاد
میکنند و اصل در کثرت عدد و قول بگفتن عدد و خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریة زوجه بنی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر در آمدن پیش وی در اول روز در آن وقت که گذارد
فرض با مداوای جویریة رضی الله عنها در جای نماز خود بود و بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در پناشت در آمده بود و جویریة رضی الله عنها هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذارشته بودم ترا بان حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از پدر آمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر برگزیده شود گفتنهای مرا با آنچه تو گفتی
از اینها روزی بر آید که غالب آید گفتنهای من بر گفتنهای تو سبحان الله و بحمد الله عدد و خلقه و رضا بقصد
و زنت عرشه و مداومت کلمات لا اله الا الله صاحب لوح و حاتمیه الف و حاتمیه القدر حاتمیه الاله
الا بدیهه یعنی نیست مبدء و مبدی مگر خداوندی که صاحب صفت و حاتمیه است و فودانیه است
و قدیمیه و ازلیه و ابدیه و ظاهر آفتاب که حرف طبعنا اینها مقدرا باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیت
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد و حقیقت تو با هدیه خود و ذاتیه عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیه و همچنین آنکه که ذات اشیا شریک نیستند و حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحان و حقیقت صفات وی پس اگر چه میگویم
حق سبحانیه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانیه دیگر است و از آن بنده
و دیگر چنین که حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیه عبارت است از قدیم بودن و قدیم لغت چیزی کنه را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیز است که اول او را گناه
سال ترین مردم باید نداشته باشند و در اصطلاح متکلمین قدیم موجودیست که وجود او اول ندارد و میرا و

انجا نیست و از این عبارت است از آنکه بی بودن و از آنکه است که ستم است وجود او در آن منتهی
 غیر قنایان جانب ماضی و ابدی عبارت است از ابدی بودن و ابدی نیست که وجود او آخر منتهی
 ندارد که نیست که حقیقت و لاند و لا شیه او لا شریک یعنی نیست او را خد و خند و خند و خند و
 نه شریک و غرضه چیزی است که شریک او نباشد در ماضی و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
 باشد نه موافقت و همچنین است ند پس غرض از نفی بعد از نفی ضد که از مبالغه باشد و اما شیه و لغت
 بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انبار است اما مراد از شیه اینجا مانند می است که شریک
 باشد در ماضی اعم از این که مخالف باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماضی مخالف
 یا موافق و مراد از شریک نیز شریک را ماضی اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شیه و شریک
 بعد از نفی ضد و ندرتی باشد لا اله الا الله و حده لا شریک له که لا اله الا الله یعنی
 نیست معبود دیگر مگر خدا و نه است نیست شریک او را در الوهیه او راست ملک یعنی الوهیه و
 او راست چو کیمی و ماضی یعنی زنده نیاید و می میرد و هو حی لا یموت و او زنده است
 که هرگز نمی میرد بیده الخ یعنی بی قدرت است و است غیر اگر گفته شود که شریک بی قدرت است پس
 چرا او را جواب گویم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و مشرق مقصود از هر شری آن جناب
 کلی است که در ضمن او است و یا این جهت که نسبت شر با ترک ادب است پس تصریح نکرد و بوی
 و اندا که او را با شارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقا صادر نمیشود و ازین
 زیرا که شر و صورت و نسبت با پنج بر دی واقع میشود و شر است اما در ذات خود و نظر حکمت
 خیر محض است و لهذا گفته اند پنج خیر فیه نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
 خیر باشد در ذات خود و حال آنکه بدیهی است که در وی خیر نیست هیچ اعتباری جواب گویم که
 وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبادی صفات کمال خواهد شد و در نفس خود و شر
 نیست بلکه شر و زعم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او الهیست
 مستمر از ازل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس هر چه
 از او صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنا بر امریست که از او صادر نشده و
 هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است در سنن ترمذی و ابن ماجه و دار و شده

میانه او نیز عدم است یعنی او معتبر که عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از نظر متکلمین این الیهین و از انصاف متحقق
 در تمام حول بدو اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و کاینابر آنکه سمع و بصیر مخلوقات وافی نیست
 بجمیع مصنوعات و مہرات مثل سموعات و منہرات بعیدہ و ہرچہ ناقص است معتبر کہ معدوم است چنانکہ
 ظاہر میشود و در و عنوکر نامہام است و در مانی کہ بنصاب نہ سیدہ باشد و در جاریہ کہ سہر مقبرہ در
 صلوة از دنیا بدین بجزند حسبنا اللہ و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گرما
 خدا نیست سبحانہ و نیک وکیل است حق سبحانہ و نیک خواجہ الیست و نیک یاری دہندہ الیست و مراد
 بوکیل اینجا آنست کہ کسی کار خود را با و گذاشتہ باشد نہ آنکہ ما مورانیکس باشد و در تثلیث این کلمہ
 آنست کہ کلمہ این کلمہ را داخل تمام است و تشریح امور صعبہ چنانکہ تجر بہ معلوم شدہ است و اگر چہ کلمہ
 بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد بموجب نسبت عند اللہ چنانکہ در صحیحین آمدہ کہ حق سبحانہ طاق است
 و دوست میدارد طاق را و اول مکرری کہ خود باشد ثانیہ است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا اللہ
 حسبنا و کافین من احیہ اذا کفاه و یدل علی انہ معنی المحسب انہ لا لیستفید با لا اضافہ لتقریف فی قولک
 ہذا راجع حسبت حق سبحانہ از خاصیت این کلمہ در دفع خوف و اندوہ و یخنین خبر میدہد کہ قالو حسبنا اللہ
 و نعم الوکیل فالکلمہ بقرعۃ من اللہ و فضل کم سیشم سور و استبورضوان اللہ یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم جمعی از مؤمنان کہ بدرآمدہ بودند بقصد اہمال آنکہ ترسانیدہ بود ایش از شخصی کہ کفار و مشرکین
 و عظمت تمام جمیع شدہ اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا اللہ و نعم الوکیل پس برگشتند بہمت بزرگ
 از خدای سبحانہ کہ آن قیمت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ کہ آن سچ است و در تجارت در حالتی
 کہ نہ رسیدہ بود و بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانہ را و در سہن
 الیہ و داوود آہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ ہر گاہ غالب آید بر تو چیزی بگو حسب اللہ و نعم الوکیل
 مخفف آنکہ رہنا و الیک المصیر یعنی پیو اہم آمرزش ترا سی پروردگار ما و ہوسمی تست
 باز گشت بعد از مردن اللہ لا مانع لا اعطیت یعنی اتی نیست منع کنندہ مر چیزی را کہ داو
 تو و اگر گفتہ شود کہ چہ صورت دارد و منع چیزی کہ داوہ است زیرا کہ منع پیش از داوون می باشد
 نہ بعد از داوون گو اہم مراد ازین داوون ازسے است کہ راجع بتقدیر است
 و لا معطی لما منعت یعنی نیست دہندہ مر چیزی را کہ ندادہ و لا را و لا قضیت یعنی

نیست روکننده مرا آنچه را علم که قضا کرده تو دینی میتوانی که لفظ ما و را دل و آخر مقصد ریه باشد یعنی نیست
 مافی و اوان ترا و نیست روکننده و قضا ترا اما موصوله در جمیع مواضع ثلثه مستقیم است و لایق
 و الیحد منک الیحد یعنی قطع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنائی او و ذوبا
 سبحان ربی العلی الی الی الوهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلندتر است ازین که
 باشد اورا شریک و بلندتر است از همه چیز بخشنده بنا پست و درود بخواند سبحان ربی العلی
 الکرم الوهاب یا و هاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است ازینکه باشد اورا
 شریکی و بلندتر است از همه چیز و کریمست و بخشنده است از بخشندگان و اظهر آن بیناید که یادآور
 از همه مابعد خود باشد یعنی و هاب سبحانک الی آخره سبحانک ماعبدناک حق عبادتک یعنی
 پاکی تو شایسته ایم ترا پیشش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ماعبدناک حق معرفتک
 یعنی پاکی تو شناخته ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
 تو یاد نکردیم ترا یا و کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
 نگفته ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست که هر یک از عدم عبادت مذکوره و عدم معرفت و عدم
 ذکر میتواند که علت مابعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقه سبب عدم معرفت لایقه است
 و عدم معرفت لایقه سبب عدم ذکر لایقه است زیرا که ذکر لایق معرفت بر معرفت لایقه برتر
 چون معرفت لایقه نباشد ذکر لایق صحیح نخواهد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
 زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواهد بود و
 بلکه میگویم که هر یک از امور ثلثه مذکوره معلول بعد خود است باین عدم عبادت لایقه بجهت عدم معرفت
 لایقه زیرا که تا کسی اورا نمیکند شناخته باشد نمیکند معرفت و عدم معرفت لایق بجهت عدم ذکر لایق
 و آن ظاهر است و عدم ذکر لایق بجهت عدم شکر لایق است باین معنی که هر که شکر لایق نگفت تو لایق
 ذکر لایق نیافت سبحان الله الی الی الی پاکست خدای که ابدی است و ابدی است
 که وجود آنرا نهایت نباشد و آنرا حقن یاسی ازین قول که لا اله الا الله تعالی است و مگر از این
 از جهت تاکید مبالغه است سبحان الله الی الی الی پاکست خدای که بیگانه است
 در صفات و بیگانه است در ماهیت و حقیقت سبحان الله الی الی الی پاکست

که عالم هست و غیر است که خداوند کرده و میشود و در جاهای سبجان الله رافع است و است و غیر
عالمی است یا نیست خدای که بلند سازنده آسمانهاست بی ستون سبجان الله الذی
هم یخیز صاحب و لا اول و لا ینى پاكست خدای که بنوم است او را زون و فرزند سبجان الله
الذی لم یلد و لم یولد و لم یكن که گفتو او احد یعنی پاكست خدای که نزا ننده است و گری
ما را فرزند ای که است و گری بنوده است او را نهی و گری سبجان الملك القدوس
یعنی پاكست یا و شاهی که پاكست از همه غیبی سبجان ذی الملك و الملكوت یعنی پاكست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم محیی الوجود راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که او را بخواس ظاهر و توان در یافتن و او را بنام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم ملکوت و قسم دوم عالم باطن است که او را بخواس ظاهر و در توان یافت و او را بنام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی
نصب کرده برادران آن و مختص است در اجسام و از اجسام غیبی و بیانه و آنست مراد غیب
و بی که گفته اند و معانی غیب لا یلبس الا یعنی نزد اوست همه چیزهای غیب یا بگوید کسی غیب
نشدند و او را ملک و قسم دیگر آنست که دلیلی نصب کرده برادران آن یا بنزد قیامت و اسوال آن
و بنیست و در و بی و احوال آن که آیات قرآنی و لایکی اند منصوبه از برای او را که آن و قسم تالی
و اصل است در آن غیب که گفته بدی المتقین و الذین یومنون بالغیب سبجان ذی الشرفه
و العظمه و القدره و الکیفیه و الجمال و الجمال و الکمال و الیه قاسم و الیقین
و الضیاع و الالام و الیاس و الکبریا و الجبروت یعنی پاكست خدا و صاحب
عزت و عظمت و قدرت تامه و همه و همه و بکمال و جمال و کمال و قهار و قهار و قهار و قهار و قهار
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و بکمال و رفعت یعنی بزرگی است و جمال یعنی خوبی و
و در ملکین جلالت عبارت است از صفات سلطنتی که حق سبحانه و تعالی بهم نیست و جوهر نیست
و در مکان نیست و مانند آنها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه و تعالی
و عالم است و نیست است و بصیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلالت عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه و تعالی صاحب جناب است باین معنی است که

که بر طینای که هست انسان اوست و ناشی از دست سبحان الملک الحق الذی لا یبصر
 ولا یموت یعنی پاکست آن بادشاهی که زنده است و خواب نمیکند و نمی بیند و هیچ قدر
 زینا و قرب الی لایک و الروح یعنی او متزه است از نقصان و پاکست و دور است از
 عیب و پیرو دگر است و پیرو دگر ملائکه و روح است بعضی گفته اند این روح عبارت است
 از ارواح انبوات و عدم جنش بنابر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبریل
 علیه السلام و بعضی او را که بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف او است بجا نموده اند که می بیند من جهان
 عدو دیده و ملائکه و رسوله و جبریل الایه بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان اویند
 و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که می بیند ملائکه
 ایشان را مگر در شب قدر و در تاج الاسماهی گفته روح فرشته است که در پاک صفت است و بانی فرشته
 یک صفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی پاکست خداوند
 از هر عیبی و نقصانی و حمد و خایر بسیار نیست و نیست مبدء حق مگر خداوند و خدای تعالی بزرگست از هر چیزی
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیل و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
 مگر بتوفیق خداوندی که غالب است او شرکت غیر در حقیقت و صفات و الوهیه او بزرگوار است و مطلق
 که حقیر است چه چیز نسبت باو اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
 توئی یا شاه سزاوار بادشاهی که نیست مجبور بر حق مگر تو گفته اند مقتدا و مزار فرشته سخن از آنکه هرگاه که
 این کلمات گفته میشود آن مقتدا و مزار فرشته نمیبود می افتد و از نیماست که قاریان او را چون اینجا
 می رسند بر موافقت آن ملائکه سر خود را بپشت میکشند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام میکنند زیرا که
 در روایت آمده که سجده که غیر سجده جملاتی است و غیر سجده نماوت و غیر سجده شکر مگر در سجده یا الله
 بدان علی الباقی اسم ذاتیست که مجموع جمیع صفات است و در محیی مانده و فضیلت خود و نام کم
 گفت پیغمبر جلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق که مراد از این سجده نماوت است ضد است گفتن کلمه سجد
 احصا کنند آنها را و رایج در پشت و در مصداق گفته که احصا بیهی می آید شمر و دانستن و توانستن
 یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جز آن مذکور شماست عالم یعنی این
 اسما را و غیر را و اگر معنی ثانی مراد باشد جز آن مذکور مخصوص کسی است که معنی اسم را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد یا بر دستن
 یعنی هر که تواند بشمارد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه دیگر بر وقت که خواهد در آید و در بیشتر
 بعضی گفته اند احصای سه نوع است اول احصای یقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
 را که این اسما ثابت اند در حضرت حق سبحانه را و دوم احصای حقیقی است باین معنی که این اسما متحقق
 و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصای تکلفیست باین معنی که بنده متخلق
 شده باشد به این معنی و این اسما راسخ خالق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسما بنده را با مخلوق بنده
 این اسما آنست که بر تو از این اسما متحقق شده باشد بنده را با مخلوق بنده گردیده باشد و در عوارف و آو
 در باب است نعم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره که او
 حکایت میکرده از حضرت شیخ ابوالقاسم که کافی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگرد و اوصاف
 سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسما را و صاف
 سالک شود و اینست که بنده میگرد و از هر اسمی و صفتی ملایم صفت و تصور بشیر مثل آنکه گیر و از حزم
 معنی از رحمت بر قدر تصور بشیر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزو بعضی از صوفیان عین و
 معنی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع اسی اسم تو کنج طلسمی و مراد ایشان از اسم
 مفهوم اسمی است و از اسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزو ایشان
 ذات طوحا بصفت رحمت است چنانکه نزو اهل لقا شئی که در حجت پس شیخ غیر مقید است بچیزی و اسم
 جان سسمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و سسمی بالذات یکی باشند و قال فی فضل الخطاب لا یبغی
 بالاسم اللطیف بلوکه و هو الذات الموصوفة بصفتة كاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
 الاسم هو اسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر چه
 اطلاق کرده شود آنرا مراد از آن مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
 عظیم مطلق باشد یعنی نسبت به هر چیزی چون شی میگویند زنده و ای می خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسما
 و در ذکر اسما الله را و را و اختیار کرده طریق خطاب ابر غیبت نیا که در خطاب به حضرت حق سبحانه
 حضور می هست که و غیبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
 مداومت کند بر روحانیت او قانیش گردد و از افوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندانی که نگذرد و بهتر

حضرت شیخ ابو اسحاق گاندوئی قدس سره فرموده که هر که هر روز هزار بار یا الله گوید حق تعالی
 او را از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی اسی بخشا میگرداند دنیا و آخرت یا رحیم یعنی اسی بخشنایند
 بخشنده در آخرت و گفته اند که بنام صغیه این هر دو اسم از مباهله است رحمة و بخت عباد است
 از رقت قلب یعنی تنگی دل و مهربانی که مقتضای تفضل و احسان است و از رحمت استعناق کرده اند
 رحم را بفتح را و کسر حاء مملوۀ زیر که او مهربانی دارد بر آنچه در ویست اما این معنی لغوی که رقت نیست
 مناسب نیست نسبت به جای حضرت حق سبحانه زیرا که او از قلب منزه است پس مراد غایت و
 شرف این رقت باشد که آن تفضل و احسان است همچنین است قاعده نزد ارباب علم که هر گاه کسی
 را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانه و تعالی لغوی است تقیم نباشد مراد غایت و شرف آن اسم است و دیگر
 مباهله در ضمن بیشتر است از رحیم زیرا که زیادتی حروف دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی
 معنی گاهی موجد و میشود باعتبار کیفیت گاهی باعتبار کیفیت پس باعتبار اول گفت که یا رحمن الدنیا
 زیرا که رحمت دنیا فرار سنده است مومنان و کافران و گفته شد یا رحیم الاخرة زیرا که رحمت اخرة
 مخصوص مومنان است بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد که یا رحمن الدنیا و الاخرة و یا رحیم الدنیا زیرا که
 نعم و متونیه بعضی بزرگ است و بعضی حقیر و نفیم اخرویه همه بزرگ است پس بر آنکه کیفیت بزرگی
 و مجموع نعم دنیوی و اخروی بیشتر است گفته شد که یا رحمن الدنیا و الاخرة و بنا بر آنکه کیفیت
 بزرگی در رحیم دنیوی فقط کمتر است گفته شده که یا رحمن الدنیا و تقدیم کرده رحمن را و اگر چه
 قیاس مقتضی ترقی است از ادنی یا علی بحسب تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بحسب آنکه رحمن
 بهر چه علم کشته مرآت مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانه زیرا که عبارت است
 از اسم حقیقی که رسیده است رحمت او بنایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بحسب آنکه رحمن
 وقتی که دلالت کرد بر نفیم جلیله و افعال آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متاول گردد آنرا زیرا که خارج
 شده از آن نفیم و اصول آن پس رحیم بمنزله تمة رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست که گفته
 هر که خواند این اسم را بعد از هر نماز فرض صد بار و در کرده از وی غفلت نسیان و تنگی دل و آما
 خاصیت اسم رحیم گفته اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانه موهب و عطا
 و بیونی طالب بدستک با اسم رحمن کند درین بیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی و دنیوی

و در هیچ باب و نیز گفته اند بعد از نماز با دعا و صد بار بخواند بر حمله شایق و عظم و مهران که در دنیا و ملک
یعنی ای بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند بر این اسم امید است که از دست
دشمن و دزد و بی خطره گردد و در نظر خدای با حرمت و بیعت باشد و شوق است از حضرت انصاری
علیه السلام که هر که گوید نیست شقای مرغی در وقت عبادت او خدا داد و داده باز اللهم انت الملك
الحق الله لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی ده بار دیگر یا شفاء القلوب بگوید مرغی او مال
بصحت شود این بیت حق سبحانی یا قدوس یعنی اسمی پاک و دور از هر عیب و نقصانی و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را صد بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی اسم
از هر افعی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد مرتبه بر چهار خواند حق سبحانی در مرض
او را بصحت تبدیل گردد یا مومن یعنی ای ائمن بنده یعنی ائمن گرداننده بندگان از ظلم که
هر چه بایشان میکند فضیلت و عدل یا ائمن گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
از عذاب بدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بتواند این اسم مداومت نماید بر حق سبحانی و تعالی
او را ائمن گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و بخواند و در از جمله اموال
هر چه داشته باشد و امان باشد یا همین یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی را این لفظ مقلوب است
از امن که قلب کرده شده و محزون و محزون با پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند همین یعنی سید
دست بپسین و همین راست و بعضی گفته اند یعنی این است و بعضی گفته اند یعنی گواه آمده است
و بعضی گفته اند یعنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که غسل
کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عترت یعنی اسی غالب بر هر چیزی یا ای
بی حیا و عریض گاه و در مقام دلیل نیز می آید و این هم ایضا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
که گفته اند هر که او را چهل صبح بعد از نماز با دعا و چهل بار بگوید حق سبحانی او را بکسب محتاج گرداند یا چار
یعنی اسی آنگاه ایضا کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت و لا اله الا الله
الملك الجبار یا شکبر یعنی اسی سرکشنده از هر چه صیاب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
اسی سرکشنده از راه را که او را هم و عقول و بعضی گفته اند اسی مغرور و بطلت و بعضی گفته اند اسی تکبر
جربندگان که تجاوز کرده اند از حدود و سزا زمت نموده با و در عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا

که عظمت آن ذات است از کبر که معلوم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
بزن آنرا و یک شوده بار این اسم را بخواند و بعد از آن نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزند حق
گردد که صالح و با حق باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی اسی تقدیر کننده اشیاء مقتضای
حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی با اندازه که بر آن موجود خواهد شد یا باری
یعنی اسی آفریننده اشیاء بر هر یک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم
آنست که هر که این اسم را بخواند و در شب فرشته آفریننده خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
کند و ثواب آن از آن گوینده را باشد یا مصلحتی یعنی اسی آفریننده مصلحتها و فیض ایشان چنین است
این سخنان را در تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگر چه در اغلب متعلق و معنی آفریننده شود
اما چون باری و مبدء از وحی آید و معنی ایجاد را ایشان است پس خالق را معنی تقدیر کننده که گاه باری
معنی تری آید چنانکه در این الفاظ گفته اند خیال باید کرد و تا مگر لازم نیاید و خاصیت اسمائش را در این
اشراک آنست که هر زن که نازائیده باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسم را
و یکبار بخواند و آب و نم بپاشد حق سبحانه و تعالی او را فرزندشایسته روزگار داند یا غفار را بی تو
آمرزنده و بگفته و غفار از آن قول که لا اله الا الله هو الغفر الغفار خاصیت این اسم آنست
که هر که این اسم را بداند و نماز حضرت حق سبحانه تعالی کند آن او را میا مرز و یا قهار یعنی اسی غالب بر
هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد و هوای نفس او و
محبت دنیا بزدل او برود و گردد و صفای باطن حاصل آید گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا بذل سبب
رفع ظلم است یا و باب اسی بنایت نخست شده یعنی نخست انواع عطایا و نعم ظاهر و باطن بی سبب و
بی غرض احباب و عوالت این اسم و مستفیدان خاصیات اسما فرموده اند که این اسم سیست شیر البرکات
و عظیم الخاصیات و سبب بر عت اجابت دعوت و خاصیات او از آن بیشتر است که تقریر و بیان
راست آید و اکابران فرموده اند که هر که خواهد دعای بگفتن یا یا و باب بگوید البته او را حضرت
سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست طلبی در قید افتد و گرفتار باشد یا در رزق او کمی
باشد یا در کسب و بسیار صنعت نباشد یا سالکی را در راه حق بی یار نیاید باید که شب یا هفت شب نیم
شب و نه سحر و در رکعت نماز کند و سر برهنه کند و دست بردارد و صد بار یا و باب بگوید و بعد از آن نیم نماز

و سجده بار خدای عز و جل و بعد از آن سجده کند و گوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس ایمن گردان حتی بسیمانه شر از کفایت
 گرداند یا سیمین یعنی ای بنایه شتو او خاصیت این اسم آنست که هر که رو بخیمنه نماز یا شست بگذارد
 و بعد از آن سخن نگوید و این اسم را صد بار بگوید از خدای سبحانه مراد طلبد حاجتش روا گردد یا بصیر
 یعنی ای بنایه بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که با اعتقاد و درست در میان سنت و فروع نماز
 آورده این اسم را صد بار بگوید سحانه او را مقبول گرداند یا حکیم یعنی ای حاکم و حقیقتش آنست که حکم کسی
 گویند که حکم را با او تفویض کنند و بگویم او را صنی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در شب
 چندان خواند که خواب در وی غلبه کند و بی اختیار در خواب شود حتی سیمانه باطن او را محرم اسرار خود
 گرداند یا صلح یعنی ای نازل و خاصیت این اسم آنست که در شب جمعه این اسم را بیست و نه بار
 نویسد و بخواند و حق سبحانه مردم را استغفار و طبع او گرداند یا لطیف یعنی ای مهربان این اسم را درین آیه که همه
 لطیف بهیاده این چنین سیر که خواند که ترتیب کند و بندگان ابا صفا شکی که در حق باید او را و با هم و بعضی
 گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطیف نیکوئی و لطفت
 از خدای سبحانه مهربانی است و سزاوار بندگان نیکوکار و در تفسیر دارک گفته تفسیر بر اللطیف لطیف
 لطیف یعنی عالم بدقایق اشیا و چیز یعنی عالم بحقایق اشیا و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بی اختیار
 باشد و فقیر باشد و یا غریب و بکس باشد و یا بیمار باشد باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن
 این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحجابات بود اگر و اند یا حبیب یعنی خبردار از همه چیز
 خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از غمی بدو در حجت باشد و این اسم را بسیار بخواند بعد از آیه
 یا حلیم یعنی ای بربوبار این معنی که تمجیل نمیکند و عقوبت نماید میان بلکه تاخیر میکند که شاید باز نگردد و
 خاصیت این اسم آنست که هر که از راعی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی با او نرسد این اسم صد بار بخواند
 نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی ای بزرگوار و مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
 و سی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار بگوید و کند نزد یک خلقان عزیز گردد و یا غفور
 یعنی ای بنایه آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که رات و یا و روی یا اندوی با غمی باشد
 یا غفور بر همه باره که غم نویسد و بخورد و شفا یابد و فرج حاصل شود یا شکور یعنی ای جزای دهنده و
 بخشنده بیان کرده اند شکور و در تفسیر شرح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در سیمانه

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار بد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
 که هر که را در محاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
 یکبار بر آب و در میان آب و بشوید و حق سبحانه و تعالی او را حاصل گرداند یا علی یعنی اسی عاقل
 از آنکه در انشیر کی باشد در ماهیت و در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بخواند
 این اسم مداومت نماید و یاد ببرد و با خود دارد و اگر ضعیف القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ سوز
 باشد فرسخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت یا کبیر
 یعنی ای عظیم الشان فایق بر هر چیزی بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
 سه روز صد بار بخواند در میان خلایق بعزت شود یا حقیق یعنی اسی نگاه دارنده مخلوقات از بکروا
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از هیچ آفات در امان
 باشد یا مسقیم یعنی تو امان و بعضی گفته اند مسقیم از قوت است لبکون و او یعنی قوت و بند
 مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که را فقر و زندقه
 باشد این اسم را هفت بار بر گونه خالی بخواند و بعد از آن باب پیرسان و افتاب بخواند و یک خوی
 شود یا حبیب یعنی اسی کفایت کننده مهمات و بعضی گفته اند حساب کننده بندگان روز
 قیامت و بعضی گفته اند حبیب معنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از درد
 ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن و یا ترسد باید که روز پنجشنبه بنیاد کند هفت شبانه روز
 بپا دو شبانگاه هفت و هفت بار بگوید که حسنی الله الحسب تا این گرد و از شر اینها یا جلیل
 یعنی اسی بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز به نسبت او و جلال را در ذوالجلال و الا که ارم استغفار
 مطلق تعزیر کرده اند پس جلیل معنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را شصت
 نفر از انبویا بشوید و بخورد و در میان مردم صبر گردد و یا کریم یعنی اسی بزرگوار مطلق و یا
 آنکه بسیار است خیر و نفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بخواند این اسم مداومت
 نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد یا رهیب یعنی اسی پاسبان و نگاه دارنده
 که غایب نمیشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد بار بخواند بخورد
 یا بر او بخورد و یا بر زندقه بر مال خود بدین امر و حفظ و امان حق سبحانه باشد از مخلوقات یا محیب

ای اجابت کننده دعا خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید امید هست که استجاب الهی
 گردد یا واسع یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فراز رسنده است رزق او همه خلق را در رحمت او همه
 چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن نگذرد و این اسم را
 بسیار خواند و رزق بر او گشاده و یا حاکم یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
 اوراشنی باشد و خاطر خواه او نباشد و او را دران رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار را
 چنان گردد که خاطر خواه اوست یا و دو و فیزی دوست بندگان و میتوان که دفعول یعنی فاعل
 باشد و معنی مفعول باشد و خاصیت این اسم آنست که هر گاه در میان دو کس مخالفت باشد این
 اسم را بر چیزی خورد و نه هر را بر خوانده باشد با کس ه شود که مخالفت از جانب اوست تا بخورد
 مخالفت مرتفع گردد یا مجید یعنی بزرگو از مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرمش گشاده باشد و
 فرا رسنده همه را در تفسیر این آیه که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و چنین مجید را در شروح
 حدیث تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
 که از بزرگی بر خیزد و اگر گردد و تیز اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز با دعا و نود
 بار بخواند و بر خود بدید میان خویشان عزیز گردد یا یا عشت یعنی ای بر انگیزنده اموات از
 قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که حق
 حق سبحانه بروی غالب گردد یا شهید یعنی ای حاضری که غایب نگردد و از وی چیزی و تفسیر
 میتوان که شهید معنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته و الله شهید علی ما تعملون یعنی خدا گواه است
 گواه است بر آنچه میکند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
 که از معاصی اجتناب کند و هر که را فرزند و زمان برادر باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهند
 بگوید یا شهید صلح دی گردد یا حق یعنی ای آنکه مستحق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
 سزاوار خداوندی پس حق سبحانه معنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
 گم شده باشد نقطه یاقوت را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بر دست نهد و
 در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند یا و کیل یعنی ای آنکه با و گذاشته اند
 بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیه کار او را بر خود گیرد و او را بنفس او نگذارد و اگر کسی از آب آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
 بسیار بخواند در امان شود یا قوی یعنی اسی توانا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
 آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر بر هلاک شدنش باشد و وی قدری آرد و گیرد و آنرا خمیر سازد
 و آن خمیر را بر پارچه ساند و هر پارچه شل نخودی یا نخود تر یا بزرگتر پس یکبار بر داند و پیش
 مرغ بنگاند و در وقت افکندن گوید بدینیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند یا کائنات
 یعنی آنست که قوت متین را در تفسیر صنی درین آیه که ان الله هو الزاق ذو القوة المتین تفسیر
 شدید القوة و در تاج الاسامی با ستوار کرده و در صلی تفسیر صلب کرده خاصیت این اسم آنست
 که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر خورسنة
 نویسند و از آن کم شیر و دوشیرش زیاده شود یا ولی یعنی اسی دوست دارندة مؤمنان و بعضی
 گفته اند که یعنی اسی بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار بخواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
 خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد و نیک خوی گردد یا حمید یعنی اسی ستوده
 که مستحق پند است مگر وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
 که ستوده گردد و پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نویسد و از آن خود و اگر فرش گوئی
 و در زبان باشد زبانش بصلاح آید یا محیی یعنی اسی ضبط کننده هر چیزی که میباید که غایب نمیشود
 از علم وی و چیزی که بعضی گفته اند اسی دانا و بعضی گفته اند اسی توانا و خاصیت این اسم آنست که هر که
 او را بسیار گوید امید است که او را نصیبی از اخصاصه اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
 ترسد و در روز آویند این اسم را بر بار خواند حساب قیامت بروی آسان شود یا مبدی
 بهمه یعنی اسی پدید کننده چیزی از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که رازن عامله باشد و ببرد
 از افاق و بچه پیش از وقت یا از دیر ماندن و شکم انگشت سیاه را بر شکم وی ماند و نودین بار این
 اسم را بخواند حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افاق و دیر ماندن یا معید یعنی اسی بازگرداننده
 مخلوقات بعد از حیات مبرور و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة بمات و از بمات بحیوة و خاصیت
 این اسم آنست که هر که را غایبی باشد و برمانده و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید در آن وقت که

اول خانه جلد و خواستنه این اسم پر چهار دیوار خانه بنفشه و بار بجز اندوید از خون اندن بگوید یا سید
 باز که در آن بمن ظلمت کنس یا یا خبر وی را البته در آن زود وی یا غایب یا جز او میاید یا میی ای
 زنده گردد و غایت این اسم آنست که هر که او را در روز و رقتی سخن بگوید یا سید
 امید است که حق سبحانه دل او را زنده گرداند و اگر کسی بر محبت که قرار شده باشد همیشه روز این
 اسم را بر بخت اندام خود هر روز بخواند صحت یابد یا صحت یعنی اسی میرانده و غایت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار گوید بخت هلاک دشمن یا غیبت آن امید است که مقصود وی حاصل آید
 یا حی یعنی اسی زنده دایمی خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که
 حیات در او زیاد یا پیوسته اسی آنکه همیشه قیام نماید تدریج خلق و خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را در وقت بحر بسیار بخواند او را ترف و درو لیا حاصل آید و حضرت شیخ نورالدین جعفر
 قدس سره که از مریدان بیواسطه حضرت مرشد صداتی میر سید علی پورانی اند قدس سره گفته اند که
 چون سنت نماز بامداد و گدازد و سلام دهد باید که چپ و یکبار یا حی یا قیوم گوید که این دو اسم دل مرد
 را زنده گردانند و منقولست از حضرت شیخ سکن الدین علاء الدین ابومحمادی قدس سره که ایشان
 میگفته اند حضرت خضر علیه السلام بسیار میگویند این کلمات را که یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت یا سالك
 انی بحی قلونی یا بنور معرفتک ابدائی یا حی یا قیوم اسی آنکه نیست بهر حق غنی و عظیم از تو که زنده و در
 دل را بنور معرفت خود همیشه و در رفعت و در ذکر شیخ ابوبکر کتانی قدس سره آورده که مصطفی راضی
 علیه وآله و سلم در واقعه بسیار دیده اند و از ایشان چیزی تفسیر تحقیق نمیکرده اند این چنین آورده اند
 که وقتی مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعه که هر روز چهل و یکبار بگوید
 یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بسیر یعنی از غفلت دل و سیر یعنی دل و سیر را نگاه دارند
 از غفلت و بگذشت و تفسیر آیه الکبری که در حدیث آمده که اسم اعظم در سه سوره است و آن سوره اوله
 لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه و تحت الوجوه الحی القیوم و در
 سنن ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اندکین میساخت چیزی میگفت یا حی یا قیوم
 در جنگ بخت یعنی اسی و اسی قیوم بوسید رحمت تو طلب در بدر میساختیم و منقولست از حضرت
 سقر و درگاه حضرت خواججه عبدالله قدس سره که ایشان میفرمودند که اگر بگفته اند که در وقت خوراک

طعام و زمین تن و دل ہر لقمہ باید کہ القیوم گوید تا برکت این اسم تحقق شود کہ مقوم علی الحقیقۃ حضرت
حق سبحانہ است پہنچانکہ لطعام حقیق و اقامتہ مکند باسباب طرق و گیتیر مقوم است و فقط و بقا
عالم میکند یا واحد یعنی اسی تو انگری کہ ہر گز محتاج نگر و دو در صدار اللہ است کہ الوحید یعنی
واو کہ سرش تو نگہ شدن و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید امید است کہ او را
عقلمانی قلبی حاصل آید یا مانجہ یعنی ای بزرگوار مطلق و مانجہ معنی مجید است و نگہ داشت تفصیل
مطالی او تو نسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید در دل او انوار پدید آید
یا واحد یعنی ای یگانہ در صفات الوہیۃ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بسیار گوید او را
امید است کہ از خلائق ممتاز شود و صفات حمیدہ و ہر کہ این اسم در وقت تنہائی بسیار بخواند تدریجاً
دوہم از دل او بہر دو یا واحد یعنی ای یگانہ در ذات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ تنہا نشین
و این اسم را ہزار بار گوید آثار ملائکہ را معاینہ کند و در یاد یا صمد یعنی ای مہتری کہ قصداً و کرہاً پیشو
در حاجتہا و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار خواند امید است کہ حاجات او کفایت
گردد و خلق باو متوجہ گردند در حاجتہا و ہر کہ در وقت سحر سجدہ کند و این اسم را صد و پانزدہ بار
بخواند دشمنان غالب گرد و یا قاضی یعنی ای توانا بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ
بروی مداومت نماید امید است کہ مقصود او بقدرت حق سبحانہ حاصل آید و مقصود خلق از او
لطفیت گردد و ہر کہ را دشمن بسیار باشد باید کہ در ہمارت کردن ہر عضوی این اسم را یکبار بخواند
ماہر دشمنان غالب آمد یا مقصد یعنی ای نیک توانا بر ہمہ چیز پس مقتدر معنی قادر است
ماور و سببہا لغز است کہ در تمام در نیست باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
اسم آنست کہ نزدیک است بخا صیت اسم قادر اما وشی خاصیت قوی تر است و بعضی گفتہ اند کہ
ہر کہ این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد و یا مقدم یعنی ای پیش بریند آنکہ
خواہی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ در لشکر گاہ و قتال باشد یا غیر آن محل
ذوق این اسم را بسیار خواند پیچ گردن بلوی نرسد یا مؤخر یعنی ای واپس بریندہ بمقتضای حکمت
بخا صیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند کجبتہ شدن دشمن امید است کہ مراد
حاصل آید ہر کہ او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانہ در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اے سابق برہمہ ایثار خود کج بخت ات و زمان و خاصیت این اسم آنست که هر که خواہد اورد
 فرزندی شود و یا اورا غایبی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چهل صبح این اسم را ہزار بار بخواند
 مملوک بجاصل آید یا آخر یعنی لے آخر ہر ایثار خود کج بخت زمان یعنی باقی بعد از قیامی اشیا
 و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بخت دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
 یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار
 گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ اورا بعد از نماز یا نصد بار بخواند باطن دی
 پر از نور گردد و یا باطن اسی آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
 یا باطن چیرہ را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا روزی ہشتاد یا بار گوید یا زیادہ عالم گردد
 بختایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا والی یعنی اسی حاکم و بادشاہ متصرف در ملک
 و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است کہ اورا تصرف با اشیا
 نصیبی بجاصل آید یا مستعالی یعنی اسی فایق بر ہمہ چیز بقدرت تمامہ یا سرکشندہ
 از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است
 کہ فایق گردد و بر اقران خود اگرنہ فی بد فضل باشد در وقت حیض این اسم و رو خود سازد آن
 فضل بد از وی دفع شود و یا بر یعنی اسی نیکو کار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
 این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ بنظر احسان حق سبحانہ و تعالی
 عزیز گردد و اگر کسی را فرزند جزو باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بروی و دوازہ بار بلا و آفت
 در امان باشد یا تو اب یعنی اسی قبول کنندہ توبہ از بندگان یا اسی توفیق دہندہ توبہ
 چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
 این اسم آنست کہ ہر گناہ وارد کہ باشد اورا بسیار گوید امید است کہ حق تعالی او را توبہ کرامت فرماید
 یا اسم یعنی اسی نعمت دہندہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید
 امید است کہ مظهر انعام گردد و یا رحم یعنی اے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
 از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
 خواند و اسم قناری نیزہ او ضم کند یا اسم مذل را بخت ہلاک ظالم مراد او ترویج آید یا محفوظ

بیشتر عفو کننده از آنکه به کار این و خاصیت این آمنت که هر که برین مداومت نماید گناهان او را
محض شرف می بخشد عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که یا رسول اللہ اگر
شب قدر یا ایام چه گویم فرمود که بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ وَ اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَسْأَلُکَ الْجَنَّةَ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ النَّارِ
عفو کن از من بسیار و عفو کن از من ای سخت رحمت کننده و شفقت مانیده در اوقات شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه و تعالی با و گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مخلوقی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک ملکک یعنی ای متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذوالجلال و الاکرام یعنی اے صاحب استغنائی مطلق و انعام عام و خاصیت
این اسم یعنی یا مالک ملک یا ذوالجلال و الاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
اورا غنی و توانگری تمام حاصل شود یا رب یعنی ای پروردگار خاصیت این اسم آنست
که هر که در ایام بسیار بگوید یا رب یا رب از الطاف ربوبیت پروردگار بسیار محظوظ گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی بدوست و دیگری گرفتار باشد بر گردد و خانه خود خطی کشد و صدوسی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقیط یعنی اسی عادل و العجب عجیب این اسم که مقیط
یعنی عادل است و قیط که بر قاف معنی عدل است و اما قاسط یعنی اهل جور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی نَقَلَ عَنْ الْحَقِّ وَ اَنَا مَعَهُ الْمُسَوِّونَ وَ اَنَا الْقَاسِطُونَ ای الجابر و النعمان
طریق الحق و هو الایمان و الطافه اگر گفت و اما القاسطون فلکانو انهم خطبا و خاصیت این اسم آنست
که هر که بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد و یا جامع یعنی اسی جمع کننده خلایق
در بر و قیامت و یا فرایم آنند و یا نگهدار و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم الاریب فیه اجمع علی جماعتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
و معجرات و معجزات شیخ طریق است قدس ارواحهم یا معنی یعنی اسی بی نیاز مطلق که در هیچ
و چیزی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر از خود و در وجود و در صفاتی از صفات الازله خود پس احتیاجی
که شفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر از صفاتی از صفات الازله

اورا گفته اند که احتیاج او بغیر صفت غیر لازمیه است همانند معیت است او و وجود با عالم که این
 معیت صفت لازم نیست ذات اولاد موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که برین
 اسم مداومت نماید امید است که از صفات غنای بر خور داری یابد یا معنی یعنی ای بی نیاز گرد
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در همه هر جمعه و ده بار بخواند حضرت حق سبب آنرا
 مستحق گرداند از مردم و اگر کسی بعلت گرفتاری باشد این اسم را بخواند و بر صحت و مدد و دوست را بر آن
 عمل کند باشد پیش او و خلایق بسیار معنی اعطا و میده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
 مستجاب نشود این اسم را بسیار خواند اجابت شود یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که که خوا
 از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری ساز واری نباشد
 این اسم را بسیار خواند ساز واری پیدا شود یا خصما ر یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
 بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه ادنی افتاده باشد و شرب بر آید
 و ایام چنین این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز خواند هر روز آن مقدار که تواند بخواند
 و الهی با و نمید یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با قباب و ماهتاب و باروشن
 گرداننده دایما با بمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و خاصیت
 این اسم آنست که اگر کسی سوره که نور را هفت بار و نیز این اسم یعنی نور بخواند باطن وی منور گردد
 یا یا یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
 و این اسم را بسیار خواند و بر دمت مالد و چشمش مالد معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
 چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیداکنده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزهایی
 مثل سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را وقت مشکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
 بار بخواند باین طریق که یا یارب السموات و الارض حق سبحانه و تعالی ویرادان کارکشایش بخشد یا یا
 یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روزی پیش از رفتن قباب
 صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت نمیند و در آخرت آمرزیده شود یا و ارب یعنی ای
 آنکه بمیراث میگردد زمین و آسمان را بعد از فتنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
 این اسم را روزی صد بار بخواند امید است که عمر دراز یابد یا رستید یعنی ای مژگان

یا نافع

خلاق تا آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه غائی پس بشد تحصیل معنی فعل باشد و بعضی گفته اند
 رشد معنی دور شدن است و رشد یعنی ملکوت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی
 مسی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان غار شام و نماز عفتن این اسم را هر روز یکبار
 بخواند هر گاه که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد و یا صبور یعنی ای آنکه تحمل میکند
 و عقوبت عاصیان بلکه تا غیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند و قتی که خواهد پس معنی صبور قریب
 باشد معنی عظیم لیکن در علم اسب و عقوبت بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
 تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تشویش گرفتار باشد سه هزار بار
 این اسم را بخواند از ان تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هر چه
 خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغ
 باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باو خیر و از استقامت گویند یا ستاینده ای پوشنده گن
 عاصیان پس ستاینده یعنی عفو باشد لیکن معنی تندرست را ظاهر است و استعمال او درین معنی شهرت
 تقاضای اسماء بپایان و نامحیات ایشان چنانکه مناسب مقام است و دیگر باید دانست که قاعده
 کلیه در طلب و خاصیت از اسماء القدوسه و جمعی که خصوصیت با همی درون همی نداشته باشد بلکه جاری
 می باشد بر همه اسماء اینست که هر که مقصود داشته باشد نظر کند و اسما و هر چه را خواهد بدست
 آید کند و همت خود را بحدی ببرد و انداختن مقصود از ان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
 اثبات حضرت خواجه عبد الله قدس سره و اول نیست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر که کاری
 پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتداء خود و توجه بجزایات اسمان نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیمار
 دارد و بگی همت مصروف شافی دارد و اگر اصطفا را فقیر دارد و همت او مصروف یا معنی باشد
 کمال توجه بجزایات اسماء بسبب فواید نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلط و
 جمع کردن خاطر بر امر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی موثر است که طرف را بر آن و او را شغول خاطر منتظر
 بآن باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول و شغول و گاهی که شغول طریقاً ارباب همت نیست و نیز
 فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاف است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده و خالق متاخر
 نیست ترتیب آثار از همت متعلق نیست و چنانکه بعضی از کثیر اوییدی بکثیر اوصاف قرآن آمده است

و وصف نیت غیر آمده اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجت و سعادت سر ببرد
 گردانیده بیدستی به وقت او نیست و اگر بخطوط عاجله و متلذذات فانی صرف کرد بخیل نبهت او و نیز
 فرموده اند که اکابر مقرر داشته اند که چنانکه در می و معارضه با قرآن ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
 منکوب گردد و انبیا علیهم السلام با وجود استغراق در بحیره کویید همت مصروف قع و قهر انداز
 میگردد و اینده اند و کمال سعی و اهتمامی در مجربات و غزوات می شود و نه اند صرف خواطر در دفع موانع و
 اعدا درین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
 مناسب بحضرات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که
 شیخ محمد بن اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه کمال همت براف کزنده
 تاثیر آتش را بین چنان همت ایشان مصروف بود و در دفع تاثیر آتش بر کمال همت ایشان
 مترتب شد قوله و تعالی یا نار کولی بر د او سلام علی ابراهیم و نیز میفرموده اند که اگر کافر می علی الدوام
 خاطر خود موقوف امری می دارد و یا بر تاثیر همت مطلق او سیر است ایمان و عمل صالح و بر تاثیر همت
 شیطانی داشته اند اسباب اضطراب او و عاده عمومی دارد و تمام شده کلمات منقول از ایشان قدس سره
 موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مؤمنان بدیار کفر افتادند و
 در مسجد ایشان در آمده و بنان ایشان ملاحظه مینموده اند و در آن حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
 از مؤمنان بر روی بت کلمان تر آب و مان انداخت و بعد از آن از مسجد برآمدند پس نگذاشته
 بود که کفار قصد مسجد و آهنگ زیارت معبودان کردند و آن بت را بان کیفیت دیدند بغایت
 اندوگمین شدند پس پرسیدند که آن مؤمن که آب مان انداخته بود در بیض گشت و مرض و نیز بگو
 بهوت بخامد و مؤمنان دیگر بغایت در توجع شدند که درین امری که از او صادر شده گناه می نمود
 سبب این چه باشد که بزدومی بچنین حال باور رسید و درین آمده می بودند که ایشان راه اقامه
 دست داد و در آن واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار بنیسا پور خواهد
 رسید اول کسی که از بنیسا پور شمارا حلقی گرد و در این حادثه را از دومی پرسید که جواب شما را
 او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور را ایشان بر قلعه بنیسا پور افتاد و اول کسی که او قلعه
 برآمد و با ایشان ملاقات کرد و مجزومی بود قتی نام پس با و این صورت راعض کردند و انصراف این

عاویثه نقیش نمودند آن مجربوم گفت همه این ظاهر است زیرا که اگر چه شما مؤمنان بودید و اهل
 آن دیار کاروان اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر صحت یسند و مشهود ملک آن مومن گردید
 بهمت ایشان تاثیر گردید **یا من تقدس عن الاشباه** واته یعنی ای آنکه پاکست
 از مانند ذات و باین معنی که مانند می ندارد که شریک او باشد در حقیقت و ماهیت و تسبیح عن
 مشابیه **الاتشال** صفاته و منزه است از مشابیه شکله صفات اولی یعنی صفات
 اورا شایسته نیست صفات مخلوقات با و شلی ندارد که مشابیه باشد او را در صفات الوهیه
یا من ولت علی وحدانیتہ آیاتہ یعنی ای آنکه دلالت میکند بر یگانگی او و علامات
 او که مخلوقات اند یعنی وجود و مخلوقات بران دلالت میکند که او یگانه است اگر او را شریک بودی
 هیچ چیز موجود نماد می چنانکه در کلام مجید فرموده که لو کان فیما الوهیه الا الله لفسد تایینی اگر بودی
 در آسمان و زمین مبدود آن بر حق غیر خدا می سبحانه پیرائینه که موجود نماد می آسمانی و زمین بلکه
 باطل شدیدی و شهادت بر بویبیه مصنوعات و گو اهی میدهم پیر پیر و در گاری و
 مصنوعات اولی یعنی وجود و مصنوعات گو اهیست که او پیر و در گاریست که اگر او پیر و در گاری نبود سبب
 تشریف عالم نکردی هیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا که همه مصنوعات را علی له و ام فیض جوهرت و آنچه
 وجود محتاج است بآن از و میرسد و احد لا من قلاته یعنی ای او یگانه است نه از بهمت قلت
 دکم بودن موجود که موجود او باشد و پس بلکه او یگانه است باین معنی که شریک ترا در حقیقت و صفات
 الوهیه پس و د احد بالذات باشد لا با لوجود و موجود لا من علتہ یعنی او موجود است نه از
 علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود که آن خالق نیست یعنی او موجود نیست که نه از
 غیر پیدا شده است وجود او بلکه وجود او مقتضای ذات اوست چنانکه واجب الوجود دلالت
 برین معنی میکند **یا من هو بالکبر معروف** یعنی ای آنکه بیک معروف و مشهور است
 و بالاحسان موصوف و باحسان موصوف است معروف بلا غایه یعنی
 معروف است که غایه ندارد و در معروفی یاد در وجود و موصوف بلا نهایت یعنی موصوفی است
 که نهایت بر او در موصوفی یاد در وجود اول قدیم بلا ابتداء یعنی او اولست که قدیم
 یعنی ابتداء را آغاز ندارد و باید دانست که اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تا تاکید

اوست و اگر قدیم لغوی باشد بلا ابتداء صفت مخصوصه است و آخر کریم بلا انتهاز یعنی آخر است
 که خشنه بی انتهاز است و غرض و نوب الذین کزما و علما یعنی امر زنده است گنا مان جان
 بلا از جهه کرم و بر داری یا من پس کشنده شئی یعنی ای آنکه نیست مثل و سه پنج چیز
 و معو السمع البصیر و است شنوا و بنیا حسنا الله و نعم الوکیل یعنی تفکیک
 ما خداست سبحانه و نیکو وکیل است نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیک و حاجت
 و نیک یاری دهنده است یا ایا یا بلایا فنا میی ای همیشه موجودی فنا و یا فایم
 بلا زوال یعنی ای پاسبان و گناه بان بی زوال قایم را در آیه که میی افمن هو قایم علی کل نفس
 بما کتب تعبیر بر قیاب کرده و یا مدبر ابلای و زیر یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر نظر کردن
 در عاقبت چیزی سهل علینا و علی والدینا کل عسیر یعنی سهل کردن بر ما و بر پدران و
 مادران ما همه شوری را پس همچنانکه والدین فتح دال شامل والد است بطریق تغلیب
 والدین کسیر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که خدا می واقع شود ای
 چیزی مقصود و بالکند است که غرض اصلی ازان ندارد آن چیز است زیرا که غرض از انداز آگاه
 گردانیدن مخاطب است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی عرض کرده شود مدوی پس را اینجا
 استبدار اسماء الله است تا اینجا مقصود و بالکند را این قول است که سهل علینا و علی والدینا
 کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتدا را اسماء الله تا اینجا که و یا مدبر ابلای و زیر در خاطر
 دارد که مقصود از این نداریم نیست که سهل علینا و علی والدینا کل عسیر لا احصی شتا علیک
 یعنی طاقت و قدرت ندارم شتا گرفتن را بر تو انت کما اثبتت علی نفسک یعنی تو همی نگه شتا
 گفته بر نفس خود و باید دانست که شتا وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف مدوح را میا
 بداند و قصد کند در وقت شتا اثبات آن حقیقت را و او را و هیچکس حقیقت اوصاف خداوندی را
 نداند بخیر از وی و پس شتا لایق اسم او تو انکه گفت بر خود نه غیر اما هرگاه کسی گوید همیانی که شتا
 گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن شتا لایق بطریق اجمال از واقع شود اگر چه تفصیل
 آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی شتا علیک انت کما اثبتت علی نفسک باین معنی باشد که
 قدرت ندارم شتا لایق را بر تو بطریق معض الا بطریق اجمال میگویم تو همی نگه شتا گفته بر نفس

خود پر وجه تفصیل و بعضی از اغاضل درین باب فرموده اند **آ** آنجا که کمال کبریا می تو بودی
 عالم منی از کبریا می تو بودی و ما را چه حد و شنائی تو بودی و چه حد و شنائی تو سزائی تو بود و چه حد و شنائی
 یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در صفاتش شرح مصابیح در بیان این حدیث است
 همچنین گفته که مراد بکار اینجا کسی است که پناه باو گیرد پس چارک راجع به سیاهی است اینجا مراد لازم او سبب است
 کسی که پناه آنکس است و چنانکه بزرگ است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است
 باین معنی که علامت مرتبه است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است ثنائی بزرگی است
 و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کسی از عتد بدرستی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثنائی
 ملک و تقدست اسماء و ک یعنی پاکست نامهای تو از تا دیلات باطله غیر مناسب بجلال
 تو و پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو الحلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
 غیر تو پاکست اسماء تو ازین که اینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم
 شانک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او تو باین معنی که هر
 از عتد کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود بر حق غیر تو تفیعل الله ما
 یشاء بقدرت یعنی میکند خدای سبحان هر چه میخواد بقدرت و توانائی خود و هیچکس مایه
 بجزرت یعنی حکم میکند هر چه میخواد بسبب غلبه و قوه خود و لا اله الا الله تفسیر الامور
 یعنی بمانند و آگاه یا شاید بسوی خدای سبحان باز میگردد و همه چیز بعد از مردن و باید دانست
 که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از آن القاء کلامی کنند بوسی دلالت بر آن میکنند
 که بنایت خود را بر حق می باید کرد و از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بنایت اتهام می باید نمود
 و عمل کردن مقتضای آن و کلام مذکور **الا اله الا الله تفسیر الامور** ازین قبیل است که مستحق است
 و فهم و اتهام و عمل مقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحان عمل و نبی باید
 که سبب خجالت نباشد در آن حضرت کل شیء **لا اله الا وجهه** یعنی هر چیزی که هست
 غایت غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیزی پاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام
 سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز پاک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
 بلکه عاریت است از غیر و قرینه بر پاک فی الحال دو چیز است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

بمعنی قاضی و حال احتمال کننده حقیقت است و در احتمال مجاز است پس او را هم اگر کسی تحقیق
باید احتمال کردند مجازی دوم آنکه اگر احتمال بر او بودی ظاهر این بود که کل شیء یملک گفتی که
حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تکیه که احکام و الیه
بر جمیع یعنی او را است علم و بسوی او باز خواهد گشت بعد از موت فسیک فیکم الله
پس نه و باشد که کفایت گرداند خدای سبحان برای تو شرکاف قرآن و هو السميع العليم یعنی او
شنونده و داننده یعنی شنونده احوال و مانند آنکه دعای کنند در دفع شرکاف و اقوال کافران
که میگویند از برای ابتداء و مومنان و او است و انا اخلاص مومنان و انا است انجیر و دوی
دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد و مناسب حال **حسنا الله و کفنی**
یعنی کفایت گرداند ایست سبحان و پس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ما او است و کفایت
کرده است ما را مسمات **سمع الله لمن دعا** یعنی شنونده است خدای سبحان هر کسی را
که دعا کند و میداند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی شنید
و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته این بلی السمع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
کننده دعا است ایس و را **الله المنشی** یعنی نیست نهایت کسی جز خدا سبحان که محل است
آرزوی یا محل انتظار سلوک امکان است من عتصم بالله سخی یعنی هر کسی که چنگ زد و چسبید
سبحانه یعنی بدین مذهب نجات یافتی سبحان من لم یزل رباً رحیماً و لا یزال کسی که
یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان همیشه خواهد بود و یا و کرم لا اله الا
الله العظیم الکبیر یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای پروردگار بزرگوار **سبحان الله**
یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک **الله رب السموات السبع و رب**
العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
پروردگار عرش بزرگست یا استعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پرورد
گار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست و **الحمد لله رب العالمین** یعنی
حمد و وصف بخوبی مر خداوندی است که پروردگار عالمان است **لا اله الا الله و حمد**
لا شریک له یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی سبحان تنها نیست شریک و او در خداوندی

و لهذا واحد احد احد افرو او ترا جبارا قیوما و ایما ابدایی تخیو اتم خداوندی را که یگانه است
 در صفات و یگانه است در ذات و تعهد او کرده میشود در حاجات و تنها است از طرف خداوند و
 ازین و درده است همیشه بود ایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و همیشه است و بود و او یابان از
 لم یجد صاحبته و لا ولد یعنی نکرفته است زن و نه فرزند را و لم یکن له شریک
 فی الملک یعنی نبوده است او را شریکی در ملک یعنی در الوهیت و لم یکن له وسیله
 من الدنل یعنی نبوده است او را دوستی از جهنت خواری او یعنی نبوده است او را چنین
 دوستی که از جهنت خواری خود او را دوست گرفته باشد تا آن دوست او را بدو کند و او را از
 خواری بدر آرد و نیز متذکره ای که در این معنی بهر خود گیرنده کار غیر باشد و کبره تکبیر یعنی بزرگوار
 گوئی او را بزرگوار گفتن الله اکبر یعنی خدای سبحانه بزرگست از همه چیز و او را الله اکبر
 گفتن الطهار و النقا و امر است حسنا الله یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از هر
 دین ما حسنا الله یعنی نیایا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای دنیا و حسنا الله
 لک ما حسنا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای آنچه اندوختن سازد و ما حسنا الله
 لمن یعنی علیه یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که ظلم کند بر ما حسنا الله
 لمن حسنا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که حسد به ما حسنا الله
 لمن کا ونا بسویر یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که مکر کند ما را بسویر
 حسنا الله عند الموت یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه در وقت مردن ما
 حسنا الله عند القبر یعنی خدای سبحانه کفایتگر است در وقت گور کردن چو حسنا الله عند المسائل یعنی
 کفایتگر یا خدای سبحانه در وقت سوالها حسنا الله عند الصراط یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت گذشتن از صراط حسنا الله عند الحساب یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت حساب کردن بر تراز حسنا الله عند المیزان یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در تراز و قیامت قیامت حسنا الله عند النجته و النار یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت نزدیکی جستن در بهشت و نترسد و در نریستن از دوزخ یعنی در روز قیامت همه کس خجسته
 طلبد که نزدیک گردند به بهشت و دور گردند از دوزخ پس کافی مادران حال خدای سبحانه

از برای این دو هم **سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** یعنی کفایت گردانند ایست سبحانه یا نزدیک
رسیدن بخدا سبب نزدیکی و درگاهش و گفته القهار دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
میان علماء اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان مشایخ طریقت رضی الله عنهم جميعین بدین
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدرود و نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد درآمد
یا پیش از عذاب بعضی فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بقضای عدل
و نیز برین معنی که هر که به بهشت و رآید بدیدار حق سبحانه شرف گردد و خواهد در دنیا بر تپشاید
رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
صداقت و حقیقی است مطلق بر صحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیه کریمه اینست **كُلًّا نَمُوتُ عَنْهُمْ غَيْرَ مُنْتَفِعِينَ**
یعنی کفار از پیر و دو کار خود در آن روز محبوب خواهند بود و این آیه کریمه دلالت
په آنگه دیدار همه مومنان خواهد بود و نیز آیه تحقیر کرده کفار را باین که ایشان محبوب اند
بودان پیر و دو کار خود را از دست پس اگر همه مومنان را دیدار باشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک
کفار باشند و برین تحقیر و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد و اگر گفته شود که در بهشت
اینست که جایزه است چون بعضی از اعضا مومنین در دوزخ خواهند بود و شک نیست که در
دوزخ در آوردن تحقیر است پس مومن شریک کافر باشند و دوزخ ناز که سبب تحقیر است پس چرا اندک انبیاء
شد و محبوتی که موجب تحقیر است گویم حاشا و کلام که در دوزخ مومنین و دوزخ از بر تحقیر باشد بلکه در دوزخ کافران
تحقیر و در آوردن مومن از برای تطهیر و دوزخ از بر آسمین اند حضرت حق سبحانه در چندین
مواضع از قرآن عذاب همین را نسبت کرده بکفار مانند و لهم عذاب همین و اعتدال الکافرین
عذاب همین و اهل طهر و تقوی که در دوزخ اند بآن که عذاب کفار را همین از آن جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار اوست ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است
پس تعذیب مومن به دوزخ مثل آنست که یکی بیمار خود را بجرّاح سپرد و تا بر اعضا او دغما
نشد بجهت رفع مرض و تعذیب کافر به دوزخ مثل آنست که کسی بنده بد خدمت را بر روی و
اعضای او دغما نهد یا غرضی را در آتش افکند و شک نیست که این هر دو تعذیب برابریست
و در حدیث قدسی آمده که **تَطْهِيرُهُمْ بِالْجَهَنَّمَ** و اطهر هم عن المعایب یعنی با تپلا گردانم عاصیان را

بسیار و پاک میگردد و انهم ایشانرا از عیبها و چون ابتلا و دنیوی از برای نظمیر باشد آخر وی نیز
 از برای این تواند بود اما اینجا اشکالی هست نظر بان آیه زینا انکم من تدخل النار فقد اخرجتم
 یعنی ای پروردگار ما هر که را بد و زنج و در آوردی خواه اگر گردانیدی ما در این در آورده و در زنج
 مومن را تحقیق او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در او خال تا تحقیق است
 ظاهر اما مراد آنست که غرض از او خال مومن درنا تحقیق نیست باطن و اگر چه تحقیق او باشد ظاهر
 پس و خال مومن تا تحقیق اوست ظاهر نه باطن بخلاف او خال کافر که مقصود تحقیق او از آنجمله
 آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه در آید اهل بهشت
 در بهشت گوید خداوند سبحانه ایشان را که میخوانید چیزی که زیاده سازم شمارا یعنی زیاده سازم
 بر در آمدن بهشت پس گویند یا سعید بگردانیدی رویهای ما را در دنیا در وی ما را و در بهشت
 و نبات نداوی ما را از آتش و زنج یعنی عنایت همین باشد که کردی پس بر داشته شود و حجاب
 و نظر کند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بر آن میکند که دیدار مطلق اهل
 بهشت را خواهد بود و از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو ذر بن عقیل
 گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر و رویت گفت که بل پس
 گفتند چه چیز است مثال این در خلق خدای سبحانه گفت که ایانی بنید بره شانش ماه را در شب چهارم
 خالی از مزاحمت غیر و رویت گفت بل پس گفت که ماه مخلوق نیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اهل عظیم
 از همه چیز پوشیده نیست که این حدیث ظاهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجمله
 آن حدیث است که بگذشت در اول شرح او را در تفسیر و از اسلام و دیگر باید آنست که تکلیف را
 در دنیا یا در مرتبه مشاهد و تواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت همه مومنان را
 معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم انکم سترون ربکم عیاناً یعنی شما را پوشیده پروردگار خود را بطریق معاینه و باید آنست که بعضی
 از متصوفه که ظاهر از مذاهب صفت و جماعت و اتقا و مشایخ طریقت قدس الله ارحمهم و از مضمون
 آیات و احادیث در بعضی از مسایل آورده اند که هر که در دنیا مرتبه مشاهده نرسیده باشد آخرت
 از شرف و دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنابر آن گفته اند که اعمی و آیت کریمه و من کان فی بطن

اعلیٰ تهنوی الاخرة اعلمی عباد است از کسی بدر پیشا نه فرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است
 زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالفت اتفاق علماء و مشایخ است و مخالف مضمون آیه و حدیث
 استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعلمی را درین آیت تفسیر کرده اند که کافران
 باشند بابران گفته اند وقتی که تامل شد این آیه که میگوید من کان فی هذه اعلمی تهنوی الاخرة اعلمی
 گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا گوام آیا گوخواهم بود در آخرت پس فرود آمد
 این آیه فاسد است الا اعلمی الا بصار و لکن فی القلوب و التي فی الصدور یعنی قصد است
 که نیست گوری چشمهاست کافران و لیکن گوری دلهاست ایشان که در سینهاست
 ایشان است پس مراد از قلوب اینها قلوب کفار باشد پس درین آیه و لکن فی القلوب
 اشارت باشد که آن اعمالی که در آیه من کان فی هذه اعلمی است آن گوری چشم نیست
 بلکه اعمالی قلوب است و نیز دلیل برین که اعلمی در آیه و من کان فی هذه اعلمی تهنوی
 الاخرة اعلمی قلب است آنست که سابق برین آیه ذکر آنست که من اولىٰ کتبهم
 فادکک یقرون کتابهم و لا یطعمون فیتلا پس من کان فی هذه اعلمی در مقابل من اولىٰ کتبهم
 باشد و شک نیست و من اولىٰ کتبهم یعنی عبادت از من است که مقرر شده که من را نامه است
 راست میدهند کافرا پس مراد از من کان فی هذه اعلمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه و تعالی
 فرموده که اعمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کن هو اعلمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود
 آورده شده مبنوی تو از پروردگار تو حقیقت همچون کسی که گور است و این اعلمی واقع شده در مقابل
 کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه داند که قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده
 که و اما تهنوی دنیا هم فاسد است اعلمی علی المسای یعنی ما شود و اینها ویم راه بایان پس احتیاط کردند
 گوری را بر راه راست یعنی گوری دل است که کفر است و نیز فرموده هم کیم عی هم
 لایرجون یعنی کافران که آن اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و نگان اند که آنچه حقیقت
 و صواب نمی تواند گفت و گوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عی اینها یعنی گور است
 و است که کفر است و نیز فرموده که و یاسی و یاسی و الا اعلمی و البصیر یعنی برابر نیست گور
 دنیا و اعلمی را اینها تفسیر کرده اند کافرو نیز فرموده که و من اعرض عن ذکر می فان له عیشتی فکما و

نخست روزی که اعمی یعنی هر که گوید اندازد که این برای منست که باید در این مستحق تحقیق کند
 او را از زندگانی تنگست و دنیا و برائت میزد او را روز قیامت که بر او اعمی اینجاست کور ظاهر است
 بفریب آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتني عمی و قد كنت بصیرا و با آنکه در قرآن هر
 که لفظ اعمی آمده اکثر جناتست که بمبنی کوری دل است و گاه بمبنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
 باین معنی آمده باشد که بمبنی مرتبه مشاهده نرسیده باشند آن بشبوت نرسیده و بعضی از آنچه
 دلالت میکند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجه الاسلام است قدس سره
 در آخر یکجا مساوات در اصل نعم از رکن چهارم که در بیان بنیات است و ان انیسست که بدانکه
 دانستن و در قسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
 در یاد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا در یاد
 و در هر دو یکی را معرفت گویند و برای آن در چه دیگر است که آنرا در سبب و مشاهده گویند و نسبت
 آن معرفت و در محال روشنی همچون نسبت و دیدار است با خیال همچنانکه یک چشم مجابست از دیدار
 نه از خیال که از عیش برنجیر و دیدار بود و همچنین علاقه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
 خاک و شغلی باشد و است این عالم مجابست از مشاهده نه از معرفت و تا این مجاب برنجیر و بعضی بسبب
 مجاهده آن مشاهده ممکن گردد پس چون مشاهده تمام تر است و روشن تر لابد لذات آن بیشتر و همچنانکه
 در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفت است که در آن جهان بصفتی دیگر شود که با و
 هیچ نزدیکی ندارد و چنانکه لطف مرد میشود و دانه خرمادر ختی میشود و باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
 تر شود و آنرا مشاهده و نظرد و دیدار گویند که دیدار عبارت است از محال ادراک و این مشاهده و کمال
 آن ادراک است و برای انیسست که این مشاهده همه اقتضا کند چنانکه معرفت درین جهان اقتضا
 نکند و پس تمام دیدار معرفت است هر که معرفت نیست از دیدار مجو نسبت مجابست ابدی که هر کس تمام ندارد
 مرنج صورت نه بند و هر که معرفت تمام تر دیدار و پرتا تمام تر پس بحال سیر که همه کس در دیدار و لذت
 دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هر کس بر قدر معرفت وی بود و ان الله یبلی للناس عما
 ولابی بکرم فاضلین بودند آن که تنها بود و دیگران هم بیند پس گمان میکرد آن لذات دیدار که غیر از
 یا سبب آنرا دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یا بنده عیسان نیز یابند و آنکه عالمان متقی محبت بنده عالمان

دیگر می پند و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بر وی غالب بود و عارفی که دوستی
 حق تعالی چنان غالب بود و لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفت و تخم هر دو را
 برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشند که دیدار چشم ایشان برابر بود و نیکوئی را به بیند
 و لیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبود الا بر لذت عاشق پیش بود اگر یکی عاشق تر بود و لذت را
 بیشتر بود پس معرفت و کمال سعادت کفایت نیست تا محبت آن نبود و محبت بران غالب
 شود که محبت دنیا پاک اندول بشود و این خبر نیز در تقوی راست نیاید پس عارف را در راه
 لذت کا طر بود تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
 که در آن قول امام واقع شده که و راسی آن درجه دیگر است که آنرا رتبه و مشاهده گویند این
 مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده صوفیان عبارتست از دیدن دل
 و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از رتبه پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود
 دنیا امارت واقع نشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی روتیه بود از آن جواب آن
 ان ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیایقی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار هست
 معرفت علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفت حالی که معرفت اهل مشاهده است که بر این
 معرفت ناشی از غفلت آن قرینه که گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا و یاد و درجه و اراده
 را معرفت گویند و شک نیست که معرفت حالی از آن عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
 آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که او گفته تیج مؤمن از اهل محبت خالی نیست و باز آورده
 اندوی که محبت ثمره معرفت است پس از اینجا معلوم شد که تیج مؤمن از معرفت خالی نیست و
 معرفتی که تیج مؤمن از و خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
 هر که معرفت نیست از دیدار میجو بست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
 که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید قیام او داشته باشند تا داخل نگردد درین قیام
 که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون القارنا و رجوا الآخرة الذین لا یسئلون
 آیاتنا فلن اولیک ما یرحم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید قیام را ندارند بباران
 بعثت و راضی شده اند بجهنم دنیا از آخرت و قرا اگر فتنه اند بجهنم دنیا و آنانی که از علامات قدرت

ما فلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنکه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس ابا بیک
 مشتاق القادر باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
 من احب القادر احب الله القادر یعنی هر که دوست دارد و دوستی را بسمای دوست
 دارد و خدای سبحانه القادر او را و نیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 که گفت حق سبحانه الا لعل شوق الابرار الی القاضی و انالی القاضی لاشد شوقا این حدیث
 مذکور است در عوارف و رباب و هم و در کیمیا سعادت و در ذکر شوق در اصل فهم از رکن که در
 اینجا است و در ترجمه عوارف او را اینچنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بقادر نیست و
 من بقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات و در ذکر شیخ ابو بکر القادر سر آورده که وی گفته
 مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از نشت شهید شیخ الاسلام یعنی شیخ عبداللہ
 انصاری قدس سره گفت که آن خدای که جز آن خدای دیگر نیست که بنده نیکوخت را هرگز رزق
 نیابد نیکوتر و باراحت تر و بیشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید منس که یا رحم الرحیم
 میشود و بوطن خود میرود و بعد همین میروی این جهان مذلت و زندان مومن است این
 بودن عاریتی اینجا بهانه است بیکار بهانه را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بزرگی جاوید
 برسد و دیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میرشد از دیدار اجل و اقوی است
 از آنچه در دنیا میرشد و دیده و لذت گفته اند که اینجا مشاهده است و آنجا معاینه و نیز فصل الخطاب
 آورده که اهل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقاء هر خطه باین تمایلی دهند و نیز در کلام بعضی
 از عارفان واروده که تا آدمی در تشاره دنیا است حقیقت فنا از وی منتظر است و تا بقیه
 از بقایای وجود با و همراه است و ما و ام که بقیه وجود با و هست و حصول تمام مسرتی و در آخر
 فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سنائی قدس سره که ایشان
 گفته اند که بنده مشاهده میکند مرغی را اولاً در خواب و ثانیاً در غیب و این عبارت است از حالتی
 که حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثاً در واقع و این عبارت است از حالتی که عارض میشود
 بر شخص بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او شسته اند و در این مشاهده نسبت
 به مشاهده که حاصل میشود در واقع باز مشاهده که حاصل میشود در وقت مردن بشب مشاهده که او را

حاصل میشود در قیامت همچون مشاهد و الیت که حاصل میشود و خواب نسبت بشماره که حاصل میشود و غیب و باز مشاهده که حاصل میشود و قیامت نسبت بشماره که حاصل میشود و در ثبوت همچون مشاهده الیت که حاصل میشود و نام را نسبت بشماره بیدار با خبر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بهشت در مرتبه باشند پس چه حاجت بریاغات شدید و بجا باشد مشاهده سالکان از کتاب بنمایند و در دنیا گویند جواب از وی پرسج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند تا خبر اقامت و وقت دیگر چنانکه نشسته نمی تواند که خوردن آب را بفرود اندازد پس ایشان چون خواهند که مشاهده را بفرود ای قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت نیست زیرا حدیث عاشقان به سخت استی است جان بیدار آن به نیست زیرا عیال و طیفه مایمان و ناکم بی دریا ندارند آنش جان به دوم آنکه هر که در دنیا دفع حجاب نکرده باشد او را خوف سومی خاتمه است و بعضی برانند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این باب است بهشت شمر را غم پایان کار به تا چه باشد حال او در زبانه غار غار از غارت گشته بهشتمند به از غم احوال آخر فارغند به بود عارف را هم خوف و رجاء به سابق و انش خورد آن هر دو را به وید که سابق زحمت گرد فاش به او همی داند چه خواهد بود جاش به بود او را هم امید از خدای به خوف غانی کشت پیدا شد رجاء به عارفان داند و ایم آسون به که گذر کرد از دنیا و ریای خون به و سوسم آنکه کسی از دنیا محبوب بگذرد و هر چند با ایلان رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود به دخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول باز را اینجای دفع حجاب میکنند و چهارم آنکه هر که محبوب بر سر و دو با آنکه در دفع در دنیا حجابش بعد از مدت مزید رفع میگردد و محروم مینماید از مشاهده حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا مشاهده الله تعالی آنکه اگر چه این مشاهده محروم نگردد و اما مشاهده او حال موت و در قیامت و در بهشت مثل مشاهده که شوفات نخواهد بود و کیفیت و در کمیت الا مشاهده الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود و در یاد باقی بماند و یا سلوک این راه را نماند به و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جابر ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسیار و در اوقات لیل و نهار ساعتهی نیاساید و تا تواند سعی نماید تا باشد که مساوت بس عده کند و توفیق رفیق گردد و آن مشاهده خلوتخانه غیب از حدیث

حجاب بیرون آید از تن محجب روی نماید آنچه موعود بود و چه باشد آنچه خوف بود و قو گردد اگر نتواند که
 خود را بشمارد رساند باری می نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا یکی دل دوست را طالب گردد و
 تا اگر مقصود حاصل نگردد و در همین حیات میسر گردد و در حال حیات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام
 قدس سره گوید و کیسای سعادت و حاصل نعم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفی
 را باشد پیدای نیاید نفوذ نگردد که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته
 گشت کمال سعادت را میباشده هر چه درین جهان پیدایا پدید پس از برگ پیدایا پس باید
 که همیشه لازم باشد مراقب تا دل را بفتح تعالی دار پیچ غافل نباشد که ذکر هر دوام کلید
 عجیب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتواند که ذکر
 را بر خود غالب گرداند که خدمت بر میان جان نهد و کمالی بر خود نپسندد و بتوبه از معاصی
 برگردد و محکوم او امر و نهی شرع مطهر گردد و زیرا که در رعایت شریعت و در زرع استقامت چهار
 فضیلت بزرگست اول آنکه آنگس از جمله اولیای دوستان حضرت حق میگردد و دوم آنکه خون
 عذاب و اندوه قوت مرا و از و برداشته میشود سوم آنکه او را بشارتها و خبرهای خوش رسانند
 میشود هم در همین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معلوم میشود که حق سبحانه
 فرمود **إِلَّا إِنْ أَدْلَا بِرَأْسِهِ لَأَخُوْفُ عَلَیْهِمْ** و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یوقنون لهم البشری
 فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانند و آگاه باشند که اولیای خدا می سبحانه را نیست فونی
 برایشان از جانب سیدن مکر و همی ایشان اند و گین نمی شوند بسبب قوت مراد می این
 اولیای می گسند که ایمان آورده اند و هستند مشغول بر رعایت تقوی ایشانراست بشاره و غیره که
 خوش در حیوة دنیا و در آخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرمود
 متقیان را در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود و صلعم و نیز آنست که مینماید متقیان را و خوا بهای همچنانکه
 مینماید خواص مومنان را در مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیان را در حیات
 نزع که مشرف میگردند بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت
 سلام میرسانند بشارت میدهند بغیر و زمی تا فتن برامات و با انواع الغامات و کرامات
 و فضیلت چهارم آنست که آنگس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبرای تعالی

و طریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را به نجات دوست میدارد و میخواهد
 که با او مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگردد و نگاه میدارد و از مخالفت شریعت دانیست
 مستثنی آن حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضرب ذنبه یعنی نمیکند از دوزخ و مذکریم که گناه کند و بفریبند و مقصود
 حاصل نگردد و در کمیها سعادت آورده که شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
 رفتن و در هوا بریدن و از غیب خبر دادن اینها بیجاست که است بنوعی که امانات آن بود که همه امر گردونی
 بگی و بی طوع فرمان شود که هر دوی حرام نرود و این اعتماد را شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شش چیز
 باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیاری کارها خبر دهند
 اعتماد به روی نیست که دوی و با است دوی از میان بر خیزد و شرع بجای دوی بنشیند و در مرصدا و البنا
 آورده که در بیان صراح رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از قاب قوسین در گذرانند در مقام
 او ادنی رسانند و هر چه لباس استی محمدی بود علی الله علیه و آله و سلم از سر و پا او بر کشیدند که
 ما کان محمد اباً احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در و پوشانیدند و آن صورت رحمت را خلق
 فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لا جرم
 در بحال وصول و رفع اثبنت و اثبات و حدیثه این اشارت با اشارت بیگستگان است و
 ضعیفای ملت رسانند که اگر براق همت هر کس از سدره اشیا نه بشریه بسدره الهی رومی
 تواند آمد تا از وصول بحضرت خداوندی مبرخورد و ارشود و هر چه سر بخت خواجیه علیه الصلوٰه و السلام
 منند و کمر سقا و عه او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی بر خواسته است و یگانگی نبشسته هر که او را
 در این عالم بطبع الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است یگانگی نسبت تو مانی ما تو تمام شد کلام
 مرصدا و البنا و گفته اند که اصل ایمان که در دل مومنان است بمنزله تخم است که در زمین نهفته
 باشند پس همچنانکه تخم در زمین اندازند بعضی از او که نرزد و یکتر بروی زمین است بزودی سبز شود
 و بعضی از او زودتر بجای عمل آید و آنچه در تر و تولع شده و تیر لظهور را آید همچنین است ایمان که تخم
 ویدار است و بعضی که قابلیت است لظهور نتیجه از دوی نزدیک بکار شود ویدار از دوی زودتر لظهور
 می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از دوی در نتیجه او و تیر بجای
 می بیند و پس اصل تخم که در زمین و است شمرده و عاجلاً و آجلاً در وقتی از اوقات لظهور خواهد

آمد و اگر آن کج خلق گوید سبب نباشد از آفات و الله تعالی ولی التوفیق حبیبی الله الذی
 لا اله الا هو یعنی کفایت گریستن خدا نیست که نیست معبودی بر حق مگر او علیه توکلست و الیه
 انیب یعنی بروی توکل کردم و بسوی او باز میگرددم لا اله الا الله سبحان الله
 ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان و تعالی پاکست خدا چه بزرگست
 ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله و اینها از برای تعجب است
 لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای تعالی
 پاکست خدا چه بزرگست لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی لا اله
 الا الله سبحان الله چه علیم است خدای سبحان لا اله الا الله ما اکرم الله یعنی نیست
 معبودی بر حق مگر خدای تعالی پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله و حمد و شریک
 یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حق
 یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست تحقیق اللهم صل علی محمد کما ذکره
 الذاکرون یعنی آری رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که یاد کنند او را
 یاد کنندگان و صل علی محمد کما عقل عن ذکره العاقلون یعنی انعام و رحمت کن بر
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان را و از آن نیست که صلوة خدا
 سبحان بروی باد و هر بار که یاد کنند او را و هر گاه که غافل شوند از ذکر وی نیست صلوة خدا
 سبحان بروی باد و در جمیع اوقات تالقیامت فیر که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
 یا وقت غفالت از ذکر وی پس هر که این نوع صلوة گوید بروی انجمن است از راه تحقیق که در
 جمیع اوقات تالقیامت بروی صلوة گفته است و هر گز خاموش نشده زیرا که دعای
 مومن که در امر مشروع واقع شود و البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
 صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که این صلوات گوید گویا تالقیامت گفته است و ازین جهت است
 که صلوة را افضل الصلوات دانسته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم گفت که اللهم صل علی محمد و آله و سلم اینست که و عید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و کس بروی صلوات نگوید چنانکه در جمیع این جهان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد خداوندی پس و صلوات
نگوید بر من و تفسیر کلمات آورده که گفته شد پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیه
که آن الله و ملائکته یسئلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلم و تسلیما پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر نمی پرسیدید از و خبر نمی کردم
شما را حضرت حق سبحانه و تعالی کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد و بنده
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیا مرزد خداست تعالی ترا و میگوید
خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن حبان و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را
سبحانه و در آن مجلس صلوات گویند بر پیغمبر خود مگر این که می باشد برایشان حسرتی روز قیامت
از جهت ثواب و اگر چه در آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا بالله تعالی را یعنی راضی ایم سجدهای تعالی از روی پروردگار
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بر بوبیة الله تعالی بعد از آن این ترکیب
تفسیر کرده شده و همچنین ساخته شد که رضینا بالله تعالی نه بازیرا که تفسیر بعد از ایهام واقع است
و نفی و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بهم است
پس اصل معنی اینجا اینچنین است که راضی ایم پروردگاری خدای سبحانه و فقط رضی چهار وجه
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام و نیا و رضا اینجا معنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحیح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و نه دو گویا نشانه
آورده که بدانکه رض بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی و راک
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهر چه خدای تعالی کند شکر محبت است نه شکر
محبتی بلکه شکر محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان اینان
شما چیست گفتند در بلا کبریم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضا بهم گفت علما اید و علما اید نزد یک است

از عظمی نفقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم در معارف است در فصل اول از فضایل
 این باب آورده که وظیفه عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر بر آن و وظیفه غافل که اهمیت و خطراب
 نیست کلام ترجمه در پوشیده نماد که چون رضا بقضای وظیفه عارف باشد او از مقامات عالییه
 باشد چنانکه مشهور است و یا لا سلام دنیا یعنی راضی ایمم باسلام از روی دین و دینش
 و محمد صلی الله علیه و سلم بنیاد رسول الله یعنی راضی ایمم محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی نبوة
 و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
 در وقتی که در شام در آید وقتی که در صباح در آید سه بار رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام دنیا و محمد
 صلی الله علیه و سلم بگوید اگر آنکه می باشد و واجب بر خدا می بینی این که راضی گرداند او را روز قیامت
 و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
 بالاسلام دنیا و محمد رسول الله یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدا می بینی از روی
 پروردگاریش و بالاسلام از روی دینش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس
 لفظ بنیاد و رسولا که در او را در جمیع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
 پس بر دو راجع کرد از جهت بیان کردن فضیلت هر دو و یا لقرآن اما ما لقیته راضی ایمم
 لقرآن از روی امامتش و یا للعبه قبله و یا الصلوة فرضیه و یا المؤمنین اخوانانی
 راضی ایمم بکینه از روی قلبی اش و بخانه از روی فرضی اش و بمؤمنان از روی برادر
 ایشان و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی السیتمه یعنی علیهم السلام
 بابو بکر صدیق و عمر فاروق عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
 ضیوان الله تعالی حکیم جمیع یعنی رضای خدا می بینی برای ایشان همه و امر المؤمنین بابو بکر
 راضی الله عنه صدیق ازان گویند که صدیق و رابع الاسامی و در تفسیر این آیه که یوسف استقامت
 ایچنین تفسیر کرده اند که بغایت راست گویی بود و در صحاح الاحادیث و معنی گفته یکی ه ایمم التصدیق
 و دیگر راست سازد قول خود را بمثل پس اگر صدیق اینجا معنی اول باشد اطلاق این برای امیر المؤمنین
 ابو بکر رضی الله عنه ازان جهت است که او بغایت راست گویی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
 عنه روایت حدیث رسول راضی الله علیه و آله و سلم از پیچکس بی سوگند قبول نمیکرد و دیگر از امیر المؤمنین

و دیگر

ابوبکر رضی اللہ عنہ و اگر معنی دوم باشد از آن جهت است که تصدیق اوداجی بود و تشکیک است
 زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول را علی اللہ علیه وآله وسلم در آن شب که بیت
 معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از یک
 بیت المقدس که یکماهه است رفتم و در آنجا انبیا را علیهم السلام امامت کردم و از آنجا رفتم
 تا بر سرش و فوق عرش و حضرت حق سبحانی چندین سخن شنیدیم و در آن شب پنجاه وقت نماز برت
 فرض شد و چون مراجعت کردم و بموضع علیهم السلام رسیدم گفتم امت تو تحمل پنجاه وقت
 نذرند و مرا باز میگردد و پدید میبرم و کم میساختم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
 مرا باز کرد و ایند که هنوز بسیار است پس بر رفتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار پنج وقت شده
 و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و در آن
 شده و چون بیا مد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن جامه باور سیده بود
 و در حرکت شده چون بیا مد هنوز در حرکت بود و ایراقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
 از وی میساخت چون بیا مد هنوز آب تمام نه سخته بود و چون این حکایت را با مردم گفته در آن
 مجمع جمعی از کفار را یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بغایت دور از عقل و ظاهر الاستحالة
 هر که اونی عقل داشته باشد داند که این دروغ است پس این بان مبتوتیم که ابوبکر را الزام بکنیم و او را
 از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم باز گردانیم و باین قصد بدر آمده اند و متوجه بامیر المؤمنین
 ابوبکر رضی اللہ عنہ گردیده که بناگاه امیر المؤمنین ابوبکر ایشان را در پیش آمده که بلام از دست پیغمبر
 صلی اللہ علیه وآله وسلم میرفته ایشان گفته اند که ای ابوبکر نشنیدی که یاز تو چه امر محال و عوسه
 میکنند و گفته که از وی دروغ نیاید اگر گوید که امشب لجش رفته ام و باز آمده ام راست نخواهد
 بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید و او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدق
 بعضی سوم باشد یعنی راست سازد قول خود را بعجل انیمینی و رو نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه متفقند
 که او هر چه دعوی میکرد و اندازد بعجل راست میکرد یعنی بعجل می آورده امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
 عنہ را فاروق انان گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما
 که منافقی دعوی میکرد و بیهود میپس جود منافق را بسوی رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم میخواند

و منافق جهود و ابی جانب کعب بن اشرف که رئیس منافقان و جهودان بود میخواست بعد از ان هر دو
 بجانب رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و رفع قضیه کردند چون حق جانب جهود بود رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای جهود میکرد منافق را رضی نشد باین حکم و گفته که بیاتما برای
 عمر و حکم پس بیایدند پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه جهود گفت حکم کرد رسول صلی الله
 علیه و سلم از برای من و این منافق را می نیست حکم او و برای تو آمد امیر المومنین عمر رضی الله
 عنه گفت منافق را که ایچنین است منافق گفت آری پس امیر المومنین عمر گفت جهود
 را اینجا بشید تا بیایم برای شما پس رفت امیر المومنین عمر بنانه که رفت شمشیر خود را و بلند
 بدر آمد و آهسته آهسته دزد و کوب کرد منافق را و گفت من اینجا حکم میکنم برای کسی که راستی
 نیست حکم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم پس جبرئیل آمد و گفت که فرق کرد عمر
 میان حق و باطل از ان وقت باز او را نمیده شد فاروق و اما امیر المومنین عثمان را
 رضی الله عنه ذی الثورین از ان گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رقیه دختر خود را
 با داده بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم با داده مرحبا با الصباح الجدید
 و بالیوم السعید و بالملکین الکاتبین الشاهدین العادلین یعنی مرحبا
 و کشادگی عیش بر صبح نو و بر روز نیکیخت و بر دو فرشته نویسنده و گواه داشتند و تفسیر
 گواشی گفته در تفسیر لامر جابهم اسی لاسعته علیهم فی عیشهم پس گواه یعنی مرحبا آن باشد
 که کشادگی عیش بروی حیا کا الله تعالی بینی زنده دارد و خدای سبحانه شما را اسی و دو
 فرشته با آنکه سلام گوید خدای سبحانه بر شما فی غرة یومنا هذا الکتاب فی اول صیفتنا
 بسم الله الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما نویسد در نامه اعمال ما
 بسم الله الرحمن الرحیم و اشهد ابا ناسرهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
 له گواه باشید باین که ما گواهی میدهم که شریک نیست او را و ان محمد عبده و رسول
 یعنی گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و سلم بنده اوست و رسول او و عرض ازین که گواهی
 میدهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر خدای نباشد یعنی آنکه جهودان گفتند غرض
 خدا نیست سبحانه و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا نیست کما قال الله تعالی و قالت الیهود

وعزیر بن ابن ادم و قالت التصاری السج ابن ادم پس تقدیم عبده ورسوله از جهت این شهادت
 باشد و باید دانست که هر گواه اگر فتن چیزهای برایمان خود خاصیت بزرگست زیرا که در کتاب
 کلمه الطیب آورده که شخصی بوده در باده مسجدی ساخته بود و قبله مسجد خود هفت سنگ نهاد
 و هر بار که نماز میکرد از وی میگفت که ای سنگها گواه میگیریم شما را برین که نیست معبود بر حق مگر خدا
 سبحانه بعد از آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگر یکی را در جواب دید که میگفت امر کردند مرا
 که بدو رخ برید چون بدری از درهای و درخت رسیدم دیدم که یک سنگ از آن سنگها بزرگ گشته
 چنانکه بسته گردانید بجزو این یکدیگر را بر من و همچنین آن پنج سنگ دیگر بتند آن پنج دیگر
 را و درخت را بر من و درختن ترندی و ابو داود آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هر گوی
 یوقت بعد از آیه این کلمات را که اللهم احبنا و نشهدک و نشهد حمله عرشک و ملائکک و جمیع
 خلقک انک انت الله لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمد عبدک و رسولک ان
 پیامر زو خدای تعالی از برای دی هر گناهی را که رسد با دین روز و اگر گوید این کلمات را
 در وقتی که شب دیگاه و در آید پیامر زو خدای تعالی از وی هر گناهی را که رسد با دین شب
 و معنی این کلمات اینست که آئی و صلی و آمدیم گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم فرشتگان
 برده ازند عرش تو فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا ازین که تویی خداوند بر حق نیست معبود بر حق
 مگر تو تنها نیست شریکی ترا برین و شاید پیغمبر هم برین که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده
 و رسول تو ارسلا یا الهی و دین الحق یعنی فرستاده است حق تعالی صلی الله علیه و آله وسلم
 بر راه راست و دین بر حق ای طهره علی الدین کاه و یو که که اکثر کون تا غالب گیر داند
 دین او را بر دینهای همه و اگر چه ناخوش دارند این را مشرکان علی نذر الشما و عیسی
 و علیها منوت و علیها نبعث ان شاء الله تعالی یعنی ما باین گناهی زنده مانیم
 و با وی می میریم و با وی برانگیخته میشویم از کور اگر خداوند خدا تعالی آن متعلق است با فعال
 باشد و کلمه علی معنی مع است اعوذ بکلمات الله التامات کلمات شر ما خلق
 یعنی پناه میگیریم به کلمات کامله خدای سبحانه از شر تمامی خلق آنچه آفریده است خدای تعالی و در سجده
 آمده که مردی پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا رسول الله و صف نمیتوانم کرد و آنچه

بر وقت ششم اگر نیندین محراب پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام
 انو و کلمات الله التامات کلمات من شرا معلق من زنی رسانند ترا محراب و پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید انو و کلمات الله التامات کلمات من شرا معلق من زنی
 من زنی رساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که همین
 عمل اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلمات که در او را و
 است و دیده نشده و هیچ روایتی بسم الله خیر الاسماء یعنی پناه بگیریم با اسم الله
 که بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه بگیریم با نام خدا
 که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضرع اسمی
 فی الارض و لا فی السماء یعنی پناه بگیریم با نام خدای که منزه است از هر دو نام او خیر
 در زمین و نه در آسمان و هو الله صلی الله علیه و سلم است شنوا و انا و در سخن ترمذی و این ماجرا دیده
 این معنی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار
 بسم الله الذی لا یضرع اسمی فی الارض و لا فی السماء و هو الله صلی الله علیه و سلم من زنی رساند او را هیچ چیز
 الحمد لله الذی احیا نابی امانا و الیه البعث و النشور یعنی بسوی اوست برانگیخته
 شدن مردگان و بسوی اوست بازگشت ایشان اصححا و اصح الملک لله یعنی در صبح
 در آیدیم و در صبح و در آمد ملک و بادشاهی در مالتی که همه از خدای سبحانه و العظمة و الکبر
 و التجروت و السلطان و البرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی
 صفات و بادشاهی و دلیل روشن براستی و یگانگی از آن خداست سبحانه پس عظمه است با شد و
 اما بعد و معطوف برومی و قول الله خیر متبادر می تواند که و العظمة تا اینجا که الله همه معطوف
 باشد بر آن قول که اصح الملک لله و الالار و النعمان لله یعنی نعمتهای ظاهری و مطلق
 نعمتهای از آن خداست سبحانه و اللیل و النهار لله یعنی شب و روز برای خداست
 سبحانه و ما سکین فیها الله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در
 شب و روز از آن خداوند یگانه غالب است اصححا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص
 یعنی در صبح و در آیدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و هر کلمه اخلاص که آن لا اله الا الله

است که فالص گرد و بسبب وی دینی حضرت حق را سبحانه و در شکوه شریف از بندش علی الله که گفت عباد
 بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کافر شکرت است ولا اله الا الله کلمه اخلاص است و علی دین نبینا
 محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین شریف پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم و علی ملت انبیا ابراهیم
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و دلت بدینا که ابراهیم علیه السلام که مایل
 بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین ملت هر دو بالذات
 یکی است لذا ابراهیم را پدید میمانان گفته حضرت حق سبحانه و در آن آیه کریمه ای که ابراهیم و این از آن
 گفته و اجابت بر مسلمان تعظیم و احترام پیچیده از آنچه ازواج بنی راضی صلی الله علیه و سلم مادر
 مؤمنان گفته که ازواج همه اهل از جهت و بوج تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مؤمنان را برادر
 یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهت و بوج شفقت و رحمت بر یکدیگر و در سند امام و در منجم
 کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صبح و آمدی گفته اصحاب علی فطره الاسلام
 الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و جملة عرشته و جمیع خلقه
 علی سیدنا محمد یعنی در دوای خدا یعنی خدای و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
 او و بر دارنده عرش او و جمیع خلق او بر همه محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
 جهت تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب جود و آله و اصحاب یعنی صلوات این جماعه مذکور
 بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و بركاته یعنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و بر آن اصحاب او سلام و در محبتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سپیدانه
 و بر گفت چهار رشت از خیر کثیر و در هیچ مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة
 گوید چون یکبار رحمت کند خدا بر سبحانه بروی و بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر آدمی و در پیش و در سنن ترمذی
 آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم من روز قیامت کسی است که بیشتر
 باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داود و دعوات کبیر یعنی است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نیست کسی سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگردد اند خدا می سپی نه بر من روح مرا تار و کنم بروی سلام
 و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حال آنکه اثر شکوه

شرح دعا رقاب پس اید مراد جبریل علیه السلام و گفت پروردگار تو میگوید ای پسر من و تنبیه الغافلین
ترا می بخشد انیکه بگوید از است تو صلواته بپروردگار انیکه رحمت کنم بر وی و در تنبیه الغافلین
آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست از شما احدی که سلام گوید بر من وقتی
من بخیرم مگر انیکه بیا مدبر جبریل علیه السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است که میخواهد
بر تو سلام پس من گویم و علیه السلام و رحمة الله و بركاته و حضرت شیخ ابو اسحق کلاباذی بخاری
قدس الله روحه العزیز در کتاب غنای الایمان در کتاب روضة الحديث گفته که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله هر که صلواته گوید بر من هر روز صد حاجت او را که میخواهد
از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا است و نیز آورده حضرت شیخ مذکور در کتاب روضة الایمان
آورده حدیث که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که صلواته گوید بر من سی بار بر من اجابت
و دوستی من و از رحمت شوق من واجب شد بر خدا تعالی که بیا مردگناه آنرا و زنده و در بعضی از بعضی است
حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلواته گوید بر من هزار بار نرسد بر پوست او اثر
و زخم و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلواته گوید بر من هزار بار نرسد
تا خبر داده نشود او را بر پشت و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلواته
بر من هر چه چل بار بخورد و اند خدا تعالی گناه چهل ساله او را و نیز در اربعین آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که فراموش کند صلواته گفتن بر من تحقیق گم کرده است راه بهشت و
اما احادیثی که دلالت میکنند بر ترک صلواته و سلام نزد ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم بگذشت
در شرح الصلوة و السلام علیک یا رسول الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو و ای محمد
صلعم فرستاده خدا الصلوة و السلام علیک یا حبیب الله یعنی صلوة و سلام بر تو و ای
محبوب خدا الصلوة و السلام علیک یا خلیل الله یعنی صلوة و سلام بر تو و ای
دوست خدا بد آنکه حبیب خلیل هر دو معنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
از آنچه در خلیل است و لهذا مخصوص محمد شد صلی الله علیه و سلم و اغلب استعمال خلیل در ابراهیم است
علیه السلام که او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمده که و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً یعنی گرفته است
خدا تعالی ابراهیم را خلیل الصلوة و السلام علیک یا بنی الله یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای نبی خدایم الصلوة والسلام علیک یا صمدی الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیده خدا صلوات الله علیک یا خیر خلق الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد و بهترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره الله یعنی رحمت خدا
و سلام بر تو باد آنکه اختیار کرده است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسله الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه فرستاده است و خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من زیننه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه آراسته است
و اینها ایضا آنی و شریف بر خصلت های بر آنیکو ساخته الصلوة والسلام علیک یا من و الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد آنکه شرف داده است و بر خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه مکرم گردانیده است و بر خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من غظمه الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه معظم گردانیده است
او بر خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد و امیر رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المومنین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد و پیشوای پیروان الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و آخرین پیران خاتم بفتح تاء منزه گین را گویند و اما کبره تاء منزه یعنی آخر
آخر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة و السلام
بر تو باد ای شفیع گناه گاران الصلوة والسلام علیک یا رسول العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و فرستاده پروردگار عالمین صلوات الله و ملائکته و انبیائه
و رسله و جملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد صلعم یعنی در وادی خدای سبحانه
و فرشتگان او و انبیاء و اولاد رسولان او و پیر و زندگان عرش او و جمیع خلق او و بر همه که محمد
صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابه یعنی بر اهل بیت او و یاران او علیه و علیهم السلام
و رحمة الله و بر کاتبه یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمة خدای و بر کاتبه و اولاد و پادشاهان
اللهم صلی علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی ای الهی رحمت و انعام کن بر همه که محمد
صلی الله علیه و سلم و بر پیشینیان یعنی انعام و اکرام کنی بر او و بر خلائق و بر همه که در این
دنی

شرح اولاد فخره
 کمال عنایت و الطاف تر نسبت با وی و صل علی سیدنا محمد فی آخرین یعنی رحمت و
 انعام کن بر همه ما محمد صلی الله علیه و سلم در میان خلق آخرین و صل علی سیدنا محمد فی الخلا
 الی علی الی یوم الدین یعنی رحمت و انعام کن بر همه ما محمد صلی الله علیه و سلم در میان جمیع
 اهل کمال که ارواح انبیاء و ائمه یقین شد اند تا روز قیامت و ملائکه اعلی از آنچه گویند که مکان بلند ترند و بخوا
 این کلمه که صلی الله علیه و سلم سیدنا محمد فی الملا الی علی الی یوم الدین نیست که نوشته میشود و در نامه اعمال
 وی ثواب آنکه صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست که دعا
 مرد نیست خاصه در حق حبیب خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه گذشت و تفسیر و صل علی سیدنا
 محمد فی کل وقت و حین یعنی رحمت و انعام کن بر همه ما محمد صلی الله علیه و سلم در هر وقت
 و زمانی و ثواب این کلمه نیست نوشته میشود و در نامه اعمال گویند و ثواب کسی که صلوة گوید
 بر محمد صلی الله علیه و سلم در وقتی و زمانی مدام که در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر این کلمه
 را گویند و بعد از آن خاموش نشینند همین نیست که همیشه بصلوة گفتن مشغول باشند و اگر این کلمه
 را گویند و خواب کنند و زمان خواب کردن وی حکم کند خدا تا از نشنگان و کعبه صلوة گویند و اگر این کلمه را
 یکبار بگویند و بعد از آن بمیرد زمان خفیتدن او در گور حکم آن دارد که بصلوة گفتن مشغول
 باشد و می بعد از آن صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین یعنی رحمت و انعام کن بر همه انبیاء و مرسلین علی
 ملائکت التمرین یعنی انعام کن بر نشنگان و علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود
 و علی اهل طاعتک جمیعین و بر اهل طاعت خود همه و ارجمنا ستم بر جمیع
 یا رحم الراحمین یعنی رحمت کن ما را با ایشان که رحمت عام خود را بر ما بر آن ترین مهربانان
 و باید دانست که در احتیاج این او را که زاد قلوب سایر ان بیدستی ملکوتست و اقوات
 ارواح طائران فضا و جبروت و لاهوت با ستغفار از پروردگار بخیر و در احتیاج هم بر رحمت
 رب ارباب اشارتی است واضح و بشارتی است لایحه که بمقتضای ان ربک واسع العفو
 و بمرحمت و رحمتی و رحمتی فاشی فاشی کار همه یوم الحساب مغفرت است و خاتمه کار همه رحمت
 اللهم اجمعنا بالسعادة اجالنا و بحق بالزیادة اماننا و اقرن بالعافیة عدونا و اصالنا و اصل
 الی رحمتک و مغفرتک مصیرنا و اناک بر رحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علیه و سلم فاشی البواب الخیر

والرحمة وخاتم اصحاب الرسالة والعبوة على آله الطيبين الطاهرين واصحابه اجمعين برزقك
يا ارحم الراحمين فقط وتمام مشايخ طریقت چنانست که بعد از ختم او را و فتیه بجای دعا
دست برداشته دعای رقاب را که هم از مالیهات امیر کبیر سید علی مهدی است میخوانند
- لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب است و التوفیق -

آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم یا مالک لرقاب یعنی خداوند مالک گردنها و یا مفتاح الابواب یعنی
وای گشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببها یعنی
سببها یعنی مهیا کن برای ما سببی را که نتوانیم طلبها یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن را
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بار خدا یا گردان ما را مشغول بکار خودت بنهین
بعد لک یعنی امن یابنده بدو تو آیین من خلاق یعنی تو میدشونده از خلق تو
آتشین یک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کنی در محبت گرفتار نشوم و
هر وقت حال دردم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوگین شونده
از غیر تو را خین نقضاک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلاک
یعنی شکینده بر بلا می تو قانعین بعطاک یعنی قناعت کننده بر عطا تو را و انچه بدو
تو مرا قناعت کنم بر او از حرص یا زوار ما را شاکرین لنعماک یعنی شکر کننده نعمت تو را
متلذذین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکران تو مراد اینکه در مجلسیک ذکر تو شود من از تو
ولذت یا جم و خوشنود شوم به انیکه پرهنر کنم فرحین بکتا یک یعنی شاد و شونده بکتا
تو مراد اینکه انچه تو در کلام مجید نازل فرموده است برو خوشنود شوم و غایت دانم منها چین
یک یعنی راگوینده بتوفی آثار اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب
و کنایه ای روز بخشن لکن دنیا دشمن دارند و دنیا را محسبین للآخره یعنی دوست
دارنده آخرت را شتاقین الی لقاءک یعنی شوق دارنده بسوی ملاقات تو

سهرابیهایی پنهان اللهم اعف عننا یعنی خداوند بخش ما را و لوا الدنیا و ماورایان و
 پدران ما را و لشیئنا یعنی و لا استأذنا و بزرگان ما را و استأذنا و الاصحابنا
 و الاحباب و یاران ما را و دوستان ما را و لعشائرنما و لقبائلمانا یعنی و خویشاوندان
 ما را و قرائیمان ما را و لمن له حق علینا و کسانی را که حق شان بر ماست و جمیع
 امت محمد علیه الصلوٰة و السلام یعنی و تمامی است محمد را بر روی رحمت خدا و سلام و
 وقار بناشته ما قضیت یعنی و نگاہدار ما را است پروردگار من از بدی حکم خود
 و قضا عذاب اکثار و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاہدار ما را از
 عذاب و دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر و اجتنای استحقاق و الا برار یعنی
 بر انگیزان ما را بپیرهنی گاران و نیکوکاران اللهم بکرمته او را و الفتیحة ففتح لنا ابواب
 العنایات و الکرامات یعنی خداوند بکرمت این او را و فیه کتبای برای ما در و از برای
 علمتها و بزرگیها و وفقنا للطاعات و العبادات یعنی و توفیق ده ما را برای طاعتها
 و عبادتها و احفظنا من الآفات و البلیات یعنی و نگاہدار ما را از آفتها و بلاها
 و بارک لنا فی الرزق و الحسانات یعنی و برکت ده ما را در رزق و نیکبها اللهم
 احفظنا یا فیاض من جمیع البلیایا و الامراض و صلی الله علی خیر خلقه محمد
 و آله و صحابه اجمعین یعنی خداوند نگاہدار ما را ای صاحب فیض از تمام بلاها و
 بیماریها و رحمت کامله نازل کن بر حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی سید

فائده بر خیمه تر نور طالبان راه خدا و واقعت اسرار که کتاب جواب سهرابیه است
 به خلاصه الا و را که تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه و حسیه الشریحه علیه السلام
 الحق کتابست برای وای حاجات منین قوه در ای مسلمین بایه قوه اند
 تنها راجع خیر و نوا و عید و غریبه او را دیدناست که برای راه
 منین نهان و شرح خود درج نماید امید خوانندگان
 که این فقیر را بدعای خیر یار داشته
 فقط



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفقني لخاص من عبادة بائنان النواقل من العبادات واهل الصلوة بسبيل
على حبيبه وصفيه ونبيه محمد شقيق العصاة في العرصات وعلى كاله الطاهر من اصحاب الغاية
اما بعد فانه بنده يسيرة السقطتها من فتوح الاواراد وسميتها بخلاصة الاواراد وانه ان لم يكن
احد من عبادة الصالحين فيدعو له بالخير والله الموفق والمعين

وذكر سبيل ارشاد من ارغواب چون از خواب بيدار شود بگويد لا اله الا الله وحده لا شريك
له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير الحمد لله سبحان الله ولا اله الا الله الحمد لله الحمد لله
لا حول ولا قوة الا بالله يغفر فرمود صلى الله عليه وسلم هر كه بعد از بيدار شدن ايتي
كفتة اللهم اغفر لي بگويد يا دعائي ديگر كند مستجاب شود پس اگر وضو كند و نماز بكند قبول
شود رواه البخاري والترمذي والنسائي و ابو داود وابن ماجه و بگويد الحمد لله رب العالمين
حمد ايتي تسعة و يكاسه في مزيه رواه ابو الشيخ

و ذكر دوم در پوشيدن جامه و چون جامه بپوشد بعد از بسم الله بگويد الحمد لله الذي
كساني هذا و زقميني من غير حول مني ولا قوة يغفر فرمود صلى الله عليه وسلم بسم الله
او بخشيده شود رواه الترمذي و ابن اسني و ابو داود و زاذ عليه و اما آخر و اگر جامه نپوشد
بايد كه گفته بستم بگويد الحمد لله الذي كساني ما و اري به عورتى و اقبل برفي جيتاني رواه
الترمذي و غيره و بوقت جامه پوشيدن اول دست راست پوشد و وقت بيرون كشيدن از
دست چپ بكشد ذكره الامام النووى في اذكاره *

و ذکر رفتن در خلا و آداب آن چون داخل شود بسم الله بگوید که سبب تشریف است از چشم من رواه الترمذی مرفوعا و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الجحیم و الجحیث که عمل آن مستحب است صلی الله علیه و سلم و در اینجا سخن نگویید که گروهی است و چون از استنجاء فارغ شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و مبرأمری و چون برآید غفر انک گوید رواه الترمذی و چون برآید اول پای راست بپوشد

و ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدد وضو و فضیلت دو گانه شکر چون وضو کند اول بسم الله گوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است الا وضو بر من بزرگ

اسم الله علیه و در بعضی روایات نفقه بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام واقع است و بعضی فقها قسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم

اعظم فی ذنبی و وسیع لی فی واری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سرور است صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن السنی باشد و صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن

بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله رواه مسلم و در روایت ترمذی بعد از وضو و ابرو است باز یادی اللهم اجعلنی من القوابین و اجعلنی

من المستظرفین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ فطر مسوی آسمان کرده شهادت مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت اشهد

و اتوب الیک گوید رواه النسائی و الحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود باید گفت که در شیخ الحال مروی است الا وضو بر من لم یصل علی النبی رواه البیہقی مرفوعا

و سوائی این ادعیه در اجادیت صحیحیه ثابت نشده یا در احادیث ضعیفه است یا منقول از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت موده است و در حدیث صحیح است که

نمازی که مسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد و الحاکم فی المستدرک مرفوعا و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبیه تفصیل در فقه مذکور است بوجوب

آن قبل آمد و بعد از فراغ وضو دو گانه شکر الوضو بگوید که فضیلت آن در حدیث وارد است رواه الترمذی و غیره آباد اوقات کرده که آن وقت طلوع و وقت غروب وقت است و است

نکیر اور دیگر صحیح نماز در آن نمی شاید و بعد از صحیح صادق تا طلوع آفتاب چه سمت و فرض می شاید
و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نمانی شاید و درین هر دو وقت قصاص اذان گزارده

اذکر اذان و ادعیه آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بگوید
گناهان را مقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا و جواب اذان مثل ان و اجبت باختیار تحقیق
و اکثر علما باستجاب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق کرده است و بخیر و سماع
اذان مرجح باالقائین عدلا و مرجح بالصلوۃ الا بگوید کذا فی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد

از اذان اللهم رب هذه الدعوة القامة والصلوة القامة است محمد الوسیة والفضیلة والبعثه متقاد محمود
الهدی وعدته حلال شود اور اشفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار
در و دو بگوید کذا فی حدیث مسلم و در جمیعین لا حول ولا قوه الا بالله بگوید کذا فی حدیث مسلم و نیز در

حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله رضیت باقتدربا و یحذر سولا و لا یسلم دنیا بخشیده شود گناهان و رواه
و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان اذان و اقامت و عاقبت و آن
که وقت استجاب دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان و الاقامه لا یرد رواه ابو داود
فاستلم الدعاء العاقبة فی الدنیا والاخرة رواه الترمذی

و ذکر سنت فجر و ادعیه آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و اول در آن باتفاق ایل حدیث و گفته
است که در خانه بگذارد و اگر مسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صفت بگذارد و خصوصاً در وقت

جماعت که مکرر است و بنویسند بخیر خدا صلی الله علیه و سلم پر هیچ شئی مستندتر از سنت فجر رواه البخاری
و مسلم و میفرمود صلی الله علیه و سلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و اقیهار واه سلم و الترمذی و بعضی
علما واجب گفته اند و قرأت سوره الفاتحه و سلم درین دو رکعت قل یا قل هو الله یورد رواه الترمذی

و این ماجر و بعد از ادای سنت فجر سه بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد اسلم
اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سه و صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی و بعد از آن این

دعا بخوان اللهم احصل لی نورانی قلبی و نورانی فقی و نورانین یدی و نورانین خلقی و نورانین
و نورانین شمالی و نورانین نوری و نورانین سمعی و نورانین بصری و نورانین شمری

و نورانی نجی و نورانی دس و نورانی فخر و نورانی عطاسه اللهم اعظم لی نور او اعظم لی نور
 واجعل لی نور سبحان الذی تعطف بالعباده و قال سبحان الذی لم یسجد له المجد و تکریم به
 سبحان الذی لا ینفخ الیه سبج الا له سبحان ذی الفضل و النعم سبحان ذی المحب و الکرم
 سبحان ذی الجلال و الاکرام که در احادیث صحیح و حسن آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 در وقت بر آمدن بحیث نماز صبح میخواندند روایه سلم مع زیاده فی بعض الالفاظ و تقدیم
 و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبیاء علیه السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت و فایده
 بخواند اللهم انی أصبحت لا استطیع دفع ما کرهه و لا املك قطع ما ارجو و اصبح الامم بدعی
 و أصبحت مریضاً لعلی فلا فقیه افقر منی اللهم لا تستم لی عدوی و لا تسو بی صدیقی و لا
 تصیتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی روایه البیهقی فی الشعب و باید که در میان سنت خجری
 و فرض آن این دعا بخواند یا سه یا قیوم یا مدبر السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام
 یا لا اله الا انت اسکب ان نجی قلبی بنور معرفتک ابدایا الله یا الله یا الله اللهم صلی علی
 محمد و علی آل محمد که منقول است از بعضی از سلف هر که این دعا گوید دل مرده او زنده گردد و روح
 این تپیه این برود اسم یعنی یا سه یا قیوم بسیار میخواندند و می گفتند که این را تا غیر عظیم است
 در زنده شدن دل مرده و میفرمودند که این برود اسم اعظم است و بعد از او هیچ سنت خجری
 بهلوی ر است بر زمین رساند که عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم کما ورد فی حدیث اصحیح و ایام بود
 این را سنت گفته

و ذکر از خانه بیرون آمدن بحیث جماعت نماز فرض چون از خانه بیرون آید بگوید
 بسم الله و توکل علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و فرشتگان بامر حق سبحان تعالی گویند برکت
 و کفایت و قیوت و تحفی عنده الشیطان روایه الترمذی مرفوعاً و قال حسن و ینر بگوید اللهم انی اسألك
 بحق السائلین علیک و بحق مشای هذا الیک لم اخرج اشراراً و لا بطراً و لا ریاراً و لا سمعة
 خیرت القادر علیک و ابتغار مرضاک اسألك ان تتقنی من النار و ان تعفنی من ذنوبی انه
 لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر مود صلی الله علیه و سلم هر که چنین کند موکل سازد حق سبحان و تعالی
 هفتاد و نه از فرشته را که استغفار بحیث او کنند و متوجه شود حق سبحان و تعالی و بوجه کریم خویش

بسی او تا آنکه فارغ شود از نماز راه الامام محمد و ابن باجه
 ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در مسجد و در آمدن پای راست درون بند
 و بگوید الحمد لله العظیم و وجهه الکیریم و سلطان القدریم و الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر و صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود هر که چنین گوید ازین محفوظ ماند تا روز رواه ابو داود و ترمذی و بگوید بسم الله و الصلوة
 و السلام علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افرج لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
 پای چپ بیرون زند و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افرج لی ابواب رحمتک
 رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من الیمیس و جنوده از شر شیطانین و انما راه ابن
 ذکر در بیان گزاردن نماز صبح جماعت و دیگر نمازها و فضیلت صفت اول و فضیلت
 تکبیر اول و بیان قنوت نماز فجر باید که نماز صبح جماعت او کند که در حدیث متفق علیه
 وارد است نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به میت و بهفت و در جماعت سفت مکه
 است در روایت مشهوره از مذہب امام اعظم و شیخ ابن ہمام و دیگر محققان بود که آن قابل اند
 و در حدیث است هر که نماز عشا جماعت گزارد گو یا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح جماعت
 گزارد گو یا تمام شب قیام نمود رواه سلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
 که جمعه در آن میشود برابر با صد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر با چهار هزار نماز است و نماز در مسجد
 حرام برابر با صد هزار نماز است رواه ابن ماجه و قنوت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
 زیاده نباشد و از چهل آیه کم نباشد و شصت آیه میان است و بهتر است که از طول مفصل
 بخواند و آن از حجرات تا ذات البروج است و قصه آن کند که صفت اول در باید که افضل است
 و چند کند که تکبیر اولی از وفوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل و یک تکبیر اولی در جماعت
 باید نوشته شود و برابر یک کی از دوزخ و یکی از نفاق رواه الترمذی و رجال ابن ابی شیبہ
 و در عوارف المعارف از سید الطائفة جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
 و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر حضور دل باشد که در حدیث آمده است
 لا صلوة لمלקف رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز حضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
 و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیر هم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

است لا يزال الله عز وجل يقبل على العبد في صلواته اللهم يا فتى فاذا انصرفت عنه ربه الامام
 احمد ابو داود والنسائي والدارقطني وابن خزيمة في صحيحه والحاكم وصححه كلهم
 ذكر بعض ادعيه در نماز عايشه صدقيه رضي الله عنها وكتب في نسخة من صحيحه صلى الله عليه وسلم
 في اقتراح صدقه يكافئ صدقه مودع سبحانك اللهم وبحمك وتبارك اسمك وتعالى جبرك ولا اله الا
 انت محمد بن رواه الترمذي والبوداود بخار ورواه في صحيحه امام اعظمهم عيين دعا است وادعيه ديگر در نوافل
 فرموده اند من ادعيه ديگر ذكر كنيم تا بهر كه خواهي عمل آرد و در وقت جلسه بين السجدين مي فرمودند
 اللهم اغفر لي وارحمني وعافني واهدني وارزقني رواه ابو داود و الترمذي والحاكم وصححه
 وبعدها تشهد البتة بگوید اللهم اني اعوذ بك من عذاب بنهم وعذاب القبر ومن فتنة المحيا والممات
 ومن بشر فتنه المسيح الدجال رواه مسلم وغيره وفي رواية اسلام كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول ان الله عاركم كما عارنا السوءة من الهة ان وادعيه ديگر در فتوح الماوراء ذكر است في نسخة
 و دعاي كه يغير صلى الله عليه وسلم با بركه صدق فرمودند چون پرسيد كه يا رسول الله بيا مودع
 ارا دعائيك در تشهد بخوانيم قال قل اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت
 فاغفر لي بغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم متفق عليه واز علي بن ابي طالب
 مروى است كه يغير صلى الله عليه وسلم در آخر نماز بعد از تشهد بخواند اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت
 وما اسررت وما علمت وما اسفرت وما انت اعلم به مني انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت
 رواه مسلم و ابو داود و الترمذي والنسائي

ذكر دوازدهم در ادعيه بعد از نماز فرض بعد از سلام هر فرض بگوید استغفر الله العظيم الذي
 لا اله الا هو هو الحي القيوم والقريب اليه اللهم انت السلام ومنك السلام واليكم يعود السلام
 فحينئذ بنا بالسلام وادعنا وادعنا بالسلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام اللهم لا مانع
 مما عظمت ولا تعطى ولا تضر ولا تنفع ذاك الجبر منك الجبر لا يبارك يا ربنا ان
 و دعا در احاديث صححه وارد است رواه البخاري وغيره وبعدين ادعيه در نماز صبح لا اله الا الله
 وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويحيي كل شئ قد ربه بارئ انك في حديث
 صحيح وارد است بعد از ان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا

جسے اللہ عند الموت جسے اللہ عند المسئله فی القبر جسے اللہ عند الحساب جسے اللہ عند المیزان
جسے اللہ عند الصراط جسے اللہ لا اکھ الا ہو تو کلت و ہورب العرش العظیم و دعایا
بسیا خصوصاً بعد از نماز صبح مروی است از مشایخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
اما درین قدر کفایت است اگر کسی مداومت نماید بر آن

ذکر در ادعیه صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
سے مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا اکھ الا ہو الہی القیوم و اتوب علیہ کفارت کند
او شود اگر چہ باشد مثل کت و در بار واہ ابن اسنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صبح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا ینصر مع اسمہ شیئی فی الارض لا فی السماء
و ہو السميع العليم ضرر نکند اور آہنج چیز رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال حسن صحیح پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح و مسا الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم چار مرتبہ
شکر روز و شب اگر کردہ باشد ہر کہ دہ مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید او کردہ باشد شکر
حق تعالی چنانکہ حق ادا ی شکر اوست رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللیلۃ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید جسے اللہ لا اکھ الا ہو علیہ تو کلت و ہورب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالی جمیع کمات اور از دنیا و آخرت رواہ ابن اسنی و رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح بگوید سبحان اللہ صین صین و صین یحیی و لا الحمد لی الہم و
والارض و صین تطہرون یخرج الہی من المیت و یخرج المیت من الخ و یحیی الارض بعد موتها
و کذلک یخرجون ادرک کند ہر چہ از وفات شود در تمام روز و ہر کہ در سا گوید همچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صبا و مسا حاتم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم
خاف الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اکھ الا اللہ الیہ المصیر و ایہ الکفر سے
بخواند روز و در آن شب در حفظ الہی باشد رواہ ابن اسنی و الترمذی با سند صحیح و فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح و شام سہ بار اعوذ باللہ السميع العليم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از آن سہ آیہ از آخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا اکھ الا ہو عالم الغیب والشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا اکھ الا ہو الملک القدوس

السلام المؤمن المومنین العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور
 لا اله الا الله اعنی هیچ کهافی السموات والارض وهو العزیز الحکیم یفشاء سائر فرشته طلب رحمت از
 برای او کنند تا شام و از شام تا صبح و اگر ببرد در آن روز یا در آن شب ششصد مرده باشد رواه
 المرتضی و قال حسن غریب و الذاری و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعضی از دشمنان خود را تعلیم فرمود
 که وقت صبح و مساکوید سبحان الله و سجده لاقوة الا بالله ما شار الله کان و عالم مشاکر
 یکن علی ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد اعطاه کل شیء علما بعد فرمود علی السلام بگوید
 این را هیچ کس در صبح و شام مگر که در حفظ آلی باشد رواه ابو داود و انسائی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 پیغمبر فرمود اللهم بک استسجنا و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو
 اللهم بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو و بک استسئو
 صحیح ما رواه ابو الشیخ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که گوید در صبح اللهم انی استسئو
 و استسئو عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت و ان محمد عبدک و رسولک
 بکرت بر بروج او از دوزخ آزاد شود و اگر دوم مرتبه بگوید نصف و اگر سوم مرتبه بگوید همه و اگر چهار مرتبه
 بگوید تمامه آزاد شود و وقت مسائره چهلین است لیکن بجای استسئو استسئو بگوید رواه ابو داود
 و المرتضی و حسن و رواه انسائی و زاد حدیثک لا شریک لک بعد قوله لا اله الا انت و این مضابط
 در جمیع ادعیه نگاه دارد یعنی وقت شام لفظ استسئو و صبح بگوید و پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم
 هرگاه که صبح کنی از شما پس باید که گوید استسجنا و صبح الملک الله رب العالمین اللهم انی
 استسئو خیر الیوم و خیر لیلته و خیر لیلته و خیر لیلته و خیر لیلته و خیر لیلته و خیر لیلته و خیر لیلته
 در مسائره مثل این گوید رواه ابو داود و پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که سید الاستغفار یعنی اللهم
 ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عبدک و انا عبدک استسئو استسئو و بک استسئو
 صفت ابو رکن بن جهمک علی و ابو رکن بن جهمک بنی فاعفر لی فان لا یغفر الذنوب الا انت بگوید
 در صبح یا در مساء و در آن روز یا در آن شب بمیرد و اعل شود و در بهشت رواه البخاری و المرتضی
 و لفظ و بیت الحمد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم این کلمات را صبح و مسائره میخوانند اللهم
 استسئو العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم انی استسئو العفو و العافیة فی دینی و دنیای و دنیای

والله اعلم بستره عز وجل و من ارغى اللهم اعطني من بين يدي و من خلفي و من بيني و من شمالي و من قلبي
 و اعوذ بعظمك ان اغتال من حق رواده ابو داود و غيره و رواه الىكم و قال صحيح الاسناد و ينبغي
 صلى الله عليه وسلم كقولهم في صبحنا و مساء و نعيمنا يا الله يا و بالاسلام ديننا و محمد رسولنا
 ثم انما حق باشد برحق سجاده و تقاسم كذا آن بنده را راضی سازد رواه ابو داود و النسائي و الحاكم
 و قال صحيح الاسناد ابو بكر صديق رضي الله تعالى عنه گفت كه امر كرد مرا يمينه صلى الله عليه وسلم كه بگويم
 در صبح و مساء وقت خواب اين كلمات را اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب الشهادة
 رب كل شيء و اعلم الاشهاد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي و شر ابياتي و شر
 رواه الشيخان و قال حسن صحيح و يسمي فرمود صلى الله عليه وسلم هر كه بگويد در صبح اللهم الصبح لي نعمته
 او با همه من خلقك فلانك و صدك لا شريك لك فلانك الحمد و لك الشكر تحقيق او كرده باشد
 شكر آن روز را و هر كه در وقت مساگويد او كرده باشد شكر آن شب را رواه النسائي هر كه وقت
 صبح بگويد بسم الله على نفسي و لبيك دماي پيچ آفت بروي من چنين وارد شده در حديث و اگر
 در شب نيز بگويد بهتر است و در ميرزا عوام رضي الله تعالى عنه روايت ميكند از يمينه صلى الله عليه
 وسلم كه فرمود صبح كس در اول شب و اول روز بگويد بسم الله ذي الشان العظيم البرهان شيد
 السلطان اشار الله كان اعوذ بالله من الشيطان لك ان الشيطان و شكر او محفوظ ماند رواه
 الحاكم في تاريخه صاحب فتوح الاوراد گويد كه اين موجب فقيرست بايد كه دوستان عامل شوند و بايد
 كه احتتام ادعيه برين درود متسايد و اين درود است يا بخوان اللهم صل على سيدنا محمد بعد كل ذرة
 الف الف مرة افضل صلواتك و اكمل تحياتك على عبدك و ملائكتك من الازل الى الابد صلوة
 تكون لك رضا و محبة و ادب من يدي كل نفس و محبة و طرفة و طيف بها ايل السموات و الارض
 و كل شيء هوفي عليك كايين اقد كان و صلى ال سيدنا محمد و بارك و سلم كذا لك و بايد كه درين
 هر دو وقت سبعاد عشر بخواند و ان امنت سورة فاتحه هفت مرتبه قليلا هفت مرتبه قل هو الله
 هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه قل اعوذ برب الناس هفت مرتبه بعد و كله
 تحميد يعني سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر هفت مرتبه عدد ما علم الله و زنة
 ما علم الله و ان الله اعلم بستره عز وجل و من ارغى اللهم اعطني من بين يدي و من خلفي و من بيني و من شمالي و من قلبي

انفكا

اغفر لی و لوالدی و المؤمنین و المؤمنات و المستسلمین و المستلمات الا حیاتهم و الاموات هفت مرتبه
بعد اللهم ارب اهل بی و هم غایب و اکمل الله فی الدین و الدنیا و الآخرة ان انت لا اهل و لا تقبل بنا
یا مولانا نحن که اهل ایک خضر طیم جو اد کریم ملک بر توفت رحیم هفت مرتبه در سورتها علم
الرحمن الرحیم المعبیة البیة بگوید و این مستحبات عشر مجمل شایخ است و مروی است از
خضر علیه السلام و اکثر شایخ در او را و صبح نو و ذن نام بار تقاس میخوانند و پیوسته در
صلی البیة علیه و سلم حق سبحانه و تعالی را نو و ذن نام است هر که بشمارد آنرا و اهل شود در رشت
رواه البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی و غیرهم و در روایت دیگر بخاری آمده لا یخلفها احد
الا و حل الجنة و باید که بعد از نماز صبح سورہ یسین نیز بخواند که فضل آن در احادیث و ارد است
صبح و شام از شایخ عظام ادعیه بسیار و ارد است که ایراد نهمه کن و دل بر این متوجه است باید که بقدر اقتضای نماز
ذکر نماز اشراق و ادعیه بعد طلوع آفتاب چون در و بعد از نماز صبح تمام شود
و آفتاب مقدار یک نیزه بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو رکعت است بخار و در
حدیث الترمذی من صلی الصبح فی جماعة ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس ثم صلی رکعتین
كانت له کاجر حبه و عمره ثمانه ثمانه ثمانه رواه الترمذی و قال هذا حدیث و در بعضی روایت
چهار آمده است چنانکه در روایت ابو داود آمده و باید که درین دو رکعت در اول آیه الکرسی
و در آخر آن الرسول تا آخر بخواند بعد این دعا بخواند اللهم انی لا أستطیع دفع ما کره و لا اکره
ففع ما ارجو و ارجو من الله و لا اکره و لا اکره اللهم لا تسب فی عذر
و لا تسبوا بی صدیق و لا تحمل مصیبتی فی دینی و دنیائی و لا فی الآخرة و لا تحمل الدنیا اکبر سب
و لا تبلغ علی و لا تسلط علی من لا یرحمی اللهم انی اعوذ بک من الذنوب التي یریل بها الخس و
من الذنوب التي توجب بها العلم برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر چهار رکعت بخواند در دو گانه دوم
تقلید و قل هو الله احد بخواند بعد این دعا بخواند و بعد از سلام دعا و استجاره بخواند و آن نیست
اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألك من فضلك اعظم فانک تعذر و لا احد
و تعلم و لا اسلم و انت علام الغیوب اللهم انی لا املك لنفسی ضرا و نفعا و لا موتا و لا حیوة و لا
و لا أستطیع ان احذل الا ما عطفنی و لا ان اتقی الا ما قفنی اللهم و قنی لما تحب و ترضی من القول

و افضل العمل فی عمر و عافیۃ اللہم حرلی و اختر لی و لا یحکلی الی اختیار الی اللہم اجعل الخیرۃ فی کل قول و عمل ازیدہ فی ہذا الیوم و الیلۃ بعد از ان دعا را بی در عرض بخوان کہ فضیلت آن بسیار است آن نیست کہ
 انی اسالک اما نادایا و اسالک قلبا خاشعا و اسالک علما فدا و اسالک یقینا صادا و اسالک
 وینا فیما و اسالک العافیۃ من کل الیلۃ و اسالک دوام العافیۃ و اسالک الشکر علی العافیۃ
 و اسالک الضامن الناس در حدیث آمده کہ گفت خیر نیل علیہ اسلام یا محمد سرگند خدایم کہ
 ترا سہوشت کردہ بحق دعا کند پیچ کی از است تو باین دعا اگر غشیدہ شود اورا گناہان اگر ہم
 از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

نوکر و فضیلت علم و درس و تدریس بعد از ان اگر عالم است بدین مشغول شود و در
 حدیث آمده ساعتی من عالم تنگہ علی فراشہ بنظر من علمہ خیر من عبادۃ العابدین علیما
 رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و الاضافہ مرفوعا فصل العالم علی العابد فیضی علی اذنا
 ان المدعو جل و ملائکہ و اهل السموات و الارضین حتی الماتہ فی حجرہ و حتی الموت فی البحر
 لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامہ و الاضافہ مرفوعا العلم کسائر
 و زلۃ الانبیاء یجہم اهل السماء و یتغفر لهم الحیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر تو
 درس باشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب علم فریضۃ و کل مسلم رواہ ابن ماجہ
 و البیہقی و غیرہا و احادیث در طلب علم بسیار است و اگر ضرورتی دارد کہ بسبب مشغول شود
 برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است اورا بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات
 هیچ چیز سے بہتر از مشغولی بفصل قلبی نیست پس بذاکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت
 قرآن مشغول شود و خود را هیچ حال چھل و پھل نگذارد

نوکر و نماز منجی و فضیلت آن ابو ہریرہ فرما روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من
 یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہمچو چیز سے روزہ از ہر ماہ داشتن و دو رکعت نماز صبحی خواندن
 و آنکہ وتر قبل از خواب کم رواہ البخاری و مسلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت
 صبحی بخشدہ شود گناہان او اگر چه باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و
 ابو ایچہ از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از یک پھر روز باشد و فی بعض کتب و وقتا

انما عند ضعیف ربع المنار و در حدیث است هر که چهار رکعت ضعیف بگذارد بنا شود برای او خانه درشت
 رواه الطبرانی و عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صلوة ضعیف اکثر اوقات همین چهار رکعت بود و چنانکه
 معاذ رضی الله عنه روایت میکند که پرسیدم از عائشه ثاکله بگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز
 ضعیف میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت
 و اکثر آن تا دوازده رکعت آمده است و در حدیث مرفوع آمده است هر که دو رکعت ضعیف بگذارد
 از خانه طمان نوشته شود و هر که چهار رکعت بگذارد از خانه طمان نوشته شود و هر که شش رکعت بگذارد از
 خانه طمان نوشته شود و هر که هشت رکعت بگذارد از خانه طمان نوشته شود و هر که ده رکعت بگذارد از
 بیخ گناه بیرون نوشته نشود و هر که دوازده رکعت بگذارد بنا کند حق تعالی او را خانه درشت
 رواه ابو نعیم و البیهقی و فی الترمذی و ابن ماجه بنی احمد فی الجنبه قصر امن ذهب و در بعضی از کتب
 مذکور است هر که دوازده رکعت نماز ضعیف بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار بخواند و
 قل هو الله احد سوره باری نازل شود از هر آسمان هفتاد فرشته همراه ایشان کاغذهای سفید
 و قلمهای لور باشند بنویسند مرعای رحمتها یعنی ثواب آن تالیف صورت و چون روز قیامت
 شود بیایند آن فرشتگان و با هر فرشته بهشت باشد و بگویند بر خیز ای صاحب قبر که تو از
 اهل امن هستی انتهی پس میگویند که توفیق باید دوازده رکعت بگذارد و اگر نه از چهار رکعت و بگویند
 ضرورت دو رکعت بگذارد و قرأت در آن در شمس و بعضی کنند یا قل هو الله احد ده بار
 بخواند در هر رکعت بعد از نماز صبح صد بار بگوید اللهم اغفر لی و ارحمی و شب علی اکملت اللیل
 الکریم اغفر بعد از آن سیزده رکعت این دعا بخواند که در سر و شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
 بعد از تسبیح بگوید اللهم صفر الذنوب عینا و عظم جلالک فی قلوبنا اللهم و تقنا برضاک ثباتنا
 علی دینک طاعتک بفضلک کرمک و برحمتک یا ارحم الراحمین
 ذکر نماز استخاره پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتی که قصد کرد یکی از شاکاری را پس
 باید که دو رکعت استخاره بگذارد و بعد از این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعملک و تقدرک
 و تقدرک و اسألك من فضلك اللهم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام
 الغیوب اللهم ان کنتم تعلم ان فی الامر فیرفعه و سینه و معاشه و عاقبه امری او عاجل ام

و بعد فاتحه را در پیشانی می‌نویسد و آن کس که این را در پیشانی می‌نویسد و عاقبت امری
 و اجابتها صفت فرستاده و صفتی عنده و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارجع رواه البخاری و المار جته و درین
 دو گانه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند و صاحب فتوح الاوراد میفرماید که نختار این فقیر
 آنست که اول حدید و آخر خشت بخواند و گرنه آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
 و در بعضی الفاظ او که از عمر شک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایاتین باشد و در
 لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمیع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
 هر بار دعای مذکور بخورد دل به سستی بخواند هر چه بعد از آن خاطرش بر آن قرار گیرد بمنزله وحی است
 انتمی و در حدیث است از سعادت این آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
 رواه الحاکم فی المستدرک الترمذی این صلوة استخاره غیر این صلوة استخاره است که هر روز بخواند
 ذکر دعایانی که در تمام روز باید خواند پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در روزی صد بار
 کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير باشد
 او را ثواب برابر کسی که ده بزره از او کرده باشد و نوشتن شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود از
 صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و نینارده هیچ کی عملی از او فصل روز قیامت
 اگر کسی که بسیار از وی گفته باشد رواه البخاری و سلم و همین کلمه باز یادنی بجای و میست و هوس
 لا یوت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير در بار بار بگوید بنویسد حق تعالی برای وی هزار هزار عمل
 نیک یعنی ده لک و محو کند از وی هزار هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواه الترمذی
 و ابن ماجه و احمد و الحاکم فی المستدرک و ابن السنی و بنی کرده شود او را خانه و بهشت رواه
 الترمذی و النسائی انتی و باید که در هر روزی صد بار بگوید سبحان الله و مجده که ثواب آن در حدیث
 بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید در حدیث آمده
 که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهاردهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر عمل
 یزگان در وقت مغرب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول و لا قوة الا بالله هر روز بگوید
 که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز رواه ابن ابی الدنیا
 مسند امر فرمود و در روایت دیگر هست که این کلمه گفتی است از گنهای بهشت و در حصص حصین

و فضل لا حول ولا قوة الا بالله آمده آنها و او من تسعة وتسعين دار اسماء الحسن و
 مالک فی الموطا و الحاكم فی المستدرک و باید که هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد
 الموت بیست و یکبار داخل شود در بهشت بغير حساب و فی الحديث فیل یارسول الله
 بل یحیی روح الشهداء قال نعم ف ذکر الموت فی الیوم و اللیلة عشرين مرة و باید که هر روز
 هر روز بگوید و ان عینت اللهم انی اعوذ بک من ان اشتد کرب شیء و انما اعلم و یستغفر
 لما لا اعلم رواه الطبرانی و رواه ابویلی و قال ثلث مرات و باید که این دعا بخواند اللهم
 انی اسألك صحة فی ایمان و ایماناً فی حسن خلق و نجاح یقبع فلاح و رحمة منك و عافیة
 و منقعة منك و رضوانا در هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 بمسلان فارسی میفرمودند رواه الطبرانی فی الاوسط و در قوسی که روز بسیار
 گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حر هذا الیوم اللهم عس فی من حرنا رحیم و در قوسی
 که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برود هذا الیوم اللهم اعد فی من زهریر
 حق نقای میفرماید گواه باش ای دوزخ من آزاد کردم این بنده را از عذاب دوزخ
 رواه البیهقی و غیره و در شب گرم یا سرد نیز بگوید بای هذا الیوم بذه اللیل بگوید و در حدیث
 آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بر من در و در فرستد در روزی هزار مرتبه نیر و تا
 نه بنید مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسی و در حدیث و اوست که پیغمبر و خود
 صلی الله علیه و سلم هر که قبل بود احد در روزی صد بار بخواند گناه پنجاه سال او بخشیده شود
 مگر قرض رواه الترمذی و قال حسن غریب
 ذکر و فضیلت تلاوة قرآن بدانکه و فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و
 فی الحديث الاحمد الترمذی و الحاكم اهل عمران هم اهل الله خاصة و فی الحديث حملة القرآن
 اولیاء الله من اعداءهم فقد عاهد الله من والاهم فقد و الى الله رواه البخاری و غیره
 و در حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحمن است بر سائر مخلوقات و فی الحديث
 هر که این سجانه و تعالی حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگر از من زیاده داده است
 تحقیق او غلط عظیم نعم را رواه البخاری فی تاریخ و البیهقی مسلا و ایضا فی حق تعالی

میفرماید هر که ششغال کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از او عیبی خواندن بدیم اورا
 افضل از اینجه بسیاران بدیم رواه النسائی مرفوعا و رواه الترمذی و الحاکم مرفوعا هر که قرآن
 خواند و عمل کند بر او پوشانیده شود پدر و مادر او را تاج روز قیامت که روشنی آن خوبتر
 از پوششی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید آن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
 و فی الحدیث قرابت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف مضاعف میشود
 ماه و هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن آن
 در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خوابش ان شاء الله تعالی پس چون از او عیب
 و اذکار و تلاوت قسمه آن از درین تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
 ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باینکه در اول و آخر دست بشوید
 که سبب برکت است رواه ابو داود و اول شستن سبب سعادت رزقی است و شسته خوردن
 و نه استاده که سنی است رواه مسلم و شروع طعام بسم الله کند که نزد جمیع علماستحب است
 و بعضی علما واجب گفته اند و اگر دواول فراموش شود در اثنا می طعام خوردن باید آید بگوید اللهم
 اوله و آخره رواه ابو داود و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذي لا اله الا هو في الارض و لا في السماء و هو اسميع العليم اللهم اجعل فيه برکه و عافیه
 و شفا که آن طعام ضرر نیکند رواه ابو اسحق عرج بن عبد الله ابن مسعود و صححه الشيخ ابن القيم و از
 ابن عثیمه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طيبا مباركا لا يتبعه فیه ولا حساسه
 تحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می کنند
 که بر هر نعمتی بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو نعمه حمد خدا می کردند و اگر
 بسم الله مطلقا فراموش شود در آخر قل هو الله سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
 و اول و آخر همیشه که موجب شفا است از همه فساد رحمت کذا فی العوارف و به نیت قوت
 بر عبادت بخورده و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پیغمبر
 که موجب سستی است و تکلف در تنفس نکند و چه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
 و سلم خیرین نان خوش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود

رواه ابو داود و ابن ماجه و با متفقان بخورد و از خانه متفقان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه و سلم و گرم نخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب منقرض است و بدست
است بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه سلیم و از پیش خود خورد و از میان طبق نخورد و از بالای آن نیز نخورد که کثرت نازل شود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر لقمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن رواست بطریقی
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار بخورد که بنی ازین هر سه در حدیث وارد است و طعام نکند
اگر خوش آید خورد و اگر نه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیح مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت خوردن سرکه که فرمودند لکم الامام الخلی کما فی البخار
و شیر را نیز تعریف فرموده اند و در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فی ما قد قبل
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فی ما فیها فی ما قد قبلنا منه و ازین روایت
در گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البته از چیزی بخورد که
درین امر است از آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و باید که بسبب انگشت بخورد و
غذا حاجت استعانت برابج جائز است و اگر خرد خور و تر خور و چنین است در حدیث
و از میوه با انگور و خربزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه و سلم و اگر از
دست چیزی بیفتد برداشته بخورد و اگر در طبق طعام یا بشور یا گس بیفتد او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر زحمت است مقدم میکند بازوی را که در دست
رواه ابن ماجه و نو عابو باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البته چیزی بدد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که نخته است چنانکه در حدیث مسلم و غیر
آن وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر طبع یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر مضطر
ماون شود و زرق واسع گردد و باید که اهتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است و در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد و قبیله
نمیشود نماز او تا چهل روز و دعای او قبول نمیشود تا چهل صباح و هر گشتی که از حرام

آیه الکبری و قل هو الله واحد و بعد از سلام بخوان قل اللهم مالک المملکات تغیر حساب بعد از این نماز
 بخوان قل اللهم یا کاشف الغم یا مجیب دعوة المظلوم یا تمیل الدنیا و الآخرة و رحیمنا
 رحمة تعیننی بمجاوعة من سواک و اقص دینی حق بجانب و بعد از این فرض خلاص کنند
 ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در سجده بخت ادای نماز
 ظهر و غیر آن بیاید ابتدا بخت مسجد کند و در حدیث وارد است و گفته که یکی از شمارگزاران
 پیش نشینده تا آنکه دو رکعت نماز نکرده و راه البخاری و سلم و اگر وقت دو رکعتی باشد
 یا تفسیق نیاید باید که کلمه تهجد بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام فی ضرورت
 نگوید که سنی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد و اگر
 فی البخاری و در مسجد پنج و شش اتمنوع است و تسبیح از خواندن شعر کند و تسبیح کند از
 حلقه شستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با و از ملکند و در
 دادن کرده فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گذشت
 سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض جماعت بگذارد و بعد دو رکعت سنت
 مکه که بگذارد و بعد او را دی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعد چهار رکعت
 بگذارد و در حدیث مرفوع دارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
 و چهار رکعت بعد از حرام کند حق تعالی آتش و نرخی را بر او رواه احمد و الترمذی
 النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
 و عصر را اکثر بخواند و در معمور دارد و بزرگان صد مرتبه در و بعد از ظهر فرموده اند
 و فضل آنست که این دو بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوة کلون لک ضاحقه
 ادامه و قوایده ای که کتاب حدیث است می آرد هر که این دو سه و شش مرتبه بخواند
 هر روز حق تعالی در وی دو قبر او مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
 مشاهده نماید و شربت باین دولت قیامت باشد و فرمود صلی الله علیه و سلم
 که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من در و رواه الترمذی
 و بعضی از صحیفهای در و مع فضایل آن بعد از این مذکور خواهد شد و ذکر ادعیه بعد از ظهر

و در فضایل در دو احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج ورق فضایل
در دو نوشته هر که خواهد در آن بطلال کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود
تهدید و ضحک کند و صلوة وسط بر منزه بختار همین نماز عصر است باینکه باین نماز اهتمام بسیار
و تا آخر وقت کرده تمایز و ان زرد شدن آفتاب است و در حدیث است که آن زمان فقط
رواه ابو داود و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشکرا است و وقت آن بعد از طل
شلیخ سواهی فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است
نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگذارد حرام کند حق تعالی بر او توبه و در
رواه الطبرانی و این چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه
و وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بحجت وصیت آن سرور
صلی الله علیه و سلم با و ام که زنده باشم رواد البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قناری درین
چهار رکعت در اول اذان و ثانیة و العادیات و در ثالثة الفارعة و در رابعة
الفسک الشکاره در حدیث مروی است و در فرض عصر قناری و السمار ذات البروج و السهماء
و الطارق و اشمال آنها در حدیث آمده رواد ابو داود و الترمذی و غیره و در وقت
ذکور است که اوساط مفصل یعنی از و السمار ذات البروج تا لم یکن و عصر و عشاء بخواند باینکه
که ما بین عصر و مغرب را سه مورد دارد با و را و اذکار بعد از او عیبه که بعد فرض است و
از جمله اعمال که درین وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر
آنست که چنین گوید اللهم اغفر لی ثب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید
استغفر الله من جمیع کراه الله قولاً و عملاً و خاطراً و ناظراً یا گوید اللهم اغفر لی
او لا الذی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و الاشیار منهم و الاموات و ابادیه مبعثات
عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل بر آن

و ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعجیل افطار مستحب است یعنی قبل از
ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم کرده اما آنچه که تاخیر مستحب است و وقت افطار مهموم

دعای افطار باینکه دو آن اینست بسم الله و الحمد لله اللهم لك صمت و علی رزقك افطرت
 و علیک توکلیت سبحانک و بحمدک تقبل منی انک انت السميع العليم و بگوید الحمد لله الذي افطرت
 فصمت و رزقنی فافطرت اللهم انی اسألك برحمتک التي وسعت کل شیء ان تغفر لی
 ذنوبی و افطار بعد و خرا کند یا چیزیکه او را آتش نرسیده باشد و اگر خدا حاضر باشد
 سینه غرقه آب افطار کند که چنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در فضایل روزه
 احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که یک روزه دارد برای خدا یک
 دور دارد روی او بفتاد راه از دوزخ رواه البخاری و مسلم و احمد و الترمذی
 و النسائی و در حدیث آمده خواب روزه دار عبادت است و عمل او مضاعف و دعای او
 مستجاب است و گناه او مغفور است رواه ابی یحیی فی الشعب و در حدیث است
 روزه سپر است مادام که باره نگردد است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
 و در حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قیقه قدرت او است هر آینه بوی دهی از ده
 خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم و احمد و النسائی و در حدیث است
 هر که روزه دارد را افطار کند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمی شود از
 اجر صائم هیچ چیز رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و چون قصد روزه نفل کند باید
 که روزه شنبه و پنجشنبه و جمعه نگاه دارد که عمل کن سرور بود صلی الله علیه و سلم رواه احمد
 و ابن ماجه و در حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داود و روزه
 بیض البینه نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
 احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

و ذکر نماز مغرب و ادعیه آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم فاقطع
 لی لک ذوا برئارک و اصوات دعاک و حضور صلاتک و شهود ملائکاتک فاعفر لی
 ذنوبی و تجاوز عنی سیئاتی که در حدیث ابی داود و بیهقی وارد است و در حصص اوقات
 نوبی نیز مذکور است و در میان اذان مغرب و یکس از مقدار سه آیت توقف کند که مکرر است
 چنانکه در فقه مذکور است پس باید که فرض بخوابد بجماعت بگذارد و تدارک در آن مقصود

مفصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
و باید که در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نکند که کرده است بعد از آن او را وی که بعد
هر فرض آمده است بخواند و ده بار گفته تو میسجد بخواند باینکه لا اله الا الله و حده لا شریک له
لا اله الا الله و الحمد و هو علی کل شیء قذیر که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی تعبد
سنت مغرب شش رکعت بخواند و اگر در کتب فقه مستحب گفته اند و از اصل صلوٰه الا و این گویند
و در حدیث ترمذی و ابن ماجه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول دو رکعت
صلوٰه حفظ الایمان بخواند و قرائت در آن بعد فاتحه قل هو الله یا احد نهفت مرتبه و بعد از
یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزاع ایمان بعد از آن دو رکعت و دیگر بخواند
بخواند در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای قوت شد در
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل اعمال بعد دو گانه دیگر بگزارد و بخواند در
و السام ذات البروج در اول و و السماء و الطارق در ثانی که فضیلت آن در بعضی وارد
مذکور است و در توقیت صد بار گفته طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
گفته طیب گوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم منور شود رواه الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در ایامی مابین العشاءین اهتمام تمام کند
که بزرگان این وقت را نماز یا تلاوت یا ذکر یا هر یک از اینها در خفیه معمول داشته اند
و ذکر نماز عشا و او را دعوت آن چون وقت عشا را آید تجدید وضو کند
و قبل از ادا ای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعد فرض عشا بجماعت بگزارد و مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه و سلم هر که نماز عشا بجماعت بگزارد و گویا نصف شب نماز اجبا نمود و رواه
و قرائت در نماز عشا و الشمس و الضحیٰ و النیل و سج اسم و ایتین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا از کاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
مکیده بگزارد و دعوت معمولی که دارد بخواند بعد چهار رکعت سنت مستحب بگزارد که در
فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد بیاید و اگر درین چهار رکعت

قرارت نماید در آیه الکسی سکه بار و در ثانی قل هو الله سکه بار خود را داشت قل اعوذ برب الفلق
سکه بار و در رابع قل اعوذ برب الناس سکه بار ثواب بسیار یا چنین است و بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یا بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تحمیدی جلاله
و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر صد بار بخواند که عمل بر رکان است و باید که در نماز نفل یا
در سنت عشا پیشسته و یا بخایا و در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیه ای که فضیلت آن در
احادیث صحیح و حسن آمده است نیز بخواند اگر تمهید تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند
است در آن افضیت آئم ذلک الکتاب لا ریب فیہ تا اول کت هم المفلحون و اکتم که واحد
تا یقیمون آیه الکسی تا بخالدون تدا فی السموات و فی الارض تا آخر سوره شمس است و اند
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک السموات باغیر حساب بعد و خامه
آل عمران ان فی خلق السموات و الارض تعلمکم تفحون و از سوره فسان الله لا یغفر
آثما عظیمیا و از سوره مایده ما قلت لکم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و ده آیه اول از قد افع المؤمنون و باید که هر شب بر قرارت
سوره بین مداومت نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
که گفت آن مردی صلی الله علیه و سلم وصیت علی امتی قرارت بین کل لیلۃ یمن و اوم علی قرارتها
ششم مات شیب را رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار است
و اگر یوفیق باید سوره رحمن بخواند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که این عروس قرآن است
النجاری و از اول حدیث باذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر تا هو الله الذی لا اله الا هو عاکم
و الشهاده بخواند و اذ وقعت الواقف نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره و قحه
هر شب بخواند او را فاد و ترشد و او را بن عسکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدد
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سج اسم بخواند و سوره و الفیض نیز بخواند و سوره انزل لاه بخواند و در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره که اذ انزلت الارض و الکلم الکاشف و قل یا ایها الکافرون و او را
و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضل جمیع اینها حدیث وارد شده

تو که نماز و تهجد و ایامه و شریعت از نماز تهجد و این کسی را است که توفیق تمام دارد و برپیدار بودن و رخصت
شب و اگر اول شب بخواند و غسل صحابه نیز بخفت آمده بعضی اول شب بخوانند و بعضی آخر شب بخوانند
و قرأت در آن دو رکعت اول سجده اسم و در دوم قلبا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده
چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط است
رواه السنائی و ابو داؤد و این را و بر بحر الرقیح صحیح گفت و بعد از ادای و تهجد بار سجدات الملک
القدس بگوید و باید که مرتبه اخیر بدصوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم گذاروی
السنائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاذورب الملائکه و الروح و بعد از سلام اید تشهد این عا بنحو
اللهم انی اعوذ برضاک من خطاک و بمعافاک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا اخصی شمار
علیک انت حکما اتخیت علی نفسك رواه ابو داؤد و الترمذی و الدارقطنی و ابی یوسف و ابی حنبله
در خاتمه اید بگوید اللهم انی اسألك خیر المعالج و خیر المخرج لبسم الله و الحمد و الحمد خیرنا علی الله
ریشا و کلنا رواه ابو داؤد و مرغوعیا آیین آیه بخواند رب انزل منی منزلا مبارکا و انت خیر المنزّلین و
سلام یا اهل کسره که سفت است رواه ابو داؤد و غیره و اگر کسی در خانه نباشد بگوید
علیها و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

تو که ادعیه وقت خواب و غیر آن چون عمل خواب آید باید که بستر به پنج جا که
پوشیده است پاک کرده بنشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر این و اگر
و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سوره قرآن نیز بخواند و سوره فاتحه
و سوره تبارک و آیه الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کاف البته بخواند و دست جمع نموده
پس قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساله شروع از سر وری کند و راه البخاری و مسلم
و سی و سه بار سبحان الله و تسبیح الله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله
و حمد لا تترک که له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الله
لا اله الا هو الی القیوم و آتوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود و روانه الترمذی مرفوعا
دور وقت بپایان نهد و بگوید یا سمک ربی و صد مرتبه یعنی و یک بار فحان استغفر
فارجمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظه عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

مستقی بنامی اللهم انی ضعیف فقوی و ذلیل فاعزنی و فقیر فاعزنی و عاکر از او عیبه
جامعه است که ایام کرد آنرا تغییر دهد ای ای و علیه وسلم عایشه تعدیه را یعنی الله تعالی عنها اللهم
ای اسالک من الخیر کما یجوز و اجد ما علمت منه و اهل علم اللهم فی اسالک الجنة و ما قریب الیه
من قول و عمل اللهم اسالک عاتک من رسولک و اعد ذکب مما استأذک منه
رسولک اللهم فقصیت فی قاجل عاقبه رشده رواه ابن عسکر و الحاکم فی المستدرک و اگر
این ادویه را در روز چهار پنجشنبه ضایقه نذاره و این دعا را بجزیرت علی علیه السلام از کتبا
که تحت عرش است برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده و گفته که فرستاده است حق تعالی
آنرا بر پیغمبر بنی قبل از تو یا من الطیر الجیسر و یا من الاطیر حسبه یا بریره و لا یتک
استبرأ ختم العطر یا حسن التوازی و یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل شیء
و یا مستقی کل شکوی یا کریم الصغیر یا عظیم المن یا مبتدیا یا نعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا
و یا مولانا و یا غایه رغبتنا یا الله اسالک ان لا تشوی صلی فی النار رواه الحاکم فی المستدرک
و صاحب فتوح الاوراد و حیث نموده بودند که این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
و در کتب بزرگان مسطور است که شیخ شمس و شوارب بر مرده مثل شب اول نیست پس باید که
در آن شب صدقات و نیت و اگر قدرت نباشد دو رکعت نماز بگزارد و ثواب آن بر مرده او
بخشاید و قدرت در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و الیکم المتکاثره بار و قل هو الله احد و یا بنوحا
حق سبحانه و تعالی بفرستد و زکوان میت هزار فرشته با هر فرشته نوری و همدید بدید

مرگان مرده را ثواب بفرستد

ذکر در بیان بعضی از اسمای عظام لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هر مسلمانی که چهل مرتبه در مرض گوید اگر بمیرد اجر شبیه باید و اگر صحت یابد جمیع گناهای او
بخشیده شود و کلماتی المحسن المحسن الله الذی تواضع کل شیء له و الحمد لله الذی ذل
کل شیء له و الحمد لله الذی خضع کل شیء له و الحمد لله الذی سبک کل شیء له و الحمد لله الذی
یا خلاصه ایسمان بخواند که فضل عظیم دارد و اللهم صل علی محمد و علی لایق من صلواتک مستوی
بارک علی محمد و علی لایق من صلواتک مستوی و سلم علی محمد و علی لایق من صلواتک مستوی هر که این ۵۰

صفت ابو بکر بنی نعلی و ابو بکر بنی فاعفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رو۱
 البیهقی و از ابن عباس رضی عنہ وی است هر که شب جمعه ده بار گوید یا ایهم افضل علی البریۃ
 و یا ایسطة الیومین یا غنیۃ و یا صاحب المهر یا سبب السنته صل علی سیدنا محمد خیر الوری سحیۃ
 و غفر لنا و اذ الیوم فی هذه الحشیۃ نوشته شود او را صد هزار تنگی و در کرده شود و در صد هزار
 بری و بکشد کرده شود و صد هزار دره و روز قیامت همراه غنیل عظیمنا و علیہ السلام باشد
 و در وقت خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ و شب جمعه از وقت عصر و دو سبهار گوید
 که در حدیث است بسیار گویند در و درین و شب جمعه که سن شنبه و شافع او می شود روز
 قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر و شش گان ازل میشود و پنجاه
 فقره و قلمهای طلا می نویسند در و از آنوقت تا شام روز جمعه رواه ابن مشکول مرد عاصی بی هر روز
 ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است
 روز جمعه افضل الیوم است بالاتفاق آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
 و ابن ماجه و الطبرانی و روایت ثقات مشهور و درین و قال المنذری و ابن روز مثل شب قدر
 خاصه و غیرست صلی الله علیه وسلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
 آزاد شود و در روایه کثرت قد استوجیوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم و اللیلۃ
 و درین روز آدم علیه السلام ظهور آمد و همدین روز و اخل بهشت شد و درین روز نوبه
 او مقبول شد و همدین روز قیامت بگری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب بکند ثواب
 بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و درین روز ارواح بر قبور
 اطلاع می یابند و زیارت کنند و را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
 حق سبحانه تعالی درین روز خواهد شد و ساعت استجابیت در و مثل شب قدر است و در
 ماه رمضان خواهد آن از حبت شستار و اختصار ترک نموده و یکی از نامهای این روز
 یوم المنزیه است از حبت از دیاد نعمت التي در آن اما ساعت استجابیت که درین روز مقرر
 یافته و از احادیث صحیح مشهور ثابت شده بهم است و در تعیین آن حسب ساعات معینه
 چهل قول است هر قول مستند بحجتی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده در راجح ترین اقوال از روی حدیث و قول است یکی از ششستون و نیم
 دو خطبه تا انقضای صلوة دوم بعد از غروب آفتاب پس باینکه در نگاهداشت
 این دو وقت تنگ اهتمام نماید و آنکه غزالی حجت الله میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند
 که منتقل میشود آن ساعت و تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر و در ماه رمضان این بزرگان جمعه است
 و گویند نماز جمعه و آداب آن و از این رو که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه
 در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند شصت مرتبه عذر هر کس که سجده و تعالی بر دل او بیفتد
 و در دل او نور اسلام و زیاده رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن نمیه
 فی صحیح و التامم صحیح علی شریف و در بعضی روایات متوالیات یعنی بی در پی واقع شده
 و قال نعم نیند الاسلام و را بر کمره رواه ابو علی موقوفه علی ابن عباس با سند صحیح و در بعضی
 روایات واقع شده من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقانی کتاب لایحی و لایبذل
 رواه البیہقی پس باینکه عید شدید مومن را باید که نماز جمعه را بپذیرد هرگز هرگز ترک نکند
 و کفارت آن در حدیث یک دینار فرموده اند اگر نتواند لفتد و نیاز بدین رواه الطبرانی
 مرفوعاً و نماز جمعه را اگر ایستادگی غسل است و این غسل سنت مکرره است در حدیث آمده
 کسی که غسل نماید و دیگر بپوشد و هر چه شسته بپوشد و دیگران تاکید فرماید و بپوشد و در
 و در بیک خطب نشیند و بشنود خطبه بوجه تمام و لغو نکند هر گام که در راه می نهد عمل یک ساله
 عبادت یابد باینکه در آن ماه تمام التماس و قائم الملیل باشد رواه الترمذی و ابوداؤد و انسائی
 و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح و زوائد الطبرانی سنن الکبیر و ذلک عمل التمسیر شیخ ابن حجر
 فرموده که در احادیث مثل این فضل کم واقع شده و دوم زمینت باید کرد که در حدیث وارد است
 هر که درین روز زمینت کند از بدایع او غلبت براید و شفا در آید و امن شود از حرام و محظوظ ماند
 و آنچه دیگر از غلبات بدایع محفوظ فی عمل البیوم و الیل و التمسیر و التمسیر و التمسیر باشد
 و اگر سفید باشد بهتر رواه ابن ماجه فی سننه و بکراه در آن روز کفایت نکند که دعا می شنید
 باینکه شمس است رواه الطبرانی و باینکه خوشبوئی در آن روز بپوشد و مسواک کند البته
 و در سجده و تشهد و کلمات دیگر که در آن روز ششم آنکه از همه پیشتر بود و امام غزالی فرمود

که در قرن اول از عمر دوم به این اواخر شیعه و سنی از جمیع کوربا و پیشه‌چا که در عهد است و اول
 بدعت که حادث شد ترک این سنت بود و هشتم آنکه در راه صدقه و هر چه تواند که در حدیث است
 که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین با اتمام سید شستن که بر چندان یا با گریه ستم
 نیز بر میداشتند و هشتم آنکه بر روازه می که سید یاری در گرفته گوید اللهم اعطانی اوچه من اوجه
 الیک و اقرب من یقرب الیک و افضل من یافک و رغبا الیک که عمل پیغمبر و صلی الله علیه و سلم
 رواه ابن انسی امام نووی گوید که فطرس بن زبیه که سید یعنی من اوجه گوید که این مستحب است
 نهم آنکه بر کردن کس که زکریا که پیغمبر علیه السلام فرموده اند کسی که چنین کند و زوجه
 یل جنم کرده شود یعنی که گناه مردم شود و سوی دوزخ رواه ابن ابی دهم آنکه قریب امام شیند
 و سخن گوید که اوراد و بر این دیگر آن باشد رواه ابو داود یا زده هم باریکدن خطیب بن باز
 مشغول باشد این عشره نماز در اقبل از حجب سیکرد و میگفت که عمل پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم رواه ابو داود با سند صحیح و ابن حبان و صحیح و در سند امام احمد با سند ضعیف و حق
 شده که قبل از حجه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت پنجاه بار قل هو الله احد بخواند و با جا
 خود در پشت نه بیند و این نادر اکثر شایع میکند و اما غزالی در احیای علوم اکیده فرموده است
 و اگر صلاه متبسیج نماز قبل از حجه مستحب است فی عمل الیوم و الیله یعنی وقتی که در وقت
 وسعت بیدگی از خواب با هر دو سجده علی آمد و در خزانة جلالی مخدوم جهانیان از فضیلت فصل
 میفرماید جاری الاثار من فعل الیوم المبحه اربع رکعات یعنی کل رکعة فاتحة الكتاب مرة و قل
 هو الله اربع عشرة مرة و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 تعالی الا یان عند الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 درست در میان سنت و بدعت جمیع حدیث یا بصیر گوید محفوظ از نظر غایت حق تعالی شود و در این
 آنکه در وقت خطبه سخن گوید که حرام است و هر که در این وقت سخن گوید یا باطل میشود و اگر شخصی
 سخن بگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که فاموش شویم و گفتند و نیز باطل شده چنانکه
 در حدیث صحیح است رواه ابو داود و الترمذی و انسانی اما اشارت منع آمده است چنانکه
 منقول است از بعضی از صحابه یعنی باشد تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و مکرره است مشغول

[illegible]

چنانکه مخدوم شيخ زکریا بن فرزند محمد دوم شيخ بهاء الدين بود ميفرمودند که ياران مصافحه
نه از ان ميکنم که مردم دست من بوسند بلکه از ان ميکنم که شايد دين جمع دوستي از دوستان
خدايتعالی آمده باشد که دست مبارک او بدست من بچسبد که سبب مغفرت من شود و بعضي از بزرگان
دين اين قسم بيعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از تعين
بعض اوقات از سنت بر نمی آيد که اني خزائنه الروايت و احاديث صحيحه در باب مصافحه
بسيار آمده است و در روايت ابو داود و الترمذي آمده که دو مسلمان مصافحه کنند الا غفر لهما

قبل ان يتفرقا و در بعض از احاديث آمده ما من عبد دين متحابين في الله يستقبل احدهما
صاحبه فيصافحه فيصليان على النبي صلى الله عليه وسلم يتفرقا حتى يغفر الله ذنوبهما ما تقدم منهما
و اما خيره و اه ابن اسني و هر که بعد از جمعه چيزي فروشد يا چيزي بخرد هفتاد برکت در شود
رواه ابن تائم عن بعض السلف و عليه بعض الخلف و در روز جمعه سوره كهف البته بخواند که
خواننده آن تا هفت آينه در امان باشد و از ابن عمر مروي است موقوفه مرفوعه که فرمود
صلى الله عليه وسلم هر که بر روز جمعه سوره كهف بخواند از قسمة آسمان نور شود روز قيامت
و كفارة گناه ما بين الجمعتين بشود رواه ابن مردويه و اگر توفيق يابد سوره آل عمران نيز
بخواند و بايد که در روز جمعه درود بسيار بخواند و در حديث مرفوع آمده اگر کسی سده بار روز
جمعه درود فرستد حاجت او روا گردد و هفتاد از آخرت دست از دنيا و در حديث علي کرم
وجه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گويد پيا بدر روز قيامت و روي او تابان باشد هر که
به بيند در حيرت بماند که چه عمل در دنيا ميکند و ذکره شيخ محمد الدين الفيرز آبادي و اينها
علي کرم الله وجهه روايت ميکنند هر که گويد هر روز سه بار در روز جمعه صد بار صلوات الله و

عنه بکند و اينها در سده و جميع خاتمه علي محمد و آل محمد و عليه و آله و سلم است و در حديث
گويا درود جميع خلایق گفت و محشور سازند او را در زمرة خاص پيغمبر صلى الله عليه وسلم
و ميکنند آن سوره صلى الله عليه وسلم دست او و نگه دارند داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدني اين هر دو حديث موقوف است ليکن در حکم مرفوع است
و ابن سعد و در بعضي را وصيت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صل على محمد النبي الامي

میکنند یا شش و غلا و این سکه که از تا جنین بزرگ است این غسل در وقت نزوح و غصه
از غصه و در سید که در بامین او یا سید این بر امارت خلاصه است از دوزخ و ذکره انما فی صلا
عن ابی عبد الرحمن القدری صاحب ستود الاورد و فریاد که از ائمه آن که حدیث مذکور
و در وقت سلا و تفسیر سید زار یا بعد از نماز پنج سوره یا ان مواظبت دارد بعد از ادا
آن روز و میخواند و اینها از مستحبات است که درین روز تلاوت و تلاوت الا باشد بسیار
گوید که امری شایسته است صلی الله علیه و سلم و در قادیانیه و غیره جلالی مذکور است
هر که بعد از نماز و ب با الله یا جنین یا سیم گوید هر چه طلبد یا بشود یا سوره که در این روز
خضر علیه السلام مروی است باید که وقت غمزه را در وقت از دست بردارند و سبب فوت
نفع عظیم میشود و ما تو فی حق الله یا الله علیه توکل است الله اعلم
ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات
این روز زیارت قبور است باید که بعد از ادا نماز جمعه زیارت قبور نماید و بعضی قبل از
زوال متعین میکنند لیکن از فتح الهدی شرح و ایروی است که زیارت عمل در شنبه یعنی
نیز برین واقع و عبارت فتح القدر نیست و سبب ان بخارج کل یوم الی البقیع بقسمه القدر
قیز و القبر با خصوصایوم انجبه و یک گیلایقوت صلوٰۃ الطهرت الامام فی الجسد فتنه
کان علیه السلام پیروزه و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موقی را علم حاصل
میشود و باید که قبر او را زیارت کند مخصوصه که در حدیث مرفوع و آورده من زار
قبر الویة او حسد هائی کل جمعه غفر له و سبب بران و باید که سوره یسین بر قبر بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکره اشخ العایت احمد الرفاعی قاضی سره و بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روز برای زیارت قبور سه روز است دوشنبه و چشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره ذیحجه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بحیث میت در رکعت بخواند و در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص یکبار بخواند و بگوید
ثواب این نماز روح فلان یا آنی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را تو فرگرداند و بوسی باشد
و هر که از مرده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسد نعلین بکشد و رو

سوی

اسوی سیت کرده بگوید اسلام علیکم من بکم یا بل القبر من المؤمنین و المسلمین جسم الله العبدی
والتاخرین اسأل الله لنا وکم العافیه یمن یخففه ویکویه جسم الله وشیء من رسول الله وکفره
که بر دهن سجانه و تعاسله عذاب و طاعت از منگی گویند تا چهل سال پیش گویند لا اله الا الله

وعدہ لاشریک، درہ الحاکم و لہ اشہد بیتی و ہجرتی لا موت ابد اور الجلااح الحاکم

بیرہ الیہ و ہو علی کل شیء قادیہ در جبر است کہ روشن گرداند آن گویا حق تعالی بیہام زدگو ہند

او نیز پدید هزار رنگی و بخت کند هزار در چه تسنن فائده آیه الکافی بخواند و اما

فل هو الله عز وجل انك انما تتكلم بالبينات و انك امرت بمرزئيه و اگر امر زيه بود و خواسته را ما مرز و ما چشمه

سيرة الملك واذا زلت الارض والملك الكاشفة عن شقاوتك ان كنت اعمى

وگرنه هر چه میباید فتنه شعله را از انقراض کند

که ششم در میان فضیلت روز و شب است بخشود و در این فضیلت هر دو آنرا

اعمال و گنجینه فیوض فیلسف که ۱۱۴۱ هجری که در مشهد در روز سه شنبه

[illegible][illegible]

ن گوید و بگوید سوره ام در روز دوشنبه از جهت شکر روز میبارم و او تمییز

که در حدیث مروی است که هر معای همدمان را در و روستا بنده و شیشه بخت

رسیدگی به مسلمانان داشته باشند و او را سزا و غیره پس بر وجه دین درین فرجه است

که علی ابن سیرور بود و سلسلی اندک علییه و سلم

بر در بیان نمازهای هفتگانه بدو انگه بزرگان دین مثل سلطان قسطنطنیه و امیر القوادیر و غیره

شیخ ابوالبابی و امام غزالی و مشایخ عظام که از قضا و میراث هستند نماز را

دیش نقل فرموده اند لیکن در آن حدیث محمدیان سخن دارند در تذکرة الموصوفین

آرآن گفت لایح فی علوة الاسبوع شی و معنی این کلام آنست که حدیث بیستم

نفعی است و فرق است در میان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث ضعیف باشد

و شروع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال جایز است

تنبیہ است چنانکہ امام نوری و حافظ محامدی و غیر ہما اجماع ائمہ حدیث و تنبیہ ہر مہم البتہ

نقل نموده اند و فی الجمله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بلغه عن ائمة غزو حبل من
 ذیة فضل فانه له البیان به ورجا برتوای اعطاء الله ذلک وان لم یکن کذلک رآه الحافظ النجاشی
 فی قول البیہقی مصنف فتوح الاورد وگوید وذلک الکتاب عندہ المملوکات بخطه قدس سره
 بنابر این بر صلوٰۃ اسبوع اگر فوق یا بمیسر نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنا بر عام
 است از یکشنبه و باختصار تسام نقل کرده میشود و در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر
 بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار بتهنئاد بار بگوید و در دو صد بار
 بفرسید و لا حول ولا قوه الا بالله صد بار بگوید گشاده شود بر اسی و شبت در واز شبت
 تا از روی که خواهد در یکدفعه حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک بنوا
 یحیی صلی الله علیه وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اربعین رسول
 بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دو شبته نماز
 بگزارد و بخواند در هر رکعت آیه الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند و اربعین
 از پیشانیان اگر چه باشد از دوزخیان و تمام گناہان او بخش کند افی غیثۃ الظالمین در روز
 دو شبته دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی و هر سه قل اخیر بخواند و بعد از سلام
 استغفار ده بار بگوید گناہان او بخشیده شوند اگر چه بقدر کف دریا باشند در جو آخر شب
 این نماز را بعد از اشراق فرموده اند در شب سه شبته شش رکعت بخواند در هر رکعت بعد از
 فاتحه هر سه قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمه توحید بتهنئاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
 و در روز سه شبته ده رکعت وقت ضحی بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص
 سه بار حق سبحانہ تعالی گناه بتهنئاد سه رکعت او بخشند و ما بتهنئاد روز بر و گناه نوشته میشود اگر
 درین روز بمیرد شہید باشد این نماز را در غیثۃ الظالمین و قوت القلوب ذکر کرده و در شب
 چهار شبته چهار رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز
 بتهنئاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در بقیع بمیرد شہید بمیرد در روز
 چهار شبته دوازده رکعت قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار و معوذتین یکبار بخواند و فرشته از زیر عرشش گناہان او بخشیده شد

بجای

و شریعت قیامت از او بر طرف کرده شود و هر رکعت از این نماز عبادت کیس از بنویسند با احتقار
نوشته شد در شش بخش به دو رکعت میان منسوب و عشا بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی
و هر سه قل آخر پنج بار بخواند و بعد از فراغ میت و پنج مرتبه استغفار کند هر که ثواب نماز کند
بوالدین خود بخش حق تعالی اورا فرزند بار بنویس اگر چه عاق باشد بمهرادر انچه بعد یقین
و شکیان خواهد داد کذا فی قوت القلوب سور روز و شب شنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
از فاتحه اذاجام پنج مرتبه و اما اعطینا پنج مرتبه بخواند و بعد از فراغ بفتا با استغفار کند
ثواب بسیار نوشته اند در شش جمعه دو رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اذ از زلات الالهین
پا شده بار بخواند حق تعالی اورا از عذاب گور و گمائی آن و از احوال قیامت ایمن سازد و در جمیع احوال
این نماز را آورده و در رساله صلوة الاسبوع نیز آورده و گفته که بعد از فراغ یا سحر یا قیوم
یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته در روز جمعه در میان ظهر و عصر دو رکعت نماز بگزارد
و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سورة الفلق میت و پنج بار و در دوم بعد از فاتحه
اخلاص یکبار و سورة الناس میت و پنج بار و بعد از فراغ پنجاه مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی اعظم بگوید قبل از مردن جای خود در پشت مینویسد حق تعالی را در خواب بین طریق نماز
قضای عمری در حدیث آمده هر که نماز با قضا شده باشد و نداند که اعداد آن چند است باید که
در روز جمعه چهار رکعت لعل یکبار سلام بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی هفت بار و اما اعطینا
پا شده بار بخواند و چنین کند قنوت ان اصلی صلی الله تعالی اربع رکعات تکبیر الله ابر القوا بیت
التي قامت منی فی جمیع عمری متوجا الی جهة القبلة اشد اکبر بعد از نماز یکبار یا منی ما بخواند
اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الدعوت و یا محیی الممیت عمل ما محمد و علی و آلهم
و ارجل لی خیرا و خیرا ما انی فاما کتبتکم و لا اسلم و انت تعذر و اما الله و انت علام الغیوب
یا و هب العطا یا و یا غافر الخطایا یا سبحان الله رب العالمات و الروح رب فیض و ارحم
و تجاوز عما یمکن فاما کتبتکم انت الی اعظم یا ستار العیوب و یا غافر الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بعد از ان صد بار درود بر سید عالم فرستد از ابراهیم بنی
علی کرم الله وجهه مروی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که اگر بیست صد ساله

نماز وی قضا شده باشد کفارت شود و باران گفتند یا رسول الله عمر ادعی مفتاد یا استفتا و من
 نیست چندین صفت پست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود نماز او که قضا شد باشد و نماز او در پیش
 او و نماز کسی ازندان او که قضا شده است همه قبول افتد و شب ششم شش که بخواند در هر رکعت
 بعد از فاتحه قل هو الله احد سوره مرتبه بر آرد حق سبحانه و تعالی کینه و کبر و حسد و شک و نفاق
 و دوسواس و حب و ربا از دل او ببرد و بجای آن نور و زراعت و رحمت اندازد و در دل او کلمات حق
 و کلمات نسیح سبحان الله العظیم و بقره صد بار بخواند در روز و شب چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت
 بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرین ته مرتبه بخواند و بعد از سلام آیه الکرسی بخواند ثواب بسیار
 نوشته اند تمام شد نماز وی بقدر اختصار و احباب

ذکر اعمال دوازده ماه و تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نویسد بگوید الله اکبر

اللهم الهه علینا بالین و الایمان و السلام و التوفیق لما تحب و ترش که عمل آن سرور بود
 صلی الله علیه و سلم رواه ابن ماری فی صحیح و الدار السی و ته مرتبه بگوید رب و ربک التذلل
 خیر و شد و ته مرتبه بگوید انستک الذی خلقک الحمد للذی وهب لک اوزار و شکر کن از او
 ای و او کند بگوید الله اکبر الله اکبر الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسألك
 خیر فی الشهر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم العشر که عمل آن سرور بود صلی الله علیه و سلم
 رواه الطبرانی و رواه او با اکثر شایخ رضی الله عنهم تنی بار سوره فاتحه گفته اند هر که بخواند تا ماه
 آئینه در آمان باشد و باید که روز اول ماه محرم روزه دارد و دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
 هر چه خواهد و قلیا و قل هو الله احد و سله است بعد از قرآن این دعا سه بار بخواند اللهم انت

الانزل الایمان المهدیم و بقره سوره بقره اسألك فیما اعدت من الشیطان الکریم و الدعون
 صلی الله علیه و سلم رواه الترمذی و رواه الدارقطنی و رواه ابن ماجه و رواه ابو یوسف و رواه ابو داود و رواه ابن حبان
 گفته موکل سازد حق سبحانه و ترشد که دور کند از وی شیطان را و بد کند او را بر اعمال خیرات
 و موفق سازد بر اسباب طلب مرغبات خویش و آسان کند بر وی جمیع مطالب وی و شیطان
 بگوید و او بپایه تحقیق که تا سیدتیم ازین عامل تا تمام سال انتهی دهد بر روز اول محرم بگوید
 الحمد لله الذی تراضی کل شیء لعظمته الحمد لله الذی ذل کل شیء لغزوه الحمد لله الذی طمع

کل شیء المکته و اعمد شد الذي يستعمل کل شیء لغيره ساله بطلته و عزته و قدرته فی هذه السنة
 انجید بیده الامن و الايمان و العافیه و النجاة و العصمة من الشیطان و حدیث آمده
 قال لانی یوم کتبت الله ربی الف حسنة و رفع له بها الف درجة و کل به اربعة الاف کلمة
 يستغفر و ان اسأله الله المستغفلة رواه الشيخ ابو حفص عمر النیسابوری کتاب یواتی الله فیها
 ذکر روزه محرم الحرام در شهر ذی القعدة و عوارفت السارون آورده و عشره محرم
 روزه داشتن سجد است و احادیث در فعل آن دارد است پس فضل آن است که تمام
 عشره روزه دارد و اگر نتواند سه روزه یعنی تاسع و عاشر و احدى عشر البته دارد یکی از
 بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی بآنچه کرد گفت گناه مرا بخشید و تقرب
 درگاه بقایات العافیه ساخت بواسطت من هر سه روزه مذکوره و این سه روزه اگر من
 عمل سعت بود از این عباس رفیق مروی است که هر سه روزه میداشت و اگر نتواند روزه
 دارد یعنی تاسع و عاشر یا عاشر و یازده و یازده و چهار و هشت و بعضی از بزرگان آن
 ستمده اند از ذکره و او را کرده و تزیین است و به موصوفه در محرم عاشر و یازده و او را است
 یکی آنکه گناه سال گذشته بخشد شود رواه مسلم و در روایت این ماجرا آمده که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم سه روزه که کفارت سال آینده نیز کند و در یک روایت آمده که برابر هر روز است
 پس روزه تخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در تفصیل شب عاشورا و بیان اعمالیکه در دست باید که شب عاشورا
 زنده دارد که آن شب هم از شبهای بزرگ است و درین شب صد رکعت بگذارد و در هر
 رکعت بعد از فاتحه قل هو الله سه مرتبه بخواند و بعد از نماز بمقتاد مرتبه که تحمید بخواند و بمقتاد
 مرتبه سه تا بخواند و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت
 تا نازل گرداند و باشد در قبر اندوز پس نماز و قیامت و ایمان ناز و نعمت و بهشت برده شود
 و اگر انقدر نتواند چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بخواند بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و بعد از آن
 یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت

باز قیامت است و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت و بعد از آن یک رکعت

بزرگ و درین روز نوحه آدم علیه السلام قبول شده و پهلوی درین روز از ریس علیه السلام را
 بالای آسمان بردند و پهلوی درین روز قوم موسی علیه السلام از سد عون نجات یافتند و تورات
 بر موسی علیه السلام نازل شد و یوسف علیه السلام از محن خلاص یافت و ایوب علیه السلام
 از بلا خلاصی یافت و یونس علیه السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
 اند یا جمیع این روز بزرگ است از زمان آدم علیه السلام اسے یونانیان اکثر بزرگان درین
 روز فرقه فصلت سنت فرموده اند و لو آمدن الاکابر سه علیکم یوم عاشورار قومی و این
 ما فی الغیر من خصال و بصوم و الصلوة و سحایه و توسیع الطعام علی العیال و دشمن
 زیارت عالمکم و دستة العار مع الکمال و یکی از آن روزه است و در فضل آن گذشت
 و دیگر نماز است که بعد ازین مذکور خواهد شد و دیگر سجده بین بر سر یتیم است و دیگر غسل است
 و در عین سودی غسل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
 و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است یتانکه
 مذکور خواهد شد و دیگر شرمه کردن است و در هر یک ازین امور احادیث وارد است اما
 محدثان درین احادیث سخن دارند الا حدیث روزه و نماز و کل و توسیع طعام که سوا
 آن در جمیع اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عمل بالان
 یوم عاشوراء لم تزد عینیة ابدار واه البیعتی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
 رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ فی
 سنتہ کلما رواه البیہقی فی الاوسط و البیہقی فی شعب الایمان و حسن بن علی بن بزرگان
 ائمت که احادیث حسن و در باقی نیز یافته باشند پس هر که معتقد بزرگان است باید که عمل
 فرموده ایشان نماید و اگر کسی بگفته بعضی اهل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
 و او را معذور باید داشت و ما توفیقی الا باللہ

ذکر در میان نماز روز عاشورا و ادعیه آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
 طالب کرم اللہ وجہ روایت است هر که روز عاشورا چهار رکعت نماز بگذارد و فریاد
 مثل ثواب فتح علیه السلام بین الناس کنید فضل این روز را که روزی است مبارک

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز نیکو را در رسول صلی الله علیه وسلم را از خواب دید او را فرمود
که من شش ماهه تو را به اشدت یاد مترار روز قیامت در بهشت نروم تا آنرا و گزاردن این نماز را در
برای خود در بهشت نبرم و الله الموفق و المستوفی است که صدق آن بفرموده از فضل پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بهیست و بهیست هر روز در خواب دید گفت یا رسول الله بفرمای تا وظیفه بگیرم روح یک تو فرمود اگر خواب
که بگیرد از بدیه بر من پس دو رکعت نماز بگیرد بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از آن
و اضعی و در دوم الم تشح بخوان هر که روح من این بگوید از حق او است بر من که شفقت
کنم او را فقیر حقیر و جیه الله سو دین او را بگوید که اگر کسی راق تعالی تو مسیق دهد و این نماز را
دوازده ماه تمام بخواند و ثواب آن بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدهد بفریب چه خوب باشد
و باید که بتاریخ دوازدهم این بهشت شد و شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در چهارم است که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گزارد در هر رکعت سوره المزل بخواند چون فارغ شود
بسر سجده نهد هر چه از حق تعالی خواهد باید و این دعا بخواند یا فقیر را غفر یا فقیر را غفر یا فقیر را غفر
والغفره فی غفر عفره ک یا غفور و الله الموفق و المخصین

ذکر ماه ربیع الاخر باید که در شب اول این ماه نماز و دعا در هر ماه آید است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگیرد و هر چهار قرآن خواند بخواند بعد از هر رکعت این اسمها بخواند یا ربیع
ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از او عید و هر ماه دو رکعت مسأد
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره المزل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگیرد و بعد از فاتحه در هر رکعت از اجابت الله بخواند و هفت رکعت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آنرا نیز احیاء دارد
و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت بخواند که در هر رکعت بعد از فاتحه و اضعی بخواند
ذکر ماه جمادی الاخر بعد از فراغ از او عید و نماز که در هر ماه مقرر است و در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چه از قرآن یاد داشته باشد بخواند بعد از اسلام
استغفار بسیار گوید و در چهارم مذکور که دهم این ماه دوازده رکعت نشش سلام گزارد در هر رکعت
فاتحه سوره الایات بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی در آن سال از شما ستمی نکند

آخر الزمان محروس دارد و هر چه در او را این چهار ماه نوشته شد از چهارم منقول است
 ذکر ماه رجب و نماز و ادعیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام مبطل منقول است که
 جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم ابارک لنا فی رجب
 و شعبان و بلغنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
 مرفوعه و فضایل آن وارد شده و فی الحدیث من ایام اول لیلة من رجب لم یسئ تعبیه ذوات
 القلوب و حب الله علیه الخیر من فوق رسته صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولیة او و شفع فی سبعین
 من اهل الخطایا و الذنوب کلمه قد استوجبت النار و معنی این حدیث طاهر است پس باید که در
 ایام این شب اهتمام تمام نماید و فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آنکه که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمودند مرا که از احادیث عجیب ترا خبر دهم گفتتم بی یار رسول الله فرمود صلی الله
 علیه و سلم هر که بگذارد نماز و شب اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 قل یا کبار و قل هو الله سوره باری تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قائم بر وی قرار
 شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هر چه کرده است از صغایر و کبایر و غوساز و لغوی
 مخفی او در اول شب بعد از این ماه که آنرا لیلة الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
 دو بار ده رکعت بکشد سلام بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سوره الفدر سه بار
 و قل هو الله و او را ده بار بفرماید یا الله یا محمد بنی الامی و علی آله نقیصه مرتبه
 بعد سجده کند و در سجده بنفقا و مرتبه بگوید سبحان قدوس بنفاد ب الملائکة و الروح بعد
 سر بردارد و بنفقا و مرتبه بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت اعلی الاشیان
 بعد باز سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعد سوال حاجت کند و تحقیق
 حق سبحان تعالی سوال او را گویند هر چند در حدیثی که فضیلت این نماز واقع است محدثان
 طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در ایام احوال
 امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیع مؤمنان و از تدریس این نماز
 و در حق تعالی شیخ ابو طالب علی این نماز هم مذکور کرده اند و فضل بسیار آورده اند و در جمیع احوال
 در فضیلت این نماز حدیث بسیار مذکور است و در قادیانی موفیه میگوید و من الصلوة

نهی

عمل اکثر مشایخ رضی الله تعالی عنهم از حدیث بخاری و مسلم است که صوم نهمین ایام من کل شهر صوم الله بهر دو حدیث نشانی بیان آن است که روزه بایام بیغی واقع است و در بعضی از کتب واقع شده که حدیثی که علیه السلام بعد از قبول توبه در همین ماه سه روزه داشت تا بحکم الهی بدن جبار که سیاه شده بود سفید گشت و کوفی جوهر الجلالیه و در شکات مصاحف از ابن عباس خود روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفطر ایام بیغی فی حضر ولا سفر و راه التثانی و در جوهر جلالی از مسلمات نقل میکنند که بخیر یقین شده هر که ایام بیغی را در بر خیزد التزام نماید در روزه و صحت شود و بیج کمر و بی بد و ترسد و نعمت داری و او را حاصل گردد بینه و کرب و الله الموفق و الحسین و المستعین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب تنقیح گویند ده رکعت نماز بگیرد و هر رکعت سوره اخلاص بخواند که در جوهر جلالی فضیلت آن بسیار نوشته اند و او را دو کثر شایع نمایند که آورده اند و باید که در شب پانزدهم روز پانزدهم رجب لا اله الا الله هزار مرتبه بگوید از شیطانی وقت سوت بگذارد آهسته شود و از عذاب و آزاران گردد و روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هر که روزه دارد در آن روز باشد که هفتاد و یک سال و هر که قل هو الله بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار فقره در پشت و چهل هزار فقره طلب مغفرت او باشد تا روز قیامت و از ابن عباس خود روی است که حق سبحانه تعالی و حق فرموده بوسی علیه السلام هر که این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد او نیز توبه می باشد ذکر اجباده شش شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه ازان و بیان اعمالی که درین روز و درین شب نیست و در فضایل اعمال آورده هر که در شب بیست و هفتم ماه رجب دو روزه رکعت نماز بگیرد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص صد مرتبه بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صلیم باشد و شبها قایم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و در روید فرستد و استغفار کند و سوره فاتحه چهار مرتبه بخواند هر چه از حق تعالی طلب کند یا بدام که دعا بگردد و قطع رحم کند و او در دعا که مستجاب شود آنست که آزاد شود و گردن او از دوزخ انقی منحصر و در عیشت اطمین اگر تصنیف محمود ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی است در حدیث می آید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

احد اس الابرار من المومنین یسئله بیا ارحم الراحمین و این دعا را یک فصل
دیگر است افضل ازین چنانکه شیخ ابن حجر کی در صواعق محرقة بروایت ابن عساکر رضی الله عنه
می آرد که حضرت معاویه رضی الله عنه بخیرت حضرت امام حسین علیه السلام بهر سال صد هزار درم
فتوح مقادد داشتند در بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
علیه الصلوٰه والسلام میفرمایند که طلب کردم دوات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال بمبار و بیابان
توقف نمودم چندان شب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم مرا پرسید صلی الله علیه و سلم
ای حسن چه حال داری گفتم خیر است و شکایت تاخیر معاویه کردم فرمود صلی الله علیه و سلم
طلب کرده بودی دوات را تا بنویسی مخلوق مثل خود بنویسی تا یاد دانی ار را در گفتم ای رسول الله
و فرمود صلی الله علیه و سلم این دعا بخوان اللهم اوفت تأخر این دعا خواندم سوگند حق سبحان
و تعالی که یک هفته تمام کرده بودم بتضرع که فرستاد معاویه به روزه کلب و با قصد هزار درم
پس گفتم الحمد لله الذی لا یشی من ذکره و لا یحب من دعا به یزید بن سیر صلی الله علیه و سلم را
در خواب پرسید چه حالت داری ای حسن گفتم خیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
صلی الله علیه و سلم همچنین است هر که بخالت امید کند و از مخلوق قطع نماید صاحب فتوح الارواح
همیابد باید که این دعا همیشه مخصوص بوقت تجدید روزی که گذشت دست دهد بخواند و فتوح باطن
طلب نماید و الله الموفق و المستعین یا ارحم الراحمین

ذکر اعمال ماه شعبان باید که شب اول ماه شعبان روزه دارد و چهار رکعت
طویل الفرائض بخواند که ثواب بسیار است و نیز باید که در روزه رکعت بگزارد و هر رکعت بعد
از نماز سوره اخلاص پانزده بار بخواند که در او را اکثر مشایخ است و در هر چهارشنبه بعد از
نفل این نماز فرموده اند بنابر اعمال آن بنده ده هزار تسبیح بنویسند و ده هزار بدی و در هر
انتهای و درین شب نمازهای دیگر است بحسب اختصار ترک نموده شد و در مختار الاحادیث
حدیث می آرد و از علی بن ابی حمزه روایت میکند هر که اول روز از شعبان روزه دارد و هفتاد و سه
که چهل و نهم بار عبادت یک سال نوشته شود و هر که روز دوم روزه دارد و هفتاد و سه بار
سینه موجب دوزخ باشد بر طرف کرده شود و هر که روز سوم روزه دارد و هفتاد و سه بار

از بلا صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که غیر از روز و صلی الله علیه و سلم هر کس سه روز از اول و سه روز آخر ماه شعبان گذارد ثواب هفتاد و پنج بار گویا هفتاد سال عبادت کرده و اگر میرد شعبان دیگر ششصد میرد و در احادیث صحاح سنه وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در راه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزی میگذراند و در هر روز هفتاد و پنج بار تسبیح را میگوید و غیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخوان لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصین له الدين ولو کره و اکثر کون در قتلح الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که عمل نکند گوشت حق تعالی در زمانه غسل او ثواب عبادت هزار سال ثبوت نماید و گناه هزار سال بخوندد و چون ماه شیب چهاردهم روز قیامت روی او بیاورد از صد لقا باشد و الله الموفق و المعین و در فضائل اعمال باسناده خود از انس بن مالک روایت میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم در روز جمعه از راه شعبان دو رکعت بخواند و هر روز بعد از فاتحه آیه الکرسی ده بار ششصد الله اسلام ده بار ید حق سبحانه و تعالی جزای و شد که تسبیح چشتی نموده و تسبیح گشتی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انستی مختصر ذکر در فضیلت شیب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن شیب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصه الحقایق مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که سه صد در در راه رحمت گشاده میشود پس می بخشد حق تعالی به جمیع مومنان را اگر ساحر و کاهن مشا جن و بدمن خمر و مصر بر نا و اکل ربا که بعد از توبه اینها را می بخشد و این شبی بزرگ است بالا آنقا بدانکه بعضی مفسران بر آن فرسته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در لیل الیوم و لیلته مذکور است و احادیث صحیح حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد گناه کاران را اکثر از مویهای گوسفندان بی کلب و در حدیث بیقی وارد شده که درین شب اعمال و از راق تمام سال مقرر میشود و فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناده تفسیر روایت

یک که قومه فیصلی علیه السلام هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد پیرچ پاک و چهار
 رکعت نماز بکند از یک سلام بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد میست و پنج بار
 براید از گناهان چنانچه برآید موی از آرد و می برآرد روز قیامت بجای که روی او ایمان باشد
 مثل ماه چهارم هم الحدیث در آرد و اکثر مشایخ صد رکعت نماز در شعبان مذکور در هر رکعت
 بطراز فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیة الطالبین محبوب ربانست
 شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و سنی هذه الصلوة صلوة الخیر
 بر کتبات و کان السلف الصالح بصلواتها جماعة یجتنبون لها و فیها فضل کثیر و ثواب جلیل
 روی عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثمالون من اصحاب العباسی صلی الله علیه و آله
 انه من صلی هذه الصلوة فی هذه الليلة فطر الله به بین نظرة یعنی له یحل تطوع سبعین راجعة اذ
 المغفرة التمتی و در اجابار علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور است و فی الجواهر التی
 و من التذکرات اجبار لیالی العشر من شهر رمضان و لیالی العیدین و لیالی عشر ذی الحجة
 و لیلة النصف من شعبان که اوردت به الاحادیث و ذکرهای الترقیب و التزیین مفصلة
 و المراد باجبار الیللة قیامه و طاهرة الاستیعاب و یجوز ان بر ادغایه انتهى پس اکتفا
 بشایخ که ارم نموده این نماز را البته باید خواند اگر چه بعضی از محدثان در احادیث آن طعن
 کرده اند و الله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب شایخ وارد است
 کردن است و چشم و دانه چمن و در روز آن روزه داشتن است و درین شب بار سوره
 بخواند یکبار به نیت طول عمر خود یکبار به نیت غنا و یکبار بحجت امینی از امام
 ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه
 مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم توجه نمیکردند بیدین ایی جز ماه رمضان مستثنی که بیدین
 میفرمودند اللهم اوفنا علینا بالسلامة و الاسلام و الصحة من الاستقام و القسراغ و الاثقال
 و ضیایفه بالیسیر من النوم ذکره ابن الخطا و فضیلت ماه رمضان و روزه آن و احادیث
 صحیح و حسنه القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی اما همیشه ذکر کرده می شود
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له القدر من ذنوبه

در ماه رمضان

رواه البخاری و مسلم و درین ابواب بر روایات مستند آمده که هر شب او در مضایق شش گانه
از دوزخ آزاد میشود و بر روایتی ده گانه و هر شب بعد از بقره که در شش ماه بود و در شب قدر
بقره که جمیع اسبغ بود و در شب آخر سال که در تمام رمضان بود و الهی و فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و سبغ که اول شب ماه رمضان بود و زنجیر از آن خفته شود و شب یازدهم رمضان
مستند و سبغ در ایام دوزخ و گشاده میشود در ایام بهشت و نذر این سبغ هر شب الهی
طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و این طلب کننده معصیت پس کن هر شب حق تعالی
آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و غیرهم و فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزه سپهر است از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز کسی چهل کند
اگر کسی چهل کند او را دشتنام دهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدا که اگر روح من
در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی بد روزه دار خوشتر است نزد حق تعالی از بوی مشک
رواه احمد و النسائی و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر عمل پس از دم مضاعف میشود از
ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید که روزه که آن خانه
من است و من جزایران بشم یعنی تقارن من و عنوان من جزایر روزه است میگردد صیام
شعوت و طعام خود از جهت من او را دوزخ است فرقی وقت افطار و وقتی وقت نماز
پرو و در کار رواه احمد و النسائی و ابن ماجه و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که سبغ است
که حق تعالی از خوردن ایشان حساب میکند و وقتی که طلالی باشد روزه دار و سحر خیز روزه
و کسی که منتظر قیال است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان سه اسلام است
و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در تمام رمضان اهتمام تمام نماید و در تمام
افطار در روز که صوم نقل بیش از این مذکور شده اما نماز پس اہم نماز و درین ماه نماز
تراویح است و آن بیست رکعت است و در تمام در میان فرض و غشا و وتر و نماز
تراویح بیست رکعت است و یک ختم قرآن در آن نیز سفت است و چون از نماز تراویح
روزه رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام تلاوت قرآن
یعنی هر قدر که قرآن خواند شایسته بخواند در روز و شب تمام این صیقه فی الله است

در ماه رمضان شصت و یک ختم میزند و در ترویج و یک ختم و شب و یک ختم در روز دامن و یک
 یکی است و از جمله خرق عادت که احکام است که مثل آن لعل آمد اما هر چند که از حدیث
 شمار و باید که در بین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی باز دارد که در حدیث
 احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفید صوم است و باید که سوخورد که سفید است
 احادیث درین باب بتاکید آمده اگر چه یک خرم باشد و اتباع سنت و فضیلت دانند و اینهم
 چیزهای که در پنجاه است اعتکاف است که آنهم موکده است پس باید که از دست نهد و پیغمبر
 فرمود صلی الله علیه و سلم هر که ده روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر برابر با روح
 و در عمر و راه ابو البیهقی فی شعبه الایمان البیرونی فی الکبیر نحوه و در حدیث آمده که هر یک روز اعتکاف
 نشیند محض حجت حق تعالی کرد اند حق سبحانه و تعالی در میان او و در میان و در رخ سحر
 که سافت آنها و در تری باشد از مسافت مشرق و مغرب ر و راه البیرونی فی الکبیر و البیهقی
 و الحاکم مختصر او قال صحیح الاسناد و در شکاة الصایح و غیره حدیث وارد است که پیغمبر
 علیه و سلم تاریخ نبیت و یکم ماه رمضان نماز صبح خوانده و داخل محل اعتکاف می شدند
 و در و غایت البیرونی و غیره گفت که داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیست و یکم قال و
 باز ابو الصیخ و باقی احکام اعتکاف و رفته مقرر است از اینجا معلوم کنند چون حق جل و علا
 بنده را توفیق دهد بر روز ماه رمضان که آن فرض است و بنابر ترویج و ختم قرآن در آن که
 سنت موکده است و با اعتکاف در عشره اخیره آن که آنهم سنت است و اشتغال بتلاوت
 قرآن در نهار آن و حفظ لسان از مالا یعنی بس است او را این قدر عبادت و حجت
 بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی که پیش ازین ذکر یافتند و صاحب فتوح الاوار
 در هر شب و هر روز آن نوافل آورده و بعد ازین مختصر آن ترک داده و اگر کسی اخذ اعتبار
 توفیق دهد در اصل کتاب فتوح الاوار و به پیشند و جعل کرده و الله الموفق و المصلح
 اگر شب قدر و فضیلت آن بدانکه شب قدر خاصه این است و سور که انما انزلنا در
 فضیلت این شب نازل شده و در حدیث وارد شده هر که قیام شب مذکور کند حق تعالی
 بخشش گناه را تقدیم او را بر راه البخاری و مسلم و گناه تا آخر او را بر راه النسائی و احمد

و بخاری و مسلم

بگوید می باشد و کنی مع الله لمن دعی و لم یس در راه الله مشتی من نعم الله حق سبحان الله الذي لم یزل
 یزال حق تعالی عمره با تو فوق بدید انتشار الله تعالی و درین شب ده رکعت نماز بگذارد
 بعد از فاتحه قل هو الله احد و مرتبه بخواند در رکوع و سجود تسبیح معناه گفته سبحان الله
 و الحمد لله ولا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار بگوید و بعد از تسبیح
 حاجت خواهد حاجتش بر آید انتشار الله تعالی

فکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقه مذکور است در اینجا بنید اما آنچه
 در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمایم ازین عباس رضی الله عنهما
 مروی است که گفته سید الايام العیدان و الجمعة و از و سید بن مینه مروی است مرفوعا
 که حق تعالی هشتاد و روز عید فطر پدید آرد و جبرئیل را بوحی برگزید و کل را کیفیت
 غسل آسخت و درخت طوبی را بدست خود نشان داد و کافرا بوفی المذنبه و فضل این
 بسیار است بحسب اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * *

فکر احکامی که مشترک است در میان دو عید اول غسل است
 و دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن که در ملک او باشد چهارم افطار بخورما
 کردن قبل از خروج از ته تا مغت و اگر خراب هم نرسد بهر چه میسر شود افطار کند و بعد از آن
 عید الفطر از تسبیحانی که در سجده است چشم پوشیدن از دیدن ما محرم چشم میانه
 بر عین در حدیث آمده از کرب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی عید و لا جنازة قطروا
 الشافعی و ان کان له عذر و کان منزله بعد افرکب لایاس به و کرم در فقه آمده است
 که شیوخ سوار شوند و جوانان پیاده روند و تسبیح غما لغت و در طریق یعنی وقت بازگشتن
 از راه دیگر بیاید که چنین بود عمل بنیامبر صلی الله علیه و سلم چنانچه در بخاری و غیره وارد
 است و تسبیح است و این دعا بخواند یا سمیع یا قیوم لا اله الا انت بر متک تسبیح غما
 شانه که دلائل شافعی از طرفه بنین رواه الطبرانی و البیرونی و بعضی از تابعین این دعا

سبحان الله ان کان حضرت فی هذا الجمع اعد لطرت الیه فالطرا لیتابه و ان کان
 العید آخر عید من آجالنا فاعف عننا و ان کان بدینیا و بین عید آخر قد تلتا یا منیا عین الطرا

بگوید

کتاب و سنن العبادة و المستفی فی الرزقی و العائقة فی البدن العلم علی علی محمد و علی آل محمد و باری
 و سلم هشتم از نماز عید ثار نقل گزارد که ممنوع است بلکه بکلی توجید مشغول باشد و بعد
 از نماز عید از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که دو رکعت سبک آرد و از قناده و این
 مسعود رضی الله عنهما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخوانند
 ر واه الطبرانی و الاصلان فارسی رضی الله عنه چهار رکعت مروی است مرفوعه و احوط
 بعد از فاتحه سبج اسم و در ثانی و الشمس و در سوم و الفی و در چهارم اخلاص و در هفتم
 و در یوم بجای و الفی و اللیل گفته و در چهارم و در چهارم الم تشریح فرموده اند تمام آنکه
 اول او متر و باشد و در رد و قبول یا پنج مروی از ابو هریره است رضی الله عنه که رفت
 روز عید پیش عمر خطاب رضی الله عنه ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرست گفتند
 الفسح المقبولین و البکار للمطرو دین و لا ادری من اسے الغریقین اما ذکره الحافظ
 الصلاحی و هشتم آنکه منع کند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مبلغ
 و سر و دین روز که در حدیث یحیی ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دین روز سر شنیدند
 و رقص دیدند اما سر و دین است که در غزواتی صدقه رضی الله عنهما شنیدند و
 ابوبکر رضی الله عنه آمد و منع کرد و شنیدن را رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و همای
 ابابکر ان کل قوم عید و هذا عیدنا قال الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و سلم است که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم عید همیشه در ایام منی دیدند عمر خطاب رضی الله عنه منع نمود فرمود صلی الله علیه
 و سلم و عجم یا عمر هذا دلیل علی ان اظهار الفسح و السرور فی العید من شعار الاسلام
 یا ز و هشتم بعد از تسبیح ساز عید مستحب است که گویند تعقیب الله منّا و سلم
 عفر الله لنا و لکم که عمل صحابه رضی الله تعالی عنهم بود و ر واه احمد باسناد جید و او را
 دین روز فقر اطعام خوانند و زکوة فصد بدهد و اگر عید اضحی باشد کوشش بدهد که ثواب بسیار
 ذکر و در بیان صوم سه شوال ابوالیوب القاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم روایت میکند که فرمود صلی الله علیه و سلم هر که ماه رمضان روزه دارد و بعد از آن
 شش روزه از ماه شوال تابع او سازد و باشد او را مثل نیامده و هر روزه و سلم و فی ر واه

الطبرانی بسند حسن و قوی و کثیر و اربع و این شخص روزه با اتفاق علمای سنی است
 لکن نزد امام اعظم ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق آن عجیب است و نزد امام شافعی رضی اللہ
 عنہ تابع اجیب است لہذا فی الحدیث من صام سبعا بعد الفطر مثلاً بقیۃ الحدیث رواہ الطبرانی
 ذکر در منازہ شوال و رمضان احوال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
 روایت میکنند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دوازده رکعت نماز
 بخواند در شب یا در روز و ہر رکعت بعد از فاتحہ اقصاں یک مرتبہ بخواند بعد از شراخ کعبہ
 شفا یابد بخواند و استغفر اللہ و التوب الیہ بقا و یاربکونید سوگند بخدا فی کہ مرا برستی خلق
 فرستادہ است چشمہای حکمت از دل او جاری شود ہر زبان و گنایان او بخشیدہ شود
 و تضرع او او اگر داناست منتہی مختصراً

ذکر ماہ ذی القعدہ در جوہر خرم مذکور است کہ ہم ماہ ذی القعدہ
 دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یس را بخواند
 ذکر ماہ ذی الحجۃ فصل عشر و ذی الحجۃ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم و اللیلۃ
 میگویند کہ ذہب کثیر من العلماء فی التفضیل علی عشر رمضان لاقتصاصہ بیوم عمر
 و آخر ذہب المحققون علی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لا شمار علی
 لیلۃ القدر فضل من لیالی ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لا شمار علی عرقہ و آخر تنبیہ
 بمصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبہ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
 از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ او بفضلہ و منہ و در نتیجہ اعمال از ابو ہریرہ رضی اللہ
 عنہ می آرد ما سن ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیما من عشر ذی الحجۃ لتقبل صیام کل الیوم
 منها بصیام ستہ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجہ پس باید کہ در
 صوم این عشرہ یعنی نہ روز استہام نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
 میکنند کہ بود در زمان آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز ازین
 عشرہ بر ایام ہزار روز است و روز عرقہ برابرہ ہزار روز است و روز عرقہ برابرہ ہزار
 روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابوالشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ عنہما

[illegible]

رواه ابن حبان فی مجرئه فی الحدیث ما سن یوم اکثر علیها سن النار من یوم عرفة رواه البیهقی
 برنی روایت ماری الشیطان یوما فیہ اصغر ولا احقر ولا اعظم منه فی یوم عرفة موزونک لما یری
 فیہ تنزل الرحمۃ وتجاوز البعیر من الذلوب العظام الحدیث رواه مالک واز ابن عمر رضی اللہ
 عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرفة
 باقی نماند یک کس کہ در دل او مقدار جنبہ خردل از ایمان باشد مگر مغفور میشود ابن عمر
 گفت یا رسول اللہ ایل عرفة خامه فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل المسلمین عامۃ رواه الطبرانی
 فی الکبیر و نحوه فی جمع الجوامع و در فضیلت الطالبین باسناده آورده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم عثیۃ عرفة دعا کرد مدام است خود را ببغضت حق تناسل قبول کرد مگر مظلوم ملک بعد
 عرض نمودند کہ ای پروردگار تو قادر ی کہ مظلوم را ثواب از خود بدی و مظلوم را بخشی آن شب
 سوخت شد وقت صبح بعد از دعا و روز قفوحی رسید قد غفرت لکم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بسم کرد و اصحاب پروردگار رسول اللہ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون غفرت دید
 و او یلہ گفت و خاک بر سر کرد انتی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوم عرفة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر رواه الحافظ
 ابوسعید و در تنقیح الاحمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرفة کعبه
 الف ستمۃ رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ انفصل الدعا و دعا یوم عرفة
 و انفصل اقلت انا و النبیین قبلہ لا آله الا الله و عدہ لا شریک له الملك و له الحمد و هو
 کل شئ قد یر رواه مالک و الشریفی منہما پس باید کہ این کلمہ را درین روز بسیار گوید و اگر
 صبح یوم عرفة تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقه
 مذکور است و اما تعریف بغیر عسره پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و المالکی
 قلمین شتی و اختلافی منہما فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بکتۃ و انما موصوفۃ
 احد شہ الناس من فعل با زوقہ القیاقیل یحب ذلک لانه تشبیه باہل الطاعۃ فیکون
 لهم قواہم و الظاہر من کتب المتاخرین کاین الہام و البحر الرائق ان معناه الکراتۃ
 و بالجماعۃ شایخ عظام علی الخصوص بزرگان سمر و رویہ و راوی صلوۃ تعریف و ادعیه

مختار

آن مبالغه تمام دارند و در او را دلقه دارند و در اصول فقه مقرر است اذ اذ دار الامر علی
سنة و بدقه فالاحتیاط فی حرکه ذکره فی الجسد الرایق و غیره پس باید که نمازهای که از مدینه
به آید تنها بگذارد استغفره *

ذکر نماز تفریع و طریقہ آن و طریقہ صلوة التفریع علی ما ذکرہ فی اوارد المشائخ و
فی الجواهر الجللیۃ انیت قال فیہا من عمدۃ العباد و خلاصۃ الزہاد و شیخ عیسیٰ بن الدین ابو
الحجیب السہروردی عن انس ابن مالک رقی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد کشف راسہ فافشا ثم الحاج و یصلی صلوة التفریع فی یوم عتہ بین صلوة الظهر

الغمر ست ركعات يقرأ في الاولى الفاتحة ثلاث مرات وسورة الانبياء مرة وفي الثانية
الفاتحة ثلاث مرات وسورة الحج مرة وفي الرابع ركعات يقرأ بعد الفاتحة سورة الاغلام تسعين مرة ويقرأ
بعد الفاتحة وعاد العزات الاول الحمد لمكاتبه ثم شيطان اعاد على نفسه ويرى اليه في كل يوم في كل سنة
وقد است منه في جميع سنة وحفظ الله نفسه والحمد لله رب العالمين ورواه عنه في سنة ١٠٠٠

يستطيع اليه سبيلا واما الادعية المذكورة في الجواهر الخيرية وغيره من ايراد المشايخ فليدبر
 منها ما روى عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه قال اكثرنا دعوى النبي صلى الله عليه وسلم

عشيتة عرقبة في الموقف اللهم لك ملوكي ونسلي ومحميائي ومما في لك يا رب تجراني اللهم الى اعوذ
بك من عذاب القبر وشقاء الامر اللهم اني اسالك من غير يا حبيب به الريح رحاه العنقري وفي
وايته له رضي الله عنه اكثر وعاد رسول الله صلى الله عليه وسلم عشيتة عرقبة لا اله الا الله وعده لا اقتر

اللهم اني اعوذ بك من وساوس الصدور ومن شغائات الامر ومن عذاب القبر اللهم اني اعوذ بك

شرب الخمر في الليل ومن شرب الخمر في النهار ومن شرب ما يهيب به الريح وشرب ما يثقل الدبر استحق
من نهر وودع من درغشته الطالبين غوث اعظم رضي الله عنه باسايد خود آورده اند
که قضایات شب عید استحق شب عید الفصحی از شبهای است که دماران قبول
است برواه الشافعی ودر جمیع الجراح از معاذ بن جبل مروی است که فرمود علی ان علیه السلام
ان احيا الناس الاربع وجبت له الجنة ليلة التروية وليلة عرفة وليلة النحر وليلة القدر

رواه ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت *

و ذکر یوم عید الفصح افضل ایام عند الله تعالی بعد یوم عرفه روز عید الفصح است که آنص علی اصحاب الامام الشافعی رضی الله عنه و افضل حبس که درین روز کرده شود و خجسته است و ثواب انچه در عبادت حق و ذکر و است که بر اول قطره دم جمیع گناهان بخشیده شود و باقی احکام عید تفصیل در ذکر عید نظر گذشت *

و ذکر نماز و اوجیه آخر ماه و پنج در حدیث مرثوع آمده صدر رکعت و شب آخر یار و آخر ماه و پنج بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار حق تعالی عطا فرماید و در هر رکعت یکی از لقای و یکی از رونق و قضا کند و اورا صد حاجت دنیا و بخواه از آخرت و بنا کند حق تعالی برای او سکائی در فردوس از یاقوت سنج و نذر آید از آسمان که اسی فلان کناه ما تقدم تو بخشیده شد انتی مختصر او باید که در روز جمعه سال تجدد بدو کند و اجتهاد در عمل نماید و روزه دارد و خیا کند و در ذکر محرم گذشت و مرثوعی است هر که آخر روز ذی الحجه گوید اللهم ما عملت من عمل بهیئته بکنته

ما نیتنی عنه و لم ترضه و نسیته و لم تنسه و علمت اعنی بقدر تک علی عقوبته و و دعوتی الی التوبه بعد حرائی علیک استغفرک منه فاغفر لی یا غفور و ما عملت فیما من عمل ترضاه و وعدتني علیها الثواب فقیله منی و لا تقطع رجائی بخشد حق تعالی مرا و را هر گناه که در میان او و حق تعالی باشد وقتی که نادم باشد بر کرده خویش بگوید شیطان یا و یلاه مشقت کردم تمام سال و بدم ساجت این دعا کننده تمام مشقت ما در یک عمت رواه الشيخ ابو جعفر عزم بنی محمد النسخی روح المستقیم

بر اسی جمیع مطالب دینی و دنیوی باید هر روزه بعد از اول بخواند ان شاء الله تعالی مطالب خود رسد و حاجتش روا گردد بر کس فقر و جهالت و بخیان و صنعت و مرض و مجردی و مسافرت بسیار خوب است و برای روز و بر اسی چپ عورت بندد و اگر چهار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم یابد و بپشت رود بسم الله الرحمن الرحیم یا ربانی یا شاک یا خدائی یا مرادی یا معافی یا دوائی یا شفا لے یا کفائی کفر جمی یا غفور اغفر لی خطیئتی معین

یا اقدس گدایا رحمن ستم بار بر چشک یا ارحم الراحمین هر که صبح و شام ستم بار قتل هو اند و ستم بار صوفی
خوا خدا تعالیٰ اورا از جمیع آفات نگه دارد و بآیه که وقت فروشیدن آفتاب یگوید اعود
بکلمات اقدس الثمات من ستم با خلق در آن شب تا صبح از فضل آله گزندی بوی حسد
محتاج باید که این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالیٰ بعد از نماز یا بعد از صلاه
یا سفر و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا حافظ و نطق صد بار
یا و اب یا آید که هر روز بخواند انشاء الله تعالیٰ گاه محتاج کسی نگرود حسبی الله الز
من المرئیین حسبی الله الخالق من المخلوقین حسبی الله الرزاق من المرزوقین حسبی الله
الذی لا اله الا هو عاید تو کلمات سورۃ العرش العظیم صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه و این بآیه که
و ما بخواند بسیار خوب است انھی قلبه محب و عقله مستلوب و سوائی غالب و طاعتی محلیل
و رعیتی کثیر و لسانه مقرر بدلوب فکیف جلیلی یا تلام العیوب یا ستار العیوب فحقیر
ذنوبی کما یا غفار یا غفار و صلی الله علیه و علی آله و صحابه جمیعین سلم چنگ یا ارحم الراحمین از غیر
علیه السلام مرویست که بحضرت امیر المؤمنین فرمودند هر ستم دیده و اندوخته‌ای و حساب
مزن و منغومی و مسروقی و محروقی و خالف از سلطانی که بخواند حق تعالیٰ حاجت او
رواگرداند و فرمود بحضرت نعیم الله الرحمن الریسم یا عا د من لا عا د له و یا ذخر من لا
ذخر له و یا سندن لا سندن له و یا عز من لا عز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو
و یا بین لیل و یا عظیم الرجا و عر الضعفاء و یا مستقر الغرق و یا منجی الملکی یا منجی یا
سغم یا مفصل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و صور القمر و شعاع الشمس
و دوس من الماء و ضیف الشجر یا الله ربنا یتوکلک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
و افضل سے کنه کنه یا آید که بعد از نماز یا بعد از یک مرتبه بخواند و پر خود و در خندان فسخ و کثیر
دولت در کار او خدا پیدا کند که در خیر تحریر نماید نعیم الله الرحمن الریسم یا تلام العیوب یا
یا غافر الذنوب یا ستار العیوب یا کاشف الکروب یا سقلب یا منور القلوب یا طیب
القلوب یا منک یا لا اله الا انت یا ذو الجلال و الاکرام یا الجلال و الاکرام یا اودو
شیخ شیوخ در روز بارش بخواند انشاء الله تعالیٰ در بهشت رود اشهد ان لا اله الا الله

و حمد و الاشهاد لادب و الشهدان محمد عبده و رسول الله و ان عیسی عبد الله و ابن اسحق و کتبت
 ان فیما یابا الی مریم و روح منه و ان الخلیفه حق و ان الناصر حق و ان الساعده حق و ان البقیه
 حق باید که این را در عقب هر نماز سه مرتبه بخواند در حالت دین و دنیا در هر حال که در ماند
 رحمت خدا را انجام یابد و بسیار خوب است و از آن علامه می یابد و عطار او یابد بسم الله
 الرحمن الرحیم صبی الله الهادی لذی بنی حبیبی الله المیمی لدنیای صبی الله الکافی
 لما اجهنی صبی الله السدید لمن کادنی بسو صبی الله الرحیم عند الموت صبی الله الکرم
 عند المسکن صبی الله الکریم عند الحساب صبی الله اللطیف عند المیزان صبی الله
 العزیز القدر عند العراط صبی الله لا اله الا هو علیه توکل و یورب العرش العظیم
 باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او پیشرفت قبول حق آریسته گردد و بتقابل
 انک انت السمع العظیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد و قدش و کار را
 ثابت ماند و دشمنان بروی ظفر نباید رینا قسری علینا صیر اریثت اقداسنا و الفراعنه علی القوم
 الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود و رینا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف الوعد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
 انک رنج عرصات قیامت نه بیند رینا اثنا ما وحدتنا علی رساک ولا تخزنا یوم القیمه انک لا
 تخلف الوعد و حق تعالی بر عتقهای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
 بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا و اعدا و نذر و قبل زنده دارد و بجا فیت و در آخرت
 نیز و بسیار خوب است رینا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار
 باید که این را در یاد و شبانه نگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگهداروم الله الرحمن الرحیم
 اللهم انی اعوذ بک من ان یشک بک شی و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
 علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
 رینا انکم علینا نور اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
 این شود و رحمت حق تعالی شمار او گردد و رینا لا ترغ قلوبنا بعد از بدقتنا و حب لنا من
 انک رحم انک انت الوهاب یقیم علیہ اسلام فرمود باید که این را بخواند و در هر کجا بخواند

۱۶۴

حق تعالیٰ دل اور انبورا میان مزمین گرواند و بیان برو و نشاء الله تعالیٰ رب یا غوث است
 بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت علام الغیوب یا صاحبک یا عالم علی و کبر
 و و کبر یا مستطیع و اعز و کبر من شدا صفت و الی و اک من شدا علی و الی و کبر یا غوث
 فانه لا یغتر الذنوب الا انت یا کبریا این را بخواند تنگی معاش برود و فسخ رزق برپا شود و یاد اتم
 الحمد و الثناء یا ذا الجلال و الاکرام الجواد و العلی یا ذی و یاتر و العرش المجید تعالیٰ سب یا هر چه
 باید که این آیت را پیوسته بخواند در جمیع بلا و در امان حق تعالیٰ بن و بایان باشد و طقائی
 چون و بچگون مشرف شود آمین اسے الله تعالیٰ الامور رسول علیه اسلام فرمود باید
 که این آیت را یاد و شبانگاه بخواند تا کار برادر شود و فقر و فاقه دور گردد و بسم الله الرحمن الرحیم
 تو کملت علی الی الذی لا یوت و قل الحمد لله الذی لم یخذ ولد او لم یکن له شریک فی الملک
 و لم یکن له و س من الذل و کبر و کبر یا کبریا که سورہ کافرون در وقت طلوع آفتاب که در آغاز
 طلوع باشد و بار بخواند هر حاجتی که خواهد زد و بر آید فیصل الہی انشاء الله تعالیٰ پیغمبر صلی
 فرمود باید که پیوسته بخواند از همه بلیات محفوظ ماند و همه جا با عزت باشد و از حق تعالیٰ عفو و غفران
 بخواند و این دعا را و را و شیخ اشپوخ مذکور است بسیار خوب است اللهم انی اسالک الخیر
 و الحافیة و المعافات فی الدنیا و الاخرة چنانچه انحضرت وقت حرب میخواندند جلد کا قرآن میگرفتند
 رسول صلعم وصیت یا میر المومنین کرد که این را بخواند و بر خود دین و یا با خود وارد در عصمت و حفظ
 حق تعالیٰ پشود و همیشه از جمیع بلا و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سون
 و کید کافران و از کرمکاران و حد ماسدان نجات یابد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
 اسالک بحق لا اله الا الله محمد الرسول الله و اسالک بحق ہذہ الاسماء و الفرقان العظیم و اسالک
 بحق ہذہ الکلمات و التفسیر البین اسالک بحق ہذہ الملائک و جملة العرش و الکر و بین و اسالک
 بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در و ایمل و اسالک بحق خاتم النبیین اسالک
 بحق خاتم سلیمان بن داود و علیہا اسلام و اسالک بحق آدم صفی الله و افرح حبیب الله
 و ابرہیم خلیل الله و موسیٰ کلیم الله و عیسیٰ روح الله و محمد رسول الله و الله تعالیٰ
 علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا نار کوئے بردا و سلیمان علی ابن ابرہیم و ارا و ب

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینه بندد و بقا و بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و همه مهم بروی آسان گردد و بسیار بهتر است یا با سلا باید که هر دو دست بر دوازده و ده بار
بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان باشد و از غم و پریشانی بیرون آید و از
گمان نهشته باشد و در روزی حاصل شود یا سحر باید که بعد از نماز شام دو شب یا شب جمعه
صد و چهارده بار بگوید حق تعالی او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از این دعا
از کسی خونی نباشد الغفور باید که حبه آمرزشش بر روز صبح بخواند یا علی باید که بسیار
گوید و بدان دعا دست نماید بلند قدر و توکل گردد و اگر در غربت گوید بشهر خود باز آید باید
باید که بعد نماز صبح نود بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد و یار قریب باید که بوقت بارش
هر چیز که بخواند حق تعالی آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نوم سیم
خوش بر سینه بندد و صد و یک نوبت بگوید دلش زنده و نورانی گردد و هرگز دلش نبرد
یا وکیل هر که از باد و آتش ترسد این سیم بسیار بگوید و چون مغلوبان در سحرگاه مخصوص
و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خوش و با کند آن ظالم را زوال برسد
یا یحیی باید که بر روز بوقت یا بگوید بسیار خوب است یا قیوم باید که در دو سحر سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزو سے کفایت گردد انتشار ائمه نقای
یا عفو باید که بسیار گوید حق تعالی گناہان او را بکرم و عفو خود بیامزد و یا تاجع باید که در سحر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا با سلا باید که بر شب صد بار بگوید بعد از اربع و سیم نوبتی و مرتبه
خیر شدن و زیادت از بیهوشات و سل او منقطع شود و نام او به نیکی یابی ماند یا مقته باید که
در دو سحر سازد از غفلت نجات یابد و دلش بیدار بناید که بسیار بگوید قل قل قل اگر این دعا
را هر روز پنج بار بخواند از همه بلیات و از شر همه مردمان محفوظ گردد حق سبحانه تعالی
یا معص یا نزل یا سمیع یا بصیر یا حیا یا قادر یا قاهر یا قهار یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
بخواند لا اله الا الله من السمار الی الارض لا اله الا الله من الارض الی السماء
لا اله الا الله محمد رسول الله بترتیب زبان بدگویان و نماز آن و ماسد
بر خوشی تن تمام خدا کئے عزوجل *

فصل در بیان دعای هفت قفل و سنادهای

روایتی است که در کتابهاست از رسول الله صلی الله علیه و آله که او فرمود بر آن که کفایتی در قفل قدرت است و هر کس این دعا
 هفت قفل را بخواند هر روز بخواند و اگر خواندن نداند یا خود نگارد و آتش هفت دونه
 بروی سینه کرداد و هفت و بیست بروی و بر دستانش کشاده گردانم و بر بغیر صلح کند
 یا کرده است که دعای عسجد و جل خوانده و دلنده این هفت قفل را از جای ناگهان
 و از سحر انسان و از عقوبت سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
 و از آب روان و از شداد میان و دیوان و پریان و کفتاران و ماران و کزدان و شران
 و فیلان و از جمله بلاهای اینجهان و آنجهان بفضل خود نگارد و روزی جبرئیل گفت
 یا محمد صلعم هر که آمد عار الصدق و دل بخواند و از جای خود برکوه و میدان رود و هر حاجتی
 که از حق سبحانه تعالی خواهد رو کرد و اگر عورتی را فرزند نمی شود یا بدکه آب شور و
 شیرین بیاورد و این دعا را خوانده بدو سه روز خوردن و در بار گیرد و اگر عقیقه باشد
 و اگر عورتی بدو زده در انداخته باشد این دعا را بر آب و بنده بخوراند فاضلی باید و اگر زده
 اگر خجسته باشد این دعا بخواند باز آید و اگر کالاسی گم شود باشد باید که بر آتش خوانده بدو
 و آن آتش را در میان آب اندازد سه روز نگیرد که همه کالاسی خود بیاورد و اگر کسی را
 و یو ویری گرفته باشد در گوش چپ وی این دعا با آواز بلند بخواند و بدو یو ویری
 از سه بگزید و باز نیاید و اگر کسی را کفتار گرفته باشد و هر دو گوش با آواز بلند بخواند
 و بدو گندم گرفته نگویند و کفتار ببرد و اگر کسی را مار گزیده باشد و هر دو گوش و
 جگر را بر آتش کند و اگر کسی را قسد آن یاد نمی شود و مرتبه این دعا را خوانده بر شیرینی بدو
 بگزید و با آواز بلند و بگزیده است و بخوراند قرآن شریف یاد گردد و حفظ او زیاد شود
 و اگر کسی را بچه بداند که رجعتی میرد یا برود کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دو گانه
 و او را قفل بخواند و این هفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده بخوابد
 و اگر کسی را بچه بداند که رجعتی میرد و در آن هفت میرد

در کتابهاست

و اگر کیست بماند استغراق کند در آن ماه سپرد و اگر یک روز بخاند در آن سال نمید و اگر
 استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خواهد که خدا تعالی را در خواب ببیند در ماه چپ و نه
 دارد و هر روز این عاجزانه است و هفتم ماه مذکور حضرت یاری تعالی را در خواب خواهد دید و اگر کسی
 خواهد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب ببیند باید که در ماه شعبان هر روز بی نماند یک مرتبه این عاجزانه
 و اگر خواندن نداند با خود نگاه دارد و غسل کرده روزه داشته باشد و بر جای پاک و خوب بنشیند
 و گل و خوشبو و عطر و عنبر بخود دارد و این هفت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب سبست و هفتم
 ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب ببیند و اگر خواهد که فرشتگان و عجايب قدرت خدا تعالی
 را ببیند باید که در ماه رمضان المبارک این هفت قفل را آغاز نماید و بی نماند بخواند و یا بخود دارد
 غسل کند و جامه پاک دارد تا عجايبات قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد و اگر خواهد
 که پریان را حاضر کند محمد علی عراف قاسم فازی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
 و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا حدی که خود منحل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
 و بخود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور بر او بخورد و اگر در خواب بسیار منحل بر زمین بیفتد
 و خود در میان بنشیند و گل گلاب و غیره و یک سبوی شربت نزد خود دارد و یک پیراهن بگفتنوار
 بردست راست خود دارد و سپاری بردست چپ بگیرد و این هفت قفل را با آواز بلند
 بخواند یک بوزنه سرخ بر گوشت سفید سیاه سوار پیدا شده اند دست راست کن برگ بستاند و یک
 عورت بر پشت آهوسوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و تبر و باید که در محل
 سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد از این هیچ ترس نخواهد داشت چند آنکه لشکر پریان گروه
 گروه بیایند و بعد از این بادشاه پریان بیاید و هر دو دست بسته با داب تمام پیش او
 ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبید اشته دختر خود به شما میدهم
 و یار خود شمارا میدهم تا شما نمایم و یا کنیز کنان خود شمارا و هم زینهار آنچه اوشان خوب بگویند
 و بدین هرگز اقبال نکند و نطلبید و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
 بکنید این سخن بادشاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعد بادشاه بر
 و از رفعت او هم در خوان مشغول باشد و یک ساعت فرصت گیرد و چون تمام شود باز

در شروع کند تا به بنید که چهل و چهار پری دختر او شاه پری کی لباس زرین و عسل
و یا قوت پوشیده اگر است و خوشبو مالیده از پیش باد شاه نزدی آیند و بگویند هر چه میخوا
بخواند ما این تو باشیم و نگران تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
قفل را بخوانی تا کسی سخن نگوی آچار صد و هشتاد و باد شاه پری پهلوی تو خواندند و بدست
خود میداد و در آن بد میزد و بخور انداخته و بگویند که باد شاه مار ابر تو فرستاده و سخن تو که بدیده
است تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری باشیم و آزار گویند که اگر رخصت دهی پیش باد شاه
روکم و دود آرد شده بیایم بگویند نیکو باشد و ایشان رخصت دهد و ابر و دودی الحال بیایند
و این دود را خواند با شوی و موقوف کنی بعد از آن پریان مر پریان را خواند گفت که فی الحال
دول شود و بر وید که حاجت شما از نر بخاند و دود عار هفت قفل را بجهت برادران شما بخواند
در ایشان مکان و کینزک بدیند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی الییده
هم بنایند و خدمت کنند و در پای افتد و بگویند که نگران بروایم آنچه بگوئی بران را کنیم
و هر جا که بداری نباشیم و این کینزگان را بر وقت که خوشش آید غرض خود حاصل کند اما
این دختر باد شاه که همین باشد ایشان را نوبت کند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم
و ششم و شب چهاردهم از ماه و بعد از یازدهم برایشان بروند و دور روز از همراه بزنند
و کینزک هر وقتی که خوشش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل
در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هوکما
قیامت بروی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از ان شرح
نوت القلوب بر آورده شد و بعضی از مودن اندک شک نباید آورد و بر این قدر اختصاص افتاد
تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و و الله اعلم بالصواب

و هجای هفت قفل الی اینجا شروع شد و قفل اول امنیت بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله مجربا و مرسیا ان ربی لغفور ارحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
الی امر الله ان الحكم الا بالله بسم الله امنیت بالله و ما تو فیق الا بالله بسم الله آمنا بالله
و محمد رسول الله بسم الله تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم بسم الله

الملك الحق المبين بسم الله المعنى بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله
الوافي بسم الله خير الاسماء بسم الله در رب السمار وهو السميع العليم بسم الله الذي لا يضر
من اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين -
فضل دوم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الذي ليس كمثل شيء وهو القادر على كل شيء
لا اله الا الله الكبير الغني ليس كمثل شيء وهو السميع العليم القدير لا اله الا الله الحكيم الخبير
الذي ليس كمثل شيء وهو اللطيف الخبير لا اله الا الله الغني الذي ليس كمثل شيء
وهو الولي الحميد لا اله الا الله العزيز الوهاب الذي ليس كمثل شيء وهو العزيز الجبار
لا اله الا الله العزيز الغفار لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت له الحمد لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت

واصحابه اجمعين

فضل سوم بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كمثل
شيء وهو السميع البصير لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كمثل شيء وهو الخلاق
العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كمثل شيء وهو القادر على كل شيء
الملك الحق المبين الذي ليس كمثل شيء وهو الخبير لا اله الا الله الملك الحق المبين
الذي ليس كمثل شيء وهو السميع العليم

فضل چهارم بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
استغفر الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
استغفر الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين لا اله الا انت لا اله الا انت لا اله الا انت سبحانك
لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
ربنا ظلمنا انفسنا ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين وصلى الله على خير خلقه محمد

والله واصحابه اجمعين

فضل پنجم بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله وبحمده استغفر الله ربی من كل شر
واقرب اليه سبحان الله الحكيم ومحمد استغفر الله ربی من كل ذنب واقرب اليه سبحان الله

القدیم و مجید استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ الکریم و مجید استغفر اللہ ربی
 من کل ذنب و اتوب الیہ اللہم صل علی محمد ربی اختلف الملوان و تعاقب الایمان و صاحب
 الفقدان و علی آل محمد اللہم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک البنی الامی و علی آل محمد
 و علی کل ملک و بنی اللہم صل علی محمد و باریک و سلم کما صلیت علی ابرہیم و علی آل ابرہیم انک محمد
 افضل شئتم بسم اللہ الرحمن الرحیم استغفر اللہ ان کما یکل شئ شئید استغفر اللہ ان اللہ
 یکل شئ بصیر استغفر اللہ ان اللہ علی کل شئ علیم استغفر اللہ ان اللہ علیم کریم استغفر اللہ ان
 عزیز جسیم استغفر اللہ ان اللہ لطیف خبیر استغفر اللہ ان اللہ قواب الرحیم استغفر اللہ ان اللہ
 یفضل ما یشاء استغفر اللہ ان اللہ هو الرزاق ذو القوة المتین استغفر اللہ ان اللہ یغفر الذنوب
 جمیعاً انه هو المغفور الرحیم

تفضل بفتح بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ عدد ما سجد المسجون ابداً اسرءاً
 اضغاناً مضاعفة الی یوم القیامۃ و لا اذک الا اللہ عدد ما مله المسلمون ابداً اسرءاً اضغاناً
 مضاعفة الی یوم القیامۃ و اللہ الکریم عدد ما کبره الکبیرون ابداً اسرءاً اضغاناً مضاعفة الی یوم القیامۃ
 و لا اذک الا اللہ العلی الاعظم عدد ما مجده المجدون ابداً اسرءاً اضغاناً مضاعفة الی
 یوم القیامۃ و صلی اللہ علی خیر خلقه محمد و آله و صحابہ جمیعین و صلی علیہ المصلون الی یوم القیامۃ
 و سلم تسلیاً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین

فکر و عامی غکاست مہر اذکہ این خرد مشہور است بدعاسے عکاسہ و اسناد و تفسیر
 فضایل آن بحیرہ تحریر نیاید و مطولات و رین باب نوشتہ اند و حاصل آنہا بآن باز نگردد و کل
 آن در چہجہ سہانت محبوب است و کیفیت عمل بر آفتاب از طلوع آفتاب و وضو سازد و دو رکعت
 نماز گزارد و چون سلام باز دہد کہید و یکبار این حمزہ را بخواند و بعد از آن مراد خود خواہد البتہ حصول
 پیوند و دور اسناد این دعا چنان وارد است کہ ہر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
 تحقق یکبار این حمزہ را بخواند و بر خود متادار مان و ضامن بق سبحانہ تعالی باشد و از مرض و
 و خوف و زرد و دشمن ہرچہ اورا در نیاید و البتہ بر او خود رسد و معنی نیست بسم اللہ الرحمن
 اللہم یا کثیر النوال و یا دایم الوصال و یا حسن الفعال اللہم ان و خل الشک فی ایمانی

بسم الله اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما صلح شأني بفضلك فرائية
 من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الكفر في اسلامي
 بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل المحب والكبير واليراء
 والسمعة في عملي ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جري الكذب
 والغيبة على لساني ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الخسران
 والربوسة في صدري ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشبب
 في معرفتي اياك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
 في معرفتي من ذنوب الصغار والكبائر ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
 من سور ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اذوت لي خير فلم شكر ولم اعلم
 به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت علي من امر فلم ارضه ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما انعمت علي فغضيت علي فغضيت ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم اني من نعمتك فقلت من شكرك ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به علي من الحسني فلم احمدك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضيت من عيالي لم ترخص لهم ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما وجبت علي من النظر فيك فاعلمت عنه ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما حضرت الي في رجاك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعتدنا علي سؤلك في اشدنا ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استغفرت من غيرك في النوائب ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لساني في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قدمي في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما حصلت شأني بفضلك فرائيت من غيرك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان كنت كبت اسمي في ديوان اسعاده فلما
 الحمد ولك الشكر وان كنت كبت اسمي في ديوان اسقاة فاج بكرك وثبتة في ديوان اسعاده

در کتاب قات فی کتابک نجاشه اشارت نموده و میگوید که کتاب بای می یا قیوم یا لا اله الا انت
 سبحانک اعلی کنت من العالمین فاستجاب له فغیا به من الغم وکذلک غننی المؤمنین وعلی الله علی
 خیر خلقه محمد و آله و صحابه جمیع الطین الطاهرین برکت با رحمة الرحمن فقط بیان او را در دو وظائف ختم کرد
 ازینجا از کار دیگر شروع کرده ام برای فائده حلیه عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان است
 آن همه برسان محبت نبوی آن سیوه دل انبیاء و آن جلگه گشته اولیا و آن ناصیه علی و آن دارت نبویه
 ابو جعفر صادق رضی الله عنه که منصف و سلیقه بخدا و شیخ و وزیر گفت بر دصادق را بنا کرد که قتل رسانم و وزیر
 گفت کسی که در گوشه انزلی و از دنیا کناره اختیار کرده و از زمین بیچ کس نمیب جوین قصد کشتن او توان کرد
 گفت البته او را بجا در منصور و غلامان را فرمان داد که بر وی حادق را حاضر سازید و گفت چون
 صادق بیاید من کلاه از بر دارم شمار حال او را بشید نقاست که او هر شب سه هزار بار درود
 گفتی آنکه خفته نگرید هر آن ایام زنی را نگاه کرده بود و سه شب این در دراز فوت شد مرد
 بود و در بیس نام پیغمبر اعلی السلام در خواب دید میفرماید که بختیار کاکی را اسلام برسان
 و بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقاست که در خانه
 شیخ علی سگری صحبت بود و خواجه در اینجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجه
 بزرگ معین الدین حسن بخری همسایه خواجه قطب الدین قزوه هم در حوالی مقام خواجه است
 قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سره بر خواند **کشته گان خنجر سلیم را بد**
 هر زمان از غیب جان دیگر است به خواجه را این بیت در گرفت چار شبانه روز در سخن بود
 و برین بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت فرمود میر حسن دهلوی و غزالی درین مین گفته
 است و اشارت باین قصه کرده لطیف جان برین یک بیت داده است آن بزرگ به آری
 این گویند ز کان دیگر است **کشته گان خنجر سلیم را بد** هر زمان از غیب جان دیگر است
 و کان ذلک لیلة الارباع عشر من ربيع الاول سنة ثمان و ثمانین و ستائیه و این سال فوت
 سلطان شمس الدین اتمش است انا را الله برمانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در
 دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پامیوس حاصل شد و برودیشان
 و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و در

خلافت الارواح
 که دنیائی سرگشته و گمراه و گمراهی است
 که او را بداند که در دنیا و در آخرت
 آفریننده که بر خلق عالم می تابند و از نورشان همه عالم روشن است آنکه فرمود ای درویش
 مار اینجا آورده اند من با اینجا خواهد بود و در میان چند روز با سفر خواهم رسید که بعد از آن شیخ علی
 سنجری را فرمان شد که مثال بنویس تا قطب الدین در دلی رود که خلافت و سجاده و قطب الدین
 داویم در دلی مقام اوست چون شال تمام شد بر دست دعاگو دادند این فقیر روی بر زمین آورد
 فرمود و نزدیک تر بیایز و یک شدم و ستار و کلام بر سر فقیر نهاد و عصا خواج عثمان مارونی بدست
 من داد و خرقة در بر دعاگوی کرد و محف و مصلی و تعلین بداد و گفت امانی است از رسول صلی الله
 علیه و سلم بخواجه گان نارسیده مقرر روان باید که تا فو از قیامت مراد در میان خواجگان شیرمندی
 تیار داین درویش روی بر زمین آورد و دو گانه نماز بگذارد و خواج دست دعاگوی گرفت و در
 سوی آسمان کرد و گفت برو و بخدا سپردیم و ترا بمنزل رسانیدیم نگاه فرمود و چهار چهر گوهر نفس است
 اول درویشی که تو گری نایب و گرسنه که میری نایب سوم اند و بگین که شادی نایب چهارم با کسی که دشمن
 بود و دوستی نایب و فرمود هر یکا پاشی خراشی و غبداشی و هر یکا که پاشی مرد پاشی پس در دلی آدم
 و سکونت کردم چنانکه علیک عالم از صدور و امید دعاگوئی روست نهادند چهل روز نگذشته بود
 که آینده بیامد خبر کرد که اس درویش خواج بعد از روان شدن شهابت روز حیات بودند
 بعد از آن بر حمت حق پیوست شد قدس سره العزیز و رحمة الله علیه و سلم و السلام و الکرام
 شیخ الاسلام بها والدین و کرام ملتانی القرشی الاسدی قدس سره
 خلیفه شیخ شیوخ شهاب الدین عمر سروروی است رحمة الله تعالی علیهما اتا کار و لیا
 مند است صاحب کرامات ظاہره و مقامات باهره و برکات شامله پرستی سادات صاحب
 نزمت الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بلازمت اور رسیده اند و تربیت یافته
 تقاضاست که در وقتی که از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
 اکابر ملتان را بر روی حسدی پیدا آمد بطریق کنایت کاشته پر شیر را غنیمت او فرستاد و غرض
 آنکه درین شهر گنجایش و یگری نیست شیخ ازین معنی را دریافت کلی را بر کاشته شیر نهاد و پیش آنجا

فرستاد مقصود و آنکه جامی نادریں شهر این طور که کل بر شیر الیتاوه است نخواهد بود و گاه
از حسن لطافت این ادبیران بماندند و ستقاد و طبع کرامات او کشند و وی رحمة اللہ علیہ
از اعلیای شاکر است و قول رب بلبل که در نشان غامیل خود فرموده است
و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین در حق او صادق است و
لغنی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و کوئی واقع بود فرمودی که دنیا
تجماهای قدر دارد و قل متاع الدنیا قليل و معلوم است که ازان چه قدر پیش بابا شد
و گاهی فرمودے که محبت ما کسی را فرزند کند که افسون آنرا نداند و فرمودی که غمایل خسارۃ
حال ما است آورده اند که میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہ ہمدے عظیم بود و سالها
یا ہم بودند و چہین نیز گویند کہ ہر خالیک دیگر اند و قتی از خدمت شیخ فرید الدین غمی سائیدہ
بودند کہ بموافق مجلس شیخ فرید الدین بود و معذرت این سخن شیخ بہ والدین شیخ فرید الدین
رقع نوشت و یک سخن این بود کہ میان ما و شما عشق بازی است جواب این معذرت شیخ
فرید الدین نوشت کہ میان ما و شما عشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین لیا
قدس سرہ کہ فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چہ تب آمدی و ما قصد کردے
و شیخ بہار الدین ذکر یا قدس سرہ را صوم کمتر بودی اطاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواند یا ایہا الرسل کلون من طبیات او عملوا صالحا و فرمود او از آنها بود
کہ این آیت در حق او درست و آید و شیخ محمد نور بخش در سلسلہ الذہب و ذکر او نوشتہ است
بہا و الدین ذکر یا اللہ ما سنے قدس سرہ کان رئیس الاولیاء و یلہ و ینہ و ینہ و کان علما بعلوم
الظاہر و الاحوال و المقامات من الکاشفات و المشاہدات مرث من شعب منہ کثیر من الاولیاء
کہ فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیۃ الی الطاعت و من النقصان
الی الروحانیۃ شان گہر و در جمع الاخبار میگوید و فی وصایا الشیخ بہا و الحق والدین الواجب
علی العیدان بعبادت الصالح و الاطاعت و ذلک بقی لا غبار و محو الاشخاص و العباد
و الاذکار و لا یسئل علیہ تحمین الاحوال و محاسنہ النفسی الا اقوال و الافعال فلا
یقول و لا یفعل الا عند الضرورة و یفہم کل قول و نفس الامری و الی اللہ و الاستعاذہ لیزقہ

الله عز و جل خیر اعلی و ایضا قال فی رسایله لبعض المریدین علیکم بوام ان ذکر و بال ذکر یصل
 الطالب الی المحبة و المحبة بال الله یحقق کل و منرفا و تحقیق المحبة کان الذکر ذکر مع مشاهدة الذکر
 و هذا هو الذکر اکثر الموعود به التلاح فی قوله تعالى و اذکر الله کثیرا لعلکم تفلحون و ایضا
 فی بعض رسایله لبعض المریدین این نصیحت را بنیان استماع افتاد که شیخ اشعوف شایسته
 ابو عبد الله عمر بن محمد السمرودی رضی الله عنه با شیخ خود شیخ + + +
 ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی الله عنه در حرم کعبه بو شیخ ابوالنجیب
 بر سر وقت خود بود و فقر علیه السلام در آمد شیخ بد و التفات نکرد و ساعتی ایستاد باز گشت
 چون خود را از آمد آنگاه بخت او شیخ شهاب الدین را بستانی بود و پرسید که شیخ چگونه بود
 که نبی از انبیاء علیهم السلام بزیارت شما آمد و شما هیچ التفات بدو نکردید شیخ در و سه
 مگر نیست و روی شیخ کرد و گفت و یکا تو چه دانی که حضرت آمد و باز رفت باز آمد اما
 این وقت که باز حق بود اگر بر رفتی باز نیامدی و ندانست آن تا قیامت باندی مهران بودند
 که فقر علیه السلام در آمد شیخ بر خواست و استقبال کرد و تواضع نمود و نرجو میامن بر کاهتم
 سن الکریم پس مرید را باید که مراقب و شمنه روزگار خود باشد و هر چه خیر از حق است از دل
 و ورکش و صحبت خلق بر خود حرام گرداند و با ذکر حق میبایست گیرد و اگر او را با ذکر حق نیست
 نبود و او از صحبت خدا متعلق بوی نیاید و ایضا فی بعض رسایله لبعض المریدین سلاسه
 اجمعی فانت الطعام و سلاسه الزوج فی ترک الآثام و سلاسه الدین فی الصلوة علی
 محمد فیر الانام صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم تو فی رحمة الله سابع صفر من جمادی الثانی و ثانی
 سید نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه غلیفه شیخ شهاب الدین سمرودی مقتدر شیخ نظام
 و علی بود و در زمان سلطان شمس الدین ادرامی و علی سگ گفتند در فوائد القوادمی نویسد روزی در نزد
 شیخ نظام الدین ابوالموید حکایت فرمودند که وقتی اساک باران شد او را لازم گرفتند که دست
 باران بکن بجز سر سبز بر آمد و در باران بخواند بعد از آن روی با آسمان کرد و گفت یا الله اگر تو
 باران نفرستی من پیش هیچ آبادانی نباشیم این گفت و فرمود آمد حق تعالی باران فرستاد
 بعد از آن سید قطب الدین رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن باو گفت که ما را اعتقاد حق تو

را میست و میباید که ترا بحق تعالی نیازی تمام است اما این نقطه هر چه گفتی اگر توانی
 فهم شستی من پیش و هیچ آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابوالموید گفت که من سید استم
 که باران خواهد فرستاد و نگاه گفتیم سید قطب الدین گفت از کجا سید هستی گفت وقتی مرا سید
 نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زبردست
 نشینی ترا می رفت بود من سختی گفته بودم که او کوفته شده بود و درین چه مراد عارف باران
 فرمود برود و ایستادن رستم و گفته بود من کوفته اگر با من تو اشتی کنی من دعا باران
 بخوانم و اگر اشتی کنی خوانم از روفه او آواز برآمد که با تو اشتی کردم تو بر دعا
 بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره منقول است که فرمود بزرگی بود و شیخ محی
 ایل شد ز می گفتند می سید مبارک غزنوی نعمت از او یافته بود بعد از آن سرمود که در آن
 یازگانه بود از مریدان ایشان خیر است شیخ آمد و گفت که در خانه من سپری متولد شد
 نیده زاده شما است نعمتی بهره کین شیخ فرمود نیکو باشد چون من فریاد نماز یا مادر بگذارم
 سید را بسیار و از جانب راستی من بر آری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
 غزنوی متولد شده بود رسید مبارک در آن محاسن حاضر بود این حدیث می شنید با خود گفت
 من نیز سپردم را بسیارم و در نظر شیخ در آرم چون وقت نماز یا مادر شد و یازگان را درنگ
 شدید رسید مبارک کمتر پرناسته بود مؤذن بگیر گفت شیخ نماز تمام کرد دید رسید مبارک
 غزنوی از جانب راستی شیخ درآمد و رسید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
 نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن یازگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زاده را
 نصیب شد بود وقتی در غزنی استسقا شد خلق بر شیخ محی ایل شری آمدند و گفتند عجا
 بکن تا باران بار و شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلق و بنال شیخ و باغی پیش آمد
 شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی ففته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
 بر خیزد و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آتزمان که
 حاجت آب دادن خواهد بود و خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی
 که دنبال من گرفتار آیند گان خدا و زمین خدا آتزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

خواہد فرستاد این سخن گفت و باز نشست عقب آن چندان باران بارید که نهایت بیود

مقبورہ سید مبارک جانب شرقی وقت شمس مشهور بہت ۴

شیخ حمید الدین صدونی السید الناکوری السوائی لقب او سلطان
التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعظم علماء خواجہ بزرگ
سعین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راجح داشت وی از زندگان خاص حضرت مولی غرامہ است بہت
عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بر آنچه و رای شخص نمائے است نمی
اورا شانی عالم است در تقوی و مسکنی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سید
زید است کہ از عشر شبرہ است رضی اللہ عنہم وی از منقادین مشایخ شہداء است چون لی
یافتہ وی گفتہ است کہ اول مولودی کہ بعد از شیخ دلی در خانہ سلیمان قدیم از زمان
خواجہ سعین الدین و الحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود بچل کہ ملاقات میان
ایشان نیز واقع شدہ باشد و اندر اعظم و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات او را از تہنیت
او انتخاب نمودہ بخط خود نوشتہ بود صاحب میرالادبیا آنرا از خط سلطان و شایخ نقل
کرده است نقل است کہ روزی خواجہ سعین الدین را وقت خوش بود فرمود پس
ہرچہ خواہد گو خواہ کہ ابواب اجابت متفتح است کی دنیا بخو است و دیگری عقبی رو
بجانب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواہی کرد کہ در دنیا و عقبی معزز و کرم باش گفت بندہ را چہستی
خواست مولی است معالی بعد از ان روی جانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمودہ

کرد کہ بندہ را اختیار می نیست ہرچہ بگویم شود اختیار شما است خواجہ بعد از ان فرمود التارک الدینا و القار
عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین الصدونی از ان روز او را سلطان التارکین لقب یافت
کہ او را در سوالی کہ موصی است از مواضع ناگواریکی و دو کتاب زمین اجمالی بود کہ ہم بہت مبارک
خود آن زمین را می کاوید و تخم میرخت و قوت فرزندان از ان می ساخت و قات اولیست
ربیع الآخر سنہ ثلث و سبعین و ستائید و مرقد او در ناگو راست و قدس اندر سید
و او را با شیخ الاسلام ہا والدین ذکر کرد قدس سرہ در باب فقر و فقرات و کمالات و کمالات بسیار

و مضمون یکی از آنانیست که باطلای شایخ بمقتضی نعوس و امارت و نیا و سماع آن مانع
 و موصول بحضرت مولی است سبحانه قلعه چون شنیده میشود که بعضی از مشایخ عصر حاضر وافر
 ازان دارند و یا وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاهر میشود این سکیں را درین باب
 حیرت زیاده میشود اگر ایشان لطف فرموده ازین اشکال که گشتاید عین غایت باشد
 و در مکتوب دیگر می نویسد که مضمون آن آنست که این حقیر لکاتب بنی خدایت شیخ بباو الدین
 عرضداشت کرد و از اشکال که این سکیں داشت از خدایتش التماس جواب نمود و دست
 ایشان بسبب از اسباب جواب آن نبوشتند اگر نوشته نشدنی بود این حقیر بدرگاه محبت
 تفرغ کرد و زاری نمود که مشکل بنده خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا فرماید
 حبیب الدعوات دعا بنده را قبول کرد و چنان نمود که ارباب شریعت که طالبان
 ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب فرات و میرات از صلاه و قریات بکند ازین
 حقائق تقوی و دقائق نفس و هو که ارباب طریقت در یابند محبوب باشند همچنین ارباب
 از اسرار قرب و انوار تجلی ذاتی که مخصوص طالبان موصی است و پیش ایشان هر چه مساوی
 قرات حق است اگر چه کثرت و مشا به باشد حجاب ذات بود محبوب و معذور باشند پس هر که
 هر چه ما و حق است و در مانده است بحقیقت محبوب هر چند که او نداند که محبوب است
 و مکتوبی دیگر بجاناب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در آنجا نوشته است
 قیل لولیم المستغفون بذكره فاما تم من قربی فیحکو اقلید و لیکو کثیر اولو لیم المستغفون
 بقرب ما فامم من البنی لیکو اولو لیم المستغفون بالبنی ما فامم منی را لقطعت
 ارواحهم اولو القصدیفات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشهر تصنیفات اصول طریقه
 است و در آنجا میفرماید مردان راه که روی ایشان بدرگاه است ملائکه از منب آنکه
 در کلام مجید آمده است الذین اصطفینا من عبادنا ثم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
 بالخیرات سعد و راند و شکور و فانیانند سعد و ران کیانند آنها که بعد الا یان باطن
 و اقرار بهم با توبه و عیفت حافر نیانند و اگر انید و برانید و آسبته آید و از خطاب عوا
 غافل باشند و مقتصدان کیانند آنها که با یان هم عنان آید بقرار هم رکات و قاتیان

کیا خند آنها که خطاب السبب بر یکم بیاد دارند و جواب اینکه قلوب علی خراسوشن نگرده اند و برین بیان
 پیش از دعوت حکم خطاب از سبب و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و درایت کار بطلب
 نهایت اسرار برآمده از اینها بسیار بود و بزرگ پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
 و نشان ایشان نشناخته و تاملی نیست در آنکه نشناخته اند تعریف خواهد که محمد رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم نشناخته و گرفته نام و نشان ایشان کسی ندانستی و نشناختی یک از ایشان بود
 صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و مورد خود را دو اطلب کرد و یکی از ایشان
 امیر المؤمنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
 اویس قرنی بود اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نمی
 نیامدی و نشان در هیچ و قریبی ثبت نکردندی زهی کمشت که در حضرت عزت داشته
 که در دنیا چیزی نهد و از دنیا چیزی بر نداشت از او آمد و شاد و برفت و یکی از ایشان
 سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت و طلب هدایت پیوسته و صدق عهد
 یشاق از خود بجویند از بخار رفته ایم که قاتیان گنایند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
 شان لغای موجود است که قنای بر و زدن نیست طالب قنای شدند که آنرا وجود نیست
 و قدم در راه عدم نهادند و سرداران راه بیاد و آوند و تحفه نامیدی اگر چه بخوانند نشیت
 بخوانند و در راه فنا و حید و فرید چون الهت بمانند نه روی و جوشان بماند و نه رای
 فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود این معنی بقای بد خوانند ازین روی است
 که در و نشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا دریشی است و دریشی امر سلبی است
 نه ایجابی احباب را سلب رواست اما سلب سلب روان نیست و این سر نیست غاصف بقیم
 دشوار است و اتفاقا و نگاه میداد که صد و راجع را رفتورالاسرار خرمیه که سموره مخزون
 او مستور ماند و هر خرمیه که خراب بود مخزون او بر سر آب بود و نیز سیفر باید چنین یا بزیاید
 یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر بر آید زنده راید و یا مرده و اگر مرده
 راید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
 مرده باشد مربع اوید و زنج باشد علی قدر نقصان و اگر کامل مرده باشد یا بزرگ اعتبار

فصل ششم در اجتهاد و ظاهر مرده باشد اگر برگ اجتهاد ظاهر مرده باشد مرغ او با علی
 بن مرده باشد یا برگ اجتهاد باطن مرده باشد جان او تا مصلحت خود که سداش
 مقامات پنهان باشد و اگر برگ اجتهاد باطن مرده باشد جان او تا مصلحت خود که سداش
 از آنجا بوده باشد سر بهیج باشد لیکن و نیز میگوید که بعضی از باب تحقیق چنین میگویند که حق
 سبحانه تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد همان تا تو هیچ کدام از این دو
 قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی و همان تا در نظر تو ضد نباید و برخلاف یکدیگر که
 در حکم بر نهاده و یکدیگر آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
 نکنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب کنی تشبیه بود و این لائق در و حقوق
 نباید پس چه باید کرد آنکه طلب چون شتبهان کنی و ترک طلب چون معطلان کنی یعنی طلب
 نکنی و طلب فرنگداری که او در جنت نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
 لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری بخوانی و در نیست تا نزدیک او شوی کم شده نیست
 تا تفقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی سکانی نیست تا لازم مکان کردی نیمه
 نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
 از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت گذاره کنی و از کل شناخته خود و مشهور
 تا چنانکه او تعالی و تقدس کس گشته شئی است طلب بولیس گشته شئی شود این شایع طلب
 است و هر که خواهد تا عکس درست نماید و روی آئینه صاف نکند و محال طلبیت باشد و هر که
 طلب حق کند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند و محال می جوید و هر که راه صواب
 رود و لوح سینه از نقوش پاک کند او پیوده میگوید و هر زده می پوید طلب آن نیست که
 اثبات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بد و تازی طلب آنست که
 وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجوی طلب آنست که ترک خود مکنی تا آئینه صاف
 کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در راه راست رود
 و انگاه در آن راه چهره راست رود و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است این که بی علم
 که بزنه خواست رود و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است این که بی علم
 عمل درست نیاید و دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیست و آوه نباشد

تکمیل مرتبه از مراتب

مردم مرتبه از مراتب درگاه نیست است نیست هیچ باید که پی نیست هیچ عمل غریب باید
 چهارم مرتبه صدق است صدق بیاید کبی صدق عشق روی نماید پنجم مرتبه عشق بیاید
 که بی عشق توجه درست نباید ششم مرتبه توجه بیاید که بی توجه سلوک راه نشاید ششم
 مرتبه سلوک بیاید که بی سلوک در پیشگاه نکشاید ششم مرتبه پیشگاه کشاده باید تا مقصود رسد
 نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بفرانجا مقصود چیست آنکه توانایی کل شیء است
 الا وجه مهم امر و بر خود بخوانی نظم کار نیست و رای علم روانزایش * در بند گم
 سیاه کاروان را باش * دل بهت مقام گاه بگذار و بیا * جان منزل آفرست و بیا
 را باش * رگه در پیش تو نداده اند هم یاریک و هم دراز و ترا عری داده اند هم تاریک
 و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا امر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگر چه تاریک است
 که دنیا کلان عالمه درین تاریکی ابر تو مانتا بهی را سلالع عنایت طالع کرده اند که فلق خلق

فی الظلمه نیم رشن علیم من نور شد نور انصواته و الارض و اشرف الارض بنور بها
 بر خیزد شتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انکار و خود
 رایکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مرنی میدان پیوسته این بیت بر دل بخوان بیت
 جانی است بر آئینه خوابد رفتن * اندر غم عشق تو رود او بی تر * اما خواجہ بر بستر
 غفلت در خواب بی فکر و خوش نغمه است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و هر که خود
 محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخشد نام او در دفتر کزایان بنویسند کذب من
 ادعی محبتی شرم اذاجن علیه اللیل نام عنی سوال چون مردم بپیرد و جان او از کالبد بپاید
 شود پیل خویش راجع شود یانه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خوانند
 مرجع دورانشناسد و حجابها را باند و عوایق و علایق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
 آید و شوق مرآتد و کند تا حجابها را باند و عوایق و علایق قطع کند و روی از موجودات
 بگرداند و روی بوجه آرود و حق بر مقامی بیافا که شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
 که بدو متصل است بپردازد و بر مقام بگذارد و بر کج حقیقی پیش از مرگ طبیعی بپیرد و چون چنان
 برسد و چنین بپیرد و اصل خویش باز گردد و پیل او مساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله و هو دایم بر آن دون حق است و نیاست نفس دون است و هر چه
 بنفس تو نزد یک است و نیاست امروز دنیا بنفس تو نزد یک است فردا آخرت دنیا
 فردا است ازین معنی گفته اند بلیت امروز و پیر سر و فردا و هر چایکی بود تو فردا
 فردا آسنا و صد قنا خطاب خواهد کرد و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آن تو که
 همان این بود از اول حیدر اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
 است و اسباب آلت خرب او و او در خانه خویش با قوت باشر و از ارباب و اصحاب خود مدد
 دارد و روح درین عالم است از اصحاب و اصحاب خود و رافقاده است و از معدن اصل خود
 مجبور گشته تا مدتی ز دانی نباید هیچ کاره از وی نکشاید سوال مددیز دانی کی خواهد آمد جواب
 بلکه بنهاده اند و برای که آگاه اند و از هر که خواسته سوال جل جلاله وجود مطلق است و فیضان
 و اتم الوجود جواب این تفاوتی که قومی بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
 است سوال فسرمودی که وجود و فیض بے تفاوت است تفاوتی که هست در قابل است سوال
 این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از آنجا که تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را ماده صاف
 افتاده است بی واسطه قبول میکنند آن ارواح انبیاست یعنی مخرج واسطه خواهد تا قبول
 کند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه علماء و راغب و خواه واسطه مجاهدین
 آنرا که ماده مکرر افتاده هیچ واسطه قبول نکنند و اگر چه بعضی بتقلید قبول آید تحقیق نیست سوال
 ایشان را که ماده و مکرر افتاده با اختیار و ارادت قاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
 ظاهر یک برگ از درخت فرو نیاید سوال پس چه حکمت بود در آفرینش بعضی از ماده صاف
 بر صفت و در آفرینش بعضی از ماده مکرر و مخرج جواب او جل جلاله فاعل مختار است و فعل
 او بی علت است کسی را ترس که گوید چرا و چون لا یشاء عما یفعل و سهم لیساء لون یکرا
 در ازل شایان قرب و کرمت دانست و انبیا نکرد داشت در وجود آورد و لا جور تو دست
 از نیامردار و پای محبت بر تارک فلک دار نظم دنیا خوش است زو بعضی خوش باش
 آخر که ترا بگفت مدنی خوش باش در محبت و الهیت بر آید و زری به بگذارد تو هر دو را بگو
 خوش باش در عالم را شادی محمول مراد دنیا است و مقصد را شادی محمول مراد حق

است سابق را شادی بوسعل مراد ولی هست سوال دین و دنیا راست و نیا فرمود
و تودی که چسبیت بفرمای که دین چسبیت جواب دین ظالمان گرفتین و آویختن است گفتین
از معاصی و آویختن لطافات و دین مقتصدان بریدن و آرسیدن است بریدن از دنیا و آویختن
بعقبی و دین سالکان نیز آویخته است نیز از ماده و ان الله و قوله بانظر قل الله ثم و انهم
فی خود ختم لم یسویون سوال حکم این تقریر دینها بر تفاوت آید جواب دین یکمیت دلی تفاوت
است این تفاوت است این تفاوت که در نظر توست آید تفاوت نظیر اد است نه تفاوت دین
که دین بمرحال یکمیت لفظاً این از من راروی بجمعی می نماید اما آنکه نظیر باطن میندواند فانیما
تو لوفتم وجه الله سوال شریعت را بطریقیت چگونه کی دانیم جواب چنانکه تو جان و تن
خود را یکی میدان طریقت جان شریعت سوال چون اوست و جزا نیست امر و نهی بر یکمیت
جواب دین یکمیت دلی تفاوت است این تفاوت الاله الخلق والامر امر بر امر خود است
و نهی بر خلق خود بگفتم که نیست بلکه گفتیم همه بدوست پس همه دوست سوال نهم که دین
را بشناختم بگو دنیا کدام است خیر کن مارا که دوزخ و بهشت چسبیت جواب بهشت دوزخ اعمال است
فن بعمل شغال ذرة خرايره و من بعمل شغال ذرة شرايره از اعمال امر و زور و احوال
تو ساخته تمام نمید اگر غیر کرده فردا و فردا صور محالیم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
شر کرده صورتهای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال را چه نیست و منزل کدام است
جواب سوله کردی که آن از اسرار است و جمل روزندگان را در انکار است جواب این خبر بود
این بحیب المصطفی و آواه نتوان گفت و این در که جمله عقلای عالم از صفتین آن عاجز اند
بگفت نتوان صفت زبان حال باید که گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نیست کم از آن
نباید که گوینده از دل گوید و شنونده از دل شنود و من قوت و توان نیاریم پس به ازان بنود
که نگفته و شنیده احکام سوال اگر کوسه پاره نیست از آنچه شمه ازان بگویم و شنوم
تا و لهما مضطرب نماند و جانها تخته ناسیدی بخوانند جواب گویم بعون الله و اذنه که از کدام راه
و منزل سوال میکنی از راه و منزل ارباب شریعت و یا از راه و منزل اصحاب طریقت سوال
از هر دو جواب راه و منزل ارباب شریعت از نفس مال برآید است و پیغمبر و آیدان که

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بالايه در راه و منزل اصحاب طریقت از جان و دل برآمدن که و مثل الیه بقیلا و بذرو که حضرت برآمدن که وان اسے یکا المذتی بپرویش ترا سیکویم زیرا که تو مسافر می و دیگران بقیه اند و مسافر شریعت نیست اما قاست درست ثیاب زیرا که مسافر شریعت را روی بال و ملک پیش نتواند بود و مسافر طریقت را روی بال ملک است سوال ملک ملک کجاست تا روی دل بوی آیم جواب کجاست که نیست اینها تو لوثی و جدا شدی باید که از نقیب دنیا و آخرت بر آید و مخطوط نفسی بگذارد و هر جا که باشد با او باشد و هر جا که رود بدو وی آرد و هر چه گوید بدو گوید و هر چه بگوید بدو بگوید بلکه او را جوید بان تا پنداری که او جل جلاله از تو دور است بلکه تو از دوری چون توبی تو در تو محو شرفی الباب آن در که کسی نکشاده است بر تو بکشاند و ترا بتو نماید سوال کس دیده است تا ویران بناید جواب دیده است آنکه با دیده است فی فی دیده است آنکه بیده است تقسم نادره بود دیده کجا آید دوست به خواهی که شود دیده بیرون آید زیوست به از دیده بیدنی چو تو بگذشتی به وانی که کسی نیست یعنی هر که سوال این معنی بیه شکل است بقیه میرسد جواب مادهم برخواست این معنی فهم نشود زیرا که وحدت مطلق است و وحدت از صورت منزه است و از نقش مقدس و هم نقاش است و صورت انگیز و وحدت و کثرت جدا اند و ضایع ان المیهتمان ازین معنی بود که ابو حنیفه رحمه الله علیه فرمود که من عبد یاید قل فی انفسهم هو کافر حتی یعبدا تالم یذلل فی الوهم این مرتبه است که کس را بر آمدن برین حال نیست الا ماشاء الله راه چنین باریک دشت چنین تاریک و تو خفته آنگاه بگویی که من مذهب ابو حنیفه دارم پس روی افعال است نه پیش روی قول باش تا فردا پرده از روی کار بر گیرند معلوم شود که خواجده مذهب که دشته است یوم میله السراخره فالمن قوت و لا تا مر سوال او جل جلاله پرده پوش است فردا دره این مثنوی خاک بخوابد درید جواب پیغام فرمود صلی الله علیه وسلم من التقی بلباب الحیاء فلا علیه ویرین حدیث مستوفی است اگر در یافتی فهو المراد و گر نه بدانکه فردا کار بر خلاف روزگار خواهد ظاهر و باطن خواهد گشت و باطن و ظاهر را لا یفرد و جل خواهد شد و فردا بلا عوض خواهد پذیرفت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم یحشر العالم یوم القیامه علی صورۃ الذبائح لبعثت تو بایضوح
 بیاری تا بایضوح قیامت مبتلا نشوی که فصوص الدنیا آیهون من فصوص الاخرت سوال
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم الموت کفاره چون گناه بموت مکفر شد نفیحت آخرت یعنی
 وارذ جواب گناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشت در گو بکفر شود و گناهی
 است که بعذاب قبر بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آن گناه را بشوید
 هیچ سود ندارد و فرو یابد که از اینجا چندان نور برود که آن نور مزار دوزخ را فرو خورد و جرات
 نوسن فان نورک الطغالبی سوال دنیا و دوزخ تقدما شده است آتش گرسنگی و بی توانی
 در ما افتاده بعیت سن سوخته ام با شش بریانی به هر سوخته را دوباره بریان کنند چه جواب
 سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ پدیدار او میرد سوال آتش دوزخ با درویشان
 چه کار دارد که او را از برای شکبران و فرعون صفیان در وجود آورده اند که التماسه
 البتکیرن جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آمیزشی ندارد چه طاقت آتش فقر نیست
 هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقر کو فقر کجا فقر سیاهی است که فقر سواد الوجیه سیاه روی باید
 تا فقر در سایه سپیده او فرو آید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفی با جمال فقر را روی نماید
 کاد الفقران یکون فقر سوال بگو نه که هست بهر صفت که هست درویش درویش است
 جواب زنتارتا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را حقیر نشماری که صفات و وسیمه پوشیده عدم
 اسکان است تا آورده است که مولانا الفیر الدین به مولانا شمس الدین بخیری شکر عدم
 قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الاسکان و بیاری فرمودی که سباده آدمی را
 ناخن انگشت دراز نشود اگر ناخن خود را در زمین فرو برد که شکم برادر سلمان پاره کن با فقیر کجاست
 که کرا طاق لبود که الصبر مع الثمین آیهون من الصبر مع الفقر قوت پینامبری باید تا با وجود
 اسکان نماند نماید و در فقر خرافت را بد سوال فقر بهر جا که هست مذموم است جواب فقر
 امر عسسه است لبود و خسر کردن مذموم است و بعد از فقر کردن عجز و ازین است
 که جواب نامحسوس سوال الله صلی الله علیه و سلم بوجود دنیا و آخرت فقر نکرد و چون فقر فقر
 فقر فقر خیر و الله اعلم و انکم بالصواب

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره نام او محمد بن علی است
از مشایخ متقدمین هندوستان است

جامع بود میان علم ظاهر و باطن و چه از صاحبان خاصه قلب الدین
قدس سره است اگر چه بیگویند که وی از سلسله سهروردی و مرید خلیفه
شیخ شهاب الدین غر شهر و روی قدس سره و گویند که شیخ در بعضی مسائل
خود نوشته است خلفانی اندک کثیره منهم حمید الدین ناگوری و الله اعلم المابر شریک و وجود
جماع غالب بود و معل بود بسامع بیچاکس در زمان او این مقدار توکل در سماع نداشت
که او داشت علماء عمر بر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسله
را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه پسر ایشان نیز تخرش و بهان محضر که در زمان قاضی
حمید الدین شده بود حاضر ساخته و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
زبان عشق و دل سخن می کند طوالت شمس از تصانیف مشهور است و روی شمس
اسما حسنی میکند و عثمان بلند و بدل نزدیک بسیار میگویی او جامع بود و بنیان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریف بود گاهی با اصحاب مطاعه نیز گردی گویند روزی و میسر با
شیخ یرمان الدین و قاضی کبیر که یکی از مشایخ عصر بود و یاران دیگر سواره میرفتند و می
که قاضی حمید الدین بر و سوار بود بسیار خور و بود و با سپاه یاران دیگر میسر نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت که اسپ شهاب را ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی به از کبیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود و فوائد العوائد می آرد که خطی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قاضی سره و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود که دست ایشان
نویسند که سماع بشنوند و آل حاضر بنویسند شیخ بدر الدین اسحاق را علیه الرحمته فرمودند که گفتند
که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیاید شیخ بدر الدین رفت و خطی که در و
مکتوبات و رقعات جمع کرده بود و پیش نهاد و دست انداخت اول همان مکتوب بدست آمد
آنرا بخیرت شیخ آورد و شیخ فرمود که ای پادشاه جوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوبان بود که
که توفیق بر نصیحت بخیرت می عطا که بنده در ایشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان می چون بنده

بیشترین حالی و ذوقی بودی بیداد از ان این رباعی هم یاد کرد و ذکر که ۱۷ در کتابت بود
 رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد + آن روح کجا که در خیال تو رسد + گیرم که
 تو پرده برگزینی که جمال + آن دیده کجا که در جمال تو رسد + قیر او در پایان قبر خواهم
 قطب الدین است بر صفت بلند چنین گویند او خود را در پایان فراجه نهاد و تعلیم داد و اولاد او
 این را ندیدند اندمغه بلند تر از قبر خواهم کردند و کان وفاته سته و ستائمه منقولست
 از شیخ نظام الدین اولیا قاضی سمره که فرمود سکه سماع درین شهر قاضی حمید الدین
 ناگوری نشانده و قاضی منهاج الدین نه جاسه چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
 استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان منازعت و خصومت بسیار کردند و او برین
 حرف ثابت بود بعد از ان فرمود که چه بدان یا قاضی حمید الدین منازعت کردند تا وقتیکه
 سولانا شرف الدین رنجور شد قاضی حمید الدین از صفای درویشان تزامی باشد و بیاد
 یزدرا و رفت او را خبر کردند که قاضی حمید الدین آمده است او گفت آنکه قدای را معشوق سیکو
 او آمده است من روی او نبینم درین مجلس میخسرها حاضر بود او عرض داشت کرد که
 نه مقصود ازین معشوق محبوبست سلطان المشایخ فرمود و درینجا بحث بسیار است و نیز از شیخ
 نظام الدین اولیا نقلست که فرمود از قاضی حمید الدین ناگور چهار سیمه است که درون
 سماع بود با آنکه قوالان حاضر بودند و نمی گرفت صاحب سماع گفت بیا بیا اگر کسی را بکس
 تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند هم موثر نیامد باز گفت نباید که بیکانه در آمده باشد
 تفحص کردند و ترک سماع گرفتند و باستفقار مشغول شدند و انبار آن درویشی بسیار پیش
 برخواند باستماع آن اثر می میداد غریبه دران مجلس بود که بعد از ان مال جان بچی لکیم کرد
 انقل از طوابع شمول و حقیقت آنست که اقتدار و انتخاب از ان کتاب قیامت تاب
 که هر چار معوج معوج از سدا حقیقت و فوج فرج از معانی طریقت است به تفسیر است به معنی مدافع
 در شناخت و جزالت و حالت تشاکل و تشابه واقع شده از اول کتاب که شیخ اسم بوسه کند
 و کلمه پسند ازادی یا بدو چندین معنی در شیخ این کلمه گفته که وقت کاتب از اعطای آن مراد
 باری هر چه آید سیکو مستعد

قال قدس سرہ عروت اشارت است و اشارت نماید بود چون موجودی در نظر آید باز شود
ظہر اید از بعد آن چون از روی فعلی کہ لایق او بود و دیده شود و در عین گویند کہ او کرد و کس گو
کرد و بنا کہ فیکل صلوات اللہ و سلامہ علیہ چون روی از نیرات بگردانید و خبر از کل غایب کرد
بر روی شما سر کون روی دل محبوب جان آرزو و جہت و جہاں اللہ می نظر السموات والارض
صیفا ان بعد تیراجی بطریق تو لای و جہت و بر گفتند الی من توجه فقال الی ربی الذی
ہو یطمینی یطمین این اشارت اگر چه از مقام تفرق بود و عروت اضافات دلیل این سخن است
اما در طلب اشارت جمع شد و مقابلهت شمع شد در حال و سکوت آمدانے ذہب الی
ربی سیند کہ اللہ با الخیر میفرمود جلد قرات عالم کون را و سلوک چہ بدوست زیرا کہ جلد طالب
کمال خود اند و کمال جزو عالم لایزال نبود بدین نسبت ہمہ را از حرم عدم در نظر آورد و روی
ہمہ بیان نور آورد و یکمی را سوال کردند و گفتند روی قرات عالم نجیب گفت ہستی است
او تو بعد الاستناہ نظر ہمہ گر روی دلم بسوی او خواہد شد و حال دل نشہ افم کو خواہد
قصہ یکم رشہ اسید و لم با او چہ کہ شود و تو خواہد شد و فی حبیب خیال نفسیہ عجبی
واسعہ فی قہاری مکنون اما ان تذکرہ فکلی قلوب و حوان تاملت فکلی عیون و اسی برادر
در عالم سام کہ جمیت محال است اتی ذہب الی ربی صیدین و دلیل این حدیث است
اگر یہ وجع بود شہیدین چہر گفت و در حال وصول تفرق و منلال بود انما الحق و سبحانی
سراپتقی است بعمری در مقامی کہ با ما باید گفت ہو گفتن تفرق بود و منلال در مقام کہ ہو
باید گفت انما گفتن محال ہو و سر ذہب الخیر میفرمود کہ اگر گویندہ انما فی دوران مقام ہو خیر
گفتی بر سر آمدی چون بجای ہو انما گفت در سر آمد و از سر چہ داشت بر آمد و اگر حسین
انما ہو گفتی ہو سر آمدی و از سر یا تو صید بر آمدی چون انما گفت بر سر آمد و از سر از سر
بر سر آمد من قنایہ غانا و یو بعر و اشارت شیر و مشار و اشارت ہا باید تلاوت آید و این
و این در کثرت الفت و ثبات ثلثہ لغزازی فریب شود و از مقام تو صید دور کرد و اشارت
ایہ شرک و العبارة عنہ افک سرین سخن است نظر ہمہ آنرا کہ بسوی تو اشارت شد
در معنی عزت عبارت باشد با ما یہ بسیار سود تو صید و پیما یہ ہمیشہ در عبارت باشد

ای برادر اشارت من محسوسات بود و اشارت و هم بوجوهات بود و اشارت عقل معقول
 بود و موهوم عزت و کبر یا محبوب جان بدین عالم نسبت نداشت اشارت بد و فربش
 دیگر چه اکو و موهوم عزت و کبر یا محبوب اگر قاطبی اشارت بکسی بکنی و اگر ماضی اشارت
 بکسی بکنی قاطق الحلق لا یرسی و یرانا بعزت الله که اشارت بد و چیز از غفلت دل نبود لا اله
 الا الله بر هر دل که قلبی عالم غفلت بود او را پیر و امی یا یادوست او عالم و چون دل از یادداشت
 یا زمانه بر آئینه زبان از یاد کرد که باز ماند و برین مقام اشارت صدر بود و هوس العبد هم عن الله که
 ذکر افتد کسی کشش نمیداند زبان و کش زبان درش و ای برادر تو خود را فراموش بکن
 و خاموش کن خود این فراموشی یاد کردن بود عجب و اذکر یک اذاست تفکک روزی
 شبیه خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و خاموش کرد و نازش قبل نسبت از وقت و رگشت
 چون بخود باز افتاد از درو آن و رگزار افتاد و میگفت شمس نسبت الیوم من عشق صلاقی
 فلا دوری ندانم من شمس و قدر که سیدی اکی و ضربی و و بهمان ایت شفا و دوائی
 بر آنکه اسم هو یک حرفست و حرف و آواز شیاع ضمت متولد شده است پس این اسم مقدس
 ذلیل است بر وحدت سیمی که هیچ اسمی برین مناسب نیست یعنی اسم اعظم بادشاه گمان یگان
 باشد تا موجب معانی نیاید که آن شود چون دائره یا با حرف ستقیم اتصالی یافت صفات بنده
 محبوب شد با و بانامی المحبوب لحد یا ایها الذین آمنوا چون دائره بجزفت علت که در نظر هیچ
 نیامد متصل شد و صفات بنده را محبت بود و بوند از المحب المحبوب پس ندانم حرفت اصداس
 او مرا عاشقان کار افتاده را تا بدو شتابند یا آمدند و ندانم عاشقان بیاد داده مرخصت عزت او را
 تا بگوک عزت وصل او در یابند و آمد و در عالم عشق و شوق چون از طبع فین بود و ای بود و جور
 است و عظیم معتبر است نظم اسم آنجا که از عشق یا ربونی باشد و لابد باشد که گفت کونی باشد
 و ر که از شوق هست و جونی باشد و بی شبهه زهر و دمای بهونی باشد و بدان ای عزیز
 که اسم هر اشارت است بوجود ازنی و هست لم یزله موصوف باوصاف کمال و مقدس از عقل
 و زوال موجودی که اولیت او را ابتدا و نباشد و هستی که و نباشد او را انتها نباشد و این ش
 اسم است که از مراد و قات محیب در عالم ظهور آمده است فیما که در سوره قل میخواند و ظاهر است

و هو اسم اعظم است و علی النور و بر احوال از احضن خواص حضرت جلالت ظاهر شود و چون این اسم از سایر اشارات بود و برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و سهو الله شد و تجلی النور آیت بر او و این بود و چون النور آیت ظاهر النور عقول بشری بود بر اسم زیادت بیان اسم الله بران ضم کردند و تجلی النور اعدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون النور اعدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان رکن اسم قدر بران ضم کردند و تجلی النور اعدیت بر اشیاء اولیا بود و چون النور اعدیت مایه رسوم انسانست و صفات کم بلد و کم یولد و کم یمن که کفو احد بر اسم زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی النور این صفات مقدسه مرصعات خلق را و رقیق عبودیت آورد و همه را طایفه او کار پا بر درگاه الوهیت آورد و همه را از تهافت نظر برداشت افتاده و اندوه بامی بود دیدند همه محبط بر چه از راه عبارت و سایر اسامی حسنی بود از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم معظم اصل اسمی است خفاچه فاخته ام الکتاب است این اسم معظم اسمی است بسرخن باز آیم اسم بود بیایچه خطبه جلال ذوالجلال است و فاخته او صاف کماست ذاکر این اسم اگر چه صاحب نظر باشد و او را از اسرار خبر باشد فیما بین سلطان هویت حضرت او کماله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از او بد و بود و نظر سرشن و ایما بد و بود لا اله الا الله محمد رسول الله سیکه از اکابر طریقت فرمود یکی از دلهای بدیدم چون بد و رسیدم او را یافتم در بحر سهو و غرق و بشهود مستغرق گفتم ما سگ قال: گفتن من انت قال: هو گفتم من این چیست قال: هو گفتم اسے این تربیت سال هو گفتم کمر او او گفتن هو حضرت ذوالجلال شعا است که مکاش لم یزل و لا یزال است فشنقی شفقته و حسنیته از وی نغمه جدا شد و جانش به استقبال رویت بادشاه حدیث خواجہ عالم علی الله علیه و سلم چون سایح بحر نور شد از عالم خودی دور شد و انوار محبوب مستور شد چون تپاظم اسرار بر سر آمد سلطان عزت بد و نماند و او بخود حاضر شد فریاد بر آورد اللهم اجعل فی قلوبی و فی بصری نور و فی سمعی نور و فی خوصی نور و فی حتی نور و فی امامی نور و فی خلقی نور و او اجابنی نور و فی گفت بمیت مر تا پایم قد اسی سر تا پایت یعنی در محمد باد و بر این

و این سخن است

ایم معنی یافته میشود در تصور الرحمن بکاشی و ناراسله مارا در طوطو نظر فرمای تا پیش از آنکه
 بر لقا انوار جلال محرق شویم بر تو سخبات و جد کیم که شرف شویم پیش از آنکه بخوبی با تو در
 حضور شویم با تراق صفو جمال تو نور شویم این معنی سخنوار و ادراک را و قی سلیم باید با جمال
 نماید ای عزیز دنیا که اسم هو از کیفیت منزله است و از بدایت و نهایت مقدس است
 اسم هو از خالاج و بدایت و نهایت مقدس است و منزله کس برایت او در نیاید و به نهایت
 او نرسد و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزله و آخرت او از نهایت
 مقدس است و دائره پاسه هو چون معلی شود و از بی بدایتی و بے نایتی بجز است از بیست
 حضرت جلت ای برادر با آنکه دائره پاسه هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش و
 نگاه کنی هر جزوی از اخزای دائره باصلایت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
 پس کلی آن دائره حکم صلاحیت تنقین اولیت باشد و تنقین آخرت باشد بدین نسبت هم اول
 باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخرت در اسمی است لکن تصور توان کرد بدین نسبت
 اسم هو علین معنی باشد و این رمز بر کس پدید نباشد نظم اسم آن حلقه که اول است و آخر
 و آن نقطه که باطن است و ظاهر به خواجی که به بینی اسم نکوروی و در حلقه با نظر کنی است
 بسترش با زایم ای عزیز آنکه حرف هو استخراج از خلق است و از با خلق اساس نیست پس گویند
 این حرف را باید که با عالم امکان پیوستگی نبود و سرایه صبر شکستی تا در عالم وحدت باریابد
 و از سر اوقات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است باینکه
 نسبت فر و مطلق را در عالم مانای نیست چون ارباب بعیرت معنی احدیت در حرف با دیدند
 اول به و آوردند و گفتند که این حرف را معنی اوست بعیرت حرفی که مراد از او باشد
 بر دار نظر حرف تا او باشد بدین نسبت اسم و معنی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شک باشد
 اسی برادر حرف با از حیوان جان متعاضد میشود و از مکاسن اسرار جهان اظهار می آید و او
 را هیچ محلی معلومی و هیچ سکائی نرزمی نمی باشد و لب و زبان را که و گیل در سلطان ل
 اندازد و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا شکفتن اسرار احدیت و تبصران
 انوار احدیت را معلوم گردد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بجمال مقدس بود

و هر آینه معنی این اسم مقدس ممکن بیکان و از ترس بزبان مقدس بود و ذلک سر غریز
 اتی برادر بود و اسم اشارت بر آینه بذات مشار الیه باشد و بیچگونگی صفات او و این سر
 معنی است که واصلان گفته اند که عشق بر ذات واقع شود و بر صفات خصوصها ذاتی که کمال
 او موقوف ما هو زاید علی الذات نباشد و این معنی دقیق به نزد ارباب تحقیق دلیل است
 بر تقدم ذات بر صفات نه تقدیمی که موجب مغایره بود بل تقدیمی که هست و مدت بود و سر التوجه
 اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم هو است که اسم ذات است مطلق نه معلوم و نه مشتق
 ای برادر اسم شتی از اشتراک غیر غایب نبود و آنچه از اشتراک غیر غایب نبود و مدت بود
 عالی نبود اسم معظم بود با اتفاق عشاق شتی نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست
 اسم معظم بود چون هو او بود و ذلک روح لطیف ای برادر و مطلق آن بود که او را هیچ
 چیز صفت نتوان کرد زیرا که وصف نیز مقتضی غایت بود میان ذات موصوف و صفت بدیل
 استغفار موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکه اخبار از چیزی تعیین ذات
 نتوان کرد بدین نسبت و درین معنی تعدد و کثرت بود و تعدد موجب نفی وحدت بود چون آنکه
 عزیز در دهن مقرر شود نتوان دانست که جمله اسماء شتی و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی معنا
 حضرت مقدس او و اسم معظم بود و حق است از حقیقت احدیت فرو مطلق و مظهر است مرتبت
 صمدیت اله برحق را قال بعض الشایخ من عرق معنی اسم هولسی با سوار من الاسماء یعنی هر که
 بر معنی فردیت باوقوف یا بد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پر نیز دور
 ذیل یکا یک او نبود چون از یکی بیک ناطر شود و اله و میران گردد و در له و میرت حق وجود آوان
 بود که در بحر شهود غرق گردد و بفر مطلق مستغرق گردد و او را درین مقام با بنیت از کجا بود
 یاد داشت اسمی ماند آبی برادر هر که او را شناسد بر آئینه بی چونی شناسد و به بیچونی افتد
 محال بود و این چون عبارت ضلال بود و ذلک سر تا که الا نش من احب شیئا اکثر ذلک ان
 است اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت و در دی
 رسد البعد هم هنر اندکتر هم ذکر اندکتر محال نماید سحایر و عاشق از در و دل پیوسته بیکدیگر
 نظر هم گره غافل مدتی تو کم کنی + راه سر گفت و گو محکم کنی پس سوخته خدایم کنی

بر گفته بگویی و ماتم کنی و عجب در منتهای کار الهی ثناء علیک انت کما انیت علی نفسک
الفتن سر این معنی است انی لا استغفر الله کل یوم مائتة مرة نوذنه بار برای نوذونه نام کیا
برای استغفار و ذلک سزای برادر آنرا که در مقام تحمید قصاحت نمازد او در مقام توحید
و م چون زنده الهی ثناء علیک و لا اله الا الله احب مناجات العجیب با و بدو و یکن لسان
العاشقین کاهیل

شیخ جلال الدین سرریسه قدس سره النریز از اکل شایخ است
مناقب او از چند کتب مرقوم شود

شایخ چیست نوشته اند معلوم توان کرد و در فوائد القواد نقل از سلطان المشایخ میکند
جلال الدین بتریز مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود بعد از وفات برد رفت شیخ
شهاب الدین سروروی افتاد و رفتن کرد که هیچ ندیده و مریدی را میسر نشود گویت که
شیخ شهاب الدین سروروی هر سال بسفر حج رفتی پیر شده بود و ضعیف توشه که برای او
بریزید اشتد چنان بر مزاج او بنوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که
دیگدانی و دیگی بر سر کرده می برد و آتش در آن کرده چنانچه سراسر او نشوز تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بر روی ووی با خواجہ قطب الدین و شیخ بابا و الدین سعادت شست
و کرا و در کتب مشایخ چیست بسیار است و همدان زمان خواجہ دہلی تشریف آورده بود شیخ
نجم الدین صفری شیخ الاسلام دہلی که قبر او بر قبر مولانا برهان الدین دہلی است با او
تقاری پیدا کرد و او را بامری شیخ مهم ساخت و چنان انگشت که او را بجانب بنگال روان کردند
چون در بنگال رسید یک روز بر آب نشست بود و درخواست و تقدیر و ضویر در حاضران
را گفت بایست که شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم که او این ساعت نقل کرد و همچنان بود که بزرگ
اورفته بود بعد از آن که نماز کرد و روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام
ما را از شهر بیرون کرد شیخ ما و از جهان بیرون کرد و هم در فوائد القواد نقل از سلطان
المشایخ میکند که فد و شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون دہلی آمد بعد از چند گاه
روان شد میگفت که چون من درین شهر آدم زمره بودم این ساعت فقه و علم را پیش ترا

سلسلة شيخ اوراد

من مقلد شیخ اورا فاضل
 چه خواہد شد و ہم در آنجا نقل میکنند کہ اندر آنجہ شیخ جلال الدین تبریزی در بدائون رسید
 روزی در وہاں پیش فاضل نشستہ بود و مردی خبرات فروشی کوڑہ جنرات بر سر کرد و پیش آن گذشت
 و این جنرات فروش از جامعہ قطع الطريق بود کہ در سواشی بدائون می یاشت، چون نظر او بر روی
 مبارک شیخ جلال الدین افتاد بہر رادل فقیہ درویش او بکشت چون شیخ در و نیز بدید گفت در
 دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن مردان ہم باشند بر فورایمان آورد شیخ اورا علی نام کرد
 چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک لکہ عقیل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود کہ
 این سیم را ہم تو نگاہ دار آنجا کہ خواہم گفت بہر رسانی نے الجاہ ازین سیم ہر کس بخشد
 یکی را صد درم سبغہ سود و یکی را پنجاہ درم یکے را کم و یکی را پیش و ہر کرا اندک فرمود
 پنج قبیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج قبیل بودی تا چند گاہ بر آمدن آن سیم فرج شد
 یکدہم ماند ابن علی سیگوید کہ در دل من گذشت کہ بر من یکدہم پیش نمادہ است و اقل
 بخشش شیخ پنج درم است گر کسی را چیزی خواہند فرمود من چه خواہم کرد بہرین اندیشہ
 بودم کہ سایہ بیاد و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدہم اورا بدہ و ہر روی نقل است
 کہ شیخ شہاب الدین سہروردی وقتی از سفر ج باز آمدہ بود اہل بغداد بخیرست او آمدہ
 ہر یکی خدمتی آورد و از نقد و منس بسیار درین میان نامے بیاد گرستہ از جادہ کہ نہ خود
 و یکدہم پیش آورد شیخ شہاب الدین آن یکدہم بستہ یا لای آن تحف و نذایا منبہاد
 انگاہ از عافران ہر کہ بود فرمود کہ شمار ہر چہ می باید از تحفہ و خدمتی ہر کہیرید ہر کی را بخوا
 نقدی و مرہ و کالای برے گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طبیب اند فشاہ ماقہر بود
 اورا اشارت کرد تو سہم چیز می برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدہم کہ ان ال
 آوردہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون این بدید گفت این ہم تو بروی چنین گویند
 کہ شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بہاؤ الدین ذکر یا باہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتی
 کہ بشہری کہ شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بہاؤ الدین را روشن خیال بود
 کہ چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہری برآمد شیخ عطار
 را فوید کہ نشستہ است محو افوار کمالات او شب چون بجا بگاہ باز آمد شیخ بہاؤ الدین گفت

که امروز شاه بازی را دیدم که از خود قسمتی شیخ بیاورد و الدین فرمود که حال یکمال بپیر یاد نگردی گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از آن تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بیاورد و الدین

مفارقت افتاد

در فوائد الفوائد نقل میکند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بیاورد و الدین ذکر یا حبه الله علیه فرستاده است و در اینجا نوشته من احب الخاذا الشار لم یفاج ابدا نوشته است که هر که دل بر صعب بندد چنانچه عبد الدین در جوامع الکلم که از ملفوظات سید محمد گیسودان است می نویسد که شیخ فرید الدین قدس سره در کودکی پیشتر مشغول و مستغرق بودی تا آنکه او را مردم قاضی شهر دیوانه میگفتند باری شیخ جلال الدین در آن منزل رسید پسیدانجا درویشی هست گفتند که کودکی هست دیوانه مشکل که در سبب جابج افتاده می باشد شیخ جلال الدین برای یمن او آمد و ناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکدانه افتاده با وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشاد آن روز ندید و ترقی بالاتر یافت با خود گفت که اگر آن تمام انار میخوردم چه ندید می بود و چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست این مقامیت کرد شیخ فرمود با ما فرید هر چه بود مهران یکدانه بود براس تو داشته بودند در سیر الاولیاء می نویسد که اثنائ آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکلمه سیرت شیخ فرید الدین لغایت جاسه پاره داشت برابر یاد میزد و شیخ بدین پیر این محل از ازار پاره می پوشید شیخ جلال الدین دریافت فرمود که درویشی در بخارا بتعلم مشغول بود و هفت سال از اردن نداشت فوطه داشت خاطر جمع دار تا چه شود سلطان المشایخ میفرمود که شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگاله است

قدس الله تعالى سره العزیز

شیخ نظام الدین ابوالموید قدس سره از مشاهیر بزرگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سره بود شیخ نظام الدین با نیز او را دیده است میر حسن در فوائد الفوائد می نویسد که بنده عارفه داشت کرد که شهادت تذکیر او وقتی بودید فرمود که آری من در آن ایام کودک بودم در کوه معانی بگردانیده است

روز می در تذکره آورده ام اورا ویدم بر در مسجد خلعین در پای و داشت آواز از پای بکشید و دست
از دست در مسجد و آمد: دو کانه بگزارد من لیسج کس زاور نماز بر منیت او تیرید تمام دو کانه بار است
بازارد و باله میرفت مفری بود که اورا قاسم مفری گفتندی خوشخوان او کسیست خواند لعب از ان
شیخ نظام الدین ابوالموید آغاز کرد که بخط پای می خود نوشته ویده ام بنور سخن دیگر گفتند
بود که این سخن در حاضران در گرفت همه در گریه شدند آنگاه این دو مصرع بگفت که بیت
بر عشق تو بر تو نطقه خواهم کرد + جان در نعم تو زیر و بر خواهم کرد + این بگفت و نشد با
از خلق بر آمد بعد از ان دوست باریمن دو مصرع بگفت آنگاه گفت که ای سلطان از دو مصرع دیگر
این است یاد می آید حکیم این سخن بر لبه یق بگفت چنانکه در همه جمیع اثر کرد آنگاه قاسم مفری
آین دو مصرع یاد داد بیت پرورد دلس خاک در خواهم شد + بر عشق سری زگور خواهم کرد +
این رباعی تمام بگفت و تیرید خود آمد شیخ نظام الدین ابوالموید را شمس العارفین گویند شیخ
جمال کولوی که مقبره او در کول است از اولاد او است رحمة الله علیه + +
شیخ برهان الدین محمود بن انا الخیر اسعد البلیخی رحمة الله علیه از اکابر علمای وقت
سلطان غیاث الدین بلبنی که بکلام موصوف بود و فو و علم و دانش و وجد و سماع جاسع بود و
علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز سیلا داشت و بعضی شعر را در ویشا و نیز از وی نقل
می کنند چنانکه این بیت بیت گرم عام شد رفت زیر باریان غدا ب + در بعض حکم شده که
میان بد نیست + و می مشارق حدیث رایش مصنف سند کرده بود و نقل است که می گفت
که من خود بودم بقیاس شش ساله همراه پدر خود در راهی میرفتم و آواره بولانا برهان الدین
مرغینانی صاحب دیار در افتاد من پدر آنجا تیرید کرد و صبح پدیدم در کوچه دیگر رفت و مرا و جا گذاشت چون
کو که بولانا برهان الدین مرغینانی نزد یک رسید من پیش شدم سلام کردم و درین نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چنین می گویند که این کودک در روزگار خویش علامه حدیث شود و من این
سخن شنیدم و همچنان در رکاب او روان شدم باز بولانا برهان الدین مرغینانی فرمود که خدا
مرا چنین می گویند که این کودک چنان شود که بادشایان بر در آید و نقل است
که او بارها گفتی که خدای و بل مرا از سیج گیر و خواهد بر سعید زیر که نکرده ام مگر از یک بید از او

بگفتند

پرسیدند بکبره کدام است گفت سماخ جنگ است که جنگ را بسیار شنیده ایم و این ساعت اگر باشد هم بشنومیم قبر او جانب مشرقی دوشنبه است که آنجا تختی نورگونی در میان ترک مردم انداخته خاک قبر او را با طفل بخوراند تا سبب زید فرستاد عالم گردد و از خیمت قبر او ادایان شکسته بود و چند بار ویران کردند و بار از سر نو برآوردند و در حرمه الله علیه

شیخ احمد نهر و اسفندی مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردی بزرگ بود شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس سره کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نهر و اسفندی گفته است اگر شیخ احمد بن محمد بن ابی و همدانی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در آن سماخ که واقع شد شیخ طبیب الدین بختیار راوشی قدس سره بود احمد نهر و اسفندی نیز در آن مجلس بود شیخ نصیر الدین محمود میگویی که شیخ احمد نهر و اسفندی گاه گاه او را پسند کارگاه عالی پیدا شده که از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جامه خود را فتنه شدی روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره آمدند او آمده بود ملاقاتی شد بعد از آن وقت و داغ قاضی حمید الدین گفت احمد تا چند درین کار خواهی بود این گفت و باز گشت همان شیخ احمد برخواست که شیخ را محکم کند پنج شکسته شده بود دست بزیخ آمده دست بشکست شیخ احمد بزبان نهدی گفت این بپیر یعنی قاضی حمید الدین دست من بشکست بعد از آن شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی غذا مشغول گشت قبر او در بدوان است رحمت الله علیه

شیخ محمد ترک نارنوسه اسفل از ترکستان است و در اینجا بدین سبب رسیده و در نارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان بارونی است و ما آنچه در ملفوظات شناسیم دیده ایم ذکر او نیافتیم و عوام آن دیار او را پیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند و مقبره او ملجاء خاص و عام آن دیار است چون از ترکستان بدینا رسید در قصبه نارنول حوضی بود که مدفن او بر لب آن حوض است و آن حوض سمار شده رفته است و در آبادانی شهر دارد وی در اینجا سکونت کرد و مجرد بود و متوکل بود و تقوا و تناسلی و در سبک سلی و بیعت است نژاد و مرید شناخت آورده اند که در او ایل اسلام کافران و نارنول قوت داشتند و مسلمانان در شهر اندک و چند و آن فرست نگاه میداشتند روزی یکبارگی بر سر مسلمانان میخیزید

و شهید سائنقد بسیار می از سلطانان و پادشاهان روز سعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
 بعد از آن روز شهید شد اکثر شهادت را بر لب آن حق دهن کردند و در سکن مالوف خود دفن یافت
 شیخ ترک بسیار بی گونید روی از مردان شیخ شهاب الدین سهروردی
 است و الله اعلم و از احوال چیزه شغف نشد است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقعه
 دلی است جانب فیروز آباد در مکه و الله اعلم و اسعد و الله اعلم بالصواب
 شیخ شهابی رحمه الله علیه در بارون بعد قاضی حمید الدین ناگورس بود
 او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد و بخدمت شیخ محمود مونی و دوز فرستاد
 و گفت ما امر وز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
 گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستادند
 چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خوابه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
 می خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من می رود بگویم که تا خون من نکشاید و در
 غیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند میگوید وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر و برنج
 بخشید چون طعام کشیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ما خیم
 خود را یاران خیران ماندند و گفتند بسیار ماکس خیانت نموده است دو نفر باز که ایشان را دیدیم
 پنجه بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و گفت میر خیت او بدی نبود که در آن کفر
 بر زمین افتاد و گفتیم بر زمین بریزد آن به با ما بخویم بفروخت خودیم گفت پیش از آنکه طعام
 پیش یاران بکشند هر که خورد خیانت کرده باشد عذر ایشان سمیع نیفتاد ایشان شنیدند
 شدند و بهوای تابستان بود عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
 نباشد بعد حجام را طلبید و گفت ان قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
 شیخ نظام الدین فرمود که محبت چنین که خون خود بخیم فرمود و رعایت ادب آنچنانکه
 عذر ایشان سمیع نداشت نقل است که وقتی شیخ نظام الدین ابو المود را رحمه الله علیه
 رحمتی شد شیخ شاهی موی تاب را طلبید و گفت حتی به بند و تا این رحمت من بصحت بیدار شوی
 و خوابه شاهی عذر خواست که شما بزرگید این معنی را از من می طلبید من مرد بازاری شهم با من

ازین مادی

ازین زاری چه گویند شیخ نظام الدین خندوند داشت گفت البتة ترا دعایم باید کرد و مستجاب
 باید نسبت تاس من صحبت یایم گفت بلاد و بار مرا بخوانید که راشرف لقب بود مردی صالح و دانا
 فیاطمی بود مرد و را طلبیدند خواجه شاهی با ایشان گفت که شیخ نظام الدین مرا اینچنین
 کار فرموده است اکنون شما بمن یار باشید از سر شیخ تاسین من دائم اعضای مطهر
 از پیشتایک پای یک داند و تایک پای دیگر دیگرے فی الجمله هر سه مشغول شدند خدمت
 شیخ نظام الدین ابوالموید بسبب بل شد شیخ بدرالدین سوتی تاب رتبه الله علیه برادر شیخ شاهی
 موجود است وی جویت شیخ شاهی پیش خواجه قطب الدین رفت و فرمود بایشان بدرالدین صاحب
 ولایت تبراولیس پشت نارنگان شمس است که در بدو آن است رحمة الله علیه خواجه محمود
 مؤمنه دوز رحمة الله علیه مرید قاضی حمید الدین ناگوری است از صاحبان و متحققان خواجه
 قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجه بسیار است مقبره او در جوار روضه خواجه است
 بیرون درمی که بجانب حوض شمس راه دارد هر گز اسمی باشد سنگی از روضه او بردارد و در
 گوشه او بیند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمة الله علیه مولانا میرالدین
 حاجی رحمة الله تعالی و تقدس علیه از ملفوظات مشایخ آنچه دیده ایم هیچ جا ذکر او ذکر نمی
 از احوال او نیافته ایم ولیکن از بعضی نزدیکان شنیده ایم که وی بزرگ بود و خلق بسیار
 داشت مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره و دوازده حج گذارد و آخر بدین
 آمد سلطان شمس الدین تشر از راه میرانه او را صد ولایت خویش ساخت را و راضی
 بنمود تا ده سال فیطومات این منصب بر وجه اتم مود و تقی برست و مضبوط ساخت و التماس
 نمود که دیگر فقیر را معذور دارند و بچند و سلطان شمس الدین التماس او را میزدول داشت
 و از منصب صدارت او را خلاص کرد و در ایام تشریف که ایام اکل و شرب و ایام نیافتن
 خلق این دیار بمقام خواجه قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا میرالدین تاس
 و الله اعلم بالصواب شاه خضر ج مشرب قلندریه داشت اصل او از ولایت روم است
 رکرات و خوارق عادات بسیار از وی بود و می آمد هر چند که رسم اتابک و بیعت از وی
 بطور نیامده بود چون هندوستان تشریف آورد در آن زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین

بخیر راوشی بر صدر حیات بود و توجه انابت بخیریت او آورد و خواجگاه و خرد را هم بمنزل او فرستاد
 و نخست کرد بعد از ان او را بجانب جوین و اتفاق سفر افتاد و چون در شهرش رسید بشاه قطب الدین
 او مرید شد شاه خضر بعد از قطعی خلافت شاه قطب متوجه روم شد و الا ان در هندوستان
 سلسله پراست سلسله او ملذذ و به چشمتی است رحمه الله علیه شیخ بدر الدین غزنوی رحه خلیفه خواج
 قطب الدین بخیر راوشی است از اهل سماع بود و مشایخ روزگار بر بزرگی او معترف بودند و تذکره کفخی
 سخن کرده است بیشه سخن از محبت گفتی شیخ فزید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شد
 از غرقین اول بلا هو را بعد از ان بدلی رسیده و مرید خواج شد و در سیر لا و لیا نقل از سلطان المشایخ
 میکند که شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قستی پدر او اور گفت که اگر خضر را بمن بنا
 یکم بکشد روزی در مسجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند و دورتر از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
 به پدر اشارت کرد که خضر است پدر گفت بعد از تذکیر او را دریا بم چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
 که بود غایب شد سلطان المشایخ میفرماید که من از شیخ بدر الدین شنیدم که میگفت فخر بنو قطب الدین
 فزید سر این دو بیت بسیار گفتی لطیفه سودا بتواند رد دل دیوانه ناست به هر چه آن نه
 حدیث است افسانه ناست به بیگانه که از تو گفت آن خویش نیست به خویشی که نه گفت از تو
 بیگانه ناست به هم دی میفرماید که شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و دوسن شده و
 گفتند شیخ پیر شده است به شکل بر قصد گفت شیخ نیر قصد عشق میر قصد هر که عشق است او را
 رقص است و هم دی میفرماید که شیخ بدر الدین از پیری جبیندن نتوانستی چون سماع شنیدی
 چنان رقصیدی گوئی کودک ده ساله میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواج بیت قدس الله
 سر سحر چشمه اسعفه خواج نسبت قبری است بالاتر از قبر خواج قطب الدین در جانب شمال او را
 قبر خواج بیت گویند و گویند که دفن وی پیش از مقبره خواج است در اوایل فتح دلی و لیکن از
 احوال ایشان چیزی معلوم نشده است و الله اعلم مولانا ی صاحب الدین رحمه الله علیه
 قاضی حمید الدین است و صاحب سجاده او در سیر لا و لیا نقل از سلطان المشایخ می
 مردی بود که او را غزنوی میگویند از بد او ن بدلی آمده بود و بخیریت مولانا صاحب الدین بن
 قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله علیه آمده تا خرقه در خواج هم برین نیت جمعیت که در سر خوش

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان را دید گفت این سطل حوض است خوش شاعر که در بدایون است نه ازین حوض است
محمد کبیر حاضر بود چون این را شنید بولا از صاحب الدین گفت که او را خرقه نهی که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ و کاتب زراعت مشغول بود و بوضع ماندن که قریب
با چوبیس است اجناساخت و آنچه در طوفانات مشایخ چشیده است که فرزندان خواجه را بدی ایادی
بود و حاکم مزاحمت میکرد و خواجه بتقریب آن در راهی تشریف آورد پسین شیخ فخر الدین است
وی اجد از پادشاهیت سال در صدر حیات بود و در قصه سوار شازده کرده از احمیر وقت یافت
نزدیک حوض قدیمه سوار رفتن اوست رحمه الله علیه و قدس الله سره الغیر شیخ فخر الحق
المسلک و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نعمت یافته از ایمان اولیا و ارکان این شافیت بقایت ریاضت و
مجاهد و فقر و تجرید داشت در کشف و کرم است آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق پنهان میگردانید از شهری بشهر میگشت و ناوقت و مقام
انجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر و درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن نیست آنجا سکونت نموده هرگز آنجا کسی از حال وی نپرسید بیرون قصه و دختان گیر
بودند یک دخت بود انبوه زید آن درخت با حق تمام مشغول بودی و پیشتر احوال در مسجد محمد
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقما سیکشیدند و محنتها و شدت های دیدند عاقبت چون
بر آن خوی داشت پوشیده ماند و قلقت که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیران پیش
او آورد و آنرا پوشید و در حال از تن بر کشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
در آن جامه داشتم درین جامه نیافتم قلقت که بیشتر افطار او بشربت بودی قدی از شربت
بیاوردندی و قدری سوزید در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه و شمش را خاندن
صمت کردی و مقدار شمش ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نفیب کردی
بعده ماند پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مسخره کردند و خود بخوردی مگر باز
یوقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گویی که بران روزانه بتشتی بهانه استری سخت

شماره ششم از راجعه

چنانکه آن گیسو پادشاهان میر سید از شیخ نظام الدین اولیاء قدس الله سره نقلست که میفرمود
 که شیخ فزیر الدین پیشتر از زینبیل خردی البته وقت افطار یک دوپکالان زینبیل پیش از
 بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها خدمت شیخ فزیر الدین زینبیل گردانید
 اند و شیخ نظام الدین بارها فرمود که در آن شب که دید با کل کریر در خانه شیخ سیر می خوردیم
 مار را در عید بودی و آن را ایگان بودی یاری می نمودی آورد و همه بخوردند اما چون وقت
 دید و کریر بنویس زینبیل میگردد و ایندند بعد فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زینبیل
 گردانیده اند بعد فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجای رسیده اند نقلست که وقتی بر آ
 شیخ خادم یک دانگ رانک و ام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن در فست
 و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید و اینهاست که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
 یکی از فرماها گو خدمت او آمد و گفت ای خواجه امر و فرمان بپرسبب گر سنگی به من پلاک
 رسیده است شیخ سیر را آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جان من
 رستی در پای او بندید و بیرون آنگینا نقلست که چون وی خواست که بجای پیش گیرد و
 خدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی کن وی طی کرده و تا سه روز چیزی نخورد
 سوم روز وقت افطار شخصی چندان پیش او آورد و دانست که از غیب است بد افطار
 کرد و در روزه شیخ آنرا بر تافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخیرت پیر عرضه کرد و فرمود
 یعنی از سه روز از طعام خاری افطار کردی اما عنایت بازی در باب تو کارگر شد که آن طعام
 در سوره تو جای نیافت حالاً بدو سه روز دیگر طاعت کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
 سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب بگذشت
 ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فرار کرد چند
 سنگه ریزه از زمین برداشت و در همان انداخت آن سنگ ریزه در دهان او شکر گشت
 چون این حال معانه کرد با خود گفت این معنی نباید که از کربلا شد از دهن بیرون انداخت
 باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گشت ضعف غالب تر شد چند سنگه ریزه از زمین
 برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معانه کرد پس تحقیق دانست که

از شیخ

این مضمون از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت و فرمود که نیکو گردی که
 بدان افطار کردی که آن از عیب بود برو و همچو شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خوا
 این چنین است و سید الاولیاء و رباب تقسیم او شکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
 سوداگری شکر با کردن بیست و هفت خواجه از وی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
 این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار بار یکبار هم نمک برآید پیش شیخ آمد
 و غدر خواهی نمود و عرض داشت که که وای که نمک این نمک شکر گرد و فرمود شکر گرد و ذغال
 محاسبیم همان کباب و جو و علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود و بسبب
 طریقه درویشان و اعتقاد محبت ایشان و جو و تواضع و رعایت طریقه استعظیم الامر اندوخته
 علی خلق الله انصافی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاشق سید اومات شیدای و مضمون
 این قصیده را نظم کرده و گفته است سه کان نمک جهان شکر شیخ بخور و به آن که شکر نمک
 کند و از نمک شکر ایضا که کان نمک و گنج شکر و بیگنج شکر کان نمک که بدید در کان نمک
 که در نظر گشت شکر شیرین ازین که اخی کن نشیند بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام چاه
 است چاه سقاوی کشاید تا چهل روز به شب و در آن چاه او را بدرختی که بر آن چاه بود می آویختند
 و چون روز می شد پیرانش می آورده از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که دانشمندی بود
 ضیا الدین نام و وزیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین فرست
 و من غیر علم خلاصه چیزی شنیدم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علوم پرسی که من این
 چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود که گاه از من پرسید که تنقیح مناظر چه باشد و تنقیح مناظر
 مستلک است از مساجل علم خلاصه من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفع
 و اقبالی که در آن معنی است بجا آوردم و غایت او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و ستایه و عمر
 شریفش بود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت
 گذارد و بیوشش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
 گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که دانند که چه شود دوم کرت نماز بگذارد و باز بهوش شد
 و این باز بهوشی بیشتر بود و باز بهوش شد و پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دوبار گذارده آید

شعله شرح او را بنویس
 گفت یکبار دیگر بگویم که اندک چه شود سوم کرت هم بگوارد و بعد از آن فرمود یا حی یا قیوم
 و جان حق تسلیم کرد و بعضی از ملفوظات گنج شکر که خط شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
 میگردد فرمود چهار چیز از مفسد پیر طهقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من عقل الناس
 بآمرک الدنیا ومن آیس الناس الذی لا یفقه فی شی من اغنی الناس القانع ومن افقر الناس
 تارک القناعة فرمود ان الذی یستغنی من بهیبدان یرفع الیه یدیه و یرد بها خاشعین فرمود اگر هست
 غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود در روزگار نامرادی شب معراج مردانست فرمود کار اگر خرد
 صیغ سر مردان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور الدین مرقد گفته است
 الکلام منکر القلوب زان اول الکلام و آخره ان کان الذی فیکلم و الا فاسکت فرمود چون فقیر
 جاسد پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن ناکه باشی و رنماز نمایدت چنانچه باشی
 فرمود جذبت من جذبات الحق غیر من عباده المتکلمین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله
 عینه عن عیوب الناس فرمود الصوفی یعقوب به کل شیء و لا یکره شیء فرمود لواز و تم بلوغ
 و درجه الکیار تعلیم بعد مالاتفات الی انباء الملوک فرمود نظم دوشین شیم دل حزینم گرفتند
 و اندیش باز تازیم گرفتند گفتیم به سر و دین روم بر دین تو اشکم بدو دیدم آستینم گرفتند
 نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماست گفتند فرمود
 سبحان الذی یکلی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است الا فیه فی التبیان
 و اسلام فی استقام فرمود البهار اشرف الناس و الفقراء اشرف الفقراء فرمود الفقیرین
 العلماء کالبدرین کو اکس البهار فرمود ان ذل الناس من شغل بالاکل و اللباس نقلست
 که مردی بخدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت که بجانب سلطان غیبات الدین
 بلین سپارش نامه برای تو فرستادم آری شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیه الی الله ثم الیک
 فان اعطیت شیئا فاعطی هو الله و انت اشکور و ان لم تعط شیئا فاما لیع هو الله و انت
 الشکور و شیخ نظام الحق و الدین محمد بن ابوفی قدس المدرسه العزیزه خلیفه شیخ فرید الحق و الدین است
 نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لقب او سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء است
 وی از مجوبان و مقربان درگاه آریست دیار هندوستان مملکت از آثار برکات او جلوه فرمود علی بن

و جدا پس او خواجہ عزت هر دو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده بعد از آن در بد التوائی
آنزده حکومت ساختند و پدر او خواجہ احمد و صغیر سن او بمیزاد رفت و بمهم درس و ادب انون
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدہ او را در کتب انداخت کلام
بخواند و کتابها خواندن گرفت و بمهم در ایام صغر که عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب
لغت میخواند و می که او را ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بہاؤ الدین ذکر یا مسم سرہ سماع گفتم ام این قول میگفتم بعد سمعت الموی
کیدی مصرع دوم بآوردند شیخ یاد او بعدہ مناقب شیخ بہاؤ الدین گفتن گرفت کہ آنجا
ذکر چنین و تصدیق نیز گائی کہ آس میکنند ہم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت این
دول او نشست بعد از آن حکایت کرد کہ از آنجا در اجودہن آمد شاهی دیدم چنین چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادت پیای شد کہ خود رفت از انگاہ باز بجمع محبت
شیخ فرید الدین در زمین سینہ او نشست روزی روزی ترقیب می یافت و در وقت
روز باستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد از آن بقیہ تعلیم علی آمد و سیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت علم
حدیث خواند و او را طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد از آن بشوق ارادت
شیخ فرید الدین با جو دہن فوت و در آن زمان بیست سالہ بود شش سپارہ تو قرآن پیش
شیخ فرید الدین بخودیکرد و شش باب از عوارف نیز سنجید و دو تہید و دو شکور سلمی و بعضی کتابها
دیگر نیز پیش شیخ خواند تفلسف کہ وی فرمود چون سعادت پایہ پس شیخ فرید الدین حاصل
کرد و مختمین سختی در دہ کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ اسی آتش فراق و لما خراب کرد
سیلاب اشتیاق جا نماز اہ کردہ بعد از آن خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم و نہشت حضور شیخ غلبہ جا ہمین قدر گفتم کہ اشتیاق پایہ بس عظیم غالب بود و چون
اثر دہشت در من مشاہدہ کرد فرمود کل داخل دہشت ہمہ درین روز بخدمت شیخ بیعت
کردم و عرضہ داشت کردم فرمان بیعت ترک تعلیم کنم و باور او و نوافل مشغول شوم فرمود
اکسی را از تعلیم منع نکند ہمہ کن این ہم کن ما غالب کہ آید در ویش را قدری علم یابد

جده بافت خلافت شریف شد و بدلی آمد و تا شیخ در صدر قیام بود سه بار تخریب او شد
 و در وقت رحلت شیخ حاضر بنوده چنانکه شیخ قریب الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
 و خواجہ قطب الدین در وقت بیفر خواجہ بزرگ عین الدین قدس الله سره را بر هم حاضر نمودند و باریکه
 در بدلی با اشارت غیبی در غیبات بود که الآن فائز او در اینجا است مگر نه که نقل است
 که وی بیفر نمود و در آنگاه که معز الدین کیتباد در اینجا شهر نو بنا کرد و خلق بایرین انبوه شده
 آمد و شد ملوک و امار و سایر مردم بسیار شد با خود گفتیم که از اینجا هم باید رفت درین اندیشه
 بودم که همان روز نماز دیگر جوانی درآمد صاحب حسن لغایت خیف اول سخن که با من گفت
 این بود جمیت آن روز که مرشدی میدانستی که کائنات نمای عالمی خواست شد
 بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
 چنان شود که فساد قیامت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمندۀ نماز آنگاه
 گفت چه وقت و چه حوصله باشد که خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن شد
 که با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد و قدری طعام پیش آوردم خود
 من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این بیت کردم قدس از آن
 بخورد و بر رفت بعد از آن او را ندیدم چون نیت افامست او درست شد حق تعالی او را قبول
 تمام داد و مفاسد و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر روی مفتوح گشت و عالمی از او ایام
 احسان و انعام او فوائد بزرگترند و او خود یرایست و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن
 شریفیش از شتاب و تجاوز شده بود لغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم و دام و شتی و قوت
 افطار اندک چیزی چشید و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که خودی خادم
 عرضه داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر می خورد و اگر از طعام سحر اندک تناول کنند
 حال چه شود ضعف قوت گیرد و درین محل بگریستی و گفتی که چندین سکینان و درویشان
 در کجاء ساجد و دوکان ما گرسنه و فاقد زده افتاده اند این طعام در خلق من چگونه فرو رود
 سخنان طعام از پیش بر میداشتند نقل است که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
 شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیایم چیزی بگویم چون بدلی بردی در مجاهده باشی بکار بودن

پنج نیت روزہ داشتن ہی راست و اعمال دیگر چون نماز و حج ہی راہ و حق دیگر نمیشود
 سن از خدا خواسته ام کہ ہرچہ توان از خداستعالی بخوای بیابے وقتی دیگر نہ بود از برای تو قدر
 دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاہدہ باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
 حجرہ سر بر منہ کردہ بشدہ مبارک ستغیر شدہ سیکشت و این بیت میگفت بیت خواہم
 کہ ہمیشہ در وفای تو زیم * خاک کی شوم و بز بر پای تو زیم * مقصود من خستہ ز کونین ستوئی
 از ہر تو ہرم و ہر ای تو زیم * چون بیت تمام کرد سہ سجدہ بنا و چند کرت مثل این دیدم
 در حجرہ در رنم سر قدم شیخ نہادم فرمود بخواہ چہ بخواہے سن چیزی دینی خواستم شیخ
 مرا بخشید بعدہ پیشانی شدم کہ چہ را خواستم کہ در سماع میرم نقل است کہ وی شب ہنما
 در حجرہ بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودے چون روز شدی ہر کہ نظر بر جمال او
 افتاد وی تصور کردے کہ مستی طالع است و از پس بیداری شب چہ شمار مبارک او سہ
 بودی گویند کہ یہ خبر دین بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است بیت تو شبانہ
 می نہائی یہ بر می کہ بودی اشیب * کہ ہنوز چشم ست اثر خمار دارد * کہ وی نہ بود
 مراد واقع کتابے و ادند در آن بسطور بودا توانے راضی بے لے میرسان کردل و من محل
 بطور ربوبیت است و میفرمود کہ در بازار قیامت کسج کالائی را آنچنان روح نخواہد بود و زیادت
 و لہما نقل است کہ وقتی در قیلولہ بود و در ویشے آمد از بابا زکریا نند شیخ فرید الدین
 را در خواب دید کہ سیف را بد اگر در خانہ چیزی نیست صن رعایت آئندہ واجب است این
 از کجا آمدہ است کہ چنین خستہ دل باز کرد چون بیدار شد ازین حال نقص نمود بر آن شخص کہ
 آن در ویش را باز کرد آئندہ یو وقت شد کہ قدرت شیخ را در غضب دیدہ ام و مرا عتاب یک
 بعدہ اگر از قیلولہ بیدار شدی ہمین دو سخن پرسیدی یکی آنکہ سایہ برگشتہ است و دوم
 آنکہ آئندہ آمدہ است نقل است کہ وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند ہر یک برسم
 نقد چیزی خریدند در آن میان معلی بود گفت این ہدایا مختلف بجا پیش شیخ خوانند نہاد خادم
 نوادہ برداشت او قدری خاک راہ برداشت و در کاغذی بچید چون بخدشت او رسید
 ہر کس چیزی پیش نہاد و آن متعلک کاغذ پارہ بچیدہ را نیز نہاد خادم آن ہدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بدارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمد تشریف خاص
برای چشم ماست آن معلوم ثابت شد شیخ او را به تشریف خاص مشرف گردانید و او را مستطاب
که اگر او را با پیویان من حاجت باشد ما را بگوی نقل است که شخصی از قصبه خود بقصد
زیارت اومی آمد در شمار راه گذرا و بر قصبه بوندی افتاد و در آنجا شش بود که او را شیخ بنون
می گفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدایت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگویی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنم چون بحدت
شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بوندی در ویشی است سلام رسانیده است و این سخن گفت
شیخ منقص شد فرمود که او در ویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد و نقل است
که یک باری سلطان علاء الدین بقصد استخوان خدایت او فصل چند و پرداخت امور مملکت
نوشته و یک فصل بدین مضمون بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانتست و در دین دنیا
هرگز عاجز است از خدمت او بر می آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
ما را باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرض داریم تا با آنچه خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمایند تا برین مقدمه فصلی چند درین باب
نوشته خدایت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشند زیر هر حدیث بنویسند تا ما آنرا
پیر و اخت برسانیم و این کاغذ را بدست خفر خان داد که از جمله سپهان محبوب تر بود و
مرید شیخ بود و داد و خدایت شیخ فرستاد چون خفر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه
نمود و حاضران مجلس گفت که فاتحه بخوانیم بعد فرمود که در ویشان را با کمان بادشاهان
چه کار من در ویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعا گوئی با و شاهان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این معنی بادشاه بعد از آن چیزی مرا بگوید از اینجا هم بروم ارض الله و اسعته
چون این خیر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر
قبول فرمایند من خدایت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
و بدعا غیب اثر است سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاج کرد و شیخ فرمود بنشین
که فایده این ضعیف دو در واد اگر بادشاه از یک در و آید من از در دیگر بیرونم نقل است

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که سلطان سونغ یاران شما جمعیتی کرده اند و مزایر و میان
فرمودن منع کرده ام که مزایر و محلات در میان نباشد نیکو نگرده اند درین باب بسیار
فلو کرده اند و میفرمود شیخ اوصد الدین که راستی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ معلماً
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعلیم باشد چون شب درآمد
شیخ اوصد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و لطاعت و ذکر مشغول شد و هرگز سطور گوید عفو الله عنه این حکایت
مناجات دارد با پنجه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوصد الدین نزد شیخ
شهاب الدین میکردند میفرمود نام آن سبقت پیش من ببرد شیخ رکن الدین علاء الدین
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد و الله اعلم نقل است
که وقتی شخصی رفته نوشت که خطا و لغایت مغشوش بود و بدست شیخ و او شیخ را در مطالعه او
در نگری واقع شد فرمود مولانا را این خط شاست مولانا را بعد از آن پیش آمد و گفت آری
مخبرم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقل است که وی پیش از
رغلت چیل روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و من نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را
مگر میگذازد و میفرمود سیر و سیر و سیر و سیر و یا قبال غاوم میفرمود اگر چیزی در خانه از پیش
نگاه دارد و سیر و سیر و سیر و سیر و یا قبال غاوم میفرمود سیر و سیر و یا قبال غاوم میفرمود
علوته درویشان بود و فرمود این مرده ریک چنگا بدشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب
بده در مال انبار خانه را کشادند و بیانی جسمع شدند و غارت کردند بعد از آن غاوم
عرض کردند که حال ما سکنیان بعد محذورم چه خواهد شد فرمود که شما را در روفه من چندان سیر
که کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر لغیب خود بر خیز و وفات او
بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه شیر دهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و ستائنه رحمة الله تعالی
علیه فرمود روزه رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است اسید و ارکمال است
بعد از آن فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک است که او راه روزه و واقف است

که اوراد وقفه افتد درین محل سوالی کردند که سالک او وقفه می باشد گفت آری سرگاه که
 سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت نماز اوراد وقفه باشد اگر زود کار را
 و ریاید و پاداشت پیوند سالک تواند بود و اگر عیاذ بالله هم بران باندیم آن باشد که راجع
 شود بعد از آن این را بر بیعت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفصل سلب مزید سلب
 قدیم تسلی عداوت فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان
 اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید که نپسندیده دوست او بود آن دوست از
 اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال استغفار مشغول شود
 و بمقدرت پیوندد و هر آینه دوست از و راضی شود و اگر آن محب هم بران خطا اسرار کند و غدر
 نخواهد آن اعراض حجاب کند معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه بگراید
 و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب تفصل میل کشد چه شود آن دوست از وی جدائی گزیند و
 اگر هنوز مستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی که اوراد را و ذوق طاعت و غیر آن
 بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بران لطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و سحر خیز
 پیش از یدت داشت آن هم بتانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیر رود بعد از آن
 تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاواید پس اگر در انابت اسهال رود عداوت
 شود اغوز بالله نهما فرمود طاع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرامیت از نریگی پسند که طاع نیست
 فرمود طاع کیست طاع صفتی است مؤذن پس باشد طاع فرایر حرام است فرمود بعضی ایشان پیر بیعت کرده باشند
 بران پسند نمی کنند تا بر پیر دیگر میروند و بیعت و خرقه او سسم می ستانند نزدیک من
 این چیز نیست بیعت بها نیست که اول یا کسی کرده باشند اگر چه آن پیر یک از احاد باشد
 از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور طاع چیست فرمود که وی مرد دوست
 او مرید غیر مسلح پور ترک او گرفت بر شیخ صید آمد و در خواست بیعت کرد و صید فرمود
 تو مرید غیر مسلحی ترا دست بیعت ندادم او را و کرد و صید مقتدر وقت بود و او عذر میبرد
 محرر منظور عفا الله عنه گوید که در باب منصور مسلح اخبار مختلف آمده و الله اعلم بالحقیقه
 الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر عفا الله عنه فرمود

کان و لیا مقربا عند الله قد زلت قیامه و لم یکن فی عهده من یافقه بیده و لو کنت علی هذا
 الاخذت بیده و انشد اعلم فرمود نظم گم گرایز و دهر هدایت دین و بنده را
 اجتماع باید کرد و نامه کان بخش خواهی خواند و هم از اینجا سواد باید کرد و فرمود
 اگر مرید خیر گوید که من مرید توام شیخ گوید که تو مریدی من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مریدی
 و مرید گوید من مرید تویم مرید پیش از مرید که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود نقل است
 را گوید و است بهمد کلمه نامتک باید اگر از یک نامشاید که یکبار دیگر گشت ده شود و بود
 صبح صادقان صبح است و صبح عاشقان شام و ایامین العشاءین مشایخ از اینجا
 فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیر نتوان داد و اگر نشویند فضا نیست
 و بهتر آنست که نشویند و سیفر شود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکسر
 در کو رهنبرد روا باشد و یا وصیت کند که بغیر ندانے که صالح باشند بدیشان بدینند و
 در سیر الاولیای نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرسود و آوردند
 فرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فرار کردند و سلسله شیخ را
 ورزیر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت یعنی ازین
 طایفه را در میان دزدان بایستاند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
 که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آنهم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز فرمود
 چندین خسته که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را فرمود ارادت داده
 دیگر همه خسته و بزرگ است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده
 بنفیس هم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند میقتاد در سه دیگر کی رس
 پس نظم مستقیم بر کر است باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجہ حسن مرا خلافت داد گفت
 حق تبارک و تعالی داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
 خلافت مشایخ باشد و از وی این کاریکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین شیخ نجیب الدین
 متوکل قدس سره العزیز بر آورد و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سره و هما
 سخت معابد داشت و بنایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ نیز از تلامذہ و متوکل

با وجود عیال و سرزدان و عیش و خوشی کردی تا بجای که ندانستی که امروز که ام روز است
 دین ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید درویشان و غایب
 او جمع آمدند و آنرا پنج چیزنداشت بالای بام رفت بجای شغل شد بادل خود گفتم که انجیندی و زعیل بگذر
 و در فلق سرزدان سن طعاسی نزد و مسافران نیا نیدم همچنین نامراد و باز گردیدند
 میان می بیند که پیر مردی بالار بام می آمد و این بیت میخواند بیت بادل گفتم و لا خضر
 را یعنی + دل گفت اگر مرا ناید بینم + و آن مرد مانده طعام پیش آورد و گفت کوس تو کل
 تو بر عیش میان ملار اعلی میرنند و تو بیت این معنی ملتفت گشته گفت که حق می داند که بسبب
 ملتفت نشتم بسبب باران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خوابه خضر بود شیخ نظام الدین
 اولیا میفرماید که پیش از آنکه من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
 بودم بر خاستم و گفتم یکبار سوره فاتحه و اخلاص بخوانید بپیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
 نجیب الدین انعام کرد من دستم که بسبب مبارک او ترسیده است باز گفتم یکبار سوره
 فاتحه و اخلاص بخوانید بپیت آنکه من قاضی جانی شوم درین کربت بسم کرد و فرمود که
 تو قاضی شعر چیز دیگر شو معقول است که شیخ نجیب الدین روزی در مجلس
 شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در بنا جات یارب می گویند
 جواب می شنوید که بلیک عجبی فرمود و بعد فرمود الار جات مقدرة الکلون یا رب
 همچنین میگویند که فقر بر شما آید فرمود خبر با و بعد فرمود که چنین می گویند
 که در خدمت شما ایدال می آیند درین باب چیزی فرمود و فرمود که تو هم از جمله ایدال
 روزی فقری برو آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری نم نجیب الدین
 متوکل قبر او در راه مقام قطب الدین مقابل مسجدی مندرل که از عمارات سلطان محمد
 عادل است و خانه ایشان و خانه شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرها همین جا
 بود رحمه الله تعالی علیه و علیهم اجمعین سید جلالت الدین بخاری که او را سید
 جلالت سرخ ترک گویند میر شیخ الاسلام بهاو الدین است وی سید جلالت لقب
 مجذوم جهانیا است از بخاریه بکر تشریف آورد و در آن شهر شریف اقامت کرد

سید بدرالدین بکری که از اکابر و اعیان آنجا بود و وصالت کرد گویند که در خواب از جانب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بیشتر شب تیر و ج صغیره سید بدرالدین نیز باین دولت
بشارت یافته جلگه گوشه خود را بوسی عقد تزویج بستان برادران سید بدرالدین با و می بدشدند
پس بیدار چه تشریف آورد سید جلال الدین را اولاد صغری سید بدرالدین با و می بدشدند
و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در اچه هست رحمة الله تعالی
علیه شاه که وزیر قدس سره العزیز از سادات کرویز است و از آنجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده در وفاته او نیز در آنجا است مشهور و معروف نقل است که وی از قبر
دست بیعت ببرد آن داد و آلان در قبر او را بی که از آنجا دست می بر آورد و گذاشته اند و
قدما و مشایخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا است رحمة الله علیها
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بهاء الدین ذکر یا قدس الله سره العزیز
بعد از پدر بر سندان شاد و ترمیمت نشست و بسیاری از اولیا و رسلک ارادت او منسلک
گشتند میرحسینی سادات در آنجا مشهور است مرید او است و در کنز الرموز میخ او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شهاب الدین سرور وی قدس الله سره ها کرده است و در
میخ او می گویند نظم آن بلند آوازه عالم پناه * سرور وین افتخار صدر گاه *
صدر و دین و دولت آن مقبول حق * نه فلک از خوان جوش یک طبق * آب حیوان
قطره بحر دلش * چون خضر علم لدنی حاصلش * معتبر چون قول او افعال او * هم بیان
او گواه حال او * مقتدای دین قبول خاص و عام * دولتش گفته توئی خیر الانام * ملک
معنی میل در فرمان او * هم با سبب و هم میراثان او * و در مدح شیخ بهاء الدین میگویند
سن که روز نیک و بد پیر تافتیم * این سعادت از قبولش یافتیم * که نور الفوائد
از ملفوفات شیخ صدر الدین است که یکی از مردیان او که خواجه ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در آنجا می نویسد سن و صایا شیخ صدر الدین الی بعضی المریدیه در کلام
قدسی رکایت عن الله تعالی رسول علیه اسلام میفرماید لا اله الا الله محضی نفس و سلم
آسن بن عذابی یعنی کلام لا اله الا الله حصن من است هر که در آید در حصن من امین گردد و از عذاب

سن و حسن چهارست چهار است که کرد بر گرد و گیر و ناماگاه نگاه دارد و نگاه ندارد
 و حسن است که کرد گیر و نگاه دارد و در آمدن درین حسن بر سه نوع است ظاهر و باطن
 و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جای جز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خفیم شوند یا دوست بغیر
 حکم او هیچ نفع و ضرر و غیر و شر نتواند رسانید قوله تعالی ان الله یفسد ما یشاء
 و یصلح ما یشاء و لا یستطیع ان یشاء الا ما یشاء و لا یحب الا ما یشاء و لا یستطیع ان یشاء الا ما یشاء
 از مرگ بزندگانی و درین سراسی فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم برورفته
 قوله تعالی کل من علیها فان یبانی ندارد و بستی و نیستی آن اتفاقی نماید و باطن آن
 در آمده باشد حقیقت آنست که از روی هشت و خوف و دوزخ در دل نیار و خرق قز و گیر
 فی مقدر صدق عند لیک مقدر چون آنها رسد هشت خود در تیغ او گردد و دوزخ از وی گریزان
 باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الانام العارف صدر الحق و الدین رضی الله عنه فی بعض
 و صایاه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایسان
 آوردن است بدانچه او ایمان آورد و ثابت بودن بر آن ممکن نگردد الا بدانکه بنده
 بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بر زبان اقرار آرد بطوع و رغبت با محبت و معرفت
 که خداوند بیل و ملائکی است در ذات و یگانه است در صفات خود و موصوف است
 همیشه بصفت کمال قدیم است با جملی اسما و صفات و افعال و منزه است از ادراک
 او نام و انعام مقدس است از وسوسات حدوث و عوارض و بسام همه عالم آفریده است
 چونی و یگونی بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و چیزی نماند و هیچ چیز هیچ و به
 بد و نماند چنانچه بران صلوات الله علیه فرستاده او نیند و محمد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فاضل بین جمیع پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و در آن هیچ
 تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیاید اما آنچه در نیاید تسلیم باید کرد تا
 درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه اسلام خواست و دانست و بکیفیت مشغول گشت
 و اگر بر تامل موافق آیات و اخبار محکم حل افتد و او باشد و علامت صحت ایمان بر دل آنکه
 اگر نگوئی کند نشاء شود و اگر بدی کند بدش آید و علامت استقامت ایمان یقین با کفری او شود

درست تر باشد نیز در اوراد جز ایشان از روی ذوق و حال نه از روی علم و ایمان و
 حال قدس سره فی وصایایه لبعض المیرین هیچ نفسی بی ذکر بر نیارده که بزرگان گفته اند
 هر که از نفسی نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از وسوسه و حدیث بنور ذکر
 گیرند چون بدین صفت مدام ذکر باشد و وسوسه و حدیث بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
 در دل فرو گیرد و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر باشد و نور بدو دل بنور یقین منور گردد
 و اینست مقصود طالبان و مقصد سالکان مرام این کار نیست کمون هر که اراده
 و ایضاً فی وصایایه قدس سره قال اعد تعالیایها الذین آمنوا ذکر اعد ذکر اکثری
 اذا اراد اعد تعالی لجهده خیر او گفته عبد اسعید او گفته که ادم الذکر باللسان مع مواعظ
 القلب و رفاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا یسکت القلب
 و هو الذکر اکثر من الاصل العبد لذلک البعد الذبیری من التفاق الخفی المشار الیه بقوله
 علیه السلام اکثر منافی استی قوام با ارادیه اتفاق الوقوف مع غیر الله تعالی و تعلق بالانسان
 بسواه فاذا وفق العبد لتجربته انظر عیا لا یحیل ثم عمالاً یجد و اکرم تبصره الباطن بتجلیته
 عن الخاطر البروتیه و لا خلاف المذمومه یوشک ان یحلی نور الذکر فی باطنه فبقطع عنه
 الوساوس الشیطانیة و الهویس النفسانیة و تجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره محلی شایع
 المذكور و بدهی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التي تمهد الیهما اعناق ارباب محافی اللهم من او
 لا یدی و الا بصار من الامم و اعد الموفق و المعین و اعد علم بالصواب آمین شیخ زکریا ابن
 ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بهاء الدین ذکره یا قدس الله اسمه ارحم
 صاحب سجاده را سیتین شیخ بهاء الدین است و رضا وی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
 تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در جمیع الاخبار و اخبار الانبیاء و مریدین و اولیای بعض
 رسایه لبعض المریدین مقرر آن عزیز باد که مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صورت و صفت
 و حکم و صفت راست نه صورت را ان الله لا یخطر الی صورکم و اعمالکم و کان سبط الی قلوبکم
 اما حکم و صفت بر سبیل تحقیق و در آخرت صورت نه بند و چه آنجا حقایق شایع گردد
 و این صورت تسلطی نشود و هر کس را در صورتی که ملایم صفت او باشد حشر کند و پس از آن

باجور یا خیران طاعت در صورت سبکی بر انگیزند لکن مثل انکب و چنین صاحب علم
و تقدیر و پیشین را در صورت گرگی بنید و صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب غل و حسن
در صورت خکی نکشفنا عک خطاک فیصرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم از این فضا
و نیمه ترکیه نیاید هنوز او در عداد بهایم و سیاح است اولیک کالا انعام علی اسم اصل و ترکیه
نفس مصل نشود مگر با التجار استعانت و حضرت عزت و مابری نفس این نفس لا بارقه بالسودا
رحم و آن در جیم فصل و رحمت او و سنگیری و نکند ترکیه مصل نشود و لا فضل الله علیکم و رحمة
باز کی شکم بعد از علامت ظهور این فصل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خود بنیاد کند و پرتو
از انوار عظمت الهی که همه مکونات و جنب آن متلاشی است بر در و نه او بتابد تا همه دنیا
و بزرگها آن در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل و سنگه ناید چون این حالت بر در و نه او
او را متابعت کامل بخرم مصل میشود بعد و فرمود مولانا خیر الدین از علوم قاسمی مالی
اما از علوم عالی عالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علا الدین
به اهل تشریف آورده بود و شیخ نظام الدین قدس سره در آن زمان بر سندان شاد و بیست
یادداشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص ملائکی که در قنای شهر و بل
واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
پرسید که کدام کس از اهل شهر شمارا اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقازی در میان بود بعضی گویند که مقصود او
از طلبیدن شیخ رکن الدین خشم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
رفع توهم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت در سیر الاولیا مذکور است که بعد از ان ملاقات
سیان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از بجائی که بر لای
ناز معین داشت بر فراست پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبره خود
که در آن زمان عمارت می کردند تشریف داشت تا گاه آواز آمدن شیخ رکن الدین برخواست
شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین شعیف بود

شیخ

اول

هم بر پاگی که بر سوار آمده بودند شسته اند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پاکی
 او شستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد که
 اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر ازان است که از الفاس شرعیت ایشان نفی بردار
 شود بنده را حرفی بخاطر می رسد که ملکیت و هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدین
 چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً ملکیت آن باشد که بعضی از کمالات و درجاتی
 که بخباب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند صحبت صحابه
 صفا شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که ملکیت آن بود که بعضی از فقر
 بدین که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
 میگویند که مقصود این بزرگواران آنچه فرمودند واقع بود بیکدیگر و شیخ رکن الدین فرمود که آمدن در اینجا برای تکمال است
 است و عرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است اینچنان است در سیر الاطراف
 محرم طوره و جیاهند عفی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که موقوف
 بر صحبت اصحاب صفا بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجه است
 نه کمال ذاتی ما شاپس قال هر دو سخن یک باشد و الله اعلم بعبده طعام در میان آمد
 بعد فراغ طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جامه باریک
 که عکس دینار بایرون می افکند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
 استر و هبک شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من هبک یعنی در برب سبب
 ستر و هب و قباب مال درویش است تا از نظر عوام ستور باشد شیخ رکن الدین
 در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا بشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
 در مرض بجهت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هر کس بجهت
 دریافت سعادت حج سعی کند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
 بعد ازان شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
 طاهر احکمت آنکه ما سه سال در مدینه داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت جمیع
 بوطن اصلی فرمود و غیر الحباس نقل از شیخ نفیر الدین محمود می کنند که فرمود و آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق و الدین از ملتان در دہلی آمد قلندران و جو العیان رسیدند و قلندر
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرستاد جو العیان بخواستند که شیخ ما را خج
بده ایشان چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سر قوم است اورا سپہنہی باید اول مال می یاب
تا این طایفہ ہر چہ طلبند تواند داد قلندران این زبان شربت طلبیدند اگر بر درویش
چیزی نباشد از کباب و دہان ایشان بدگویند و بیرون روند یعقوب قیاس گرفتار شوند و دم
علی سے باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
می باید تا بادرویشان از مال چند رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ شیخ صلاح الدین رویش
قدس سرہ العزیز مرید خلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبہ
یا شیخ نصیر الدین معاصر و ہمہ سایہ بود انجہ از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ یہ شایخ از اند
او تکلیف میر رسید شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت شایخ خود بخل میکرد و بر می داشت
مخلات شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیش سے آمد و دوی از ملتان بدہلی آمد
و ہمین ستوطن شد و وفات یافت بمقرہ او نزدیک بمقرہ شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات از بسیت و دوم شہر صفر است و مناجاتی بہست در مردم کہ آزار مناجات
شیخ صلاح گویند و در انجامی نوب الہی بجزست آن وقت و ساعت کہ صلاح درویش را
فیل سفید خواندی الہی بجزست آنوقت و ساعت کہ صلاح درویش را در زیر درخت
بر در مقام امر و اہم اللہ تعالیٰ بفریک اسلام گفتی و امثال این کلمات دیگر بجزست
آنکہ است کہ جوانی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بسیار خوش شکل و خوش قنار
بود و ناگاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن خرم بر سرین اسب نقش گرفت شیخ بران
جوان غضب کرد و دوی از اسب نیفتاد و چون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ
صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رحمتہ اللہ علیہ و امیر اعلم مولانا می بدالدین
اسحاق بن اسحاق الدہلوی قدس سرہ خادم و خلیفہ و داماد شیخ فرید الدین است
قدس سرہما از شایخ زمان خود بود و در زہد و ورع و فقر و مشق سبے نظیر بود و در اول
حال در دہلی تحصیل علم میکرد و در طالب علمان خویش طبعی و جدت دین ممتاز بود و بعد از

در زماني حصيل علم است ام که در اينچه طالب علمان بود استندان شهر منور افندي بنو اند متوجه بخارا
شد چون با جودين سيبا آوازه کمالات شيخ فريد الدين راشيده مشتاق خدمت او شد
باري داشت اورا بران آورد که ملازمت حضرت شيخ نمايد چون ملازمت او مشرف شد جميع
فصائل را که کسب کرده بود و در جنب کمالات او کم کرد و عاشق جمال او شد شيخ اورا چون
قابل ديدي بخادي و داناوي خود مخصوص کرد و ايند و تربيت کرد و خرقه ملافت بخشيد گوينا که وي
اکثر احوال را گرچه بودي و چشم تر و دشتي روزي اين بيت ميخواند بيت پيش صلابت بخش
روح قطعي نميزند اسي زهرار صوره کم پس تو نو ايو منزلي به تمام روز و ذوق اين بيت در عالم
تجربه چون وقت نماز شام در آمد شيخ اورا اماست فرمود مولانا نازر اشرف و ع کرد بجاي
قرأت بعين بيت بر زبان او گدشت او بهيوش افتاد چون بهيوش باز آمد شيخ باز اورا
اماست فرمود و بر اساله اميت سمي بسمر الاوليا که محفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
علم تصرف کتابي نظم کرده و عنايت تحريف و فصاحت را در انجا کار فرموده اند و ابوابي چند
که در آخر آن کتاب افشا نموده در سير الاوليا سطور هست و در آخر کتاب نظم خود با التماس
شيخ نظام الدين چند سوره فرستاده سمي و قرايم في العظم العزى الامام الرباني نظام الدين
والدين محمد بن احمد و اخلاص الرضيه و لتسلي السنيه مملات و دن شامه و آثار و عمنه
فصايله و انواره و اني و ان كنت قليل البضاعه في هذا الضاعه ولكن النفاق في انظمه کان
لاموسن هو و حبيب الانبياء کسی النامة بين يدي سليمان و بهود اسم فضل التمس من هذه الاظم
مع کبر قدره و کعبت ذلک استلالا لامره و انا انصف الفقراء الى الله اعني اسحاق بن علي
الدهلوي خطبي رجاء ان يذکرني بصلاح و عايد جاد او مصلحا من وي در صحن مسجدی جامع ميکنم
او دهن است که ميشتراحوال در انجا شغول بودي رحمة الله تعالى عليه و على جميع اجمعين
شيخ جمال الدين احمد النوي الخطيب افتاب او با امام اعظم ابو حنيفه کوفي است
از اعانتهم خلفار شيخ فريد الدين گنج شکر است قدس سرها و شيخ فريد الدين گنج شکر
دو از ده سال محبت او در انهي بود و در حق او فرموده است جمال جمال است و گاهي او ميگويد
جمال ميخواهم که اگر دسر تو بگردم و برگر ايشخ ملافت داري بروي فريادي اگر او قبولي

کردی خلافت اور دست شادی و اگر ارد گردی بد شیخ اور قبول نکردی و فرمودی پاره کردی جمال را فرمودی نتواند
 درست کرد روزی شخصی از هائسی بخدمت گنج شکر آمد از وی پرسید که جمال با چگونه است عرض کرد
 که خفته مرزان روز که بخدمت تملایموند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
 داده است و اگر تکیه با ملاهای سخت میکند شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش میباش
 از علت است که او از انروز که این حدیث شنیده بود القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر
 البیرون بغایت لطف بودی و سبب این وعید بقرار چون بچار رحمت حق پیوست بعد از
 چندگاه خواستند که بر بالای قبر که کنند می بمانند کاریدن گرفتند چون نزدیک بجد رسیدند
 غرض بجانب قبله میداشت که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان
 پوشیدند و آنرا بستاندند و عمارت کردند قبر او در عقبه هائسی است تا کسی از او لا خود در
 یک بعد غفنه اند **فصل** است که او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
 که چون مرا در گرد کرد و دو فرشته ای اب آمدند و دو فرشته دیگر در پی ایشان آمدند فرمایان
 رسانیدند که ما اورا بدو رکعت صلوٰۃ الروح که متصل سنت نماز شام بقراءة سورة بروج و طهار
 بعد از نماز میگزارد بآیه الکرسی که بعد از فرض می خواند تحشیدیم رحمة الله تعالی علیه
 پس ای طالبان راه خدا و طلبکار دیدار مصطفی شمار نیز لازم است که بخواندن این نماز مشغول شوند
 و من که بود از ختم او را و این ادکار در شروع موده ام برای همین آگاهی نموده ام و الا درین کتاب احتیاج این
 بیان نبود شیخ بران الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین با منوی است قدس سره آورده اند که چون
 شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را بخدمت شیخ فرید الدین آور و در لطف و غایت
 بسیار نمود و خلافت نام و مصلای و عصا با نعمتی که شیخ جمال الدین روان کرده بود شیخ بران الدین
 عطا فرمود و بخدمت شیخ نظام الدین اولیا و وصیت نمود و بزرگی بخدمت شیخ نظام الدین آید
 و تربیت یافتی و تا شیخ نظام الدین در بدر حیات بود یک مریه بهم گرفت و شیخ جمال الدین ایک پسر بزرگ بود
 و شهنشاه که دیوانه شده بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود که گاهی که پیش آمدی و بهوشیار ایمن
 گفته روزی از او شنیدم که میگفت اعلم حجاب الله الا کبر دانستم که او بخوب حقیقی است و بیان
 این جو از و پرسیدم گفت علم دون حق است و هر چه دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سرد مرید شیخ فرید الدین است کج شکر آورده اند کہ ملکی از اچہ و مانان بدست وی منتقل
 نذر شیخ فرستاد و پنجاہ تنگہ پیش خود نگاہ داشت و پنجاہ تنگہ پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
 عارف قسمت برادرانہ کردی عارف شرمندہ شد بر فوران پنجاہ تنگہ کہ مہمان داشتہ بود
 حاضر آورد و بجز بسیار کرد و مرید گشت و محالوق شد بعد از ان در خدمت راسخ شد و استقامتی
 حاصل کرد شیخ اورا اجازت بیعت کرد و در حد و سیوستان فرستاد رحمتہ اللہ علیہ شیخ صابر در
 سیر الاولیائی نویسد کہ او در دیشی بود ثانیہ قدیم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین بود
 کہ اورا اجازت بیعت میکرد بلفظ مندی فرمود کہ بر بہو لہا خواہی کرد یعنی زندگانی خوش خوا
 گذرانید و مہمان بود تا زنده بود عیش و خوشی میکرد تا نیند او مردی خوش باش و کشادہ رو
 بود غالباً این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است کہ داماد شیخ فرید الدین و خلیفہ او بود قبر او در
 کلبر است و سلسلہ شیخ عبد القدوس و غیرہ بوی منتهی میشود ذکر او در سیر الاولیاء ملاحظہ
 و آنچه کردہ ہمین شیخ صابر کردہ بران بنیہ کہ در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او غالباً از غربت
 نیست تواند کہ مراد وی شیخ صابر ہمین شیخ علی صابر باشد و اللہ اعلم خواجہ نصیر الدین
 پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و برزراعت و خیر آیت
 کہ لقمہ ملال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد و رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ مولانا
 شہاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرہا بود نور علم و فضائل داشتہ بود و پیشتر احوال شہادت
 شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند کہ فرمود میان من و مولانا شہاب الدین قاعدہ محبت
 بستی مستحکم بود و وقتی لشکر عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افتادہ میفرمود ہمانا
 آن لشکر بود و بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونہ واقع می شد و من لشکر دیگر پیش
 شیخ نجیب الدین متوکل دیدہ بودم مرا از ان یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین لشکر بچہ دارد
 اگر این سخن در خاطر گرامی شیخ کران آمد بلفظ مبارک را نہ یعنی در ویش را قوت شیخ لشکر بچہ
 نیست من ندانم کہ این حرف را نسبت بکہ میفرمایند چون ظاہر شد کہ مرا سبکونی بہ خاتم و شہادت
 کردم و در پای شیخ افتادم گفتم نفوذ باللہ کہ مرا مراد آن باشد من لشکر دیدہ بودم از ان یاد
 آمد مکایت کردم بر چند معذرت میکردم اثر سپہ رضائی مہمان در شیخ ظاہر بود من مضطرب و

از مجلس برآمدیم بسیار ایستادیم راحی که مر آن روز بود تا بر رسیدیم برسد پای تو ایستادم که خود را
 در آن چاه اندازم باز تامل کردم و با خود گفتم که ای مرده گیر ایما این بدنامی میا گنگه یار گیر
 همچنین در محفلت و حیرت بودم ما قبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخواست نظر
 بتر باز گفتم انگاه خوشنود شد و مرا پیش طلبیدند و مرحمت و شفقت نمودند فرمود انیکه که
 برای کمال حال تو کردم که بر شطاطه مرید است انگاه مرا خلعت فرمود و بکسوت فاضل
 شرف گردانید شیخ بدر الدین لیمان اشهر و اولاد شیخ مزید الحق و الدین عبدالعزیز پدر باقی
 برادران و مریدان بر سجاده خلافت نشستند اورا نسبت ارادت بخاندان چشت است
 خواجہ روز و خواجہ غور که از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
 در اجود من تشریف آوردند و شیخ بزرگ و تینا مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
 کلاه ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سره العزیز و رحمة الله
 رحمة و استقامت نظام الدین قدس سره او را شیخ فرید الدین از جمله پسران دوست تر
 دشتی وی لشکر بود و وقتی که شیخ رحلت میکرد وی همراه غیاث الدین بلین و رقبه پسر
 بود همان شب که رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطه آنکه دروازه حصار بسته بودند درون نماند
 آمد و شیخ را در آن حالت دریافت مصباح که خنجر از شهر بیرون می آوردند و رسید فرزند
 دیگر خواستند که شیخ را بیرون شهر در میان شهدا دفن کنند او مصلحت در آن دید که حد آنجا
 که حالا مقبره شریف است دفن کنند همه برای او اتفاق کردند و در هر یک کفایت بشناخت
 پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمة الله علیه خواجہ یعقوب پسر غور شیخ فرید الدین مشهور
 و معروف است نسبت به کبر داشت و بطریق اهل طاعت و تقی باقی بر عکس آن بودی که خلق
 نموده می در سیر الاویا رسیده که او را در اثنای راه امر و همه مردان غیب به بودند رحمة الله
 علیه مولانای را و قدس سره العزیز مرید شیخ فرید الحق بود شیخ نظام الدین
 ذکر او بسیار کردی که مردی بزرگ بود می فرمود و وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیشین حد
 یک با و اع شد و یک جایرون آمدیم او در راه گام بلند زد و پیش رقی و به نماز مشغول شد
 تا آنکه من بدو میر رسیدیم چون مزاج او معلوم شده بود ما پیشتر می شدیم و او در نماز بود

بسم الله الرحمن الرحیم

همایک کرده یا فو کرده می رستم او از عقب برآر سیدی و از با یکدشتی یکد و کرد و پیشتر رفت
 باز بنهار مشغول میشد و در درختان چهل و بیابان راه غلط نکردی نقل است که وی بعد از
 نماز با مداد از خانه بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی آهوان می آمدند
 و گرد بر گرد او ایستاده و در چشم در و نهاده تا شامی آن سیکر و نذر رحمة الله علیه و قدس
 الله سره الغزیر مولانا می رضی الله بنصور قدس سره در ویشی کامل بود شیخ نصیر الدین
 محمود میفرماید بزرگی بود و او راوده او از حمت شد چنانکه ساختگی و تخمین و تکفین او کردند
 مولانا را و او را و مذکور و این مولانا رضی الله بنصور هر دو سر احافر شدند گفتند که چون
 بر سر او آمدیم بچنین نگذا ریم صحبت او بخوابیم بعد مولانا رضی الله بنصور گفت یک طرف
 مریض شای قبول کنید و یک طرف من مولانا را و او و طرف آن قبول کرد و مولانا را
 رضی الله بنصور طرف پایان هر دو نشستند و چیزی خواندند و بعد برخواستند و دست
 آن مریض گرفتند و گفتند بر خیز در حال برخواست و صحبت یافت رحمة الله علیه مولانا
 کمال الدین زاهد محبوب بود کمال و سر و تقوی و داینت شیخ نظام الدین اولیا
 مشارق را پیش او ستد کرده است و او پیش مولانا برهان الدین طنجی و او پیش
 صنعت و مولانا می کمال الدین زاهد و در ذیل مشارقی که شیخ نظام الدین اولیا از او
 سماع دارد و اجازت نامه بخط خود نوشته است و نسخه آن در میرالاولیا مسطور است
 نقل است که سلطان غیاث الدین بلبن از روی آن کرد که مولانا کمال الدین
 را پدر امانت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دین
 و صیانت شما اعتقاد تام است اگر با ما موافقت کنید و منقلب امانت قبول کنید محضر
 کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و قوفی تمام حاصل شود و مولانا فرمود که در اجازت نماز
 چیزی نمانده است اکنون بادشاه چه خواهد کرد این هم از ما بود و مولانا چون این جواب را
 و مهابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت سار با و گردانید رحمة الله علیه
 شیخ نوبر الدین ملک انیسیران شیخ بزرگ بود باصل از دار است و از انجا بازن پیر خود در و
 آمده او از مشایخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا زیارت رفته

روسی آمد و ظاهر آنست که زبان حیات او را نیز دریا فتنه باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که یکی فرمود پیش ازین که من در مسجد کلوکری بنماز جمعه میرفتم روزی هوای تابستان بود و من صلاهم را در آنجا اندر دو کاسه نشستم در خاطر من گذشت که اگر مرا یکی بودی من بران سوار میرفتم بعد این بیت شیخ سوری را در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم و سندان راه بجای بنبر و هر که باقی را رفت پس از آن خطره تو به کردم بعد از سه روز خلیفه ملک ایران رحمه الله علیه با دینا بر من آورد که این را قبول کنید من او را گفتم تو مردی درویشی از تو چگونه قبول کنم او گفت سوم شب است که شیخ ملکیار پیران مرا در خواب میفرماید که ایان پیش شیخ نظام الدین به بر من او را جواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آوردند منم که فرستاده حق است قبول کردم بعد از آن اسب از فناء ما گشتند من میگویند در وقتی که شیخ ملکیار پیران بدلی آمد در آن جای که مقام اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسه قلندر سی در آن زمان بود با دینا سر کرد او گفت مرا پیر من فرستاده است او حجت طلبید مسافت از بدلی تا آنجای که پیر او بود پس در بد بود در اندک زمانی که نه بر محمد است عادت بود از آنجا خبر آورد و از آن روز او را ملکیار پیران گویند رحمه الله علیه و انشاء الله عالم بالعباد شیخ ضیاء الدین رودی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند که در روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت او رفت سلطان قطب الدین انجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود از شیخ ضیاء الدین رودی شنیده ام که مرا یاری بود او را در سماع عالی و ذوقی بود بعد از نقل او در جواب دیدم که در محبت مقام رفیع یافته است فلما معلوم شستنه شست آن مقام کردم و پرسیدم چرا معلوم شستنه گفت این همه یافته ام فالذوق و عالی که در سماع بود نمی یابم روضه او در راه مقام خواجه قطبیه الدین مقابل مجید سلطانی محمد عادل است رحمه الله علیه شیخ شرف الدین کرمانی قدس الله سره و لغزیز ساکن قصبه

سرسری بود شیخ نظام الدین اولیا میفرماید که بنده تمام قولی از و شنیدم که در دوزخ می
 بود و او پتی شنید و آنست که کشید و جان بحق تسلیم کرد و رحمت الله تعالی علیه سیدی سلیم در
 زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود و مریدان و اتباع بسیار داشت و مردم
 طعام می داد و غوارق می نمود و بعضی مردم را بروی کمال کیمیا بود و بعضی اعتقاد لقرت
 و کرامات و بعضی را گدن سحر و شعبده و اورا قلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
 جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او باده و خیار بی اندازه شاد و عالم تاریک گشت سلطان
 جلال الدین را بمشاهده این حال با وی اعتقاد سس که بنود پیدا شد و اسلام شیخ ابوبکر
 طوسی چندی شریعت قلندر به داشت میان او و شیخ جلال الدین بالسنوی لغایت عودت
 بود چون از بالسنی زیارت خواجه قلب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
 که بالاسنی آب چون است نزول فرمودی و محبت های درویشان داشتندی و سماعها
 کردند شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس دشتی نقل است
 که وقتی شیخ جمال الدین از بالسنی آمد مولانا مسام الدین اندینی که شیخ القضا
 و الحظای بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد و بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
 مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوئی که من بچ میروم در بقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
 مسام الدین پرسید که آن باز سفید پا چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
 او قصه و آروشی جمال بهم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو بر تو
 من هم پیروی و این رباعی را بشیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرایی ترا سرم نثار اولتر
 یکسر چه بود بک نثار اولتر در غار وطن به از جو تو نگرا زانکه ابوبکر محمدی بلغار اولتر
 قبرا و هم در خانقاه اوست نیز از و ترک به بهمه الله علیه شیخ فرید الدین نیره سلطان التاجین
 شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سیاده بد نیز رگوار خود است و در طلب حق
 و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
 و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدلی قدوم آورده و ساکن گشته قبرا و در فناء شهر قدیم
 است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی کمیندل واقع است و منزل او هم در آن جا بود

شیخ عبدالعزیز پیر شیخ حمید الدین است رحمه الله تعالی در مخفوان شباب در حالت سماع جان فانی
 لیلۃ الرغائب در فائزگی از موفیان صحبت سماع بود قوالان این صلیت را بر خواندند و صلیت
 جان بدو و جان بدو و جان بدو فایده گفتن بسیار نیست به نفع بزرگ گفت و آدم و آدم
 و جان بحق تسلیم کرد و آنرا علم شیخ علی کرد قدس سره در سیر الاولیاء نویسد که سلطان المشائخ
 فرمود وقتی در بانسی رسیدم و در آن ایام شیخ فرید الدین قدس سره را روزه و آوادی بود
 خیرم فخر خود شیخ علی را همان داشت در اشامی آنکه هر دو بزرگ هم بقدر شدند بخاطر شیخ علی
 گذشت چه نیکو بودی که شیخ فرید الدین را صوم و روم بودی شیخ فرید الدین آنرا با شریک
 دریافت بر فور دست از طعام برداشت و من شیخ علی کرد در خط میرفته بود و مدفن نیز عجا
 است رحمه الله علیه مولانا نورزیک قدس سره ذکر او قاضی سماع و طبقات ناصری برنگی آورده
 است که از انجا تنقیص حال و شیع مذہب اول لازم آید اما در فوائد الفوائد مذکور است که
 شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرموده است که بعضی علما در باب او چیزی گفته اند اما
 از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر بعضی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده
 دنیا دیدی و او را مخفی کبر بود اما دست کسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاہد
 او را قلمی بود و تداف هر روز یک درم مولانا را بدادے و به معاش او همان بود وقتی
 سلطان رضیه بر وزری فرستاده بود چوبی بدست داشت بان چوب ویرامیزد و می گفت
 این صلیت از پیش من میرید و چون بیک رفت مردی ازین دیار آنجا رسید و من برنج خیرت
 وی بردستد و دعا کرد و آنرا در دل گذرانید که همان بزرگیت که در دلی آن قدر زرد کرد
 این ساعت این قدر برنج قبول می کند مولانا نورترک گفت ای خواجه تو فکر را بدلی قیام
 لیکن دینتر آن روز جوان بودم آن قوت وحدت کجا مانده است این ساعت پیر شدم و جویب
 اینجام است فرمود که از شیخ فرید الدین شنیدم که من تذکیر او شنیده بودم چون در بانسی رسید
 و تذکیر آغاز کرد من فرستم تا تذکیر او بشنوم آن جانتی که من پو شنیده بودم و پاره و هیچ دست
 میان ملاقات نبود همین که در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد آغاز کرد که ای خیرات سخن
 رسید بعد از آن مدتی آغاز کرد که هیچ پادشاهی را نکند که مولانا شیخ نظام الدین

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم اهلوان آن مردست بزرگ در آن بود قاضی
قرآن و صاحب ولایت روزی باشا کرد آن بهم در قمار بود و در راه درختان آنک بار
گرفته بودند ایشان آنرا شکستند و دست کرده آمدند مولانا را فطرافشا و گفت بردست تو خیار
گفت نه باز آنک است مولانا گفت نه خیار هست شاگردان گفتند مولانا آنرا بدست خود
شکسته ایم باز آنک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت بیاید
خیار بردست مولانا دادند مولانا کار کشید و باره کرد همه را داد و خوردند خیار بود از حضرت شیخ
نصیر الدین رحمة الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسری و مولانا را تخلص الدین معاصر بودند و بودند
آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کسری نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد از آن فرموده در بیان
بزرگان بسیار بودند رحمة الله علیه جمیعین و اسلام خواجه علی قدس سره مریشیم حلال
تبریزی و نعمت از او یافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین او را
قدس سره محضیل علم تمام کرد و والده او بدست خود ریمان رسید و دستاری از آن بافید و
طعای ترتیب داد و علماء و مشایخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستا بر کف دست مبارک
کرده در مجلس درآمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی یکسره دستا بر دست خود گرفت و دوم شهرت
شیخ نظام الدین داد و آن دستا بر است بر سر نسبت و سر در قدم خواجه علی آورد و خواجه علی او را
دعا کرد که حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و بهنهای مهت برساند و قصه برایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت رخصت فرمود
که خلق بدو آن را در بنهاه توست گذارم و در خیر الحیاس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
فرمود در بیان آن دو علی مولی بوده اند علی مولانا خرد و علی مولانا بزرگ و این که بر شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکه او را در وقت الیاس دستا بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیدند
علی مولی بزرگیت فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود که علی مولی پنج مد است
این پنج وقت نماز گذاردی و بس آماصا و بود نماز شیخ و علماء و خلق و گیر و بر برگ نیک کردند
و پای او می بوسیدند قبولی درو پیدا شد و بود هر که او را دیدی تحقیق داشتی که مرد خدا تعالی است
رحمة الله علیه خواجه حسن افغان از مردان شیخ بهاؤ الدین فرمود که است قدس سره از شیخ نظام الدین

اولی فرموده است که او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و ستمی وی در کوگی گذشت
 و سببی رسید و آن بکر گفت دام پیش رفت خلق بجاعت پیوست خوابه حسن نیز در آمد
 اندک کرد چون نماز تمام شد خلق باز گشت وی نزد یک امام رفت و گفت ای خوابه تو در نماز
 شروع کردی و من بنویسم تو از بنجامی رفتی و پرده با خریدی و باز گشتی و این پرده بنمای
 مردی را از انجا بلدان آمدی من و نهال تو گشته گشتی آخر این چه نماز است شیخ نقی الدین
 در سن سده شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب دانه الاستغراق بود بمراقبه او را خیر چیزی بنموده
 این است که این روز که ام روز است و این ماه که ام ماه است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
 گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس تلم برداشت متحیر ماند خادم دانست که شیخ نام خود
 فراموش کرده است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعد از شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
 در مسجد حبه رفت بر در مسجد رسید با میثاد و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش
 کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ اینست بعد پای راست
 در مسجد نهاد رحمه الله علیه شیخ بران نشی الدین قدس سره و فرمود القواد میگوید که وی نشاندی
 کامل حال بود اگرش کردی بنجیدت او بیامی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا
 چیزی ترا بیا موزم از آن سه شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا و علم خالی ماند شرط
 دوم آنست که ناهه کنی اگر یک روز ناهه کنی دوم روز ترا سبق بگویم شرط سوم آنست که چون مرا
 در راهی پیش کنی و همین سلام کنی و بگری دست و پا افتاد و تعظیم زیادت کردن و میان راه کنی
 مولانا ای علما و الدین اصولی بجایست بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
 خیر المجالس مینویسد که شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علامه و الدین متام کرد مولانا فرمود
 مولانا نظام الدین بعد ازین دستاره بنده است شیخ سه چهار گری می بست و دستار میسیر بنویس
 تمام در ذکر خواج علی مذکور شد در خواج القواد میگوید مولانا علامه و الدین کودک بود و در کوچه آراکوپا
 بدانون میگذشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بردی افتاد او را بخواند و جامه خود
 که پوشیده بود او را پوشانید آنهمه اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را
 کینزگی بود و فرموده که آن کینزک میگردید مولانا میگوید که چرا میگردی گفت بسری دارم از و جدا

افتاده ام مولانا را از خانه بیرون برد و پیوسته راه می رفتی که او از آنجا بود بگذشت و رفت و ایام آن
 میگویند که آنجا که در کعبه ایستاده بود برین تری رسید چشم پر آب کرد و فرمود که علماء را بیرون بکنند و از آنجا
 نباشد تا آن وقت که او چو کبریا در میدان است برکت کند علیه و نیز در غیر الحاس میگویند که
 شیخ نصیر الدین محمد دیر فرمود که مولانا علامه الدین اصولی هرگز از کسی چیزی نپرسید و اگر کسی
 آنکه وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بپرسیدی در خدمت مولانا بود و به الامور
 بود و مولانا نشسته بکناره میخورد و درین اثنا مریض در آمد مولانا علامه الدین اصولی علیه السلام
 و الفخران بجهت که مریض بر فقر او اطلاع نیابد بکناره میان دستار پنهان کرد مریض همچنان
 راست کرد مولانا دستار فرو داد و تا مخلوق شود بکناره بر زمین افتاد و روزی آن مریض قصه
 را با یکی از بزرگان عصر در میان نهاد آن بزرگ چندین مایه و چند مبدوی روغن هنر چنین گفت
 مولانا فرستاد مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن آن مریض را بخود طلبید و ملاست کرد
 و گفت تو باز دیگر برین نیای بعد از آن مریض مردم را شفاعت آورد و شرط کرد که بعد ازین سه
 درویشان قاش نمانند تا با روی دیگر او را بخود راه داد و رحمت الله تعالی علیه قاضی خیال لغتانی بدو
 بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرمود که وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رستم
 را علیه السلام در سوادید او را که کوهی که در موضعی نشسته است و چاه می سازد چون پیدارشده رفت
 بدان موقع رفت زمین تر شده دید گفت کور من همین جایگاه دید بعد از وفاتش همدان مقام رفت
 کرد و رحمت الله تعالی علیه شیخ صوفی بدینی قدس سره سلطان المشایخ فریاد میری بود در
 کیتل او را شیخ بدینی می گفتند او تارک عظیم بود تا بجای که شتر عورت هم نداشت نگاه فرمود که اگر
 یکی سد جوع را که میان توام بدن باشد و خرقه از جامه را که بدان عورت پوشند تارک شود و عیب
 شود او از آنها بود که از آنها هم دور بود اینچنین است در فواید الفوائد و غیر الحاس نقل او شیخ
 نصیر الدین محمد میگوید که فرمود صوفی بدینی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
 محراب شب و روز همین نماز گذاردی و خلق بسیار برو او آمدند کردی روزی دانشمندان آمده بودند
 از ایشان پرسید که در مشیت نماز خواهد بود ایشان گفتند که آن واضح است آنجا خوردن آتش کردن
 بیش نباشد هر چه بارت که هست در دنیا است صوفی بدینی چون شنید که در مشیت نماز خواهد بود گفت

مرآن بہشت بکار می آید کہ در آن بہشت نماز نباشد و لفظ گفت بزبان ہندی کہ آرتنواں گفت
بعدہ در مناقب او مخفی چند فرمود کہ مردی بود بر صوفی بدینی بنیاد بر روزی بالای بلندی نیت
اندر غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدینی چگونه کسی است مرد غیب گفت کہ مردی بزرگ
اما افسوس چنین تر گفت باز در حال استغفر شد و گفت استغفر اللہ آنرو بر صوفی بدینے
آمد آغاز کرد روزی آنرو غیب گفت اما افسوس چه بود گفت اگر در حال استغفر نشدی اورا چنان
بالای بلندی فرود انداختی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود کہ در آن وقت کہ مشغول
شدی حالے میداشدی کہ سر جدا و دست جدا و پای جدا گشتی کیے پرسید کہ صوفی بدینی کدام وقت
بود فرمود در محمد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
قطب الدین و شیخ صوفی بدینی بدست مغلان چکینہ خانی اسیر افتادہ بودند روزی تمام ہندیان
گرسنہ و تشنہ بودند بطریق فرق عادت خواجہ کاک از بغل بیرون سے آورده و شیخ صوفی کہ زہ
آبد تمام ہندیان سے دادند و از آن یاز خواجہ را کاکے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدینی کہ بزبان
ہندی وی کو زہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وی را نسبت کاک چہ اسم کنند و انڈا علم
بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ العزیز و اسلام شیخ شہاب الدین خطیب ہنسوی شیخ نظام الدین
اولیاسیفر ماید کہ وی عزیز کئے بود ہر شب سورۃ البقرہ بخواندی آنکاء در خواب شدی تا حکایت
کرد کہ شبی این سورۃ بخواندیم از گوشہ خانہ آواز برآمد بیت داری سر ما کو گرنہ دور از بر
ما دست کشیم تو نداری سدا اہل خانہ ہمہ گفتہ بودند حیران ماندند اینکے سیکویدہ در خانہ
کسی نبود کہ این معنی از و صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود کہ وی سناجات کردی خداوند
من بسیار حمد ترا بوفارسا بندہ ام امید میدارم کہ تو ہم حمد مرا بوفارسائی کہ وقت نقل من
میچاکس با من نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہن من ہشتم و تو آخر چنان رفت کہ بنخواست
رحمتہ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ و اسلام شیخ احمد داؤدی شیخ نظام الدین سیفر ماید کہ وسے از
دوستان من بود سمرقند عظیم صالح بود معتقد در و لیثان و ابدال صفت اگر چہ می بود ہمہ روز و حق
مسائل شرعیہ مشغول بے بود فرمود کہ چون وی از دنیا رخت کرد من شی بعد از موت اورا
در خواب دیدم ہمچنان بر حکم سمود از من مسائل و احکام می پرسید من اورا گفتم این چہ تو می پرسے

در حالت حیات کار آید آخره تو مردی چون این سخن بگویم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده بگوئی
قاضی سناج بر حیاتی صاحب طبقات نامری بزرگ بود و از افاضل روزگار و از اهل و جلال
بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین میفرماید که من بروشنی در تذکره
بر فتنی تار و زس در تذکره او بودم این رباعی گفت رباعی لب بر لب لعل و لیلان خوش
کردن و و انگ سر زلف مشوش کردن و امر و ز فروش است لبیک فردا خوش نیست
خود را چو نس طعمش کش کردن و من این بیت شنیدم بخود گوشتم ساعتی بالیت تا بخود
باز آدم مولانا می احمد حافظ مروی دانشمند بود مرد خدا بود شیخ نظام الدین اولیای
قدس سده میفرماید که وقتی مرا غمیت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سره بود و در وقت
سرسی او را بمن ملاقات واقع شد مرا گفت چون بروفته ستر که شیخ الاسلام برسی سلام من
برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقی نیز همان حکم دارد همین میخواهم
که تو فنی مسلماً و آشتی با الصالحین رحمة الله علیه شیخ نصیر الدین محمود شهر و عظم خلفا
شیخ نظام الدین اولیای است قدس الله امرار هم و صاحب سر سر بر و دارش احوال او
ولایت دلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و لغایت اتباع شیخ دشت و طریقه
او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود نقل است که روزی با میر خسر و که محرم خلوت قاضی شیخ نظام الدین
بود التماس کرد که از وی بخدمت شیخ عرض کند که من بنده در آورده می باشم و از سبب محبت
خلق مشغول نمیتوانم بود اگر نه بان شود در محافل و ایقاعی را بفرار غایب عبارت کنم اخیر خسر
را محمود بود که بعد از نماز نفلتن بخدمت شیخ رفتی و بنشینته و از آنچه گذشته بودی نقل کردی
درین وقت عرضه داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگو که ترا در میان خلق
می باید بود و بیافا و خفاست خلق من باید شنید و سکانات بنال و عظامی باید کرد و آورده اند که
وقتی شیخ او را در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست و پدر تو چه
کار کردی گفت که مقصود من دعا و مزید میات خواهد و راست کردن اهلین در و ایشان است
و پدر من قلامان داشت که سودا و پنبه می کرد و در کعبه شیخ فرمود که شنود در آنچه من بخدمت
خواه خود فرید الحق والدین پیوستم روزی در اجودین دانشمندی که یار یسهم سبقی بن بود

پیش آمد چون مرا با جامہ های رنگین و پاره وید پرسید که نظام الدین ترا چه روز پیش آمد تا این حد
 اگر در فقه تعلیم میکردی اسباب معیشت فراغت بهم میرساند من این سخن از آن باور شنیدم ای شیخ
 گفتم خدایت خواجه ختم پرسید نظام الدین اگر کسی از یاران تو پیش تو آید و بگوید که این چه بود
 که ترا پیش آمد و ترک تعلیم که موجب فراغت و رفاهیت است گفتم جواب چگونگی عرض داشت کرد
 که هر چه در آن شود بگویم فرمود که بگو بهیت نه هر سه تو مرا انوشی گیر و برو به ترا سعادت
 یادم را بگو شارسه بد تعبده فرمود تا خوانی بطعام پر کرده بیا نزد فرمود نظام الدین خواهر بر سر
 کن و در آن مقام که یار فرمود آمده است به بر چنین کردم دیگران یار انصاف من داد و گفت
 مبارکباد ترا این صحبت و این حالت شیخ نصیر الدین محمود میگویی که این و امثال این تلقین
 کرد بعد از آن ریاضت و مجاهده فرمود و گاهی ده روز میگذشت و من چربی نمیخوردم و بیشتر
 احوال از بس که شہوت مزاحمت میداد ترشی نمیخوردم آورده اند که سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین
 محمود را با این کمال رتبت که داشت ایذا می کرد و در سفر با همراه خود گردانید و گویند که وی
 او را جامه دار خود گردانیده بود و او این همه را بموجب وصیت پیر خود تحمل کرد و دم نزد
 رحمت اللہ تعالی علیه و قات او شریک هم ماه رمضان سنه سبع و سین و چاه و قتی سلطان
 محمد تغلق براسے شیخ نصیر الدین محمود طعامی فرستاد و رواند باز و نفرد و باعث فرستادن
 این خبر ایذا بنود یعنی اگر با آورد و طعام من نخورم پس را ماده ایذا سازم و اگر نخورد گویم در کاش
 زین که در آن بود و آورد و بردست نهاد پس زبان نهاد و خورد و بداندیش غایت و قات شد
 و خیر الحاکم نوب که غمیزی در فرست او عرصه داشت کرد که در ملفوظات خواجه عثمان
 نوشته است که ایشان فرمودند هر که دو ماده گاؤنچ کند یک خون کرده باشد و هر که چهار
 ماده گاؤنچ کند خون کرده باشد و هر که ده گو سپندنچ کند یک خون کرده باشد اول خدمت
 خواجه فرمود که بارونی نیست هر ونی است هر ونی دیبی است خواجه در آن دیه بودی بعد فرمود
 این ملفوظات ایشان نیست این تنها بمن هم رسیده است و در آن بسیار الفاظ است
 که مناسب اقوال ایشان نیست بعد فرمود که خدمت شیخ نظام الدین فرمود که من هیچ کس را
 نه نوشته ام زیرا که شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین و خواجگان مشیت هیچ

تصنیف کرده است نقل است که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا علیه السلام
 و مشتند و از وقت زمان سردوی می شنیدند شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود و بر سر
 ما بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت فلاحت سنت است گفتند از سماع مکر شری دار
 شرب پرستی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث می باید یعنی از عرض گویان این
 سخن بحدیث شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معانی او معلوم بود
 فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر الاولیای نوید که در مجلس شیخ نظام الدین
 مرا میر بنودی و تصنیف نکردی و اگر کسی از یاران پیوسته خدمت او میرسانیدند که مزار شیخ
 منع میکرد میگفت خوب نمیکنید و در غیر المجلس میگوید عزیز خدمت شیخ نصیر الدین محمود
 در آمد آواز کرد که کجا رو باشد که مزار میر در جمع باشد و دف و نای و ویاب و صوفیان نفس
 کنند خدمت خواجهد نمود که مزار میر با جماع مباح نیست اگر یکی از طریقیت بغیثه باری در شریعت
 باشد اگر در شریعت هم نیفتد کجا و داول در سماع اختلاف است نزدیک علماء و با چندین شرط
 مباح مایل آنرا ما هم مزار میر با جماع حرامست در جماع الکلم می نوید که روزی شیخ
 نصیر الدین محمود را در خانقاه بر این بیت ذوقی بکمال گرفت بملت حفا بر عاشقان گفته
 خواهم کرد هم کردی + قلم بر بیدلان کفتمی خواهم راندم راندی + مولانا از معیشت
 شاعر رساله پرداخت و ذکر این مجلس تمام در آن رساله کرده و بر نیغنی که این بیت به شیخ
 بحقیقت نمی توان برد اگر جوهر و حفاست بخداوند عزوجل نسبت کردن کفر لازم آید این و
 مثل این چنانکه کرد و بر مولانا معین الدین غرانی برد او بسته و برگرفت و پیش شیخ
 فرستاد شیخ آنرا دید و مولانا معین الدین را بخود طلبید و این رساله بردست او داد و پیش
 گفت دستار و ذراع پوشانید و باز گردانید روش دیگر سماع بود و ندگی خواجهرین بیت
 بسیار میر قصد و اضطراب میکرد ماطل مغانه و خوش بی بآن ویم و عالی غلش بر سر افلاک
 زویم از بهر یک سوچه بخواره صد بار کلاه توبه بر فاک زدیم بعد از اضطراب بسیار بر بالامی بام
 رفت و نشست و فرمود مغیث را طلبید مولانا مغیث از دست رفت و پیش استاده گذشت
 و گفت بآن مولانا بنویس که اینچنین چهل بود این سخن گفت و مولانا را باز گردانید باز مولانا

در ظاهر بیاورد و زود فوت شد و نیز نقل است که شیخ لقیز الدین محمود میفرمود من پس
 لا ایتیم که شیخ گنم امروز خود این کار با زسی بجان شد بعد از آن این بیت شیخ ثنائی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانان به ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی به متفرمود غم ایان باید خورد و در پی که است نباید بود و تیر می فرمود که حیرانم
 که خلق بے پشانه چگونه می رنند نقل است که امیر سید محمد گیسو در از قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجہ زاد رومی امساک یاران شد خواجہ برای استحقاق برین آرزو
 در از رومی و نماز دعا که از سلف مرویست همه کردند پیچ راه در وی پیدا نمود تا آنکه باز گشتند
 که آنرا و زیاده پوش بندی خواجہ کردم فرمود و از تو آغا بودی عرض داشتیم صد و خواجہ بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگویی و خلق بر ما می پناهند و دنبال رد می کردند
 هر چه کردیم هیچ مارا بچیز نخرید آخر الامر چه کتم فعل شدیم و باز گشتیم و در فی الحال مسطور است
 که عزیز سوال کرد عالی که در و نشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود و حال نتیجه
 محبت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مرقبه خوانند و المرقبه ان یلازم قلب العلم بان افند ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود و بر اوج بعد از آن ظاهر میشود بر قلب بعد بر جوارح
 که تالیق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان غیر سوال کرد که عوارض
 صاحب مال و امتوسط گفته است و آن روایت از عوارض نقل کرد که المبتدی صاحب قوت
 و امتوسط صاحب مال و المنتهی صاحب انفس عزیزان دیگر را ازین خروج شکل شد منتفعا
 کردند خدمت خواجہ سلمه اندر اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگویند که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارض خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجہ ذکر اندر یا این
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا یا بمسکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و بتلاوت با الصلوات یا بذكر یا بغيره و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و اوقات
 معهود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب مال شود و مواهب نتیجه بکاست و

آن حال

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعد از آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجواری میرسد و حال بر سبب دوام نباشد و اگر حال را دوام نباشد
 آن خود مقام گردد و بعد از فرمود منتفی صاحب انفس است فرمود در باب طریقت یعنی
 دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد و حق تعالی همان کند بعد از فرمود که این تعلق
 باصطلاح دارد و در اصطلاح صاحب وقت کسی را میگویند که وقتی از اوقات احوال
 پیدا شود اما غالب نباشد المقتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال و الحال
 کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتهی صاحب
 انفس آن کسی را گویند که حال مقارن انفس او باشد و هیچ نفسی نزدیک حال مقارن نفس
 او نباشد چنانست که حال او را مقام شود بعد از نفس سر بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیه
 السلام ان ربکم فی ایام دهر کم لغات الا فیقرضوا لها فرمود که این وجد اینهاست چون بیدار
 باشند هیچ آن بویها خوشش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مستجاب کند خواه همین
 زمان کسی برود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شبیه نیست و این بیت بخواند بیت نظر در دیدن ناقص فتاده هست و گرنه یار ما هر کس
 نمان نیست فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نظر
 نگذارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
 که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان مراده که ایشان را
 سده می گویند ایشان انفس شمرده میزنند بعد از نفس سر و او سینه مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ما و شما که مانند بدن درویش گرسنه که پیش دوکان طبخ بگذرد و نعمتی چینی می بیند
 و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت نشسته
 و خلوت ندارم همه روز با تعلق می باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بار میخوایم که قیلوله کهستم
 بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد و خواندنی با گذارسته امروز اصلا مقدور نیست فاما تو میدانی این سخن

شاکسته و از غرور و بزرگست و این بیت خوانند **عیت** این دلوتی که در چه انداخته ام به تو سپید
 نیم که بر برآید روزی که فرمود نظر بر دل در شسته و دل طریقی متوجه شده و بدو مشغول گردید
 و غیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چایدا شود فرمود چنین که درویشان کوتاه کنند نشست
 که صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست قرار نکند
 و تا اگر فتنی بگیرد اما اگر دست را قلم کند از پندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو غسل و معافی بار او
 سلطان پس چه کند آنچه نزد یک دست است یعنی استین را کوتاه کند تا او را ندک شود بریدن دست
 و چنین کوتاه کردن دامن جابر و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایسته
 سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر بزرگست اما اگر سه قلم کند از جمله چیزها پس
 چه کند از سر موسی بر فیروز و آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کار
 نباید بآید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ ناستر و عی از و در وجود نباید پرسیدند
 که مراد از عابد و افیتا چیست فرمود میگویی در بیان این تقریر بر برگزیند که فهم مستعان
 بدان ترسد فرمود خیر تر ایم تقریر بر آسان برگزیند فرمود جاهد و افیتا لا یلنا و جاهد و افیتا
 الله الی لا یل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلام نیست فی برای ظرفیت و در
 ظرف مفروق است هشتماد این آیت خواند **انما الصدقات** اهل المساکین
 و اهل المساکین اهل فقر و مساکین بر اسے مدیوع می شتابند و رقاب قلب قیبت است
 و رقیت را حکم سوست آنکس که برده آزاد میکند گوئی اعیار موتی سه کند پس درین شدت
 بیشتر باشد پس این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلام زیر که در رقاب شدت است که در آن
 نیست این بیان علم و نحو معانی و بیان بود اما بیان شلیخ آنست که آنکه مجاهده خواهد کرد ازین
 سه غالی نیست یا از ترس و خوف و یا امید بهشت و یا برای خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهد
 شد باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجای آورده شود مجاهده
 حق مجاهده فرمود قدر مطلوب نمیدانند آن مجاهده اختیار کند فرمود قبول اعمال
 هو قنست بر جذب یعنی هر عملی که میکند تا فدیہ در نیامده است قبول نیست چو جذب تا تر حال
 او شد هر عملی که کند قبول باشد و آن جذب را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

یاد شیخ فخرت اما جزیله را مرتب است بدین موعود توفیق یافتن است در اعمال و جزیله خواص
 بود قلب است لبوی حق مع لا فطاع عما سواه پرسیدند که اول شب فاضل تر است یا آخر
 فرمود در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبریل لما فضل الاوقات
 فقال لا ادري ولكن اذا سئني نصف الليل تزليق الملائكة ونبير العرش ان لکم فی ایام وکرم
 الفحات لا فتر فوالها فرمود ایست ربی لیلۃ المعراج الزلیح فی حسن سورۃ رسول علیه سلام
 صورت خود را فرمود داشته است ای وگفت فی احسن سورۃ کما یقول رایت اسدا را کبای
 وگفت را کبای یعنی آن زمان صورت من نیکوترین صورته بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود
 و بشارت و نزول نور و قرب رسیده بود هر آینه شسته و جاسای در صورت پاک رسول علیه سلام
 پیدا آمده بود جواب دوم مراد از لیل سیدی است رات سیدی جبریل فی احسن سورۃ روا شد
 اگر رب گویند و سید خوانند استشهاد قول سید هر یک آورده و فقی سبکفت را است ربی سفت
 ملک المدینه میشی علیه حله حمراء فی حبلیه لفلان قالوا له اکفرت بعد الایمان فشم و قال
 رایت ربی ای سید الحسن رفی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله خلق
 آدم علی صورته چه باشد فرد یا عاید است به آدم زیرا که صورت آدم چنانکه آفریده شده
 در قد و بالا هم بر آن صورت بود و خلقت صورت آدمیان زیرا که آدمی اول کودک بود بعد
 پیر ناما آدم بر یک صورت بود و تبدیل در وی نبود و از جمله فضل و عظمی که در خلق اوست
 شیخ نصیر الدین محمود در آمده بودند مواعید ظاهر کرده است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
 از منفردان روزگار بود و با انواع هر ستم و شفاق شیخ مخصوص قصیده دارد در مدح و می که بعضی
 ابیات او این است نظم دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سوز
 و انجم از ابرها شمع فلک زمانه فسد و اندراب و در زمین نشانه بر آورد و بر سما گفتی مگر که
 یوسف خورشید شد بچاه و گریگی چو دیده یعقوب در بهما و بادی برآمد از لب وریا که در آتش
 گرد سیاه سر سبز خجرت بر قضا و چون ساختی دو از شب و بخور بر گدشت و بنشست باد کرد آه
 با غلا و یک یک ستاره بر سر گردون خروید داد و چون در بهشت طلعت تابان القیام و خورشید
 صنع از قدرت بر آوردید و قند یامی نور برین نیلگون عشا و می بست نرم نرم نسیم از کنا باغ

کونی پیام دوست هم داد و در قفا و گر گیمایی دولت باو دیت آرزوست و یا گلشن بهشت آرزوست
 شایخ لی نا و بهشت چنین نکر نفس خواج بهار و جانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا و بردست او اگر
 توانی نهاد دست و باری بدانین سر فانی بزیربا و والا نصیر ملت و درین ل که مست بفرم
 از بس یزدان برو سزا و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است نظم
 ز دور رحمت این نه سپهر نگاری به کدام دل که نه خون گشت از جا خوار می و کجا بجام طرب مجلسه بنا
 کردند که از سپهر نیارید سنگ قناری و قنار عالم فانی محو که مشهورند و فلک خیزه کشی اختران
 بعد از می و خزینه است سپهر از نقوش انسانی و دینیه است زمین از تیان فرقاری و تو
 عزیز که در ملک و مال مغزوری و سبازش امین گر عاقلی و بشواری به چه دانی آنکه در اوراق
 کارخانه غیب و قضا نقش بر آرزو کلک جباری و زمانه صلح کند بادل توای صمد و فلک
 به شمنی آید پیش ما بار و چه وقت آن برسد بچاکس نگیر دست به نه ملک فی ملک فی
 سپاه سالاری و بقا لقای خداست و ملک ملک خدا و که نیست قایم دایم بچو کسی بار
 ز دست خج ندانم کجا کنم فریاد که برگذشت با جو را و ز بسیاری و جهان با تم خواهد نصیر دین محمود
 هزار گونه فغان کرد و نو و آری و بقیه سلطه یادگار اهل کرم و که که خستم خلافت بلکه بیدار
 میمنت ما که شهادت را و ندا بحق نعمت قرآن دولت و قناری و بر جنتک تو که عام است در جنان
 بغیر تو که خاص است در جهان داری و که روح عظم آن شیخ پیشو کرام و که بقدر جهان بوده از اخبار
 بیم قرین خود کن خرق حمت خویش و مجاور دل و انبیا از مختار و و حمید رشاعر قلندر جامع کتاب
 خیر الجاسس نیز از خدمت نگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین
 کاتب همراه پدر در خدمت و می می رسید و محفو محاسن شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
 خلفار شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شعرا و نه از ان قبیل است
 که او را توان با وی یاد کرد و یکین باین نام مشهور شده و پیشتر شهرت او با اسم حمید قلندر است
 اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جلد از ملفوظات او جمع آورده بعد از ان
 در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نموده آنرا خیر الجاسس نام
 نهاد و تبار تالیف آن در سنده مس و خمین و سبایه بود و اتمام آن در دست خمین احوال

و حکایت را ساده نوشته و تفصیل نوشته است رحمة الله تعالى علیه شیخ طریح الدین
 عثمان المشهور باین سراج از مشایخ فلک شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره آنچه
 از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسله او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی
 از عتقوان شباب که هنوز از موسسه ایشان آغاز نشده بود در حلقه ارادت شیخ درآمده بود و در
 سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال براسه مدین و والده بمقام لکنوتی که آنان
 کمپوز مشهور است سیرت و یاز خدمت میرسد و در وقت عطای خلافت او را شیخ فرمود که اول
 درجه درین کار علم است او را چند ان نصیب از علم نیست مولانا فخر الدین زراعی عرض کرد
 که او را در ششاد عالم نیکنم بعد از ان در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا برای او تقریر
 تصنیف کرد و او را عثمان نام نهاد بعد از ان پیش مولانا رکن الدین اندلی کافیه و مفصل
 و قدوری و محبت اخبرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال و یک
 تعلم کرد و این کتب از کما نجامه شیخ که وقت بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود
 با خود برد و آن دیار را بحال ولایت خود بیاراست و در باب اوفس شیخ چنین رفته بود که او
 آمینه بند وستان است نقل است که او بعضی جاها را که از خدمت سپریافته بود دفن کرد
 و بران گورستان است و در وقت رحلت وصیت کرد که مراد را بیان کور جاها دفن کنند بعد از نقل
 او همچنین کردند فلکای او در دیار کور مشهورند الی یومنا موجود بمقام او نیز دران دیار است
 رحمة الله علیه در موقوفات شیخ حسام الدین مانکیوری مینویسد که در ولایتی سهروردی همان
 شیخ سراج الدین عثمان او دهمی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامه
 از تن برکنده و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بادر شیخ برخواست
 و بوضوئی شب نماز کرد و درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز مبادا
 وضو کردی شیخ او را تقاضی بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و کالای ایم
 و دزد در پی آن کالا است نگاهبانی آن میکردیم و اسلام بعیت اگر عاشق مسجد و زیارت
 دل عاشق همیشه در نماز است شیخ قطب الدین منور بسراج عالم فلک شیخ بران الدین
 بن شیخ جمال الدین السنوی است و سی از عالم فلک شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمالات

و نظر کرامات بود و از شیوه تکلف عاری بود و سرغوغای خلق نداشت و در مدت عمر خود از هر چه
 با اختیار خود بدین میانه و پیرانند امر از رفت و بتوکل و قناعت گذرانید **نقل است** که وقتی
 سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
 با همراه کرد تا او را بدینا بفرستد بعد از آن سلسله ای را بجهانمندی چنانکه عادت او بود بطریق
 درویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه باو گفته بود رسانید
 و فرمان مواضع و پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان نصیر الدین
 بن شمس الدین طرفت اچ و ملتان میرفت غیاث الدین را که در آن زمان ملک الامرا نصیر الدین
 بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد و فرمود که پیران ما
 و چنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدین اکتون ما میدان نیم ما را
 آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که یار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
 واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خط با منور رفت بود و در منی که چار کرده از آنست
 است نزول کرده نظام بذریاری عورت غلص الملک را که سخت در شب مروی بود بدیدن
 حصار با منی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیار و نظام الدین بذریاری در زیر
 حصار میگذاشت تا نزدیک فایه ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن
 شیخ قطب الدین منور خلیفه شیخ نظام الدین گفت عجب است که بادشاه اینجا باید و این شیخ
 بدیدن نیاید چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفاء شیخ نظام الدین که
 بدیدن بادشاه نیامده است سلطان محمد را بخوت سلطنت در کار بود شیخ حسن سر بر منبره را که
 مروی عالمیاد بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر بر منبره آمد و در پیش شیخ قطب الدین
 منور نشست شیخ راده نور الدین بیرون آمد و گفت که نیکو شیخ شمار می طلبید حسن سر بر منبره
 بخدمت شیخ در آمد و معاف کرد و نشست و گفت شمار سلطان طلبیده است شیخ قطب الدین
 منور فرمود که درین طلب اختیار بدست من نیست یا نه او گفت خیر مرا فرمان است که شمار را ببرم
 فرمود الحمد لله با اختیار خود نمی روم بعد از روی سوی اهل خانه خود کرد و گفت شمار را بخند
 سپردیم این سخن بگفت و مصلا برکت مبارک خود کرده و عصا بر دست گرفت و پیاده روان شد

بدرستی

حسن بر مہنہ چون در سماع وی علامات و اسلان حق مشاہدہ کرد گفت چرا پناہ سیدی جان
در طہیت میر و نرسوار شوق شدہ بود حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ تو اتم رفت چون
تزد یک خلیہ آباد و آباد خود رسید اورا گفت چہ سیکوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پان
قربہ و پد رفت بعد از زیارت عرفہ داشت کرد کہ من از گنج شہای اختیار خود بیرون نسیاہم
مرایہ اختیار من سے بر نہ و چند نفر آدمی کہ نیرگان خدا نیکو خرج گذارند ام چون از فرسودہ
بیرون آمدن شخصہ سیلغہ سیم پیش آورد و فرمود این را بخائے من بران کہ خرچہ ندارند چون معی
سلطان رسید حسن سربہ پنجہ معاہدہ نمودہ بود بعض رسانید سلطان از ہمد اغراض نمود و
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در انجائی آنکہ پیش بادشاہ سیرت سلطان فیروز شاہ را کہ در ان ایام پادشاہ
باریک بود گفت کہ مادر و نشانیم آداب در آمد مجلس بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دہیم
چنانکہ اشارت شود و چنان کردہ است گفت کہ در باب شایعہ دست سلطان چہ را گفتہ اند چون این
چنین است قدست شیخ از تواضع و ساحت و اخلاق بسیج فرو گذاشت گند چون سلطان را
کہ این ساعت شیخ می آید نشست بود با استاد و کمان بدست گرفت و تیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید ملاقات نیاورد و تعظیم تمام پیش آمد و مصافحہ کرد شیخ قلب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در لقیہ او لے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین سال شیخ و علمدار اہل
تبع ظلم آوردہ بود و معتقد شد و گفت کہ مادر دیا رشا رسیدیم تربیت نفرمودید و ملاقات
خویش مشورت نکردانید پیش گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکنند در گوشہ بدعا گوئی بادشاہان و کاوے
اہل اسلام مشغول سے باشند معذوری باید داشت سلطان محمد تغلق را از حسن نظر شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است چنان کنی شیخ منور فرمود و مقصود
من فقر است و کج حید و پدیر بعدہ فیروز را و ضیاء بر تے را کہ در ان زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکۃ تنگہ انعام فرمود شیخ قلب الدین منور گفت تھو ذبا اللہ کہ
این درویش لکۃ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فساد شد

شعله شمع از راه نور
 پنجاه هزار تنگه و پندار این نیز قبول نکرد تا آخر بدو هزار را یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
 گفت جهان آمد در پیش را دو سیر کبیری و دالکی شیر روغن کفایت باشد را و نه هزار را بجا آید
 ایشان گفتند که ما که ازین پیش ازین سلطان ذکر نتوانیم کرد و ضرورت آن مبلغ را قبول
 فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و فقرا و اوبه از چند روز بجانب همدین روان
 قیام و نیز در گنبد و پدر اوست رحمة الله تعالی علیه و قدس سره العزیز شیخ نورالدین پسر
 شیخ قطب الدین منورست تقاضاست که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان محمد تغلق
 پیش خود طلبید در آن حال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خرد بود و حقیقت شیخ میرفت
 میبست و عجب پیچم لوک و امر از دوات او اثر کرد و از حال پشیمان شد شیخ قطب الدین
 برین حال مطلع شد و گفت با بانور الدین العظمی و الکبریا رحمة الله شیخ نورالدین میگردد که بخود
 آئید این سخن سمیع رسید تقوی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن میبست و عجب از دل
 بجای برد رفت رحمة الله علیه قیام و نیز در گنبد آبا و اجداد است شیخ حسام الدین ملکانی قدس سره
 سره العزیز او نیز از خلفا میرفت شیخ نظام الدین اولیا است طریقه او طریقه سلف بود و نیز در
 و در فقر از میان یاران اعلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
 شهر دلی در حمایت او است گویند که وی روزی در راهی میگذاشت و علی از کتف مبارک او
 بفتاد و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت که شخصی از عقب او آواز داد و چند بار
 شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بنحو در راه نداندا که آن شخص از عقب
 او دید و بوی رسید گفت شمار چند کرت آواز دادیم که شیخ مصالای خود بتان شانه نیندیشد
 گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گویند که وی در شریعت راه و برود و طریقت
 قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکر داشت آورده اند که اندر اینجا از زیارت خانه کعبه میرفت
 و درین دیار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
 مشرف شود باید که بحیث زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی جده نیت کند
 و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و بطریق زیارت کرده باشد بموالانا
 حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه معظم ساخت

در روزیکه متوجه شد رحمة الله علیه در خیر الجاسس میگوید که شیخ نصیر الدین فرمود که وقتی
 مولانا حسام الدین بمقامی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا میر شرف الدین علیهم الرحمة
 بخدمت شیخ خطاب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا جمال الدین حسام کرد و فرمود
 که اگر کسی روز صایم باشد و شب قائم کار پیوری کرده باشد که این مقدار هر پیوره زنی که هست
 میتواند که اما مشغولی که بندگان خدا را میتوان میکنند و بدان مشغولی بخدای تعالی رسیده اند
 چیز این مشغولیت مولانا حسام الدین و یاران منتظر ماندند که خدمت خواجه این زمان بیان
 فرمودند که در آن مجلس هیچ بیان نفرمودند اما این مقدار گفت که باشا فواهم گفت نام
 شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن همین عزیزان بخدمت رسیده بودند در آن محل
 محاکات که او از میان حجاب سلطان علاء الدین داخل بندگان شیخ شده بود و دیدن
 بوس کرد و نشست خدمت خواجه از پرسید که بودی جواب داد که در سراسر ای بودم امر در سلطان
 علاء الدین نیایه پزارنگه به بندگان خدا را تعالی را انعام فرمود خدمت خواجه روی مبارک طرف
 مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر با وفاء و عسده که باشا کرده است یاران
 همه روی باز بین نهادند و آوردند گشتند و فار و عده بعد خدمت خواجه قدس سره فرمودند
 مشغولی ساکنان پیش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید پس اسطرار از خلوت
 و قبض و داعیه هوا و دم دوام و رضو باید که علی الله و ام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود
 بد فور بختید و برخیزد و در حال وضو سازد و سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
 پنجم دوام ذکر بار و دل خود شیخ و هو عباره عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی قاطع حق
 نقیضت که چون او را مشرف خلافت مشرف میکنند وصیت طلبیه شیخ نظام الحق والدین
 قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با گشت شهادت جانب مولانا داشت
 که که ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان یکوشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر
 آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان و لاسانی شود و فرمود
 که هم در شهر باش کن کاخ دمن الناس چون از شهر بیرون آتی و برسدی سکونت گیری غریب
 و شهری بنابران بر تو برسد که طالع درویش در فلان جا نشست کرده است و خراش وقت تو نشوند

و در آب جاها اختلاف علماء در آن مشرقا و مستقی و حتمی هست دیگر عرض کرده که بر بنده
و قتی لغتی رسید چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می دارم و قتی
چیز روز میگردد که چیزی نمیرسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم می شود
درین محل قسری کنم یا نه فرمود و در تدبیر خواهی افتاد پس در ویشی کی خواهی کرد در ویشی آن
باشد اگر خبر موجود دارد تسبیح کند و الا بجز کند و بزمانی بیاورد و خود را در تدبیر بنده از
بعد فرمود در ویشی را هر دری نباید بود و هر دری دو نوعست صوری و معنوی اما صوری
آن در ویشی تنگ که بر درهای گردند و چیزی نخوانند و معنوی آن در ویشی مانند که در کج فضا
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و مرا چیزی خواهد رسید هر دری صوری
به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست می نماید اما هر دری معنوی
ظاهر خود را بطریق مشغولان حق بنماید و باطن در بدر میگردد و قتی از شیخ پرسید محمد و موم
که است می طلبید فرمود الا که است هی الا استقامت علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
که است چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم شهر دہلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که در اینجا آبادان میگردد مولانا حسام الدین در کجرات رفت
و اینجا جمیت حق پیوست در شهر تین که شهر قدیم کجرات است مد فون شد مقام او در آن یا
مشهور است و معروفست رحمة الله علیه مولانا می فخر الدین نرادی رحمة الله علیه و
از خلفا و شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جانی علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین و صلاحتی تمام داشت و علمتی وافر در او اعلی حال پیش مولانا فخر الدین بالسنوی در شهر
دہلی تعلیم میگردد و خویش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ الشیخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان علمان
برآمد و در سلک درویشان مسلک گشت و بهم در غیاث پور ساکن شد و بعد از ولایت پیر بزرگ
آب چون در محلی که آلا ن فیروز آباد دہلی است مشغول شد و چند گاه بر سر حوض خاص علا
جاکو بدتی در بند لنگا که در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد از آن بزیارت خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس سره با جمیر رفت بعد از آن

شیخ و مریدان

شیخ فرید الدین باحوال من رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در محرابها و بناها خدای را
عبادت کردی و صوم و ایام دینی نقل است که مولانا فخر الدین زراوی از شیخ
نظام الدین سوال کرد که شغول بیکام الله فاضلت باید که فرموده اگر وصول زود تر بود اما
خوف زوال هم بود اما ماسه را وصول دیر تر بود و لیکن خوف زوال نباشد نقل است
که شیخ نصیر الدین محمود میگفت که آنچه ما را در یک ماه دو ماه فسخ شدنی مولانا فخر الدین را
را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی که مردم شهر را بدو گیرند او نیز رفت و از آنجا
بزیارت فائده کعبه رفت و از آنجا به بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق دلی
که وطن قدیم وی بود باز گشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمة الله علیه نقل است
که در آن ایام که محمد تغلق خلیف شهر دلی را بجانب دیوگیر میفرستاد میخواست که ملک گریستان
و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را از آن دیار براندازد تمامی حدود و احوال شهر را
فرمود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب کنند و در زیر آن منبر بنهند تا بر آن منبر خود برآید
و خلق را در جهاد کفار تحریر کند هر چند در آن روز مولانا فخر الدین زراوی را شیخ شمس الدین
یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود و حاجه قطب الدین که یکی از مریدان شیخ
نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از همه عزیزان بدرگاه
سلطان برد مولانا را بارگاہی گفت که من سر خود پیش در سراپی این مرد غلطید یعنی عظیم
من با او سماعت نخواهم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد حاجه قطب الدین
و کیفشهای مولانا برداشت و در بغل کرد و با استاد و سلطان محمد انصاری را معائنہ کرد
و هیچ نگفت و با مولانا فخر الدین زراوی بکامل مشغول شد و گفت ما میخواهم چنگیز خان
ملعون را براندازیم شما با ما درین کار موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شک است مولانا گفت در استقبال چنین آید سلطان محمد ازین سخن
بر خود عید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود که غصب فرود نرید سلطان گفت
که ام غضب فرمود طعام آرند چون طعام حاضر آمد مولانا با کراه اندک اندک طعام می خورد
و چون طعام برداشتند بجهت بزرگان فی که حاضر آمده بودند چایه صوف و یگان بذکره سیم حاضر

آن روز شیخ نصیر الدین محمود مولانا شمس الدین بیگم و دیگر بزرگان چنانکه آمده است
 بدست گرفتند و خدمت کرده بازگشتند اما جان و سیم مولانا خسر الدین را پیش از آنکه بوسه
 برسد خواجہ قطب الدین دیر خور و بستد چون میداشت که وی نخواهد بدست گرفت و این باب
 فوت خدمت مولانا فرمودند چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجہ قطب الدین
 پیر را گفت که مروت و بخت این چه کارگشا بود که کردی خیر الدین زرا دی را از زیر تیغ من خلاص
 و بمانیدی او گفت او استاد منبت و نقاش محمد دوم من مرا شاید که ادب او نگا دارم سلطان
 گفت که این اعتقاد دایمی کفر است زیرا بگزار و الا ترا خواهم کشت گفت زهی دولت اگر بخت
 محمد دوم من یکشند رحمت الله علیه و علی جمیع عبادہ الصالحین و السلام مولانا خسر الدین
 مروتی حافظ کلام ربانی بود و کمال تقوی و روح آسمانی بی مثل کتاب کلام الله مجید کرد
 و از خلق حجرو زیستی و از صاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را بار و بار
 غیب ملاقات بود نقاشی است که وقتی بخیرت شیخ عرض کرد که مرا تشنگی غالب شده بود
 و پیش من کسی نبود که آب بطلبم کوزه پر آب از غیب پیدا شد آن کوزه بشستم و آب بچشم
 شد و گفتم که من آب کرامت خواهم خورد شیخ فرمود که باستی خورد از منیا بسیار می باشد
 وقتی من نیز نوشتم که شانه کم پیش من کسی نبود که شانه بیارد درین میان دیوار بشکافت
 از دیوار شانه بیرون آمد بدم و شانه کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقوش است که فرمود
 در آنچه مولانا خسر الدین مروتی کتاب کردی از خلق پر سیدی این کتاب چه آرزو گفتی
 ششش کاسه جزوی او گفتی من بسیار بیتل بستانم زیادت بستانم اگر کسی براس
 شکر زیاده از بیتل کرده نشندی چون پیغمبر شد و از کتاب ماند قاضی حمید الدین
 ملک التبار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد و غنیمتین پر گشت تا این
 زمان روزگار کتابت می گذرانند و حالا از کتابت مانده او را از بیت المال
 منہ تعیین شود سلطان هر روز یک تنگ فرمود و گفت نخواهم بستانم
 میان ششش کاسه بدیند بعد بیتل بسیار و ششش کاسه قبول کرد
 رحمتہ الله تعالی علیه

بیان مقامات حضرت خواجہ بہا والدین نقشبند نقل کرد کہ حضرت خواجہ علامہ الحق والدین
افاض اللہ سبحانہ بیکاتہ علی العالمین کہ طریقہ حضرت خواجہ امام حسن امدروہ اختیار فرمود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و نمودن کلی و سعی ماسوی و نمودن انقباس قدسیہ ایشان و شبہات فقر و
محبت فقر ابو دلدرد ایشان را نشان و در کمال بود و میفرمودند ہر چند بایستم از بیجا بگویم و نتیجہ
صحبت شریف ایشان در ہمہ عالم می شد بواسطہ آنکہ حضرت ایشان قدم در مقامات متابعت
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبہات متابعت می نمودند خصوصاً در باب
لقبہ و ادب و مجالس صحبت حدیث العبادۃ عشرۃ اجزاء استنبہا طلب الحلال و جزیر
و احد سائر العبادات می فرمودند و جماعت متابعت حضرت ایشان آن صفات حاصل شد
و تعمیل میبویست و نتائج آن عمل را تحقیق ہر یک در وجود خود مشاهده میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود ہر سال پازہ جو و پازہ ماش زراعت میفرمودند با احتیاط تمام
دوران فرصت اکابر و علما کہ صحبت شریف ایشان میکردند طعام ایشان را بطریق تبرک
و تقرب تناول میکردند و میفرمودند سبب آنکہ در آثار و اخبار آمدہ است کہ در ہجرت
از و اج طاہرات رضی اللہ عنہم آمدہ است کہ آرد جو را بفرمال نمی نیختہ اند چند روز سے
در منزل آمد جو را ناچختہ طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بہر خاطر گذشت و معلوم شد کہ این رنجوری و فزوانگی سبب آنست کہ باہل بیت حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم مگر درین تشبہ بی ادبی کردہ شد و صورت
مساواتی نمودہ شد تنبیہ کردہ شد تا انابت کردند کہ بعد ازین کہ جو را ناچختہ طعام نساژند
بر متابعت کوشند و خود را مقہور و بندہ و بندہ بعد از انابت صحبت یافتہ ہر کہ ہے
بر یک رسول نہادہ از ہمہ رہ روان پیش افتادہ و در شہر ایشان را خانہ تمکلی بنود عاریت
بود و غریب داری از سیتہ و ایشان را خادمی و خادمہ بنود ازین معنی ایشان را سوال کردہ فرمود
بندگی با خود اچکی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را حد بنود ششم از اخلاق ایشان این بود
کہ اگر بنزد دوستی و درویشی رفتہ بی محبت فرزندان و مستحقان و خادمان و دراپرستش
کردندی و خاطر ہر یک را بنوعی در یافتندی و اہل آن بیت را در ان و راجع عنہ خدمت خواستند

و احوال مرغان و ستوران اور اتقند فرمودندی و به نسبت هر یک شفقت کردندی و از کلام اهل
 ایشان همسایه دوست و آشنایان در ویش محظوظ شدند و آن لطف ایشان هر یک را
 بسبب شدی بصراحت تقیم در ویش پیش از آنکه بسعادت محبت ایشان مشرف گردید
 پاکیزگی گشته بود و آگاه بر آن مومنین گذر فرمودند و این نیز رسیده بود و چیزی حاضر نبود و نیاز هیچ
 حضرت ایشان بود و نیاز نموده و عذر نخواست چندین سال بود که حضرت ایشان
 با آن در ویش پیشبخت ظاهر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزندان و متعلقان او و حقیقت
 اطاعت ایشان سرور و روی برآوردانید آن در ویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
 نقل کرده خدمت خواجہ علاء الحق و الدین از حضرت خواجہ ماقدرس اقدس روا کرده فرمودند
 در زمانی که از اوایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماه این در بر من بماند
 و از عالم باطن هیچ فیض بمن نرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم که باز به ملازمت مخلوق
 مشغول شوم در آن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم که این نوشته شده که
 اعی دوست بیا که ما ترا میبیم و بیگانه مشو که آشنا نمییم و تم خوش شد و عنایت بی علت
 در رسید و باز آن در بر من کشاده شد از دهق آن حال بسیار گریستم و هم فرمودند و روانه
 بر مقامات و کمرت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزد یک آمد که آن صد از
 من نیز پیدا شود در بخار او اری بود هر دو کمرت خود را بپای آن دار بردم و کعبه جای تو سر
 این دار است بعنایت حق جل و علا از آن مقام گذشت شد منقول است در مقامات
 سلطان العارفين که در مقام سیر در صفات انبیا عليهم الصلوة و السلام سیر میکردم و بارگاه
 محمدی صلی الله علیه و سلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نهادند
 این سخن را بیان میکرد و بارها میفرمودند چون من بعنایت الهی درین سیر باین مقام
 رسیدم استغنی نکردم و توفیق آن یافتم که سر نیاز و تعظیم بر آستانه عزت و احترام حضرت
 نبوت او صلی الله علیه و سلم نهادم نقل کرد و در ویشی که در حضور خواجہ ماقدرس اقدس اقدس و در حضور
 میشد که سلطان العارفين میفرمودند و ندهد را بر چید رود آخر قدم و می بآول قدم خوانند
 فرمودند از سر غیرت حرام باد محبت حق سجانه آن کس را که اول قدمش بر آخر قدم او نهاده باشد

حال آنکه
 در آن وقت

سوال گردید بعضی از مشایخ گفتہ ولایت محمدیہ بر ما ختم شدہ است فرمودند ایشان تقیم این کلام نیست زمان خود بوده اند نقل گردید خواجہ عطار الحقی والدین از ایشان کہ میفرمودند جماعتی این شام از اقطاب زمان و اوتاد زمین حاضر شدند و مرا در نہر سپیدی نشاندند و اطراف کمرہ اگر گفتند و مرا بر تخت عالی نشاندند و ہر آیتہ مرا بعد ازین مسیح علی نحو اہد بود و حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ سلسلہ مشایخ خود را گاہی تا شیخ یوسف ہمدانی قدس اللہ روحہ ذکر میکرد و گاہی ہمد را میگفتند چنانکہ در سلسلہ قدسیہ مذکور است و دانشمندی کہ در صحبت ایشان مبتدی بود استاشی کرد و سپید کرد کہ سلسلہ حضرت شایکجا میرسد تقیم فرمودند و گفتند از سلسلہ کسی بجائی نمیرسد

فصل در بیان سلسلہ سلوک

وہفت صحبت و پنجہ صحبت حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ و ذکر تقاین و طایفہ کہ در جماعت صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذاشتہ است نقل گردید از حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ کہ فرمودند قولہ تعالیٰ یا ایہا الذین آمنوا امنوا اشارتست بآن کہ در ہر طریقتی و طریقی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکرہ مصرعہ وجود کذب لایفاس بہ ذنب و از حضرت سید الطائفہ جنید قدس اللہ روحہ منقول است کہ فرمودند پنجہ سال است کہ در ایام اورویم و در ایام تازہ کردیم و ہمین تو در انہم و روشی کہ از اہل علم بود نقل کرد کہ روزی بر لفظ مبارک حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ میگذاشت کہ تعلق با سومی اللہ روندہ راہ را حجاب کلی است مصرعہ تعلق محاب است و بی حاصلی و بر خاطر این فقیر گذشت کہ تعلق با ایمان و اسلام نیز چگونہ است از این وارد حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ از ان خاطر پرسیدند عرض کردم تقیم کرد و فرمودند بیت حسین بن منصور حلاج را رحمتہ اللہ شہودہ ہے کفرت بدین اللہ و الکفر واجب علیہ عند المسلمین قیچہ آنگاہ فرمودند این طائفہ اہل اللہ ایمان را چنین قرار نمیکردہ اند کہ الایمان عقد القلب یعنی چہ ما تو سید الطائفہ جنید بن المصنوع و المنافع سواہ عہد و حل و میفرمودند و اما بنیت بر یک توحید امر است کہ محبت ہر ایشہ و غنائیت ما و الطاف ربانیت ما را بر الی خود گذران و ولایت خاصہ یعنی پس بزرگ استہ دلی میباشد کہ شہادت کند کہ او نیست تا شکر این نعمت قیام نماید ولی التکلیف و حق تعالی

و اورا با او گزاردند و از آفات بشریت نگاه دارند بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات
 و مقام خیریت که استقامت دارد و آنچه بر وی گذرانند حکمت در آن نفی وجود بشری بود و میفرمودند
 این طائفه سه قسم اند تقلد و کامل و کامل کمال تقلد بشودن عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
 میکنند و ترتیب جز کامل کمال نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیار بی بزرگ کاری
 است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما است که گفته اند الارادة ترک الارادة و
 مریدی باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا ای محو گرداند اما اختیار خوشی هم
 از دست داده ایم که کان اختیار شاه چه اختیار ما است و میفرمودند اختیار را راست
 اگر خواهیم لطایف بطریق جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق ملوک و میفرمودند که طالب می باید
 که اول مدینه یا یاران صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز مرزبان
 مبارک ایشان میگذاشت نه بینی وقت سفتن مرد حاکم و بشاگردان و بعد در خطبه
 میفرمودند طریقه ما از نواد است عرو و نفی است خاک در ذیل متابعت سنت مریدان
 صلی الله علیه و سلم زده ایم و اقتدا با ائمه صحابه کرام اوست و درین راه ما را ز
 در دید فضل و زاده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین
 باندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
 ع اینچنین زیباروشن کم می بود اندر میان هر که از طریق ما روی گرداند خطه دارد
 پرسیدند که حضرت شمارا چه توان یافت فرمودند بفرع و میفرمودند چیزی که صحبت ماست برند
 بعضی چنانند که چشم محبت و رد های ایشان می باشد اما بواسطه فاشاک تعلقات فتو و نه می
 تواند یافت ارامی باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
 نیست اما رومی باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با سبیل غاطری و محبت
 داند خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شب باروزی ما را بنیست او گذری می باشد و از
 سر خسته و شفقت و تربیت با او فیض رسیده است اگر واقعت حال خود بود و راه گذر فیض را
 از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریق ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
 اما حجاب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده بگذرد

اما در ترتیب کردن و تدبیر نمودن هر روز رشد از احوال طالب خبر در میان یک گروه و بفرست
 با استخبار احوال او را معلوم کند و تدبیر نمودن از شر اهل طالب آنست که در زانی که بدوستی از دوستان
 حق تعالی مصاحب است و آنوقت حال خود بود و زبان صحبت را با در مان گذر شسته سوار نکند اگر گفتار
 از نقصان بحال و در خود مشا بهره کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض مینماید و اندومی فرمودند
 از مشرب اهل طلب این راه او نسبت بطریق کلیه آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب بمن
 لازم الادب بلع مبلغ المرء بالادب عبارتست از تمیز بین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
 ادب الی ذی الامر من الخیر و علامه قبول و تحمل را ابعد و بیه ملازمت الادب و الی طمان سوره الادب
 و خط ادب هم ثمرة محبت است و هم تمجید و بیگفتن از ادب چون چیزی کم کردی هر چه بر داشتی ادب
 بنی ملایقی فرمودند ادب بیت حضرت حق سبحانه و ادبیت بنیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ادبیت
 بنیت شیخ اما ادبی که نسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاهر و باطن عیشر و بحال بندگی و فرمانهای
 او را بجای آورد و از مساوی حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که نسبت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 آنست که خود را تمام در مقام تابعی و در آورد در جمیع احوال نواهی حرمت را نگاه دارد و در مسئله کل
 موجودات بحضرت حق سبحانه او را اندر هر که نیست و هر چه هست همه را سر استناد عزت او ستاند
 که نیست شیخ واجب و لازم است بر طالبان محبت آنست که ایشان بواسطه متابعت سنت او بتمام
 دعوت حق بچی سبحانه رسیده اند و تدبیر نمودن اولیا را بعد اهل کرم اند و آموختن حضرت لایزالی تصدیق
 و خطرات که بر طالبان میگردد می بیند و در میگذرانند اما احوال مختلف است و در زبان مشاهد و افشا
 بر او بیت و در نظر ایشان که بی کاه نیست همیشه جوش لطف بید تو شاه و توبه کردن از گناه
 آند گناه و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست و در آن مقام در نظر ایشان کاهی که بیست اینها
 انصار حضرت اند و در و قلمی می را که بر طالب میگردد می بیند و از راه تحقیق باومی نمایند و فریاد کنند
 سه اگر مینی که نامیا و جاه است و اگر خاموش بنشیند که از است و تدبیر نمودن در روش با اهل اندکی
 می تواند کرد که از خود تمام گذر شسته باشد و در محل این بیت نیز اندک سه یا کن با پیلپیان دوستی و
 یا بر آو رخا نه در غرور و میل و تدبیر نمودن مثل اهل ارشاد مثل ضیاء استاد است که بقیاصت
 جانور متوحش را در قیدی آرد و از آن صفت متوحش او را بمقام استیناس میرساند این طایفه چو لک

حسن تدبیر عالمه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردانند و در طریق
 متابعت سنتی در گذراندن آنجا به تمام اصول میسر سازند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بودند و اند
 و میفرمودند معالمت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدی است با او
 میکشند و خدمت او میکنند چنانکه دارد است یا داد و آذاریت لی طالبان فکلیه خادما بسیار میباشد
 تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول یقین است
 تا نه بینی جمال عشق نگیرد و کمال دمی شنوی و صف پا رست نیاید شنیده همه اعمال سالک میباشد
 که برین گذر تا نتیجه از سر یقین بطور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
 بهمان صفت حصول پیوند و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بنی ظهور تعجیل حاصلی
 اعتقاد محرم و باندک چیزی متبدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباشد که از پیری کامل مکل باشد
 تا موثر باشد و نتیجه بطور آید تیر که از ترکش سلطان بنو و حمایت شود آنکه کرد و یا تلقین ذکر از
 خلیفه حضرت بزرگوار خواجه محمد بابا بر ساسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان خلیفه
 و المرصوان در طریق و اگر منقول است هر و خفیه و با خفیه را بجهت آنکه اقوی و اولی است اختیار
 کرده ایم و می فرمودند و قوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه
 و قوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس اندر روح
 رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبدالخالق عجد وانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند
 به تفسیر این آیت رسیده اند که ادهو اربکم مضرعا و خفیه انه لا یحب الملعونین را و استاد خود پرسیده
 اند که حقیقت این خفیه و طریق و هیئت اگر ذکر کند میخواند یا در مقام ذکر با اعضا حرکت میکند
 غیر واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگوید شیطان بحکم شیطان پیری فی ابن آدم مجری الله
 واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
 کسی بتورسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبدالخالق قدس اندر روح متوجه و منتظر بوده اند
 منتظر باش و چشم بر در دارد که کو نظر را در نظر از نوا و تا چند آنکه مردی از اهل الله که
 که و علماء من کذا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و قوف عددی مرا ایشان تلقین کردند
 و میفرمودند لا اله الا الله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر است

کہ ذکر حقیقت کلمہ توحید بر سبب یا گفتنی شرط نیست و اشعری پر سید حقیقت کلمہ حیات
فرمودند آنکہ از گفتن کلمہ ماسوی الہیہ و جل بکلی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمہ را
ہمین شرح میگردند و میفرمودند و قوت زانی کہ کارگر از روندہ راہ است آنست کہ واقعہ احوال
خود باشد کہ در ہر زانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب غم و در میفرمودند ہر
کار سالک را بر ساعت کردہ اند تا در یا بندہ نفس شود کہ بچہ نور میگردد یا بر رفت کہ اگر نفس
کند در یا بندہ این دو صفت نشود و پیش از فعل بجا برست بہ بست سال کما بیش میفرمودند تا یکی از
مجاہد در خلوتی بعد از آنکہ از بیماری کہ عارض شدہ بود برخواستہ بود و چندین ملتحمین میگردد کہ
بناسکارا درین راہ بر نفس بنیاید کہ چنانکہ اشتغال بوظیفہ و اسم لان حال از بندہ اضی و تھنک درین
مشغول گرداند و نفس را بکند از قضا کج کرد و از ان اجتر از کند کہ کسی قیسی وقت و تھنک مشغول گرداند
سعی است کہ گفتہ اند اوقت ان لما حاک الی ما قسم کلب فی المازل و لا الی ما نصیر الیہ فی المابد و ان یحفظ لہ
الحق سبحانہ فیک بین یغنیین گفتہ اند کسی کہ مشغول باوراد وظیفہ وقت بود اورا صاحب الوقت
گویند قدرت و زوال باین وقت متطرق نشود و الاشیئ باسا لکان سبب تلوین و ایشان از عمر
نشانند لا آن زمان را کہ این معنی و این محافطت موجود بود و اما نیست با و اصلا ان و اصحاب تلک ان وقت
دایم و سہد باشد و صاحب این وقت چون دوام باید از نیت تصرف خارج بود یا آنکہ او در احوال
متصرف بود بدان معنی کہ ہر وقتی را در ہم وادی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و این وقت
سالکی بود کہ حال بروی بسبیل هجوم و مفا جاد از غیب روی نماید و غلبہ تصرف سالک را از حال
خود بستاند و متفاد حکم خود کردہ اند و در محلی دیگر بیان کردہ کہ طریق او جذبہ است و صفت او بیان مبالغ
و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالہ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برج او را
بنظر مہبت کر است کردند و در محلی دیگر بنظر مہبت اور نفس بخشیدند کہ باہر کہ گوید تھنک شود و
ہرچہ گوید آن شود و با اصحاب و غیبیت و حضور او میگفتند ہرچہ او میگوید خدای آن نیکند میگوشم
میکوی او نمی گوید و در راہ حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر اور گفت با حق و امانستہ کہ
از خواجگان طریقت ہمارا رسیدہ است و آنچه درین راہ کسب کردہ ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکہ
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که نیست و سبب دیگر آن نبود و در آخر حیات و در بطن احوال معنی را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
 یکی می باید شد از خود و بشیر است و باز گفتند حق نیست خلق تا یکی مکه شود و میفرمودند ساکنان
 در دنیا خود را طریقه ای و نفسانی شفا اند بعضی چنانست که پیش از آنکه خاطر گیرد و اینست و بهم از انجام
 کنند و بعضی چنانست که چون خاطر و گیرد پیش از آنکه قرار گیرد و او را دفع میکنند و این چست این فائده
 اینی دهد و میفرمودند شناخت از ملک تحول و انتقال نجابت و شوار هست و میفرمودند در این عالم عازان
 بود و مسئله آن راه می یابند و دیگران یابند نمی شوند شده است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه بسیار
 بود و الخلق در دوام النظر الى الخالق است یا گوئیم دوام النظر الى الخالق بنیان رویه الخلق یعنی بر
 راهی باید که در اینان طریقه نجابت است باشد و در قم نسیان و نیستی و فانی با صیبه جمیع مخلوقات کشت
 و دوام مراقبه را درست و ازین طایفه اندکی درین سخن کسب کرده اند و ما طرق حصول آنرا یافته ایم
 مخالفت نفس است و مشاهده و احوال نفسیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذرند
 است و سکون ندارد و آن وارد می توانم و در آن کردن بصفتی که در حال میشود از قبض و بسط
 آنرا در می یابیم و قبض مشاهده صفت جلال می گوئیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه است
 که هر ساعتی آنچه بر گذر شده است محاسبه کنیم که بهر دست چیست و حضور چیست می گوئیم که همه
 نقصان است یا زکشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان انفقوا
 عمل می باید کردن و نا کرده انکاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین است
 و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما سه ممکن بود حصول مقصود بی بدرقه عنایت یا در غیر
 آنچه وارد است من استوی یوما فهو محزون و من عذبه شرمین یوم فهو ملعون و من لم یکن فی الزمان
 فهو فی نقصان و من کان فی النقصان فالکرم خیر له اشارت بطلب از یاد یقین است و میفرمودند
 آنچه وارد است اذا اُحِبَّ الله تعالی عبدکم کبیره ذنب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
 گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند و دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرار
 ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين و میفرمودند ان الله يحب المتحسين فی الدغاب و ان الله
 السوال معنی کی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چنانکه ان تضرع نماید و دلیل
 کند که مامول حصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریقی و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و اگر هست آن پیراهن نامس منکب فلا تفعل از اخلاص است اشارت است که در ویش میباید خلاص اورد
 با یا باشد و ادبی که در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند اصله موج
 المؤمن اشارت بر درجات نماز حقیقی است در زمان تحریری باید که اگر بیت حضرت جل جلاله در
 وجود نماز گذارنده حال شود و خضوع و خشوع در و پیدا شود تا چنانکه سوال استخراق رسد
 و کمال این صفت مر حضرت رسالت رضی الله علیه وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
 اساکست از ناسوی یکی و میفرمودند معرفت تقضی که مقصود از سیر و سلوک است مطهر
 شدنت تا از دلیل و برهان کشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجہ فاضل اندر گو
 هر جگاہ حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و چکند فرمودند اگر رقی از آن حال باقی مانده باشد
 دلیل آنست که از او تقصیر و نیاز خواسته اند از حضرت حق تعالی درخواست و تقصیر و التماس حضرت
 و باقی نماید و اگر رقی باقی مانده باشد دلیل آنست که از او صبر و رضا خواسته آید و میفرمودند
 خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند همه که امانت در جنب کلمه توحید نقل است که امانت اظهاریست
 با وجه چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت و میفرمودند ظهور احوال از شیخ کریم است
 پرسیدند شناخت خاطر و ایشان را از کجا است فرمودند بصیرت و شناخت ایشان از نور
 فراست که حق تعالی ایشان را اگر امت کرده است فانه بنظر بنور الله از حضرت شیخ ابوسعید
 ابو الخیر قدس الله روحه منقول است که فرمودند در پیش جنازه ما این بیت بخوانند صیت
 ازین خوبتر در همه آفاق کاره دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار حضرت خواجہ فاضل اندر
 فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت بخوانند مفلسانیم کده در کوی توبه شنی سدا ز جمال روی توبه
 در معنی قلبی سلیم این دو بیت خوانند عاشق تو یقین دان که مسلمان نبوده و در نهایت عشق
 کفر و ایمان نبوده و در عشق دل و عقل و تن و جان نبوده و آنکس که چنین نباشد او آن نبوده
 و فرمودند اطلب روح اسبیل سدا اشارت بر بدید طلبیت و لایق معرفت اعارف حق تقصیر است
 عز وجل اشارت بستی بنده و بقا صفات اوست تا تو رستی خود زیر و بر نگردی به درستی
 مطلق مزغ بر نگردی به این پرده نماند و هر شکلی که هرگز به پرده رفته نیابنی تا پرده و زنگنه
 و عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلف وجود از اوردت مقام الابدال تعلیمات بنیل الاحوال

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمینه و لکن بجا نباشد مرشد علی الاطلاق جل ذکره و در راه بر سر
 حقیقه الادب ترک الاولیاء رائد الاوقات است زانیه است که در صحبت ایشان بی ادبی عین است
 و زانیه است که ادب عین بی ادبیت رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیت و ترک ادب و قبول
 نفس عین ادبیت و میفرمودند آئینه هر یکی از شاخ را در وجهت است و آئینه را در آتش جهت است
 از سخنان عزیز است که زمین در نظر این طایفه چون سفره است و میفرمودند اولیاء را بسیار
 اطلاع میدهند با بی اجازت اظهار میکنند مصرع سر فاش کن که خون بریزی بر زمین و در
 یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد و فرمودند نظر کن تا دل بیاد نمی آید و یوانه شود کسی که بنید
 رخ ما و میفرمودند که در روشی چیست برون بزرگ و درون بزرگ است ما درین
 صورتیم که کس ما به هم نرنجیم و هم نرنجانیم و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
 کردند که در روشی چیست فرمودند زبونی عزیزی اهل دلی مرا میگفت در روشی و گفت باش که
 کار ما خود میکند و بار ما بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی که چهل سال است که آئینه دار می میکنیم
 و خطانیده ایم آنچه در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواهم دیدن و میفرمودند در روشی
 در مقام غسل و بارگشتی بیاید که چو بوی جسته باشد که هر چند طبا بپنجه خور صدای مخالفت از او
 ظاهر نمیشود و میفرمودند در روشی اهل نقدند حواله بآئینه نمی کنند سه امر و زمین بدیده
 باطن جمال دوست و ای یخچر حواله بفسر و آنچه میکنی در الصوفی ابن الوقت سه خردمند از آن
 کس تیرا کنند که او کار امر و زفر و اکشد و میفرمودند بنا بر کار اهل هوا و طبیعت همه بر
 ضلالت است تصحیح نیست در امور بغایت مهم است پرسیدند کسی اگر علم منطق خواند بچونیت خواند
 فرمودند نیت تمیز حق از باطل و میفرمودند هر که اربعه قابلیت بواسطه صحبت های مختلفه فاسد
 شد تیر کار او دشوار است و میفرمودند در اوایل ما خود را مطلوب می شناسیم و دیگران را
 طالب این زمان آن طریق را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا در هر که داعیه طلب
 این راه پدید آرد و بسر وقت ما دستد پنجه نصیبه او باشد با و برسد و میفرمودند در اثبات
 اختیار بنده او را سعادت و شرف است بسیار است در خلاف رضا از راه خجالت بعد از انابت
 مشغول گردد و اختیار بیند و در محصل رضا اختیار سعی نماید و چون آن محل را دریابد توفیق بیند

و شکر گوید الحی از قنطرة تحقیق جمیع اعمال ظاهری قوی و فعلی مجازست تا رونده راه از نو گذرد
 تحقیق نرسد روزی کودکی از ملکیت بیرون آمده بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
 چون گرفتند کشانند این آیت بر آمده و کلمه باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که رسیدید اییم که آن بایست
 و میفرمودند اول این راه کلمه توحید است و آخر هم کلمه توحید سبق اول آخرت مفتاح سعادت
 هیچ دربی او کشاده نمی شود و از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
 که در او آخرت پسینی پوشیده بود و میفرمودند کسی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگبری
 تنگبری گویان اکنون سعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شمار یابان
 شود در حق سبحانه گزید و تضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان طالت از صحبت خلق یکی از کبریا
 سه روز خلوت گزید چون بیرون آمد مصطفی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت ننموده است و دشمنی تیر
 گویا انیت و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن ایمان گاه و بگاه تیر
 گردد و هنوز در آن حدیث کار نمانده بود شلما اگر بعد از این صلح بر آید اصلح الله جوابه عمل کند
 متضمن تمام کار او در راه دین و طلب یقین هر آینه تمام گردد و خواججه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
 مولانا زین الدین ابو بکر یابادی رحمه الله از رعایت ظاهر از باطن بهره ور شده بود و بر رسیدن عمل
 بر حضرت از جهت اصلاح خلق رواست فرمودند بعضی را رواست و بعضی را روا نیست و آن بعضی را
 که رواست در بعضی اوقات رواست و در بعضی روا نیست باجمل حیثیت و طریق آن عکس شده
 درجه افتاده است و میفرمودند خود را بنیت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را طبع
 تصرف میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظریه خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد و بی
 بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن نظیر اگر چه بر عا
 اسباب که در عالم حکمت است نظایر خصیصه چون باطن و مقام تکوین بود و میفرمودند از ضرورت
 کبار روح الله را هم زیارت کنند بهمان مقدار فیض میتوانند گرفتن که صفت آن بزرگ را
 شناخته است و آن صفت توبه نموده و در آن صفت در آمده و اگر چه قریب صوری را در زیارت
 مشاهده مقدسه نماند بسیار است اما در حقیقت توبه بار و اح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
 نبوی که حکم اعلی حقیقت مکنتم بیان و بر بیان این سخن است و مشاهده صور شایسته اهل قبول

که اعتبار دارد و در حقیقت شناختن خلقت ایشان در آن توجه و در آن زیارت بر این همه
 خواجیه بزرگ قدس اندرون میفرمودند مجاور حق سبحانه و تعالی بودن واجبی است از مجاورت
 خلق حق سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که آخر آن ابیات اینست
 که کمالی گویم مردان را پیوستی به بگرد کار مردان کرده و رستم
 فصل و رد که کرامات و مقامات و احوال آنار که از حضرت خواجیه ماقس
 اندرون وجه بطور آمده است نقل کرده و در پیشی که روزی حضرت خواجیه ماقس اندرون
 در راهی میفرستند و گفته پستی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و پسند از
 اکابر و علماء بخارا کسی بصورت ایشان مشرف نشده بود و آشنا گشته درین حال مولا اسماعیل
 خواجیه دوست نور الله مرده با جمعی از طلبه علم از طرف مقابل ایشان در آن راه می آمدند خواجیه
 از راه بیک طرف متوجه شدند و میفرستند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود و خواجیه
 از میان جمع طلبه بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجیه آمدند و بتواضع و نیاز تمام بایشان
 سلام گفتند و خواجیه جواب سلام ایشان بملطف تمام باز دادند و توجه با من کردند و گفتند و
 کسی که از علماء ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود آن نفس خواجیه دایم در خاطر من بود تا چند آنکه
 بعد هفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجیه دوست بجزرت ایشان پیوستند نقل کرد و اینست
 خواجیه علامه الحق والیقین از حضرت خواجیه ماقس سوره که روزی در بخارا بودند و سخن صحبت بصیرت
 میگفتند و آن آشنا فرمودند که این زمان مولا اعارفت از خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد و
 و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راه رفت بعد از زمانی فرمودند که باز و خاطر
 مولا اعارفت افتاد که بسزای رود و اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از ویشان
 درین زمان و صحبت خواجیه حاضر بودند تا به این راه نوشتند مولا اعارفت بعد از وصیتی از خوارزم
 آمد از مولا اعارفت پرسیدند که در فلان تاریخ در خوارزم شما اتفاق سرای رفتن شده بود
 مولا اعارفت قصه را چنانکه حضرت خواجیه فرمودند شرح کردند و نقل کردند و خدمت خواجیه علامه الحق
 که روزی در صحبت خواجیه ماقس اندرون بودم اتفاقاً هوای بود و خواجیه از من پرسیدند که وقت
 نماز پیشین شده است یانی گفتم هنوز وقت نماز نشده است خواجیه فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود و دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نمازگزاران مشغول بودند
حضرت خواجہ فرمودند چہ میگوید نماز پیشین شدہ است من از ان گفتہ خود بخوبی شرم و متعذر بودم
فصل کردند کہ حضرت خواجہ با قدس الدیرہ بعد از آنکہ کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از
مجاہدان ایشان قصد حج کرد اورا گفتند چون مجہدان رسی امیر محمود دست ماست و ریائی کان
درویش گفت چون مجہدان رسیدم شہودہ اند کہ درین حوالی مردیست کہ اورا امیر محمود قصہ معانی
میخوانند از درویشان حضرت خواجہ ماست چون با ملاقات شد از سبب پیوستگی او بہ حضرت خواجہ
با قدس الدیرہ پرسیدہ شد کہ گفت بفضل الہی شہی خواب دیدم کہ بزرگیت از بزرگان دین و الدعا
با حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مرا میگوید کہ این خواجہ بہار الدین است و حال آنکہ پیش ازین
من حضرت خواجہ را ندیدہ ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجہ و قصہ آن خواب را بہ پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان ہزاری
نشستہ بودم ناگاہ عزیز لوری بکامان من آمد و نشست و اثر اہلبیت و جلال از او ظاہر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آنصورت کہ بہ پشت کتاب نوشتمہ بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و از تہ بر عظامی من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجہ التماس کردم کہ می باید کہ قوم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجہ کرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کہ استی بود کہ از حضرت ایشان مشاہدہ کردم چہ مرکز ایشان
منزل مانیدہ بودند و چون درآمدہ اتفاقاً مراجعہ بود لی الحال قصہ آن حجرہ کردند و درآمدند
و حال آن بود کہ بر دیوار آن حجرہ طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود خواجہ دست مبارک و از
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
بہ پشت این کتاب چہ نوشتہ و حال چنان بود کہ آن وقعہ را بہ پشت کتاب نوشتمہ بودم
از ان اشہاف ایشان ظلمت من دیگر شد بعدہ چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعہ تا زمان
ملاقات بہ حضرت ایشان ہفت سال گذشتہ بود لطف فرمودند و مرا بہ بندگی قبول کردند و ان
چند روز کہ در ہمان بودند مرا بہ پیش میخواندند و بمنزل من کسی میفرستادند از مجہدان خود
فصل کردند خواجہ فضل خالدی رحمۃ اللہ کہ در اوایل سن شہاب در خرد سالی مرا بہ حضرت خواجہ قدس

بیوسگی و محبت شده بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شده بود و مرا میفرموده بود
 که مرا از فراموشی کنی و تمیال مارانگاه داری و من هرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اکثر
 اتفاق شد که بجای روند و مرا بخود ببردند چون بهمراه رسیدیم و اوضاع آن یقیناً اتفاق افتاد
 آن صفت که از حضرت خواجه بن سیده بود و غایب گردم و چون با صفهان رسیدیم مردان
 اطراف عزیزی بود که خلق روزگاریا و تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت از وی بسیار
 کرده بودند و والدین از آن عزیز فطری بجهت من التماس نمودند و حال آن بود که من از صفت
 غیوری حضرت خواجه قدس سره قوی می رسیدم و بعد از مراجعت بعدی سالی و بیشتر چون حضرت
 ایشان ملاقات کردم و بجزوت تمام فرمودند و من ترس که آن کار است تو فرزندانی ترا کسی تصرف
 نمیتواند کرد و باز فرمودند چون براه رسیدی مارا فراموش کردی و نقل کردند خدمت خواجه
 علامه الحقی والدین که شامی حضرت خواجه تاقوس العبد روجه در حلقه کمال بود و در منزل در روز
 و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند و درین اثناء حضرت خواجه توجیه مولانا داد که کوفتی کردند و فرمود
 که مرادوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمایم بجای می آری گفت می آورم و فرمودند
 قلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند و زدی میکنی گفت می کنم فرمودند و چه گفت
 بجهت آن که آن کارها را تعلق بحق العبد است و کرم او را نهایت نیست تو قبول فرماید اما
 و زدی تعلق بحق بندگان دارد و فرمودند چون توانستی امرانی کنی ترک صحبت ما کن و حال
 فیضی الهی او را پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تصرع بسیار کردند
 و مولانا داد که گفت کوبه کردم بعد از این هر چه اشارت باشد در حال بجای آورم بعد حضرت
 خواجه از آن منزل بیرون آمدند و مولانا داد که رسید در ویشی که در خدمت ایشان بودند
 بطرف دروازه سمرقند متوجه شدند چون بان محامت رسیدند بچانه فرمودند و دیوار این خانه
 را سوراخ سازت نه و اصحاب بان کار متوجه شدند و سوراخ کردند فرمودند درین خانه
 در فلان موضع جوانی بر از رختست در ارمیت و بیرون ارمیت در آمدند و بیرون آوردند خواجه
 با بعضی از اصحاب در گوشه و پناهی نشستند و بیست و شش ساعتی گذشت آواز سنگ
 بگوشش آمد خواجه مولانا داد که را با بعضی از اصحاب گفتند بان طلب که آوازی می

برویت رغبت دیدند که در آن ازان سوراخ در آن خانه درآمد و بعد از لحظه بیرون آمدند
 و گفتند پیش از آن آمده اند و آنچه درین خانه بوده است فزوده اصحاب چون آن حالت مشاهده
 کردند متعجب شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بیباغ رفته بود با مادر حضرت خواهر آن جوان خست ایدر و
 نزدیک او فرستادند و گفتند بگو که در ایشان شب بزمین موضع میگذاشتند بزمین حال وقت شدند
 و جوان را از در آن گرفتند بعد حضرت خواهر مولانا ادرک را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
 قبول میکردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد و قوی ماوم شد و مطاعه این واقعه سبب شد
 و یقین بجای شد نقل اگر چه خدمت ایسر سیکال رحمه الله در بیادی احوال حضرت خواهر مار
 قدس الله روحه تشیفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک که ام دست
 تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بقیه بشریت بیرون آید اما مرغ هست تو بیدار
 افتاده هست و اجازت دعوت خلق محی سجانه دادند و در حضور خود تبصره باطن فرزند خود ایسر
 امر کردند و آن امر را کر کردند و خواهر اقبال امر ایشان نمودند و حضور ایشان چنانکه گذشت
 اما حکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عز وجل محبت است و حال محبت محض موهبت است
 و بنابر جمیع احوال که ما بهب محض از محبت چنانکه بنابر جمیع مقامات السایرین الی الله عز وجل
 بر تو نیست و گفته اند المحبة سمة الطائفة و عنوان الطريقة السایرین الی الله عز وجل
 و سیاهم با یغیرون و الیه یشتون و المحبة الذاتیة فی قطب سائر السیاسی سلوک الی الله عز وجل
 و علیها دار مده الطريقة لان العمدة فی سلوک ہی ترک الاغراض و الاعراض ابتغاء لوجه الله
 و لا یطلب محض الحقیقة الا صاحب حجة المحبة فمن بجهة علی اطلب اشرفات النوار هذه المحبة فهو
 انما یزید بنبیة البصیة و المحبة الذاتیة ہی طور و رار العقل و هی فی الحقیقة من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
 اهل عرفانه و هی و رار الشیوخ بیه نورها العقل و یعزله عن الحكم و لا یرمان علیها الا وجودها بقیة
 شود و بالاینتی معرفتها الا لوجودها و جداها الغنی عن تعریفها و عرفانها فلان فائدة فی نعمتها و از حلیه
 لوارض حال محبت حال غیر مستقیم محبت نبود الا که غیور باشد و الغیور سقوط الاحتمال و لا یطیق عن البصیر
 القاسم ای سقوط احتمال با یشارک مجوبه فی تعلق المحبة بخلاف مجوبه و هذا العقل هو الکرم
 و کیف شود لی بک نفس حر و اهل الشیخ لیک هم الکرم و المقصود من هذا النجاة الله تعالی فی تصور استقامت

والصديق عن الصبر فقامت ابي العزيم الصبر على مقاساة الشغل عن محبوبا وباجته عنه النفس است
الرجحة في الشئ من عن الصبر لغيره عنده والناسه الخاله تاكس السالم سترى حرمه الله فرموده است
انه بابر علي الشايع اشارت المراد من الحق سبحانه عليهم ويوسف بن الحسين رحمه الله فرموده
اشارات الخلق على قدر مواجبهم ومواجبتهم على قدر مقامهم على قدر محبتهم وليس حال حسب
الى الله سبحانه من محبة الصبر له لاجرم بحكم حال غيرت يا غير ان والد تعالى اعلم خدمت امير
رحمه الله بعضي از اصحاب را در ان مبادي ارشاد تعاليت حضرت خواجه روح الله روحه نبي نيز كرده اند
چنانكه منقول است كه شيخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امير پور محمد بنكر خفي و علانية مشغول
در انار ملازمت امير ملازمت خواجه آغاز كرده خدمت امير ايشان را نهي كرده و سوگند داده اند
كه ملازمت او كنم و اين نيز منقول است كه گفتند او سحر است و الم تسرى رحمه الله فرموده است
ولما كان على الصلي عليه السلام قبل النبوة حين ان كان عند القوم من الذين كانوا ليسوا بمجاهدين
والا من قبله واقع في هذه الحالة بدوا اسسه و خرفوا و صفة نو احد كان يقول ساحر و واحد يقول
كاسن و ثالث يقول كاذب و رابع يقول شاعر و اشاعوا اناني المي شيخ قصه و كالتوا
لنا سلا قصاص و الناحية و هكذا حديث الجته لايفك عن الملام و لكن سة احد الملمات
في هواك لذية و جازا كك فليكني اللوم و حدثت فواجده من الدروحة و سبادي احوال
اين بيت بر زبان مبارك ايشان بيار ميگذشته است عه ترس من و يار من زبدي امي بوده
اكنون زجه ترسيم چو بدام شديم و اگر چه بحسب ظاهر تغية خاطر از امير نسبت خواجه فهم شدي از ان
فيضي كه حضرت خواجه رسیده بود و خدمت امير واسطه آن شده و رانجام قهور بنودي و در
مثل اين حسني گفته اند لطعم باغبانكه گر منم درویش باغ و آخرا ز باغ بيايد بر درویش
نقل كرده اند كه در بين فرصت شيخ خسرو بر دكان موزد فروشي در قم كلا باه بخار نشسته بود و
درين فرصت شيخ خسرو را چهار پنجره ديوار بسگاه بود و خلق محتاج را بسيار بقرض و غيره شكايت
كردى حضرت خواجه بايد شيخ خسرو دكان در آمد و در را فراز كرده و گفت ميان من و شما اين
پديد شده است امير بر اسوگند داده اند يا شام بيشني كنم خواجه فرود تدبير و ناي و در شام
يا پشت تا تا تو زير و زباني كنم موزد باخاري محبت مسود شاه كوشك هند واني از زخم دياري دند

گفته بود از ده که ننگم یکاس کرده گفت یازده کم نمیکند همچنین تا بهشت یازده فرود آمد خواجه گفتند هر روز
چند روز به سفر و شبی و بخت هر موزه این مقدار خدای تو را میسختی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل الدین میکنی این گفتند و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بقرار گشت و ده سال از او گذشت
و در طلب ایشان شدند و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر کوهان نشسته بود حضرت خواجه میآمد و در کنار
سخن گفتند شیخ ابو یزید قدس العدر و ده فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهیم خلقی بقرار
و بی آرام شوند و طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه استین جلیانم شهری و طلب من بقرار شوند
امروز درین شهر می گردم است به میجویم عاقل که دیوانه کنم گفتند و رفتند بقرار بی طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و در آن اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بقرار می بود
و او را صحبت خود را بهی دادند و روزی در طلب ایشان به طریقی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبردار شد که برای شسته اند با جمعی اصحاب بیاید و پیش از آنکه برآید فرموده تا من و ما را بر کشیدند
ما نیز شب چنانکه گفته اند سه همه شب چون جرس نالیده بود و در آن گس نشیده و آواز می درآئی
منتظر مرجائی و برای برای میبود و آخر شب نومید باز گشت آخر الامر او را گفتند اگر در آن طلب
روز صبر میکردی کار تو در تمام میشد حسرتی درویدید آمد و آن در طلب را با این نفس در
زیادت کردند سه در و دل من بدرد و در مان و است به دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم صماز و وصل نومید شدم به گفتا که مشوب من و نتوان نیست به و آواز انفاس نفی حضرت
خواجه ما است قدس العدر و ده درین طریقه اسالک می باید که ندانم که او چه مقام است تا حجاب راه
نشود و من شیدا لاکم از حال طالب باشد یعنی شو حال و آئینده با خبر باشد او را تو از تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه به طریقی دوید و سرگردانی کشید و در آن اوقات خواجه در حجره خندان
مواا اعارف کمال و محلت کا و کشتان با اصحاب صحبت می داشتند و در آخر روز شیخ خسرو خیر یافت که
خواجه با اصحاب در غر از بر ایوان خواجه ترس چندی اندرفت دید که خواجه نزد یک استایه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند یا تاسله ترا از علما که علم فتوی بیست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی نیست و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب فتوی و سوال کردند که چه فرمایند ایامه دین ضووان

علیهم اجمعین در خصوص کمال راه حق سبحانه به صحبت شیخی میوست و یا بنده محسنی شایسته بعد از کمال
 صحبت و دوستی رسید که آن معنی را در صحبت او یا بنده تر است و کشاده باطن خود در صحبت او می بیند
 و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دوم منش شیخی نگذرد و
 طالب چه نوع معالمت لازم میشود و چه نوع سلوک او را رواست و اولی است مینو و توجیه و آنچه است
 و علماء را حاضری جواب فرمودند که اختیار مری طالب رست هر کجا کشاد باطن خود پیش می بیند کجا ملازمت
 کند و اگر سوگند بر گرفته باشد آن سوگند را شکسته و کفارت داد و اولی است و حدیث نبوی باین
 ماطی است که فلیات الذی هو خیر و لیکفر عن یمنه و الله تعالی اعلم شیخ خسرو چون این جواب شنید
 و دید که راه سر و کشاده شد قوی میسقط شد و امید و اگر گشت و طلب و ملازمت خوایه بحدت شد و موافق
 این جواب که خواجیه یوسف رحمه الله و علماء دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال مشایخ طریقت قدس
 ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصداست رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
 و تفسیر کیمیت قل فاقوا لکتاب من عنده الله هو اهدی منها استقامت ان کنتم صادقین و فی توأظیا توأ
 الایه اشاره آخری و بی ان لو کان لطالب صادق و مرید صادق شیخ لا یعتدی به و له شان
 مع المدرع و جل ثم استعد بنجد و شیخ کامل بودی الی المدرع و جل منه و جب علیه اتباع و التمسک
 بذیل اراده ستم امرو و لو تجد و فی انوار السلوک هذا استعد بنجد و شیخ آخر اکل من الاول الثانی
 و یلم جزایجب علیه اتباعه الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی و هو الوصول الی المحضرة بلا اتصال لا انقطاع
 نقل کردند که حضرت خواجیه قدس المدرع در آنوقت که با احتساب مشغول بودند با حضرت خواجیه یوسف
 و جمعی از علماء و غیر هم پنجاه شصت سوار کبابش بسو خاری با احتساب رفتند و از ذکر علیانیه بنی کردند
 و گفتند علماء ازین بنی میکنند حدیث امیر روح المدرع فرمودند بنوا هم و بد آنکه چنانکه طوایف احوال
 و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در تهتین شاجرت و مخالفات مشغولت قیاس
 بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل و استنباط حکمت آنرا و الت بعلم حق سبحانه و بعلم الراسخین فی العلم
 می باید کرد و همه را این فی اند و دست می باید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان میساید که اکثر
 در آن بوده اند و بصفات بشری که گاه گاه بر طوایف ایشان رفته است نیاز حکمتی تا دین بسلامت مانده
 همچنین احوال شلخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از آن نفاس نفس

حضرت خواجہ ماست قدس اندر دوحی را بر ای حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سره میفرماید
 مثل این معنی در حق این طایفه اهل اللہ خرقه پوشان یکی با دیگری در جنگ اند و لیک چون
 و انگیزی متفق و یک کار اند و مدعی کن مرو از خاست آن مردم شوق زانکه این مردم دیگر همه مردم اند
 بدمشد ار که در شهر دوسه طر از اند که بتبیر کلاه از سر بر دارند و دوسه رنگه که بشیل و بی مستند
 که فلک را یکی عریه و چرخ آفتاب سر و پاشند که تا سر بر می کشند و ساق پاشند که انگور می افشانند
 یا آفتاب بر پاشند که جان آب است و همچو چشم خوش و خیر و شادمانند و صورتی اند ولی دشمن صورتها اند
 و چنانند ولی از هر دو جان نیز اند و همچو شیران برانند و لب میخندند و دشمن پیکر اند و حقیقت یار اند
 و همچو خورشید همه روز نظری میخندند مثل ماه و ستاره همیشه سیارند و گر بفت خاک بگیرند ز سر بر شود
 روز گندم و روغن و در چرخ می کارند پس کوشش میگویند و آن سخن است و زانکه این حرف دوم و تافیه هم اعتبار
 و قال الامام القشیری رحمه الله فی قوله عز وجل قالت اليهود لیس فی شئ من اثارنا نصارا
 لیس فی الیوم و الا ولما من وجه کذا قال الازالت الصوفیه خرافاتنا و افلا یقین بعضهم بعضا
 لوقیل بعضهم بعضا یقی بعضهم مع بعض و لکن الاعداء کلهم علی ابطال عند بعضهم من بعض و الا لیس
 کلهم علی الحق عند تیری بعضهم من بعض و اما ذکر ما من کلهم فی کتاب الطبقات ۵۲ رویم بن احمد
 و یقال رویم بن محمد و احمد اصلج من اهل بغداد من جمله مشایخهم فی ستمه ثلاث و فلما نایه سبیل
 عن ادب اساقف فقال لا یجاء و بهم قدمه و حیث ما وقف قلبه کیوم منزله و قال رویم بن احمد
 لا یرال الصوفیه خروا تنافروا فاذا اصطالحوا هلك و فی تاریخ الصوفیه قال ابو العباس بن عطاء
 رویم اتم حالا من لا یرال تصاریف الاحوال قال الجینید لا یقی کم تادی علی السبعین یری العاصه فقال الجینید
 انما تادی علی العاصه ین یری الدی عز وجل فقال رویم قوم افنوا اسرارهم بالخطوط و افنوا البصائر بهم
 بالخطوط انی لهم الی ذکر الحق سبانه سبیل و عن ابی عمر و الزجاجی قال نهانی الجینید ان ادخل علی رویم
 فخرجت یوما و کان قد دخل فی شئ من امور السلطان فدخل علیه الجینید فانی عنده فلما لم یخرج
 قال الجینید کیف رایت یا خراسانی قالت لا ادری قال ان الناس یحبون ان یدانقصان فی حال
 و وقت و اما کان رویم عمر و قنانه فی هذه الايام و لقد کنت رصیبه بالمشوریزیه فی حال الاراده و کنت

فی حقین و هو الساعه شد فقر منه فی ملک الحاله و ملک الایام تفکله در آنکه بهرین اوقات مذکور که
شیخ خسرو در طلب صحبت خواجہ قدیس الدیر و جد سفر رفته بود و در روزی در طلب خواجہ بود و در آن ایام
مباحثه گران شده بود در شهر ایشانرا البیسیه نام داشت و در آن جوشی بگفت و بپایه تا قصر نهادن طلب
ایشان رفت و خانه نیافت و اینچ در دست داشت و خانه خواجہ گذاشت و بطرف او آمد و آخر روز
در بازاری گذشت بر سره خارجیک مولانا عبد العزیز رحمه الله که از اصحاب خواجہ بودند و در حجره
شادی نمیک که در ریشی بود آهنگری میکرد و در آن بازار در باغ محضری داشت مردی را که بود و خواجہ
در آن اوقات با او آشنا شد و بدکان در باغ او نیز اجایا میرفت و گفتا که در آن بازار خواجہ در منزل او
بودند و بازار و شیخ حسین در آن منزل آتش میکرد و مولانا عبد العزیز در آن نشست و ای در آورد و خواجہ
علامه الدین و شیخ زامعین الفقرا در آن مجلس براقبه نشستند و خواجہ پیر سنینی پوشیده بودند با سکوته
و کمره در تن مبارک ایشان بود شیخ خسرو در آمد و نشست بعد از سلام گفتن و خواجہ در اول حال
یا و التفات ننمودند و در آخر مولی از پوستین یا از قن مبارک خود بکنند و دست اشارت کرد و شیخ
گفید چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند و بچنین چید باریان و ج باطن او را تصرف میکردند
و گفته اند این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو بر مین باطن او و در یک کوهت که خواجہ دست
بازی کشیدند و آن موی را نمیدادند خواجہ علامه الدین و شیخ زاده را که گفتی شد و بجهت و ابر هر دو افتادند
و از دهان خواجہ علامه الدین گفتا میروند آنرا نقل کردند که در سبادی حضرت خواجہ با افاضل آمدند
یا حضرت مولانا جلال الدین خالیدی روح اهد روح در مزار خواجہ با علم رحمه الله و کش صحبت خلوتی
مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند در معرفت گفتند که امام سمرقوت فرمودند تفصیلی کنند
چند صفت فرمودند یکی دو و تاسه و چهار بن از آن خواجہ میفرمودند تمامی جهت خود را کشود و بن
دو و ایک رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و هنوز نشاءه میزد و نقل کردند که در بسیاری احوال
پوستنی گفته بودند که در میان بازار بودند بر سر بازار صفراغان در ریشی اگر باریان ایشان بگفت گفت
بر خدای راست گوی و این فرصت اندک این کمالات از چه حاصل کردی فرمودند از ریشه چلبه
تفکله در آنکه خواجہ علی داماد و از نوادگانیش از اوقات که فکر کرده اند ایشان است اجداد اتمام آن
سجده خواجہ روح اهد روح حاضر آمد و در خاطر میگذاشت که باری ایشان اشارت که با او است و باری

و در آن

و فرمودند سخن بهمانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هرگز اگر روزی ما را یافلان نظر کنند علماء الدین با
ایشان داشته اند این نفس روز دیگر بخوار حجت حق سبحانه تعالی کند و در اوقات ملازمت با ما
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شمار این مقدار ملازمت حاجت نیست و در مبادی
که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان یافت و در نظر میکردند و راهی گفتند و میفرمودند
حاضران مجلس او هر روزی نیست حال خود سخن خواهد شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمود
اندک نیست معنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده اند آنکه ظهور خواهد کرد اما هر شکلی بر راه است تا او بر خیزد
تقلید کند که حضرت خواجه فاضل الدرویه در مبادی احوال که صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیک پی شاه و شیخ محمد رستمین و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند و آنجا که
می برخاستند و جاها از تن مبارک بیرون میکردند و نوطه بر میان می بستند و میفرمودند من بطاهر و
باطن آنچه دارم قدای شما کردم ایشان را و حق غیب میگفتند شبها با کمال حال چنین می کنند چنین میگویند
اما این اولی ترین هر یک این صفت در قدای طاهری و باطنی می در آمدند و اثر این ماده دوازده روزی
این حال در آن دوازده کس باقی میبود و نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کثرت آن
که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مر بودند و دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید در و ایشان را
اجتماعی شدند اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند و فرمودند
هر کس باید سزاوری گردیده خواجه اول آغاز کردند و می گفتند و همچنین ده پانزده بیت کس میگوید که می گفتند
توبت خواجه علامه الدین و خواجه محمود شاه رحما الله سید بیتا وند و خواجه محمود شاه راعق قوی را
شد برخواستند و در خواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علامه الدین ترنم کاره مبتدی بدشت خوانند آخر از نوبت بشع رشید رسید این بیت خواندند که هر کس که
سنوی کویت ره کجا اندک هست راه تو خم در خم و صد اژدها در هر خمی مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که ساد نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از
در وجود آید باید که سر نیستی نیز آرد و هزار بار نیست تر نشود و او را خود زیادت کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی از در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نوسید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
نگاهد و از آنکه هیچ طوط دیگر نرود و دیگر بر امری که کردند و و کرم باید که بر آن اقدام نکند و باید که

مشهوره الای بره ماند تفکله در آنکه حضرت خواجہ قیس سره بعد از بیت روزگار بیش بر کان شیخ رشید رسیدند
 اصحاب و کاکین که بران حالی بودند حاضر بودند فرمودند پیرای شود بر بیت خشوع و تضرع سوال کن
 که خیز روزی تا فتم کجا بودیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف حمص لند فاضله
 بیاید و گفت اگر نشسته اید بر خیزید و اگر پیرای آید زود در راه در کنید و نگاه بطریق ملاطفت قصد کردار
 فرمودند گفتند فرستد چون با بخار رسیدیم ایشانرا از بخور یا ستم همچنین قصهای گفتند و در شانرا آن قسم فرمودند
 درین روز که آنجا بودیم و حضور مولانا عارف رحمه الله ایشان فرمودند مرا حاضران را امر با ایشان است
 یا ما هر دو در خانه دیگر در آئیم ایشانرا میگردانند حاضران گفتند شمار از بخوری و کسری هست ما در خانه دیگر در آئیم
 آنگاه مولانا عارف در آن خلوت با من گفتند میان شما این معلوم است که اتحاد کلی بوده است و است
 اگر چه عشق باز پیدا درین میان گذشته باشد اکنون وقت با خزانده است و اصحاب خود و در حجاب
 شما نظر کردم تا بلایت این راه و صفت پستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم هر نظری که درین راه یافته
 بودم و هر معنی که کسب حاصل کرده بودم همه را شمار وقت او کردم و با او سپردم و اصحاب خود را بتابعیت
 او امر میکنم شما نیز در باب اظهار آئین درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او را و اصحاب شماست بعد از آن فرمودند
 دور روز تا سه روز دیگر بیش نمانده است برست خود و دیگرهای کب را بشوئیت و بعد از آن ششیت و خود
 آتش کینیت و آب گرم کینیت و استعدا من بسازیت و بعد ازین روز سوم باز گردیت حضرت خواب فرمودند
 که بعد تمام بان وصیتما عمل کردم اکنون از آن طرف رسیده ام و بکرات و مرآت ایمای فرمودند سخن
 بمانست که مولانا عارف رحمه الله فرموده اند تمام کرده تفکله در آنکه حضرت خواجہ بزرگ قدس العروج
 در مبادی علل الحق والحق والدین را رفته الله در پیش خود بسیار می نشاندند و نزدیک بنویسد و اینانند در
 مجالس ایشان ازین سخن سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا اگر او را بخورد و اگر نفس او
 در کمین اوست هر خطه انحال او نقص می نماید میخوانم تا مظهری شود و هم تفکله در آنکه حضرت خواجہ
 بزرگ قدس العروج در مبادی بعد از آن رفتند و نزد بنزل شیخ شادی رحمه الله بنزد
 فرموده شیخ شادی در خدمت ایشان نشسته بود و در آن مجلس در کسب حضور و مراقبه سر بر آوردند
 و فرمودند شادی با ما یعنی میکنی این محل آنست که بر خیزی خدمت مشغول باشی اما در آن خدمت
 خود را ناپایا کنی و بی وجودی و صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجہ بزرگ قدس سره در او عرض

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خوانند و این بیت حدیث اگر لایق
 احد کم حتی کیون هوا و تنگما جنت بر و بیت سقا مسورت و بر نیاید بوی عود و بخت و اندکین سخن ناخوش
 و گفتند سخن همین است و تمام است نقل کرد و دیگر مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا درویش
 و ایشان از توابع امیر خود رحمه الله بودند و بزرگتر خبر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
 رفت و دینی مشکربجای آورد و دزدان شدند گفتند اگر نمی شنویت گا و کاری شما گفت خواهد شد نشنودند
 و گا و کاری شام آمد و دزدان شدند مولانا درویش امتناع نکردند و آب تائید عزیزان بود اکبر رفتند
 و بار آمد و همچنین گا و کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
 کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیر بیت بیت کار نادان کوته اندیش است بد یاد کرد کسی
 که در پیش است و مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاملات کسی را رواست که آن کار که مقصود
 آورده است بهمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کرد و با امیر
 افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاملات میزدند و نمکردند و این سخن را نقل کردند
 حضرت خواجہ بزرگ قدس الله سره در بیادوی طلب بولایت نفس قشلاق خواجہ مبارک رحمه الله
 بخدمت مولانا بہا الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بہا الدین فرمودند این چنین مرغی که بوی
 یار تو عارف و یک کرانی است خواجہ فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت
 مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیک کران بودند در آن زمان و در آن
 زمین پنبہی شکستند با مولانا امیر شرف و با برادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با خال خود خواجہ
 احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خود و اکنونی قدس سره بود و مولانا عارف را پدر سہی مولانا
 بہا الدین رحمه الله خواجہ گفتند اگر ترا خاطر عارف است اورا آواز و ہم ہر آئینہ خواہ کنی بیرون آمدن
 و بر با می بر آمدند و سہ کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نہ روز ار کار زمین چہم بیرون آمدند چہا
 گفتند شما بطرف منزل رویت کہ مرا مولانا بہا الدین طلبیدہ اند و روان شدند و در میانہ روز در آن نہ
 پیش از آنکہ دیک از آتشخان فرو گیرند بعد از آنکہ آتش رسیدہ بود در آن صحبت کہ در قشلاق بود رسیدند
 و اول ملاقاتی کہ از حضرت خواجہ را با مولانا عارف رحمہما الله بود در آن صحبت بود و نقل کردند کہ حضرت
 مولانا عارف در دیک کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجہ بزرگ

خواج بهاء الدین در آن صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجہ مرحوم اندک گذشت که خوش بودی اگر حضرت
خواجہ نایز درین مجلس بودند تا بقای ایشان مشرف شدیدی مولانا عارف رحمه الله سر بر آوردند
و گفتند بهاء الدین را طلبیم حاضر شود و خواجہ در آن حالت در بخار بود و اصحاب خواجہ خوش طایفه شدند
و در آن صحبت چند مایه در تنور بود چون بخت شادیش از آنکه سه تنور بکشاید و ما بسیار بیرون آرند
حضرت خواجہ قدس سره از آنجا که بودند حاضر شدند با جامه های تکلف و شامی از درخت سجده کیفت
در آمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمه الله جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بهاء الدین مسلمانان را کافر فرمودند کاسه مصرعه کافر خوشیم و سلمان عشق به دهن کبیر با طاعت و یون
باشد الا یہ بوجاه فی التفسیر طاعت کل احد نفع و این سخن را که فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
اذا اهل العبادة سألوا نایب اجابهم باعلام الاشارة کبریت درین تم کیهانی نیست بهر دشت
سرش باسانی نیست به ایمانش هزار بار تلقین کردم به وین کافر را شمسلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمه الله هر که دریند تیر خود است در دوزخ نقد است و هر که در مطالع نقییر است سجدان در شست
نقد است و فرمودند در وقت خوردن هر عضوی بکاری شغول است دل بچه شغولست گفتند که حق سبحان
فرمودند که گفتن الله و لا اله الا الله نیست ذکر از سبب بسبب رفیق است و نعمت را از سبب دیدن
یکی از اصحاب خواجہ بزرگ را قدس العدره لرزه بودی نالید خواجہ در آمدند فرمودند ما سر دینی الی گفت
تعبیر کردم آخر الامر فی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواهی صد ساعت خود را بگذار و چیزی بخور
بعد از سه روز زحمت بید شد و در روز چهارم صحت و مجلس ملک همراه جمعه اعدا حضرت خواجہ تاویل
القدر و حرکت اولی که حج رفته بودند ملک رسید و اکابر و اعیان حاضر بودند که امام ولایت سالت که ازین
ما ضلست است خواجہ فرمودند ولایت همان نبی ملک سوال کرد و در جواب حضرت شادان ذکر خبر خلوت و نماز
نیست طریقه شایع نیست فرمودند سخن فغانواده خواجہ عبد الحامد مسجد وانی است قدس اسلام و حکم
خلوت در انجمن و متابیع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چه باشد فرمودند انما یات الحق بآذن و باطن
باطن بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر نشود حضرت خواجہ قدس العدره در جواب فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید سپهر اید رجال لا تلیسم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و می فرمودند
اغیاب الزیاده مع حضور القلب فی من دو اها مع نفور القلب سخن شیخ ابو سعید قدس سره

و در حدیث یا با ما هر چه از رغبات تزد و جا فرمودند اگر چه ابو هریره رضی الله عنه از بس ستون در گذشت
 و باز آمد و اظهار حال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین طاقت ندارم اما اگر ما را بتعالیم
 کردی بهتر بودی و چون در کرت ثانیه بعد از مراجعت از بیت المذزاده المد سبانه شرفا بمنزله آمد
 رسیدند جمیع عظیم بود از علما و فقها و غیره و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفه
 شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
 سکوت نگه می نمودند اصحاب خواجه در آن حالت از ایشان صورت فیعی مطالعه می نمودند بعد از آن
 خواجه سربارک بر آوردند و روی با اصحاب خود که درند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
 که مراد این زمان غیبی و واقع شد حضرت خواجه محمد ملا قدس الله روحه حاضر شدند و در گفتند
 فرزند دین مجسم از تو سوال بزرگ خواهند کرد و طریقت را وقف باش و بی و شبست جوایحی
 پس از آن بزمانی درویشی سوال کرد و در حادثه یاد و سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم
 منقول است ماریت شیا الا واریت شیا الا واریت الدفیه ماریت شیا الا واریت الله معه ماریت
 شیا الا واریت الله بعد ماریت شیا الا واریت الدفیه ماریت شیا الا واریت الله معه ماریت
 جواب را شیخ نور الدین حواله می کرد و شیخ نور الدین باز خواجه حواله می کرد و همین چند کثرت واقع شد و
 میچاکس را بحال دخل و دین سخن نبود تا یک در آن مجمع و بر آن صفه بسی از علما به مناظر از خفیه و شافیه
 حاضر بودند و طریق ایشان معلوم بود در سرعت خوش در کلام و بسی از قهر او اهل معرفت نیز حاضر بودند
 آخر الامر خواجه بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
 در اهل جمع تصرف کرده همه بیک کلمه تخمین می کردند و از هیچ کس جوابی و سوالی و درین مجلسی موجود نشد
 و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسمی قیه ملک مقرب و لا بنی مرسل بک معنی آنست که هرگاه
 میباش که در آن حال ملک مقرب و بنی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مقتدی را نیز در بعضی
 اوقات میبود و دیگر آنکه ترا حالی میباش که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
 و بنی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولاية افضل من النبوة و دیگر اشارت
 باین معنی می نمایند که هرگاه حق تعالی بر بنده نصفت جمال تجلی فرماید و جو در آن بنده چنان

بزرگ شود که در عالم کنج لایسعجی ارضی و سماوی و در سخن قاری عبدی المؤمن اللیل العریع و میفرمود
بعد از سوال و شنیدن که لطف و تکریم و صفت خداوند حق است و در حدیث است بخدا ابراست
هر که صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که صفت قهر میشود محل نفی است فرمودند هر
قهر او معنیست ای آنکه قهر او ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بر وی ظاهر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا بسبب ظاهر است و بلوی نسبت باطن و میفرمودند و اللهم اغفر لی
و لوالدی و لایشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبی یکی وجود خود را برای یکی دیگران
سیطلبند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصدوقی غیر مخلوق تاویل او آنست که منسوب را
در زمانی صفتی و حالی میباشد که او نمیداشد این سخن به نسبت آن زمانست و الا صدوقی مخلوق
و میفرمودند الفقیه لا محتاج الی العدا من عثمان ایشا است و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال است چسبی من سوالی علمه بحالی اشارت باین مقام است و میفرمودند از اتم التقوی
عز وجل اشارت بفنا و نیستی مبدء و محو صفات اوست پس چون تو نبودی چه بود جمله فلا بدش
چون تو نمایی چه مانده خدا ای گوید نقل کرد و دریشی که در کثرت اولی که حضرت خواجه از سیفر
مبارک مراجعت فرمودند با خان آمدند مولانا محمد پیروی نام داشتندی در عقب ایشان از
بعد او آمد خواجه قدس اندر وجه فرمودند موقوف بر زمان التفات است اتفاقاً و بری جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی وزمانی که همه طالبان و عاشقان و سوادگان این راه گرد
آمدند رسید است مولانا محمد را نزد یک خود خواندند و فرمودند و ارفش تا بهر چه گیرستی گشت مسجده
خود را بر از انوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و پیشویش گشت خواجه را بر احوال خود بار آورد
و گویند که با خبر شمس که زمان میگردد و بار بار التفات کردند حالش متغییر شد باز او را بخود آوردند
و کثرت سوم فرمودند که و ارفش پیش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد متوجه گشت
خواجه شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گشت خواجه گفتند ای سلمان ازین حال
چه جای یاد کردن باغ زانما نیست چون خواجه این گفتند مولانا محمد در گریه شد و جامه خود باره
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد پیروی چون از آن حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب باز
پرسیدند که در آن زمان شکر من مسبب گفتن حضرت را یا این سخن را یا آن اضطراب شما

و عقب آن سخن خواجہ از چہ بود مولانا محمد گفت قصہ باغ و زراغان آن بود کہ روزی بادوستی دینی
 با باغ زراغان ہر اہ ہر اہ بودم آن دوست مرا گفت کہ وقتی کہ صحبت دوستی از دوستان حق تعالی بزی و ترا
 از بر کہ کن عزیز وقت خوشی باشد بر افوت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجہ مرا این می نمودند و خواجہ
 گذشتہ را بر من میگذراند پس بعد تفصیل در آخر مشاہدہ حال شکر فی میکردم درین حال بزرگ
 چون قصہ باغ زراغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجہ فرمودند اسمی مسلمان چہ جای با و باغ را
 گرید و اضطراب من از آن بود کہ چہ خواجہ بران خاطر واقف شد و من سالما بود کہ د عالم گشتی
 بہرگز باین محال کسی ندیدہ بودم و گمان من این بود کہ درین روزگار انجمن صاحب دولتی نیست
 نقل کرد و در پیشی در آن فرصت کہ حضرت خواجہ اقدس السدر و در خراسان بودند در خدمت ایشان
 بودم و از طوس بطرف مشهد متوجہ شدہ بودند و راہ سواری پیش آمد و از مرکب پیادہ شد و حضرت
 کرد و چند دیار ہی حضرت خواجہ آورد و خواجہ او را فرمودند کہ ازین عدلی بازی آید صورت حال را بآیا
 آن سوا گفت سہ ماہ شد کہ ہفت شتر غایت کردہ ام خواجہ فرمودند عدلی را بگیر وقتی کہ شتران تو رسیدند
 بگیریم زود خواہی یافت چہا ہستادہ اند و سہ خفت آن سوار بعد از آن آمد و گفت انجمن کہ فرمودند
 شتران را یافتیم و معاملت آورد و قضرع بسیار کرد و از بجان حضرت خواجہ شد نقل کردند
 کہ یکبار ہی حضرت خواجہ قدس السدر و بعد از موت رفتہ بودند شیخ شادی حضرت خواجہ رسیدن تو ہی
 بسط و سرور خواجہ فرمودند شادی خوش حالی واری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت قدم
 شریف حضرت خواجہ فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از بابت این گفتند و شیخ شادی را
 بکاری فرستادند چون او از پیش خواجہ بیرون آمد خواجہ فرمودند این بسط او از حق است سبحانہ در
 چند تنگہ دریافتہ است او بدان التفات نکرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از ویر رسیدند کہ
 چہ عمل از تو در جو داده است شیخ شادی گفت بخدمت شامی آمدم و در راہ چنہ تنگہ زردیم
 در خاطر من آمد کہ اینہار از نظر خلق پوشیدہ گرہ انہما باز استغفار کروم و گفتم مرا این چہ کار است
 مصلحتی است کہ هیچ وجہ باین التفات نکنم چون سہ قدم کہ شتم این صفت بسط و من رسید
 خواجہ فرمودند کہ حق را بر غیر حق گردیند ہر آنیہ کمینہ سعادت او این بود نقل کرد و در ویشیہ کہ
 من در سر صحنی ساکن بودم کہ نزدیک بود بقصر عارفان و بجزو قہار شقیل میبودم و در آن موضع

عزیز گرامه که سفند داشت اتفاقاً حضرت خواجہ تاج الدین صاحب فرمودند که آن کو سفند را از اقصای کن و من تقصیر کردم روز دیگر
 گذارد و بعد از فرصتی حضرت خواجہ فرمودند که آن کو سفند را از اقصای کن و من تقصیر کردم روز دیگر
 مر او آن عزیز را طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی که آن عزیز گفت که شب در میان چهار چوب
 گو سفند من در در آمده است و آن یک گو سفند حضرت خواجہ را برده تا فل گفت من متعجب شدم چه
 پیش ازین این قصه را شنیده بودم قصد آن کردم که قیمت آن کو سفند را بخرم حضرت خواجہ بیار
 و گفتم غرض است این برست گناه من کرده ام حضرت خواجہ فرمودند این وجه را ساقی بول نمیکند سبب
 آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرض شد آشتی آن کو سفند من فدای راه بود و عرض آن کو سفند
 ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجہ می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر درویشان خواجہ
 از طرف نصف آمدند ده گو سفند آوردند تعین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالبه
 آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد و درویشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجہ را از این
 الصد روحه مبلغ بیت و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجہ گفتند ایشان فرمودند این عدلی
 را که اینک این خانه گرفته است کینه زک را فرمودند که عدلی را برده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
 خواجہ فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجہ تعجب کردند آن شخص
 کرده شد در زیر خاک سه دینار پیش نبود نقل کردند که در آن صحت که حضرت خواجہ تاج الدین
 روحه که مینه رسیدند شامی بود و ایشان آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردند
 فارغ شدند حضرت خواجہ فرمودند که برادر این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
 کسی برادر ایشان بود و طبق امر و س در دست او بود پس رسیدند گفتند آمده ام تا بحضرت خواجہ
 مشرف گردم اجازت کردند و آمد و بر خواجہ سلام کرد و آن طبق را در پیش حضرت ایشان
 گذاشت خواجہ از وجه جل آن امر و پس رسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریدم
 خواجہ فرمودند که امر و باراد فوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجہ خود تفحص کردند بدست خود
 آن امر و باراد از میان آن امر و پاکی امر و در بان یوسف دادند و فرمودند که باقی را حاضران
 قسمت می بایند کرد و بایند که کسی ازین امر و نخورد پس روی بان یوسف کردند و گفتند چه سزا
 درین که بر خاطر گذشت تا درین امر و صحبت بسیار کردم و بار گفتم که ازین امر و کسی نخورد راست

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کربینه چنین و چنین صاحب کمال آمده است
 من خواستم که خدمت شما را بیاورم کی امروز در این نشان کردم و در طریق نهادم تا آنرا من و پسر
 باقی آن امروز را بر این گذاشتم خواه فرمودند نیک تقصیر کن آن امروز آن نیست که ما تو و او هم
 بی همانست خواه آن در ویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نبی شایسته
 آرمودن اگر من این امروز را بتو میدادم زبان زده میشدی و از ما دوری افتادی کسی در ویش
 از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه و سلم او را آرمودن چه حاجت آن یوسف تو به و انابت
 کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد و شنیدند که از جمله بجهان حضرت خواه ما بود و در
 که در آن فرصت که آن لشکر با هیبت بطرف دشت قیاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار درآمدند
 و کار به تنگ در آمده بود و بسیاری مردم بپاک شدند و فریاد حال چهار یایان بی اندازده بود و در ویش بود
 از جمله دوستان آن حضرت خواه ما قدس روحه فرارخ شانی داشت که از لاغری و بی توفی بر جای آمده بود
 روزی حضرت خواه قدس سره آن در ویش را فرمودند که این فرارخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
 آن در ویش گفت تا کی تربیت کنم مندا که این بلاکی دفع خواهد شد خواه فرمودند و هر روز دیگر
 این فرارخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکردم از بزرگ نفس مبارک ایشان
 روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و سلمان از پنهان در ماندگی خلاص گشتند و همان
 دانشمندی که روزی بحضرت خواه متوجه شدم و چون صحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
 چنان دانستم که آن نسبتی و صفی که از بزرگ فطر حضرت خواه این رسیده بود هیچ نماد در خاطر من آمد که مگر
 حضرت خواه آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند ما هر چه
 داریم از آن شماست اما صید کلب غیر معلوم است نمی شاید خوردن نقل کرد و همین دانشمند که یکبار
 حضرت خواه را قدس الله روحه از من بجهت رسیده بودند و مقداره دو هفته بحضرت خواه نشستیم و فتن
 درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فرارخ بر من تنگ شده بود و آخر غلای رسید از حق تعالی
 انابت و باز گشت کردم و ارواح بسیاری از مشلخ ز شفیع آوردم چون باید داشتم و او آئینه
 آن پیدا شد که بحضرت خواه فرستم چون سلام گفتم حضرت خواه تلقی بغایت خوش کرد و دیکه از
 در ویش از آنجا طلب ساختند و گفتند ما از تو بجهت رسیده بودم و ترا از خاطر بیرون کرده اما چون این

ارواح طیبه بزرگان دین را و روحی که معتقد را شقیق آوردی تو را بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
 در شنید گفت که چون طریقه حضرت خواجه در قیامت سنت بر کمال بود مرا آگاه کردند که فلان معتقد بود
 است و ذره را از شفقت و تربیت فرنگد آشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
 از جمله ذاکران بود و در آن زمان عزیزیان قدس الله روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
 حضرت خواجه بها و الدین قدس الله روحه مشهور شده بود مرا داعیه آن پیدا شد که از سمرقند
 در یافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و دایما از آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
 در خاطر من این بود که میباید که اول خدمت ایشان شدم گروم چون به بخارا رسیدم و در
 کاروان ساری نزول کردم پیش از آنکه مرا هیچ کسی ملاقات نشود در حال بعزیمت در قیامت
 خدمت خواجه بیرون آمدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
 که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تعلیل در عقب ایشان روان شدم
 و در حال در خاطر من گذشت که چون خدمت خواجه رسم میباید که اول مرا سرشیر دهند و کس
 با من شریک نباشد همین صفت پاره راه رفتم آن جمع الیتاد نیز چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
 جمع عمریزی مرا استقبال کردند آثار ولایت در جبین او لایح بود مرا در کنار گرفت و دو کت فرمود
 خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش ازین هرگز نزد حضرت آن عزیز ملاقات
 نشده بود من متعجب شدم که ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
 که ایشان حضرت خواجه بهار الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال کابر و علمای سمرقند
 پرسیدند بعد در منزلی در آمدند و چو جمع نشستند و حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
 را چنانکه سنت ایشان بود حاضر غایب شسته بودند لحظه گذشت خواجه آمدند و گروه و سرشیر پیش
 من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبه تست کسی را با تو شریکت نیست و آهسته
 با من گفتند که خاطر عزیز از این منفرد چیز میباید بر بنیان حال بر من و دیگر شد و مشاهده آن
 حالت سبب محبت من شد بخیرت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمه الله که با درویشان
 حضرت خواجه با قدس الله روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی می گفتند
 در خاطر من در که که میباید که مرا اجازت فرمایند تا والده ایشان را مبارکباد عید گویم و دیگر مرگها دهند

در خلوتی و دیگر سه درم را بایادام و سه درم راسته و سه درم را مشرانه شویط بعده خواجہ بصلی عید فرستند
 چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزد یک والدہ من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانہ محمد خفاف
 رسیدند اورا فرمودند کہ خانہ را خلوت ساز و مرا اشارت کردند کہ در آن خانہ در آنی پس حضرت خواجہ طعام
 آوردند آن مقدار کہ از من زیادت ماند بعد از آن مردی باید و پاره رشته بخدمت خواجہ آورد و خواجہ
 پرسیزند این رشته را بچند درم خریدہ آفرود گفت بسه درم دیگری بیاید و بطبعی پاره خراش شور آورد
 خواجہ از آن کس پرسیدند کہ بچند درم خریدہ گفت بسه درم ساعتی بود یک کس دیگر بسه درم بخدمت
 خواجہ معالمت آورد و سویی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از اسب چیز طلبیدہ بودی اجازت
 مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستہایک نیت باین واسطه
 ما از آن عالم باین عالم آمیم و از حجت کفایت کار خود را در گوشه خاطر مشغول کردیم و تفکیر در روشنی کہ حضرت
 خواجہ حدیث السدر و در بعضی از نو احوال بخارابو دند و اتفاقاً فضل رستان بود و در نزدیکی آن موضع
 خلق نمودند و اگر سنگی بر درویشان طلیه کرده بود حضرت خواجہ یکی از آن حاضران فرمودند کہ بقلان دیدید
 و در آن دیدہ باغی است باین نشانی در آن باغ حوضی است در آن حوض اندکی آب است و در آن آب
 اہی بزرگ است بایات اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راہ قطع کرد و آن دیدہ رسید بہ آن مکان
 کہ فرمودہ بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بہمان کیفیت در آن حوض اندکی آب بود و در آن آب اہی بزرگ
 آن اہی را بحضرت خواجہ حاضر کرد اصحاب را حالی عجیب پیدا شد نقل کردند کہ حضرت خواجہ اقدس را در
 در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خاتقہ آتشدان میساختند و در آن آتشدان اساحتیاج شد
 و اسی بود آتشین ہر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و ازہر کہ پرسیدند کسی ہم نشان نداشت
 خواجہ فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادم بقدوت نزدیک درویشی و اشارت
 کردند کہ در خانہ قطب الدین غزلوتی در آبی و از در گنجینہ او ہمین کسی در آبی داس آہن ما را در خرقة
 پیچیدہ است بر زر رسقف نہادہ است آن داس را نزد بجا مل مکتوب فرستی کہ قوی و کار است روایت
 کرد آن درویش کہ در گنجینہ خانہ قطب الدین درآمد و بہمان موضع کہ خواجہ اشارت فرمودہ بودند
 در رسقف گنجینہ کو آن داس را یافتیم و بحضرت خواجہ فرستادم اصحاب کہ در زمان مکتوب نوشتن حضرت
 خواجہ حاضر بودند چون قصہ یافتن داس را بآں کیفیت معلوم کردند در شگفت شدہ نقل کردند کہ فصل

سیرناہ بود و حضرت خواجہ اقدس العدر و روح در غدیرت بودند در ویشی در حضرت ایشان پاره انار گورده بود
 و در ویش محمد زاهد در آن جمع بود حضرت خواجہ انار را قسمت کرد و فرمودند بخورت محمد زاهد گفت خاطر من
 مشغول است بہت اگر غلام من گر ختمی است خواجہ فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دور از دو شب نزد یک
 بابا بش روز سوم بطرف ریورہ تون بمنزل خود رو و خبر غلام بشور سدا غلام محمد زاهد را بچہ فرمودند بجای آورد
 از روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکہ بشارت حضرت خواجہ را باہل خود گوید غلام از در خانہ درآمد
 محمد زاهد کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون از اینجا بیرون کردم قصد کن کہ دم
 کہ بطرف کف روم چون بازہ راہ رفتم بر پای من تندی پیدا شد کہ نمیتوانستم رفتن را و از درای سے آمد
 چنانکہ مرا وہم میشد کہ این آواز بخار امیرسد و چون بطرف ریورون باز می گشتم آن نیند از پای من کشاؤ
 میشد و آن آواز منی آمد سر روز حال من چنین بود پس از آن دہشتم کہ این کیفیت از جای دیگرست برستم
 و بخت شتا آدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و ہر کہ این قصہ را شنود او را بحضرت خواجہ قدس العدر و
 محبت بسیار شد تفکر دند از شیخ شادی رحمہ اللہ کہ گفت بزم قصوری گذشتہ بود از عدوت
 مقصر عارفان حضرت خواجہ قدس العدر و روح رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجہ فرمودند ملحت
 می باید گفت تراخ شاخی معاملت آدم این در وجہ معاملت قبول نیست چہل و ہشت دینار عدلی دار
 کہ در عدوت و رسوخ خانہ دیوار پنهان کردہ و دو دکان موضع را میاگرہ است و مدتی بران گذشتہ است
 از وجہ معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مرا حال دیگر شد بواسطہ آنکہ پیچ
 بران اطلاق بنود بعدہ بتعمیل بعدلوت رفتم و آن مبلغ چہل و ہشت دینار را بحضرت خواجہ آوردم
 آن قدر کشاؤ طلبید و نہ یک نیازی از آن ہمارا بعد از نفوس من دادند و فرمودند یک دینار حرام است
 از کجا تو رسیدہ است و اشارت کردند کہ باین مبلغ چہل و ہشت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
 و بخدمت ہنگام حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت صیب مشاہدہ این حال یقین من بحضرت خوا
 زیادت کشد تا قیل گفت از شیخ شادی رحمہ اللہ از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از آن کہ
 سیادت نظر قبول حضرت خواجہ قدس العدر و روح مشہون گروہم مدتی مقامی کردہ بودم آن یک دینار
 در میان آن عدلیہ از آن جہت بود تفکر دند از در ویش نیک روز رحمہ اللہ کہ گفت پیش از آنکہ
 بخدمت حضرت خواجہ باقدس العدر و روح برسم ملازمت سید امیر کلال نور اللہ مرقدہ میفرستم

چنانکہ وظیفہ ایشانست ذکر تہجد میگفتم و در آن فرصت مراب را خاتمی تعلق شد بود و خود را بر صفت
 پیری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
 روزی خدمت خواجہ مابنزل خدمت امیر رسید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفہ ذکر تہجد خدمت
 خواجہ زاهد مابنزل امیر بود چون بذکر تہجد مشغول شدند خواجہ زود از آن منزل بیرون آمدند و بنزل
 امیر بریان که فرزند کلان تر امیر بودند رفتند و حال آن بود که امیر بریان را بحضرت خواجہ محبت بسیار بود
 و من نیز در عقیقہ خواجہ رفتم بقصد آنکہ ایشانرا گویم کہ چہ امر موافقت ذکر نگذرد چون بنزل امیر بریان
 رسیدند خواجہ روی من کردند و گفتند اگر ازین درویش غریب شرم نمیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
 نیز شرم نمیداری کہ میگوئی ارواح چنین میگویند چہ انی گوئی بر فلاخاتون ہوا آورده ام و تعلق دارم
 ازین سخن حال من دیگر شد زود ہن مبارک خواجہ را گرفتم و گفتم یا فتم انچہ می جستم خواجہ دست مبارک
 خود را بمن رسانیدند بخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجہ متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
 شہودم کہ چون ایحال صبح خدمت امیر رسید کلان رسیده است از خدمت خواجہ شکایت کرده اند
 کہ خواجہ فرزند من امیر بریان را و فلان درویش را بخود متعلق گردانیده است و چون این شکایت
 امیر صبح مبارک خواجہ رسید مرا و امیر بریان را از صحبت خود راندند و نعوذ بامدع و جل من ذلک از
 من ہمہ علی در وجودی آمد کہ خلاف رضای حق سبحانی بود و دست بی برین گذشت روزی مرا بحضرت
 خواجہ ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چہ حالت است ترا اندک آشنا کردیم حق تعالی باز در گمراہی
 رفتی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال او ایل و او اسط و او آخر خود را بخود متعلق
 بگوید باز نمانی کہ ما را آشنا کرده بودند بار امتح کردند بر بہمان اشارت بخد مت امیر فرستم و حال خود را
 عرض کردم در آن زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود ہر کجا مقصود تو کفایت می نمود بر سر نو بحضرت خواجہ
 آمدم و بسعادت ہدایت رسیدم و حال آن بود کہ امیر بریان را نیز خواجہ تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
 بہر کرتی کہ مرا با ملاقات میشد احوال باطنی مرا غارت میکرد و مرا غرایب می ساخت گفتم حاجت خود را بحضرت
 خواجہ عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بی فرمودند در آستان کہ او توجہ
 بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعدہ چون ما رسیدم و خواست کہ بہمان طریق من مشغول شود گفتم من
 ششم خدمت ایشانند حاش و دیگر شد و بہوش گشت و بنقاد و من بعد تو است کہ کن نوع و من

تصرف کند و بر زبان مبارک حضرت خواجه اقدس الله روح پرستیت بیان آن حال که میان ایشان
و خدمت امیر کمال بود نور الله در وقت این سخن بسیار میگذشت و در حضور امیر و غیبت ایشان که چون
مرغ رو حایت طالب از بیعت به شریعت بواسطه تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از آن پروازگاه
آن مرغ را جز حضرت الله تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعه کس را و قوت نیست که اراچه حالت است
استعداد و قابلیت هر یک حسب فطرت مختلف افتاده است قد علم کل اناس مشبه بهم
ز ان انی نور که پرورده اند بر تو زیادت لظری کرده اند و مشایخ طریقت قدس العباد و احم
گفته اند منازل الوصول لا تقطع ابد الا باونی العمر الاخر و فی اللابدی تکلیف فی العمر القصیر الدنیوی و در شرح
ایشان حضرت امیر نور الله شده اصحاب را بتعالمت حضرت خواجه اقدس الله روح اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجه قدس العباد روح در آنچه بر ایشان میگذشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند که
ایشان در نزد چه تالبعیت شما کردند امیر رحمه الله فرمودند عملی که بر ایشان میگذرد نه آن عمل دیگر است
آنچه بر ایشان میگذرد اندر هر آینه بنابر حکمت است الهی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعه ای همه
تو من کرم چنان که تو داری و سخن خلفا را خاندان خویش گناست قدس العباد و احم اگر ترا بیرون آورند
از خود ترس و اگر خود بیرون آمده ترس و یکتست عشق لیکن هر صورتی نماید و این احوال آن حسن را
و چهارمین صفتی که در این مقام است و هر چند او بظاهر در غاری نماید و صاحب مرصاد
رحمه الله تفسیر او که مستند به بر الحقایق در سنی این آیت که قل قاتوا کتاب من عند الله و استجیبوا له
آن کتبم صادقین صحبت مثل این حال نیست صادقان اهل طلب اشارت فرموده است و همچنین
اوایل مقامات شیخ ابو سعید ابی الحیر قدس الله روح و بهم در کتاب طبقات مشایخ الصوفیه
قدس العباد و احم للشیخ ابی عبد الرحمن السلی قدس الله روح نیز اشارت است صحبت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان صادق و الله سبحانه تعالی قول الحق و سید الهیسی نقل کرده در روایتی که
پیش از آنکه بخدمت خواجه اقدس العباد روح پیوندم در قرشی میبودم و در موضعی که من ساکن بودم
مردی بود از ترند و او فرزند بی بود که پوشیده مرا با او میل خاطری شد روزی او را در خانه خالی
یا فتم ترا و چند سخن گفتیم و در کنار گرفتیم و بوسه دادم بعد از آن در پیشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چند روزی با او صاحب شدیم معلوم کردم که از جمله درویشان حضرت خواجه است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریفین خواجه رسیدیم و بمن معرفت
 شدند و فرمودند در چه کاری گفتیم داعیه صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
 احوال کجا دخترم در تنزی را در خانه بوسه میدی و کنار میگیری و باز میگوئی صحبت درویشان
 دارم من گفتم نه انستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و ناشروع
 من گفتم شما آنجا بنویسید چون معلوم کردند خواجه فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
 متعجب شدم و محب حضرت ایشان گشتم فقل که دند خواجه علامه الحی و الدین که روزی شیخ محمد
 در امینین رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو چه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
 نیست آن درویش گفت که دل نزد یک من چون ماه سه روزه است بعد آن من تعریف
 و به مثل آن درویش را به نسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
 حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ پیدا
 شد جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
 اینست پس حال دل را کی توانی که او را آن گنجی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
 که لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن از غواض است هر که دل رهنما شد شناسد
 آن فکر و ندک که روزی شیخ شادی با جمعی از غلوت بجهت خواجه با قدس الله روحه آمدند خواجه در وضعی
 بودند که بطرف آن قلب برآمدن باغ مرا رست و انعامان آن زمین را پنبه گشته بودند شیخ امیر حسین
 در حضور خواجه در آن پنبه تش میزد چون درویشان غلوت نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
 شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف راست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
 هیچ سخن گفت حضرت خواجه بصفت همیت درویش کرد تا حال او دیگر شد افتاد و سهوا چون حاج
 در زمین میرفت و سرگردان و در زیر خاک ناپیداشد و از و هیچ نفس بر نی آمد در آن نزدیکی و غنی بود
 زرد آلود حضرت خواجه پشت مبارک بران و رخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی
 گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواست که سخن مبتدیان را قبول میکند من بخوبی تمام
 حضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتیم عفو علی علم حضرت خواجه کردم فرمودند و نزد یک شیخ
 امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر پنبه او نهادند در حال و حرکت آمد

و در گریه و ناله شد حضرت خواجه ابراهیم فرمودند که در خوش آب و هوا غوطه خور و اشارت بخوش باغ مرا کرد و اتفاقاً
در آن زمان که حضرت خواجه نزد یک شیخ امیر حسین میر لنگه نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب برآمدن زمین
پایه آمد و دوس بود که بطرف خواجه نظر کردند در حال آن که دوس نیز او را دیدن اقل گفت حضرت خواجه را
فرمودند بنگر که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محراب بود و محراب در یور تونی بحضرت خواجه عرض کردم
کرم فرمودند و نزد یک ایشان گفتند و سبب گشت گفتند محمد محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از پدید
شمار اچ حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از بهیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
خواجه بطرف باغ مرا توجه شدند شیخ امیر حسین میخواست که در خوش و آید چون در آمد غوطه خور و بسیار
توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بردار و اگر نی همان صفت باز خواهم پدید آمد شیخ امیر حسین
از آب بیرون کرد و بعد از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
چشم من باز بود نه آب بود نه زمین و آسمان و ماه و آفتاب و شب و روز و هر طرف که نظر میکردم نور آفتاب
نقل کرد و درویشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه اقدس اندر روح متوجه شد م اتفاقاً
ایشان بطرف شهر بخار میفرستند در آن راه بخودست ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
یکی از نزدیکان ایشان بود متوجه باد شد و فرمودند این مردی هست که بر آسمان خواهد پدید آمد در روز
در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کریمیه روان ساختند صفتی درین
حال شده بود و حال بزرگ درین تصرف کرده بود و آن نفس حضرت خواجه قدس اندر روح داریم و در خاطر
میبود روزی نظر میکردم در قهوه بودم حالی غلب طاهر شد چنان دیدم خوراک بر آسمان محاروم
تا چند که رسیدم بجانجی که تقریر از شرح آن عاجز هست نه آسمان بود نه آفتاب و ماه و نه غرض و کرمی
و نه لوح و قلم نقل کرد و درویشی که سبب محبت من حضرت خواجه اقدس اندر روح آن بود که یکبار حضرت
امامی شان ملاقاتی بود در وقت در بخار بودند مولانا عارف و غیره ایشان بطریق اجتماع گویا
خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بود در آن حالت رنجی درویشی از اعلی بنایت خوش کردند و مراعات
بسیار کردند و ذات شریف خود بکار خدمت بخت طعم مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود دیدند و ستادند
ضعیفه و آن حال نشسته بود از پرسیدم که منزل شیخ بهار الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
و گفت درین موضع شغلی نیست طراست محلا و است منزل او است من سته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

درین نظر کردہ فرمودند آنچنان که از پیش بارفته بودی نیامده سبب تغییر تو چیست باز نمائی و آنچه
 از این ضعیفہ شنیده بگوئی سخنان آن ضعیفہ را در حضرت خواجہ تقیر کردم کجنگشت با حضرت خواجہ مرا
 فرستادند چیزی طلب کردہ آن ضعیفہ در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوئی اورا ذکر کنی و سماعی
 و خلوتی و ریاضتی ندارد من تویی خستہ خاطر شدم چون بخدمت خواجہ رسیدم فرمودند این کثرت اگر گزشتہ
 ستغیرتر آمدی من قصہ را گفتم فرمودند برون باغ در پیشی است از آن نامہ امیر حسین نام اورا طلب کن من
 شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجہ اورا گفتند نزدیک آن ضعیفہ برو و بگو جلادی تو می کنی و بہا
 ہست می نئی اگر گوید من چہ جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان نگاہ و آن کار فساد کی کردی چون
 اثر آن در تو ظاہر شد و مردان خواستند کہ تر اضیبت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
 در نزد اخلاط کن کردی و حضرت خواجہ مرا گفتند عجب امیر حسین برو و واقف باش کہ این سخنانی
 با حقیرا کہ شنیدہ بگوئی یا شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفہ متوجہ شد با او موافقت کردم و در
 عجب اورا ندان شدم آن سخنان را بہان کیفیت کہ حضرت خواجہ گفته بودند آن ضعیفہ گفت
 آن ضعیفہ در گریہ و زاری شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین اثر
 مطلع می بوده اند و بسیار گریست و تضرع نمود و توبہ کرد تا نقل گفت شاہدہ این حال شدہ
 محبت من شد حضرت خواجہ قدس العدر روحہ بعد از این در ویشان اجازت طلبیدند و
 بہارت شہر متوجہ شدند و در آن بی حضرت خواجہ بار اقدس العدر روحہ نفی میکرد مولانا عارف
 را فرستاد اورا گفتند کہ بدگفتی تو ایشا زانمی شناسی در حق او ایما را اللہ گمان بدینی باید بود و بشا
 نی ادبی نمی باید کرد و او از آن نفی باز نمی ایستاد و خلاف در ویشان کہ ہمراہ او بودند واقف این معنی
 بودند درین حال زہنوری از ہوا بدہان او درآمد و چند جای دہان او را کج کرد و بدہان او را
 سبک داشت و آرام و قرار از او زایل شد مولانا عارف روح العدر روحہ فرمودند بیواسطہ بہا
 آن بی ادبی بتوسید آن کس بسیار گریست و توبہ و زاری کرد جماعت ہمراہان از آن حال متوجہ شدند
 و شاہدہ این حال نیز سبب زیادت فیض و محبت من شد حضرت خواجہ قدس العدر روحہ نقل کرد
 در پیشی کہ روزی خواجہ بار اقدس العدر روحہ مرا اشغلی بطرف فرستادند و اتفاقاً بہو اگر بود
 در وقت مراجعت و سماع و تہنیتی بہ شستم و بران درخت تکیہ کردم و خواب رفتم حضرت خواجہ بار اقدس العدر روحہ

رعیق او میگردد و بر حسب مزاج و فتنه فطر غایت از حق سبحانه میباید و نظر نیکان خداوند
عزوجل تابع نظر خداوند است عزوجل در مزاج نظر بحال او مرا صنفی و اختیار می نیست آنگاه
خدمت امیر و انوار حضرت خواجه ابراهیم اقدس اندر روح طلبیند و در آن مجمع روی باب ایشان
کردند و ایشان استاده بودند و گفتند فرزند بهار الدین نفس حضرت خواجه محمد با برهائی
را قدس اندر روح در حق شما تمامی بجای آوریم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده
در حق فرزند بهار الدین بجای آری و در این نگاری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
و گفتند بستان برای شما خشک کردم با تربیت تمام و مرغ روحانیت شما از بیقه بشریت
بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر کجا که بخواه
بیشام شما میرسد از ترک و تازی یک طلب است و در طلب گاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند
حضرت خواجه قدس اندر روح از انوار و تبارکی بر موجب نفس امیر در طلب درآمدند و چون
حال و مقام میخواستند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب بد این وعده که
کردست که فردا اش طلب بد و در غم اگرش نیابی در شادی جوی بد سرگردانی گردید
هر خاش طلب بد و بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
بودند و انواع مجاهدت در آن متابعت و ملازمت بر خود میگردفتند در دیگر گران آن شیخ
میپویند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند و در عمارت رباط ملک و قصبات
غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذاشت و چنان بروجه تعظیم متابعت و
ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
از مولانا عارف طهارت نمیکشیدند و در راه که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قثم شیخ رحمه الله رفتند که از شایخ ترک بود
و از خاندان خواجه احمد سیوی قدس اندر روح قثم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خرمین
میخورد پوست خرمین را سیوی ایشان آمد اخت ایشان از غایت حرارت طلبگی ایشان
بود پوست را همچنان بر پیل تبرک تمامی خوردند و در همان مجلس پوست خرمین سیوی
ایشان بلند خست و ایشان تمامی خوردند و در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شسته

بیشتر اک و چهار اسب غایب شده اند شیخ اشارت بحضرت خواجہ قدس اللہ روحہ کرد و
ترکی گفت اور محکم بگیرند چار کس از مردان چنان بدیبت درویشان افتادند که گوی
جوئی در میانست و می فرمودند حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ هر که شناخت مشایخ ترک
نباشد هر آئینه از ان طریقهای ایشان کلی از ایشان نومید گرد و معرض شود خواجہ دوزانو در
مراقبه درآمد و متوجه شتند بعد از اذان نماز شام خادم درآمد و گفت شتران و اسبان خود
بیا درند باین صفت دوسه ماه کلماتش در متابعت و ملازمت قتم شیخ دخت احد بودند آخر الامر
ایشان را تشریف فرمود و گفت مرا نه پسند و جسم قوی و تو بر همه مقدم و سالها چون از تو
عجب بخارا آمدی خواجہ رعایت او کردند می داد و گفتی این سفت طلبکاری که در قومی بنیم در
سیکس از طالبان و صادقان مطالعه نکرده ام و این قتم شیخ رحمه اللہ رعایت گرمی و
کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیات روزی بنیم شیخ که در شهر بخارا بود در نزدیکی مسجد
درآمد و انواع سوداها کرد و بیرون آمد آثار محبت بر او ظاهر بود و کلاه چوبخت و از فرزندان
و متابعان آنان که با او بودند همه را خواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلاه تو خدایا بر
سوافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد و نقل کردند از حضرت خواجہ ما قدس
اللہ روحہ که فرمودند چون از خدمت اسیران نفس ظاهر شد که مرغ بهمت تو بلند پرواز افتاده
است تباذگی در راه طلب قدم زن آن واسطه ابتلا شد که اگر بر همان صورت متابعت می
می بودیم از ابتلا و در تر و سبلاست نزدیکتر می بودی آنچه من در عشق جانان یافته ام
کمترین چیز را جان یافته ام چون بدیدم آشکارا روی دوست و صد هزاران را از پنهان پند
چون در افتادم ببیند از بقا و در بقا خود را پریشان یافته ام چون فرو رفتم بدریای قفا
در قفا در فراقان یافته ام و تانه پنداری که این دریای ثروت است دشوار و من سان یافته ام
صد هزاران قطره خون از دلم و تا نشان قطره زان یافته ام و شعلهای عشق از سوزان یافته ام
در دل عطار سوزان یافته ام نقل کردند که بعد از عیدی در آن روزهای عید اجتماعی عظیم
بود نزد امیر سید کمال رحمه اللہ از اطراف و قواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمده بودند
و بیشتر بودند و نزدیک شو و در قفای ایشان حضرت خواجہ نشسته بودند یکی از ان جمع سر بر آورد و گفت

امیر الکاف صفت مروج اہل کمال سے شہنوم و در بیان اصحاب شاہین ہے بنیم کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آونیدہ و طیفہای ذکر علانیہ را ملازمت میکنند و مفتی دیگر از صفات اہل کمال
سلامتہ نے کہیم یا است کہ درین بیان کسی از اہل کمال نیست یا خود پیچند و با بقیہ مال ایشان
ہایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر بر آوردند و گفتند ہستند و ہم زمانہ نوشتہ اید اما شاہ بندہ نہایت
آنگاہ طبق سوزنی بپوشش خود آوردند و آن سوزن ہار اسیر و امیدداشتش سوزن اختیار کردند و بدست
گرفتند بعد از آن نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سوا جہ
ایشان بر لب بنشوی حاضر شد و ایستادند خدمت امیر کوتار را از سر مبارک خود برداشتند و ہا
تہ کردند و چار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از آن طرف خواجہ ایستادند
و بقوت ہر چہ تمام تر کہ داشتند کہ آن کوتار را بر بیان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند طرف
غشب می باید رفتن لقیلاق خواجہ مبارک بنزد مولانا بہار الدین و یک کرانی و نشانی است
سیان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشند و یک روز می باید آمدن و این شہر
سوزن را بگیریم بہت قوشہ نہ روز پیر روزی را و دو سوزن خدمت خواجہ آن سوزن ہار بدست گرفتند
در وانشاند و بر قوت چنگاہ روان شدند از سوخاری و نماز دیگر ایمان دو نماز لقیلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ میفرمود تا چون در آن روز نفس خدمت امیر روان شدیم صبحہ عجب
و عالی بزرگ و درین لقوف کردہ بود و از خود بخیر شدہ بودیم و مطالعہ میکردیم کہ بیج گزودہ
کہ مدیک قدم در فرودیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
چو غانہ نبودند و باغی بودند ہر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از آنکہ خواجہ
سخن گویند گفتند بہت امیر شمارا فرستادہ اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اند امر و زبانت و غرض اینست تا روز سوم شمارا روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی بقت کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی را بہتنی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما بنگاہ دشتن این کلاہ اولے است و سن ایشان را
گفتم شما نیز اولی ترتیب بچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آنرا امر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما بمانت باش گوہر گاہ محل آن در رسید از شما طلبیدہ شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانکه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجہ بہار
 و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر محمد نزد از خشب روان شدند و میان دو نماز بخارا
 میو فاری رسیدند خدمت امیر و آن شش میوز در دست ایشان بود و آن پیرسندہ اوصفت علی کمال
 در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و قدر خواست و اعتراف کرد کہ علی کمال بودہ اند و بہ
 و قصور در بیانی با بودہ است نقل کرد کہ مولانا امیر ابوکر افغانی رحمہ اللہ کہ از حلقہ مجاہدان و
 معتقدان حضرت خواجہ بابو دند قدس اللہ روحہ روزی در نشستہ نشستہ بودند و جمعی از جوانان
 و طالب علمان مستفید از ایشان می بودند در حضور ایشان نشستہ در آن مجلس ذکر خواجہ
 امی گذشت یکی از طلبہ سبیل الحاکم گفت ایثار یا ضعی نیست و شب بیداری نمی و ذکر
 و سماعی و غلوئی نمی چنانکہ مشایخ دیگر را بہت مولانا امیر ابوکر رحمہ اللہ از آن سخن ستائش کردند
 و گفتند شایستہ ایشان را نمی دانید و نمی شناسید ناوستہ الحاکم گفتند و بہانہ حال بودند شیخ
 ابراہیم مجذوب کہ آثار مجذوبہ آئی از و غلو بسیار مبالغہ کردہ بودند و او در نواحی بخارا و اوران
 اب می بود و چند ترکی با خود میداشت و در آن نواحی میگشت و چون اوران سے شد ترین
 در عقب اوران سے شدند با نشندہ رسید و تل یکی بود و برانجا بر آمد و خدمت مولانا امیر ابوکر
 رحمہ اللہ در آن حال روی طلبہ علم کردند و گفتند بروید یا مینید کہ اذان دیوانہ چہ نپور سے آید
 طلبہ علم با مر ایشان رفتند و پران تل ریگ نزد آن شیخ ابراہیم نشستند رمالی را روی یا ایشان
 کرد و قسم کرد و آن آیات مولانا در دم را رحمہ اللہ خواندن آغاز کرد کہ اول آن آیات این است
 ۱۰ چو نقش نقشند از چہ دانی ۱۰ تو شکل پیکر جان از چہ دانی ۱۰ و چون باین بیت رسید کہ
 ۲۰ درخت بہر و اند قدر باران ۱۰ تو خشکی قدر بار از چہ دانی ۱۰ و روی بآن طالب علم کرد
 کہ الحاکم از دور وجود آمدہ و نقل کرد کہ حضرت خواجہ با قدس اللہ روحہ در آن فرصت کہ از بخارا
 متوجہ نواحی کو فن شدند بحق گزار می مولانا قاضی سلطان کہ از حلقہ مجاہدان و معتقدان ایشان بود
 و والد او در گذشتہ بود چون بدیہی رسیدند کہ بر سر راہ است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دور
 غایب شدند حضرت خواجہ فرمودند این جمع را با ما کار بست اصحاب کہ با ایشان بودند تعجب شدند چون یک
 رسیدند جمعی را بنوہ بودند از آن دیہ بہر چون آمدہ و بر سر راہ آمدند و گرد آسبی کہ کہیدہ بود بود و

۱۵
 اشد نام
 قریب است
 در بخارا ۱۲
 عدد از حسن

درآمد و گفتند درین دین پیری از شایخ ترک و تا ندان سید گنا رفته اند و آنکه سال ایشان
صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک و آمده اند و این جمیع ابنوه که می نمایم همه متعلقان
او هم از هر طرفی جمع آمده ایم بعضی فرزند و بعضی نیره و بعضی فرزند نیره بعضی از ان فرو تر بر نوح عیسی
با او و ایم فرزند و اما دوی و غیر آن مدتی مدید است که جمع آمده ایم بحسب بیاری با متعلقان خود
منتظر حال او ایم او نمی رود و محنتی نیز نمی یابد که بادل فارغ از پیش او با و طمان خویش باز گردیم
شنیدیم که حضرت شیخ از بخارا است و چون این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت
خواجہ قدس الله روحه متوجه گشتند بآن دین ایشانکه بر ترویجی آن راه بود چون رسیدند و آمدند
در محله که پیر بیار در آنجا بود و بر دکانچه و آن محوطه پر شده بود از جماعت متعلقا که متعلق با و بودند چون
خواجہ نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن متعلقا بود از فرزندان او فرمودند شایسته و پیر بیست و
او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجہ را در یافت و مر جا گفت و خواجہ نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت تبرکی چون قدم شما اینجا رسید سخن فرمائیت خواجہ در سخن درآمدند و تبرکی سخن آغاز کردند
بدو زانو نشسته و سیفر نمودند اول عالم بر عالم دین بخشی براق و در بچندین بیان فضیلت آن عالم
و لقاء آن عالم و بیان فنای این عالم و بے حاصل این عالم میگردد و او را بشارت سے دادند
که شما را آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی خوبت گرم شد پیری گریست و
آن متعلقا و جماعت متعلقان او همه می گریستند و خواجہ با اصحاب پیر میگریستند درین میان
پیر سر بر آورد و گفت تبرکی شیخ مرا بدو کردیت اکنون طهرت آن عالم روان شد م و قتی که
باز کردیت تبریت من بریت و حق بکنیت خواجہ برخاستند و روان شدند کسان پیر گریستند عالم
فرمودند نفس پیر آن شد که وقت با گشتن منتظر آن باشند چون در باز گشتن بغزل ربا میسند
گفتند بعد از آن که پیر شمار در یافت روز دیگر نفسل کرده و چون در آن فستن بغزل ربا میسند
شیخ یوسف در ویشی بود و در آن مکان در مقام خدمت حضرت خواجہ و اصحاب ایشان را تلقی میکرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند که در آن انجیرستان کشتی فرمایند و در آن
استراحت کنند تا او لطفی و خدمتی پردازد و خواجہ سخن او را قبول کردند چون او برخاست بخشش کرد
و گفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بیا و محل شناس و هر چه در خاطر داشت ظاهر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جای بایستد تا بمنزل قدم می برد
 اختیار او را دادند گفت آن که قدم شما بمنزل بنده برسد رخصت و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
 او کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسر بريت و بامداد بر تنگی سواروان شود قبول کردند و نماز
 نماز پیشین یا اصحاب در مقام حضور در آن مقام نشستند غایت حاضر در آن زمان یکی از اهل حریت
 که حکومت آن نواحی داشت وصفت خیر و تکبر بر غالب بود و راند با چند کس نشست یا و التفات
 نفرمودند و آن حضور غیبت بگذاشتند در غضب شد و سخن بر ایشان آغاز کرد و نیت سر بر آید و بنا
 هم ملتفت نشدند بچواب و بحکم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن خیر را نصیحت کرد
 و تمبیه فرمود از حال ایشان که انس با حق سبحانه و تعالی اشتغال بخلق مانع آمد و تصور می که تصور کرد
 در ایشان نیت آن خیر خیر بخل شد و گوش گرفت و خذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بهر حال
 از دنیا بیرون رفت لعل کردند که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله روحه با سب جمع از یاران به
 لور توان گفتند از اینجا بطوالیس و در آن جماعت غایت شیخ محمد درزی رحمه الله که از اصحاب ایشان
 بودند نشست بودند و جمعی از ائمه سولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان در آن مجلس بودند شیخ
 محمد برخاستند و گفتند در ویشی درین نواحی بید آمده است شیخ حاجی شستانی نام و نسبت
 به شیخ مختار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علامه الدین سپر شیخ شهاب الدین
 ترک و غیر او و بر منزل که بدین معنای باخیر آن سے روزی تسبیحات و از کار بر طریق جبرئیل آمد و او را
 ایشان بگوشتهای مامی رسد و این بدعت درین جا بگفته بود و اکنون پیدا شده است و سولانا
 بهاء الدین و یک کرانی رحمه الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت نیست تا انکار کنیم و این
 بدعت را بر اندازیم حضرت خواجہ قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن بیگوید و درویش
 پیدا شده است و ذکر حق بجان سیکوید نباید غرض می می بود آباء و اجداد در کوزهای بکنند و درین کوزه
 می گذرند و آوازهای آن هیچ بگوشت تو نیست آن منکرات علی تحقیق را نمی توانی تعبیر کردن برانداختن
 تغیر ذکر جبر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا شده است صبر می باید کردن اگر رضا
 حق بجان و بران بود که این ذاکران بآن مشغول اند و روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
 ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق بجان و بران نباشد آن جمعیت ایشان را مداری نخواهد بود و روز

ستغرق شدند و آثار ایشان مانند بسی بر نیامد که آن مجمع متفرق شدند و آن شیخ حاجی بطریق اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن مجتهد در آن نوامی مانند لقل کردند که روزی
حضرت خواجه اقدس اندر روح و شهر بخار در محلت دروازه مهر قند در منزل مولانا سیف الدین خواجه
رحمه الله بودند و در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع طبع اشتغال می نمودند بعد از طبع اول
حضرت خواجه مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه شش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه شش بردار انگاه فرمودند کس در راه اندازد و روی آینه و فرمودند یکس از آن آینه شهر
خواهد خورد و او را از طریق بایره خواهد بود و دیگر شش خواهد خورد و از طریق بایره خواهد خورد
طبع آخر شد و طبع دیگر مشغول شدند و فرصت استدوای یافت و شتوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بر طرف می برد تا در او اثر آن صحبت در آن روز کس حاضر شد و آثار
راه بر ایشان ظاهر بود و سلام گفتند و حضرت ایشان را در بابت گفتند و شتوند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی شماره میکردند و می گفتند آن دو ناخونده را ازین کس می کشند
مولانا سیف الدین گفت نمی کشم اما بر نظر فرست شایسته خواهد بود و همچنین شماره میکردند
در باب آینه گان و انگاه فرمودند با آن سه کاسه شش حاضر کردند و در پیش آن سه شش نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود و رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجه اقدس اندر سه مشغول گشت و اذان دو کس دیگر یک گفت آتش را که می بین طلب
آینه ام اول عینی می بین نماند و خورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آتش ما را آتش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس اندر روحه آن
دو کس را در محل خلوتی یا استراحت مشغول ساختند و بعد از اذان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد و چنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند لقل کردند که روزی
در حجره مسجد مرغان بودند و سید علی نجی طاعت جامه ایشان مشغول بود با او خطاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که اذان خطاب دیگر می بود و در شمار آن خطاب خواجه ملا الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمة الله در آمدند و روی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین خطاب فلانی است از سوره لقمان یا از راه حق عزوجل اعراض خواهند کرد و غرض از این

تا ویب و تندیب بوده از دوستی معتقد شنیده شد که حضرت مولانا جلال الحق والدین خالقی
 کشی روح الله تعالی روح و جواران ایام که حضرت خواجہ مقدس الله روحه کثرت دوم بجا رفته بودند
 متوجہ جانب شفق شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز فرامید رفتن فرمودند بخارا چه رویم
 خواجہ بہار الدین آنجا نہ انداز ایشان پرسیدند نسبت ملوک و طریقہ خواجہ بہار الدین از متاخران
 مشایخ بطریقہ کہ نہ سببت دارد فرمودند نعم از متقدمان گوئیم دو بیست سال زیارت داشت
 تا این نوع ظهور آثار ولایت کہ بر قدرت خواجہ بہار الدین لغایت آگہی شدہ است بر هیچ کس
 از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث احمد انی شیخ عبد القادر جیلانی قدس

الله تعالی اسرارہ باب اول در ان چار و صلاست

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشد کہ الله تعالی
 کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبد القادر است یکی
 از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تعلقہ آنحضرت محی الدین چه بود فرمودند یکبار
 از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد روز جمعه سہ احدى عشر و فسمائتہ ناگاہ شفعی را دیدم
 بیار افتاده و زار نزار گشتہ مرا گفت سلام علیک با عبد القادر گفتیم علیکم سلام گفت نزدیک
 من بیار فتم گفت مرا نشان نشانم دیدم کہ تن او پالوده و صورت تروتازہ نمودیدیم
 کہ تو کیستی گفت مرا نمی شناسی گفت من دینم سخت پرمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالی
 مرا بتوزیدہ گردانیدہ است محی الدین او را بہا نجا گذاشتم و بسجی جامع شہر درآمد خلق برین
 هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین می کیس مرا بدین لقب
 خواندہ بود نظم عیسی زمرہ تہی زندہ یدم سیکردی چہ زندہ شد از تو دل و دین
 ز کجا تا یکجا است و وصل دوم در نسب آنحضرت عبد القادر از جانب پدر
 حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح موسی بن ابی
 دوست بن عبد الله بن یحیی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبد الله بن موسی چون

بن عبد اللہ محسن بن حسن شتی بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امہ الجبارسی بخیر و صلاح آراستہ بود و حضرت شیخ محمد بن
صومعی است و شیخ صومعی از کبار شایخ جیلان و از رؤسا زما و ایشان است و مراقد از
احوال عالی کرامات ظاہر بود و ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای وی زود
اتمام کشیدی و ہر چہ خواستی خدا متعالی بخوان کردی سہ ای شیخ شہستان ابی صالح
موسیٰ بہ یک لغت ز رخسار تو بدانش موسیٰ بہ شد صومعہ صوفی از روی نور روشن بہ تا
شعشعہ روز شمع رفت و رشب یلدا بہ نیان حسن چون بعضا شد متقاطر بہ از بحر حسین آمدہ
آن گوہر بکیتا بہ در مہد بدان ماہ کہ شد ماہی عالم بہ خود مہدی عہدست تحقیق چہ گویند
زیبق صفتش از غلبل دایہ روان شد بہ گو پاکہ فلک دایہ گری داشت تنها بہ ہر گسہ
مکتب شدہ آن سرو خزان بہ شد پیش و پیش جمع ملک عاشق رشید بہ وصل سوم
در صورت و سیرت آنحضرت بہ آنکہ آنحضرت نجف البدن و عریف الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و حسان عریف و دراز داشتند لباس علماری پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون ہدیہ و نذر بخدمتش کسی سے آورد بر حاضران وقت قیمت میکردند و خود ہم
ازان سے خوردند و بآن جاہ و جلالت و علو منزلت باضعفا و فقرا محاسبات فرمودی
و تو اضع نمودی و پیچ یکے را از ارباب دنیا و عطاران برخواستی و تعلیم نکردی و منہین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزونست بمطالعت و نظر این در طرب می آوردی و ظہر
چنان جاہل نفیس سے پوشیدند کہ یک گزیدہ دنیا می ارزید و قتی خاوسے از بزاز آنچنان
جاہلہ برای آنحضرت طلبید بزاز و دل گذرانید کہ اینچنین جاہلہ خلیفہ را باید درویش را
باین جاہلہ چہ نسبت باشد چون درد و کان برفت ساری بیالیش درآمد از درد آن سقراط
گشت و پیچ خزن کشین چہ یافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای آورد و نہادند بہ شد بعد ازان فرمودند کہ این
اغترضی است کہ بہ نسبت ما و دل گذرانیدی بصورت سمارتشکل شدہ مادر متوہر آمد
سہ اغترض بگدایان در حضرت او بہ درد دل و دیدہ منکرتم و سمار بلاست بہ وصل چہ جام

در نشان دادن اهل کاشغ از علوشانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت یکی از آنها شیخ
ابوبکر بن برار است و آن از کبار شایخ عراق است صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بود
و این مرد آنست که اورا حضرت صدیق اکبر خرقه پوشانیده بود در خواب بحکم حضرت رسالت پست
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و پسران خواب حضرت رسالت در شان او
فرمودند که ای ابن برار بتو زنده خواهد شد سنن اهل طریقت از است سن در عراق و بارز
بتو قائم میشود و سنارا را باب حقیقت نسبت تو باشد شیخ در عراق تا روز قیامت هر کس
از شیخ محمد شبنکی که شنیدم از شیخ خود ابوبکر بن برار رضی الله عنه که فرمود که او تا عراق
بهفت اند معروف کنی و احمد جبل و تشرعانی و منصور بن عمار و جندب و سهل شتره
و عبدالقادر گیلانی گفتند عبدالقادر کیست گفت عجمی است شریف که ساکن خواهد شد در
بغداد و باشد ظهور او در سن پنجم و او از صدیقان او تا د افراد و اعیان اقطاب نیست
و از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل عجمی است این مرد از
اجلاء و شایخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجه ولایت رسیده اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماهین و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل است
از شیخ موسی ماهین و غیر ایشان رضی الله عنهم که پرسیده شد شیخ عقیل عجمی روزی
از قطب زمان ما بکه عجمی است نمی شناسد کسی او را مگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود از نجای
اشارت کرده بجانب عراق جوایز عجمی شریف که کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او هر یک از خاص و عام و هو قطب و قله بقول قدمی بذه علی رقبه کل ولی الله
و باشند و پست کنند پیش او همه اولیا گردنهای خود اگر سن هشتم در زمان او و صنعت که
راسی بر ائینه سر کشم در قدم او و همچنین بسیار از شایخ کبار باین متفق که ذکر آنها بتفصیل
الطائی دارد چون درین رساله اختصار مطلوب بود بدو تا بد حدل اکتفا نمود باب دوم
در و سه وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت و وصل دوم در احوال
صغیر آنحضرت و وصل سوم در سافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد و وصل
اول در ولادت آن حضرت و فقی که آنحضرت از مصلب پدر انتقال نمود و آنحضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز گزشت ظاهر و برهان پاهر است که در سن شصت سالگی که وقت نویندست از محل و ولادت شریف وجود آنحضرت چنین خارق عادت بطور آمده بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او را حسین عقیقون جوانی از بن دارقانی بسیاری جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو ویرتیم گذاشته بود آنکه بعضی مردم می گویند که حضرت ایشان اولادند اشتد و آنهای که اکنون خود را با حضرت نسبت میکنند و حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند اولاد حضرت ایشان این سخن نیست زیرا که بخت پیوسته است که برادر حضرت ایشان که خدا نام شده ازین جهان رحلت فرموده است و حضرت خود نه پس و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز الکن محمد اسمی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ یحیی شیخ ابو اسحاق ابراهیم ابو نصر موسی آن سه فرزند که در صدر سطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت تاریخ سه سببین و اربعه ای بوده است که یا سعی آن دلبر حلیه که شرف او است و هر غمزه را دل بجانش شاد است و تاریخ گرامر از مولد او می طلبد و دریاب که آن جامه و مفتاد است و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحباب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود زیرا که عین در حساب ابجد مفتاد است و سین سیمد و قاف یکصد نظم در حسن حال ماه جیل به هر دید که دید گفت عشق است و تاریخ ولادتش زعارق به هر کس که شنید گفت عشق است و وصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است از ام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در بدت رضاعت ایشان هر گاه که ماه رمضان در کمال بر در سپیدان نمیکرفت و شیر نمی خورد نظم از لبش می روان بود که من گفتم این شکر گردنگد آن تو بخیری نیست و یکبار در ایل رمضان حجت ابر پوشیده مانده بود و در میان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امر و زیبتان را می بیند است و شیر نخورده بعد از آن روشن شد که امر و رمضان بود و در شهر مشهور شد

در بیان ولادت

کہ در خانہ سادات چنین خدمت زندی ستودہ شدہ است کہ در ماہ رمضان شہرت خود را در حق
 را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرمودہ است شعر بدایہ امری ذکرہ اطلاق
 و موعی فی ہمدی بہ صدارت شہرت و آنچه فقیر نوشتہ است نیز اشارت باین معنی است
 خمس آمدہ ہر استانت یارب از راہ نیاز و با تملع قلب خویش از صوم شیخ و نیاز
 اگر جہی سازیم آخر پذیرای کار ساز و از طفیل روزہ آن نازنین مدناز و شاہ جیلانی
 کہ نامش ہر سہی را کیمیاست و حقرت ایشان فرمودہ اند کہ چون در ایام صغریہ ہستم
 کہ یا کوہ دکان بازی کنم از عالم غیب ندا آردی کہ اسلے یا مبارک یعنی بسوی من بیاسے
 مبارک چون من این را می شنیدم مے گیر ختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
 اکنون من آنرا در غلوت می شنوم رہاسے این سادہ لیسر کسیت بخوبی شمرے و
 شیرین شکر می ہو مگر می رومری و گر عالم بالا شند می آمد و ای سرور و ان جانب
 ما ہسم گذری و آنحضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی کہ ولی فدائی فرمود
 دہ سالہ بودم سوی مکتب می فرستم ملائک را می دیدم کہ معلق بہ گردن می رفتند اشحو الولی
 اللہ فراخی کنند و جا و گذارید از برای ولی اللہ و نیز حضرت ایشان فرمودہ اند و تھے
 مردی را دیدم کہ سن او را نمی شناختم چون از ملائکہ شنید کہ می گفتند اشحو الولی اللہ از
 طفلان مکتب ببالذہ نام پرسید کہ این لیسر کسیت گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
 این پسر را شانی عظیم خواہد بود مگر این باید بی حجاب و حجاب و صلی یا بے عجز و عجز یا بدی فکر
 و پس از چہل سال شناختم او را کہ در ابدال آن وقت بود در بعضی رسائل بطریق خلق
 محمد صیادہ سیدہ است کہ حضرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایہ بود کہ یکبار از کنار او پریدہ
 در ہوا شد و بمقابل آفتاب چون پارہ سیاب می گشت و آن دایہ از حسرت چشم در ہوا
 و دختہ و باتش جدائی و لسوختہ بود کہ ناگاہ بالطف فدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
 چون حضرت ایشان در بغداد متکلم شدند دایہ از گیلان رفتہ بغداد بلا زست مشرف شد
 روزی زمین خدمت ہو سید و عرضہ داشت کرد و وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاہ از بغل
 من در ہوا شد و می دیدم کہ در برابر آفتاب چون پارہ سیاب میگردید آیا آنچنان حال

اکنون بسم روی سید بدان حضرت عجم فرمود و گفت ای مادر اکنون بخت الهی پیش
 از پیش است ولی آنزان و خود من ضعیف بود تا بآن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
 است مدبر ارشاد آن آمده در من کم میشود و مرا از جابرون نماند بخت رفت آنکه
 بیک بام می از دست شدم و وزیر کس نمود تا بآن مست شدم و خود با ده شدم با ده گرا
 کند و کی نیست شوم چون زلزلش هست شدم و وصل سووم و مسافرت آن حضرت
 از کیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خود بودم روز عرفه بیرون شدم و بنال
 کاوی گرفتم بجهت حراشت ناگاه آن گاه و روی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لند اهلقت
 و لا بهذا امرت چون این از شنیدم بترسیدم باز گردیدم و بر بام خود آمدم حاجیان را
 از اینجا دیدم که در عرفات هستند بودند از بام فرو آمدم و پیش مادر خود عرض کردم که مرا کار
 خدا کن و ایازت ده تا در بغداد و موعظ شغول شوم و صاحبان را زیارت کنم از من سبب
 آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست بشتاد و دینار بیرون آورد
 که میراث پدر من مانده بود و چهل دینار برای برادر من گذاشت و چهل دینار زیر بغل من در
 دلق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر رستی بر جمع احوال و بود و اع من بیرون
 آمد و دعای آسوخ که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر مری هر چه من یافته ام بدو است
 آن دعا یافته ام و عار نیست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و قدرت الکافی
 و عبدة الکافی لكل کافی الکافی و نعم الکافی و الحمد بعد اذان یقافله باندک
 توجه بجانب بغداد کردم چون از حمدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند از بلکین قافله
 را گرفتند و حکم مرا التماس نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه دار
 گفتم چهل دینار گفت کجاست گفتم در جامه من و دوخته است وزیر بغل من گمان برد و مرا بکنه
 میکرد و میگذاشت و بر رفت دیگر آمد و می نیز بچنان پرسید و شنید از من آنچه بایز خشنود و
 شنیده بود و هر دو پیش منتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
 و بالای تلای که اموال قافله را قسمت میکردند مرا بودند پس گفت یا خود چه داری گفتم چهل دینار
 گفت کجاست گفتم در جامه من و دوخته است وزیر بغل من بفرمود تا جامه من بشکافند و آنچه

من گفت بودم با قنبر پس گفت ترا برین چو داشت که خود احترام کردی گفتند من مرا
 عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی بخوابم من در عهد ما در خود خیانت کنم پس آن مهتر
 ایشان بگریست و گفت تو و عهد ما در خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من عهد
 پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و به دست من توبه کرد پس اصحاب می
 گفتند که تو در قطع طریق مهتر بودی اکنون در توبه به هم مهتر باش همه بر دست من
 توبه کردند و آنچه از قافله گرنده بودند باز دادند اول تا ثمان از دست من ایشان بودند
 قطعه برفتی سوی دشت ای بیت چنین از بی گشت به شده بنده حسن تو تماشای درویش
 یارب چه غزاسی که بدین طره چشم به دام و داین دشت همه صید تو گشت و این چه صید از غنای
 عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهتر احمد بروی بود بعد از آن که بیاب
 شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختر به دشت تسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حفره قبول
 کرد پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و ابله را فرمودند که سما بخا باشد و بعد از آنکه
 در بغداد متکین شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم در و وصل است**
وصل اول در و خول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلوم وصل دوم
 در زیارت و صحبت مشایخ که در آن زمان متعین بودند و وصل اول در و خول آنحضرت
 به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد سه شاکین و اربع مایه قدم از رانی فرسوده اند
 و در آن زمان آنحضرت شیزده سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند از تمام
 از برگرفتند بعد از آن علم مذہب و مناظره و اصول پیش ابو الوقا علی بن عقیل و ابو الخطاب
 محفوظ و سماع حدیث کرد و از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الفناکم و
 ابو البرکات بنیته الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طایف بن احمد
 عاقلی و غیر ایشان محرم الله جمعین و وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
 در غفوانی جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که غریزی از مشایخ وقت می شنیدند
 زیارت او میکردند عبد الله شامی گفته است در بغداد غریزی بود که ویرا خوش می گفتند
 من و این سقاوی و شیخ عبد القادر زیارت خوش فرستم این سقا در راه گفت از وی حمله خواهم

شان

پرسید که جواب آن بنوا اند و او سن گفتم از مسئله خواهم پرسید تا بینیم که چه گفته
 و شیخ عبد القادر گفت حاشا الله که من از وی چیزی ندیدم بر من و انتظار برکت دیدار
 اومی بر من چون بخلوت او در آمدیم ویرا آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم که در میان ما نشسته است
 و کسی معلوم نکرد که از کجا آمد و چگونه درآمد پس از هر چه چشم بجای این سقاگر دوگفت و اسی
 بر تو ای ابن سقا از من مسئله می پرسی که جواب آن ندانم آن مسئله توانیست و جواب آن
 این می بینم که تش کفر در تو زمان می زند بعد از آن من نگر نیست و گفت از من مسئله می پرس
 می بینی که چه بگویم آن مسئله اینست و جواب آن این هر آینه میگردد و زانیا نابد و کوشش
 بجهت بی ادبی که من کرده بعد از آن بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و ویرا نزد خود خواند
 و نشان داد و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بجهت این حسن ادب
 که بجای آوردی گویانی بینم ترا در بغداد که غیر بر آمده و میگویی قدمی بنده علی رقیه کل
 دلی الله و می بینم که همه اولیا گردن خود را نیست کرده اند اجل و اکرام ترا پس آن خوش
 جان ساعت غایب شد بعد از آن ویرا هرگز ندیدم و هر چه به نسبت هر که گفته بود همان طور
 واقع شد این سقا به روم رفت و بدقت ترسانی عاشق شد و تقریب آن کافر گشت
 و مراستولی و شوق ساختند از آن ره گذر بدینا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر بانه
 فرصت سلطان همه اولیا و اصفیا گشت به حسن ادبی که نسبت آن خوش بجا آورده بود
 چون شمع رخ خویش را فروخته بود و هر جا که دلی بود برو سوخته بود و با حسن
 ادب شده خوبان یارب و این حسن ادب را که آموخته بود و صحبت آن حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوقا حضرت الیثان در ابتداء از بغداد بدیه قلندیا که مسکن شیخ
 تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفته بود و در شیخ در خلوت با خادمی نشسته بود ناگاه
 خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت رای بند و اگر جوانی عجیب بیاید او را آمدن مده
 چون خادم بدید که حضرت الیثان می آیند و میخواهند که شیخ را زیارت کنند قائم
 رفت و شیخ عرض کرد هیچ جواب نگفت و یا نمط اب تمام در گوشه خلوت پنهان شدن
 گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را الطاب از آنجا که حضرت الیثان را دیده

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بعزت سجد کرد که بادل بار که ترا رخصت ندادم و از بی وقار
 تو بود بلکه از محبت ترس و بیم و همت تو بود و آخر جوان و نستم که هر چه از من گیری باز من خوا
 داد این ششم و شرف ملاقات تو دریافتم محبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان در
 بغداد چون بصحبت تاج العارفین می آمدند پرنیو است و تعظیم می کرد و مردمان را بجزمت و از
 حضرت ایشان سبانه تمام می نمود و دیگر روز در مجلس وعظ از سینه فرس و آمد و نزد حضرت ایشان
 نشست و گفت ای حمید القادر ترا وقتی هست که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند
 و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آن وقت این شبیه را فراموش نکنی و حق
 و سجه و عصا و کاسه خود بحضرت ایشان داد و مردم گفتند چرا این را می دهی خود نمیکس گفت علی لقب
 داغ الحرمی صحبت حضرت ایشان بشیخ حاد و توباس مرست از ابو شجاع که حضرت شیخ عبدالقادر
 اول که بزیارت شیخ حاد آمد شیخ حاد بجانب ایشان نظر کرد گویا کبابی بعید خود آورد و نظر شیخ
 در روی اثر کردنی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ بحسب
 سهر روی فرموده که حضرت شیخ عبدالقادر بصحبت شیخ حاد درآمد و در آن وقت آن حضرت
 در آثار جوانی بود چنان با و ب در صحبت شیخ نشست که شیخ حاد و تمام مجلس شایسته حسن ادب گشتند
 چون از مجلس برخاست شیخ ششم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجب
 را قدمی است که در وقت خود دیر سده اولیا باشد و ما مورث خود از حق سبحانه و تعالی که بگویم قدی
 بزه علی رقیبه کل ولی الله و هر آینه بگوید و بیست کنند همه اولیا گردانی خود را پیش او
 باب چهارم در و چهار وصل است و وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل
 دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابوسعید مخزومی وصل سوم در بیان امور شدن آن حضرت
 بدعوت غلق وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت و وصل اول در ذکر مجاهده
 و سیاحت آن حضرت فرموده است که بسبت پنج سال لقدم تجرید بوده ام در یا زار
 عراق و خرابهای آن و چهل سال نمازهای بباد بود و خوش گذاردم و پانزده سال بعد از
 نماز خفقی بر یکپا استاده ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل چنین می ماندم چنانچه
 نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

و بن اورا گاهه دیدیم گفت هیچ آرزو در محبت دارم گفتیم بیاهست گفت اینجا بشنم تا من
 بیایم و از نظر من غایب شد یک سال من بهانها ماندم بعد ازان بیاید و ساختی نزدیک من نشست
 پس برخواست و گفت از اینجا نرو تا من بیایم یا یک سال دیگر غایب شد و من همچنان بر جای
 خود بودم بعد ازان بیاید و نان شیر آورد و گفت من خضرام نامور شده ام که با تو هرگز نمیکنم
 از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید که درین دو سال قوت اخفرت چه بود فرمود از من نبود
 بود و وصل چپ روم در کیفیت خرقه پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
 محرمی رضی الله عنه آن حضرت فرمود که یک بار در برج غمی ای حق سجانہ عهد کردم که طعام نخورم
 تا کسی لقمه ساخته و در دهان من نکند و آب نه نوشم تا کسی بدست خود مرا نه نوشد و نه چهل روز بدین
 حالت گذشت پس ازان مردی بیاید و طعام پیش من نهاد و رفت نفس از بسیار گر سنگه
 خواست که بر بالار طعام بیفتد گفتم و الله از عهدی که با خدا بسته ام برنگردم تا از باطن خود
 فریادی شنیدم الجوع الجوع هیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید محرمی در راهی
 گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد و فرمود ای عبد القادر این چیست گفتم
 این قلق نفس است الماروح من بر سر خود است در شایده حق و بوی آرام دارد فرمود
 با من بیا این گفت و مرا بمیران حال گذاشته و روان شد در دلم چنان رسید که از خفا
 نروم بگر بامر کسی ناگاه دیدم که خواجہ خضر آمد مرا گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو و چنان
 کردم دیدم که شیخ ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است و انتظار من می برد چون مراد
 فرمود ای عبد القادر آنچه من ترا گفتم پس نبود که گفته خضر نیز ترا می بالست پس ازان مرد
 نیاید و طعام که نمیا کرده بود آورد و بدست مبارک خود لقمه لقمه در دهان من کرد تا
 آنکه سیر شدم و بعد ازان مرا خرقه پوشانید و من ملازم آن حضرت شدم شیخ ابو محمد عبد القادر
 بن ابوصالح سوسنی حیلہ لبس الحسنه قلمنید شیخ ابی سعید المبارک بن علی المحرمی
 و ابو سعید اسمنید شیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی و ابو سعید اسمنید شیخ
 ابو الفرج الطرطوسی و موسی بن ابی شیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز بن محمد بن
 سنید شیخ ابی بکر شبلی قدس الله ارواحهم شاه مافرقه زبوسعد مبارک دارد +

سعدی
 بنو ذوات
 چنانکه
 افتاده از
 از جنس
 مد بوی عهد
 چنانکه
 سید

اولاد

او طود از یو الحسن یو الحسن از طوطوسی بد یو الفرج آن شہ طوطوسی ز عبد الواحد بد اوراد
 است بدین خلعت و این ملیوسی بد و وصل سوم دوا مورشدن حضرت ایشان
 بد عوت و نصیحت فلق آنحضرت فرموده کہ سن روز شنبہ شانزدہم شوال در سنہ
 و بیست و یکم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا نبی چرا
 بر مردم کلام نے کنی گفتم یا بادین سن مردا عجی ام بر قصار لغزاد چلو نہ سخن گفتم فرمود
 وین بکاشای بکشادم بغتہ بار در دہن سن بدیدہ فرمود بر فلق سخن گوی و بیانی
 را دعوت کن بقی پس اذان سن نماز ظہر گذاردم و نشستہ مردم بر سن هجوم کردند و زبان
 سن بستہ شد حضرت طہیر المؤمنین علیہ السلام را دیدم کہ در مجلس مقابل سن ایستادہ اند و بیرون
 کہ چہ سخن نے کنی گفتم یا زبان سن بستہ شدہ است فرمود دہن باز کن باز کردم نزدیک
 سن شد شش بار در دہن سن رسید عرض کردم یا بادین چرا بغتہ بار ندید می فرمود از
 جہت ادب با خواجہ کاینات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفتہ و از نظر سن غایب شد بعد از آن
 سن در سخن شدم و فلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود کہ مراد خواب و بیداری
 می گویند کہ بکن یا بکن و خیال کلام بر دل سن هجوم سے کند و غالب می آید کہ اگر سخن نگویم
 خفتہ شوم و ممکن نیست کہ ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود کہ پیش ازین نزدیک سن
 دو نفر یا سه نفر سے بودند کہ کلام می شنیدند پس اذان هجوم بسیار شدن گرفتہ در مجلس
 باب طلب می نشستہ بعد اذان آمدن مردم پیش از پیش گشت بنزد نماز گاہ عید بیرون
 شہر بردند شیخ عبد اللہ جہانی فرمودہ است کہ مفتاد ہزار کس در مجلس حضرت ایشان
 حاضر میشدند و چندان سواران سے آمدند کہ از مرکب آنها گرد مجلس چون ملقہ حصاری خود
 وصل چہارم در کیفیت مجلس و غلط آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرمودہ است
 کہ سن نیز بر سہر آن حضرت می نشستہ و حضرت ایشان را نقیبان بودند کہ بر پایہای سہر دوکان
 دوکان سے نشستند و فرمود زیر سہر مردانی سے نشستند کہ در مہابت سہر چون شیر نہ سے نوح
 و در ہر مجلس حضرت ایشان دو سہ کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس بر دل
 آنها می تافت و چہار صد کس حاضر می بودند کہ فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

آنکه است از شیخ ابوسعید قلیوچی که در مجلس حضرت عوثر اعظم بارها حضرت پیغمبر را
 علیه و سلم را و دیگر پیغمبر را علمیدم اسلام مشایخ میگردم و از یک راضی دیدم که طایفه
 طایفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را سینه دیدم
 که به نیاز تمام می رسیدند و خواجہ خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
 فلاح بخواد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در آشنای سخن گرم میشدند
 می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجا است و درین مجلس فلقها عظامی شود
 و نیز فرموده اند نیست از پیغمبر سه مخلوق ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجلس من احبابا بندگان
 و اموات بار و نه و نیز می فرمودند ای غلام از منکر و کبر سوال کن چون آیند بر تو و در قیامت
 غیر کنند از من و جاهد من با پنج صل و در پنج وصل است وصل اول در تفرق
 و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در
 توجیه آن حضرت از برای حاجت و طریق دو گانه وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در تفرق کرامات
 آن حضرت شیخ ابوسعید سفود و شیخ عثمان صرینی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
 اظهار فکر و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت عوثر اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
 بعضی اگر کسی از کرامات او بشمار کرد می در یک روز تا چند شری و بیچاس از حضرت ایشان
 کراماتی طلب کند مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بعد از حضرت ایشان رسید و عرض کرد که بخوانم
 چیزی از کرامات آن حضرت به منیم تا یقین من بیادش شود فرمود که چه میخواهی گفت
 و سبب از عالم غیب و آن زمان سر و بود و سبب میدیدم آن حضرت دست در هوا کرد و دو
 سبب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگر بدست مبارک خود شوق کرد و بغایت سفید
 خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با کرم برآمد خلیفه
 حیران ماند و گفت ما پدر حضرت ایشان فرمودند چون سبب دست علم باین سبب
 رسید گنده شد و در و گرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود و شی آن حضرت از خانه برآمد
 عصا دست داشت یکی از اصحاب در دل گذرانده باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بنایا اندیشہ او بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصا در دین علی بن عصار است
 همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصا را برگرفتند و او را نسوخته و تو را
 خواسته بودی مشایخ زمان نسوخته اند از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاسب در ظاهر شیخ
 و گاهی از ایشان اند نقل است شیخ بقا که سوخته است که مار و زبک در مجلس
 حضرت خوش الاظم حاضر بودم در آن شب آنکه سخن میگفت بر پایه اول از منبر ناگاه قطع سخن
 کرد و ساعتی خاموش بود و بر زمین سر و آمد بعد ازان بمنبر بالا رفت و بر پایه دوم نشست
 پس من مشاهده می کردم که پایه اول کشاده می شد چند آنکه چشم کاری کرد و فرشتی را سوار
 اخضر انداختند حضرت رسالت پناه با محاب آنجا نشسته و حق سبحانه بر دل حضرت خوش الاظم
 تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت ازان پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 ویرای گرفت و نگاه داشت بعد ازان خورد و لا عرش چون عصفور رسد بعد ازان همه
 از من پوشیده شد آنکه از ظاهر رسد نقل است از جماعه اصحاب که روز شنبه
 از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم و ضومی ساخت و ققاب در
 پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد لغره ما بیت بلند بر آورد و یک ققاب در
 دیوار پرتاب کرد تا آنکه ققاب از آنکس نایب شد و بعد ازان لغره دیگر نزد و ققاب
 دیگر چنان پرتاب و در آن وقت یکس را بحال آن نشد که حضرت ایشان بر سر
 که این چه بود ناگاه بعد از بیست روز قافله از جانب عجم رسیدند و آن هر دو ققاب
 بنامان حضرت حواله کردند ازان جماعه پرسیده شد که این ققاب شما از کجا رسید گفتند
 از روز سه شنبه سوم از ماه صفر عریان بر سر ما افتاد و تمام ستاع را غارت کردند و بعضی را
 راستند و در پای او سر و آمدند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبدالقادر را و رفیق
 یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو لغره عظیم شنیدیم که بیت آن تمام
 بادیه را در گرفت و از پس ساختی دیدیم آن عریان لبا جزئی دنیا را تمام آمدند و گفتند بیا بیند
 و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتم دیدیم که دو عریان سر و دست
 و مرده افتاده اند و این هر دو ققاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس بالمال

عربان ببا بازو دند بر دو غلشت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی سے آنا کہ با حجاب تو بر کین
ستیز اند و گوئی خبر از حضرت تقاب ندارد نقل است از جامعہ اصحاب کہ عالم بغداد المظفر
بن یوسف شیخی بخیرت حضرت غوث اعظم آمدہ و دہ بدرہ زریہ نذر آورد آن حضرت قبول
نکر و فرمود حاجت نیست و می الحاح کردن گرفت پیلخ ان آن حضرت یک بدرہ بدست راست
گرفت و یک بدست چپ و ہر دو را ہم شہ پاید در حال اذان خون روان گشت فرمودای
منظر از حق مشہد نداری کہ بگر مردم خون سازی و خوننا سے ایشان برگردن خود می کنی
و بآن پیش من آئی نقل است روزی یحیی بن پیش آن حضرت آمد و پسر خود را ہمراہ
آورد و گفت کہ این پسر ز من اسیر محبت تو شدہ است و ہمیشہ متعلق تومی باشد من حق
خود یا ز آدم و از خدمت خود شن آزاد کردم از برای خدا و اقبال کن حضرت ایشان قبول
کردند و مجاہدہ و ساوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجزہ پیش فرزند خود
آمد کہ نان جو بخورد و زرد و لاغر شدہ از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمدہ آنجا بطبقہ دید و روی استخوان ہار مرغی کہ آن حضرت خورده بود عجزہ عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ سیوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانا نهاد و گفت قومی باذن اللہ الذی یحیی العظام وہی ریم آن مرغ زندہ شد
و بانگ کردن آغاز کرد بعد از ان حضرت ایشان بآن عجزہ فرمودند کہ وقتی پسر تو چنین
شود ہر چہ خواہد کو جوہر روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم شفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود مالاکرد و فرمود من جمع می کنم تو
تفرقہ می کنی باران از مجلس در ستاد و در بیرون مجلس می بارید و صل دوم
در شرف ارادت و نسبت بآن حضرت نقل است از شیخ عمر کرانی و شیخ عمر بن زائد
کہ از کبار اصحاب آن حضرت اند کہ حضرت غوث اعظم فرمود حق سبحانہ وعدہ کردہ است
بمن کہ در آرد از لاد و اصحاب مرا و ہر کہ من مجتبی داشته باشد در مہشت و نیز نقل است
از من و بزرگ کہ وقتی با حضرت ایشان عرض کردہ شد کہ اگر شخصی نسبت ارادت خود
بشما کند و مال آنکہ نہ دست شما گرفتہ و نہ فرق شما پوشیدہ آیا او را از مردان اصحاب

حضرت شمشاد شامی یانی فرمودند هر که خود را بمن نسبت کند و نام من بر و مقبول حق گردد
 در گذر و حق سیاحت از و اگر چه بر سبیل مکرده بوده باشد **س** شاه جلی باخته مسعود
 اندک آن غله محدود **و** هر که در سایه عنایت اوست **و** کنش طاعت و دشمن دوست
 نقل است از شیخ ابوالحسن علی که حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان **س** فرمود **س**
 بر ندانم قدم ز پیش خدا **و** تا روانم نسا زوم به شما **و** سوی غلہ برین به نعمت و ناز **و**
 ای مریدان با صفا ممتاز **و** نقل است از شیخ عبدالرزاق که حضرت غوث اعظم فرمود
 که وقتی بدست من سبلی مکناسه و خط داده شد بد رازی که نظر کار کند دیدم که در و نام اصحاب
 و همه یاران من و مریدان که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد مرقوم است
 و حکم شد که این همه را تبو بخشیدم **س** شاه میلانی که مردم را چون نور دیده است **و** من غلام
 وی که بار حق بوی بخشیده است **و** و نیز آن حضرت فرموده است که از مالک که خازن مالک
 و درخ است پرسیدم که هیچ یکی از اصحاب من نزد تو نیست گفت **س** با گدایان سر کوش
 جنم را چکار **و** اگر تنب بیفتش و درخ بهم لرزیده است **و** و نیز آن حضرت فرموده است که اگر بتر
 شود دعوت مرید در مشرق و من در مغرب باشم بر آئینه بیوشم و او را بهیت هر کرایار
 نونی تار نگردد هرگز **و** چون تو غمخوار روی خوار نگردد هرگز **و** و نیز فرموده است بلقرن جلی
 منصور و بنود و در زمان او کسی که او را دست گیری کند اگر من در زمان اومی بودم بر آئینه
 دستگیرش میکردم و از یاران مریدان من هر که مرکوب او بلقرن قیام قیامت دستگیری او بکنم
 نظم هر کسی سرست عالم از می عرفانی است **و** از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است **و**
 صدانا الحق کو بتائید حایه های او **و** فارغ از و اسب است غافل از زندانی است نقل است
 از شیخ عدی این سافر که هر که از مریدان شایخ آرزوی خرقه کند او را بپوشانم مگر نیازندان حضرت غوث
 اعظم را زیرا که ایشان در رحمت بی نهایت و عنایت بی غایت خرقه که هیچ چیز ایشان احتیاجی نیست
 و ایشان چو آبکی التفات نمایند زیرا که کسی بر راترک داده آب بیدل نیر و مخرج هر که در جنت
 عدلست گاتان چکنه **و** بان ای گدائی سلسله حضرت قادری می شنوی چه سیکند و و باید که هر
 و هر دری نباشی **س** شاه وقتی که ای جیلانی **و** حکم قدر خود میدانی **و** بعضی از اصحاب حضرت نقل کرده

اگر دمی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود کہ پدر من وفات یافته است اسشب اورا بجواب دیدم کہ
گفت مراد گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من عالم التماس کن آن حضرت اورا
فرمود پدر تو گاهی بر در رسد من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد کہ پدر را شب خواب دیدم بسبی خوش و خرم خلیعہ سبز در بر پوشیده می گفت
کہ عذاب از من برداشتن و این قلعیت مراد ندیدہ برکت حضرت شیخ عبد القادر و بر تو باد کہ
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داود سیف فرمودند کہ بر پیر و سنگیر ما عهد بسته اند بر کہ وقتی
ہستمان تو رسیدہ باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعظیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود بہ تعظیم گرفتہ باشد ہمہ بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
کہ وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردیم کہ از فلان قبر نالہ و فریاد مرده می آید و چند روز است کہ اورا
دفن کردہ اند فرمود او فرقتہ من پوشیدہ است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شدہ است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده نہت گفتند نیک
فرمود منقصر بریان کارے اولتہ ساعتی سر در مراقبہ کرد اثر ہیبت و وقار در شہر مبارک
او ظاہر شد بعد ازان فرمود ملائکہ میگوبند او وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سجاہ بسبب آن برو رحمت کرد بعد ازان بار بار پسر آن قبر رفتند هیچ نالہ و فریاد شنید
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سہروردی کہ خبر کرد ما را والدین کہ از شیخ حماد بواس
ہر شب آوازی شنیدہ میشد بچون آواز گاس المکین ز می این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت ہنوز اشتہار نیافتہ بود وقتی بعصبت شیخ حماد رسید و پرسید بیت صحبت
و باس را این ساز چیست بد ہر زمان این نغمہ و آواز چیست بد شیخ حماد گفت مراد او از
ہزار مرید است ہر شب ایشان را با ہمی کنم و حاجت ایشان از خدا بخواہم و ہر کہ از ایشان
گناہ مبتلاست درخواست میکنم کہ دران ماہ اورا توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیروز
در گناہ نماند پس حضرت شیخ عبد القادر جدیدی فرمود اگر حق سجاہ و لقا می مراد حضرت خود
منزلت تو دیدہ درخواست کنم کہ از مریدان من تا قیام کسی بی توبہ نہیر و شیخ حماد گفت
حق سجاہ مراد شما بدین بود کہ اورا تمام و مرتبہ عطا کند کہ مریدان او بی توبہ نہیر نہ ختم ایشان

بتوبه باشد اگر چه اول بخیر نباشد بسمت این غلغله در خانه و مسجد و دیر است یعنی که بحال
 ترا ختم بخیر است و وصل سوم در توجبه بآن حضرت از برای حاجت بطریق دو گانه نماز
 نقل است از شیخ عمر بن از که حضرت غوث اعظم می فرمود هر که در کرتی بن استغاثه کند
 آن کرت در دو روزه افتد شود از هر که در شدتی بنام من بگذارد و ساخته شود از او هر که قول
 کند من در حضرت حق از برای حاجتی بر آورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرموده است
 هر که دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده یا سپین خواجه کائیت
 را در دو فرستد و سلام گوید برو و او را یا گویند پس جانب عراق یا زده کام برود و نام
 من گیرد حاجت خود یا داند هر آینه بر آورده شود حضرت ایشان می فرموده اند که صاحب
 حاجت را باید که بعد از سنت نماز شام یک چله این و گاه راستوار بگذارد و اگر وقتی فوت
 شود از سر گیرد و البته مقصود رسید انتمادت این وظیفه چهل روز است و گرنه بیش از چهل روز
 بیست و دوم حضرت قادر بر آنچه مقصود است دست دهد وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت اسے غلام بر تو یاد لصدق و صفا که اگر این هر دوی بودند تقرب بحق سبحانه
 مرشید را هرگز ندیده شد نمکته تفقه کن پس اذان اعتدال بکن از آنکه هر که عبادت خدا
 مغرور بل تفقه کن بغیر علم است افساد او بیشتر اذان بود که سبب اصلاح او نمکته هر که عمل کند
 بد آنچ سیدان حق تعالی او را روزی کند علمی که آفریند اند نمکته قطع اسباب کن از خود بزرگوار
 از مسافرت اخوان و اقوام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلالت خشنمکته حسن ادب
 را ملازم شود از غیر او انقطاع کن و از اعیار و اسباب کناره گیر خوف آنکه مصیبت طلب نطفی
 نگر و نمکته چل صیاح یا اخلاص زنده دار تا نیایم حکمت پیغمبر گرد و اول تو بربان تو
 نمکته شد بعیت محمدی ثمره شجره وجود ملت اسلام است آفتابیت که روشن شده است بخیر
 آن فلکست کونین الطباع شعاع او معطی سعادت دارین است پس هذر کن تا برون نیائی از
 دایره آن و هذر کن تا مخالفت نشوی اجاع آنرا نمکته اگر در محبت او صادق باشی بیخای طاعت
 برابر و در سیوی مقصد صدق نمکته شناخت قدر جلال او هر که یک لحظه با داند از ذکر او
 نمکته ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر شام ارواح ذکر آن بوزن از سنوات آن روح

و نفس اشباح و جنینش آید نمک کعبه و هر عارفی موضع نظرات حق است ازو نمک است اقرب
 طرق الی الله لزوم قانون و عبودیت و استساک بقدر و شریعت اسلامی و استقامت بر جاده
 تقوی نمک است انس تو با حق بر اندازه و حشمت است از غر و نمک است الفحاس در طلب دنیا
 پشت عقل را و تو نامی کند از طلب مولی عز و جل نمک است علائق در هرست دنیا حجابست مانع
 از وصول ملکوت اوست بر تو توبه و رحمت نمک است اگر طفل عقل تو بحال جوانی رسید
 و گرفتار تدبیر هرگز دنیا التفات نکردی ولیکن او هنوز بر بسته گواره شغلنا سوالنا
 و البونا است نمک است حق تعالی جیل شاد و عسم نواله و غریبانه تماثل وجود را بر ساحل
 دنیا بر اس امتحان عیون اهل اطفال ارواح را که بر ورده شدند در وجود عصمت و هو
 محبت نمک است بی و ولاد و ستاره اندک از فلک سعادت طلوع میکنند و محبت و محبت و دو گل اند
 که از یک شاخ بر می آیند نمک است معاشره العارفین برایت از حول و قوت الایه حقیقت توحید
 است و محو هر بتلوی از زمین عقل محض تفرید و القا آنچه در وجود است از بدیع عین تجرید
 نمک است اسم اعظم الله مستجاب شود مرتزاجون بگوئی الله در دل تو غیر او نباشد اسم الله
 از عارفان همچون کن است از حق عز و جل نمک است افراد تو در طریق طلب او امارت صحت
 محبت است و بلکه نشین دیده دل تو غیر او نشان بعد نمک است سخن بغیر ذکر او زنگار است
 بر صفاتی آمیزه قلب نمک است ای غلام محو بلیل مباش که شیفه صورت خود است وقت
 و بیج و یا ترجیع اشجار خود در ساخته لیکن همچون باز باش که التفات نیکند بحقارت صفا
 بلا اهل و در ریاض و بیج و در طرب نمی آید بلذت العمام موالف از ملو غمت و عزت نمک است
 حضور با او بغیر تحریب قوالت هرگز ممکن نشود نمک است از برای آنکه یک لحظه با او
 باشی اگر از همه اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نمک است چون نفس صامت شود
 و از کدورت بشریت امتثال او امر کند نمک است یا غلام عیون عقل تحول التفات
 بدنیاست کند و ز غار و زهرات آن مرا ایشان راسخ تواند فریفت بلکه نوال محو
 را از ان قسم می کند که انما الحیوة الدنیا لعب و لهو نمک است حب دنیا در نفوس
 بغض آخرت باری آرد نمک است یا هذا ما تم الا خلق و الخالق پس اگر افتی یا خالق سخن

نقل است مدولی الارب العالمین نکته یا بذا افتاد اعدام قلائق است و انقلاب
 طبع بلطبع ملائکه بعد از فنا از طبع ملائکه و حوق به نجات اول فتح یستفک ریکستفیک
 ویرزع فیک مایرزع نکته در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبد الوهاب
 که حضرت والدی غوث اعظم در ماه رمضان خید روز مرض داشتند و روز بیست و نهم ماه
 مذکور جمعی از مشایخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن سیتی و شیخ نجیب سهروردی
 که مردی بزرگ بود و قاتل تمام در آمد و گفت اسلام علیک یا ولی الله من ماه رمضان امده ام
 اما اقتدار کنم از آنجا که تو مقدر شده بود در سن و دواع کنیم ترا که این اخیر اجماع نیست با تو
 پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمود و ماه رمضان
 دیگر نیافته که نقل کردند اصحاب که در مرض آخر سیف الدین عبد الوهاب از آن حضرت
 وصیت طلب کرد و فرمود علیک تقوی الله و الطاعة و لا تخف احد و لا ترج و کل
 و کواج اتی الله کلها و اطلب منه و لا تشق باحد سوی الله عز و جل و لا تقدر الا علیه التو
 و التوحید و اجماع الكل بعد از آن مرض غلبه کرد و فرزند آن که گردشته بودند ایشان
 فرمود حاضر شده اند غیر از شما نزد من بر خیزید و جایگاه ایشان را و ادب ایشان بجا آرید
 اینجا رحمت عظیم شایسته است و فرمود علیک اسلام و رحمة الله و غفر الله لی و لکم و تاب علی
 و علیکم و بعد از آن فرمود انا لا ابالی بشی و ملک الموت پس از آنکه صحنه عظیم
 زد چون سکرات موت در آمد گفت استغنت بلا که الا الله الحی الذی لا یوموت
 و لا یخشی ان یغوب سبحان من تعدد بالقدرت و قهر العباد با الموت لا اله الا الله
 محمد رسول الله تا انکرم الابدان مفارقت فرمود رضی الله عنه و ارضاه عما در حجت
 الاسرار آورده است کانت و قلت رضی الله لیلیه الشیب بعد العشار تاسع
 شهر ربیع الآخر من سنه احدى و ستین و خمس مائة به بعد از و دفن بدرسته باب
 اعاد الله علینا من برکاته و جمیع مدت حیات آن حضرت نوو سال بود و نیز ده ساله
 بودند که از حیلان به بعد از رسیدند و بیست سال تحصیل علوم نمودند و بیست و پنج سال
 در تخرید و القطار از خلق بودند بعد از آن چهل سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان شمراتی که از خدمت نمودن پیغمبر و ملا حاصل شد چنانچه این حدیث لایق اجر کسینین
 میفرمود پس این حدیث را یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
 نماید و هر روز سی مرتبه بخواند و هر وقتی از اوقات روز که تواند جامع حصول
 مرادات داری است و قیام تمام کمونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بزرگوار
 قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسمی است و ثبات
 جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق رایا و کند بدان ماند که بزبان
 تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد و مسطور است که اسم
 اعظم درین کلمات فالض البرکات مذکور است **میفرمودند** نماز قلاقل منوطیت
 نماید اگر کسی خوابد که او را بجا نهد اگر چه محالست بظنیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
 چهار رکعت است بیک سلام باین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در هر رکعت
 با فاتحه چهار قل غنیم باید نمود و بعد از ادا سی سلام سر سجده نماید و عقیقه دو یکبار باید گفت یا حی
 و یا قیوم بر محبتک یا من استغیث میفرمودند کسی که اسباب و نیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
 محصول راضی افتد درین صورت دل خود را خراب میکند و دلها می غیر را سمور میسازد
 و کجیت جمعیت ظالمانی خود را و تفرقه غلایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطه
 تغیر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر بهمت او مصروف خدمت
 اهل الله است بدان اشغال نماید و اگر برخلاف آن دیر خلافت آن پذیرد که قلب و الطمینان
 را سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تعقیقه دل از کدورات تعلقات هم مهم
 است **مثنوی** آنگه ستانی و بی شنایش به سبته از انست که ستایش به درستان
 حصص بهانت و بهند در شدن آسایش بانت و بهند **میفرمودند** تقبیل
 اهل باین و مسائل آن بنشین و در وقت استماع اشهد ان محمد رسول الله از مودن نشاء
 سنت آدم است علی نبیا و علیه السلام و حقیقت این مقدمه آنست که چون دریات زار و ز
 آنست آدم علیه السلام بر فتنه نانش ایهام مطالعه نموده بجهت طلوع انوار لقای جهان آرای
 حضرت نبوت پناه محمد رسول الله آجین خود را بلب و لب بوسه داده از وجه تبرک

و استغفار عظیم پس فرمود بپیت رواق منظر چشم من آشیانه تست به کرم نهاد و فرمود که خانه
خانه تست به کرمه میفرمودند از بعضی فقرای مجانبین با اطفال یتیم خرق عادتگی که
بطهور آید بپیت آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کرد استی بخلق فرامید تا دلها می خلایق از
مشاهده آن بر ایشان گردید ولی میربی مجازی فرزند گذارد و لوازم محافظت و مراسم خدمت
بجا آورد و این معنی را مومن گویند کرمه میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
خطاب فرمود یا دنیا اخدمی و اخدمی من خدک یعنی اسی دنیا خدمت کن من کسی را که خدمت
کرد و مراد طلب کن خدمت از کسی که خدمت کرد ترا و در نهایت او دولت اسلام و فسادت کفر ضلالت انجام
تارک نیامده و مملوک است شعر الجوه قهر فی الفقر عرض به الفقر شفا و فی الفقر مرض به العالم کما ضداغ
غزور به و الفقر من العالم سر و غرض به نقلست یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
است که اگر ایضا بقوت محتاج شود بیا زار و دوا آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر مکان
دوکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را
بچینید جب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مساهله نکند کما فی التثنوی
المعنوی بیت رشتنهای خلق بند حکم است به وره این از بند آهن کی کم است به و بعد
از ارتکاب این امر مرغذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب خطوط نفسانی
و حطام دنیا فانی از وی بطهور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گرداید فرموده اند
اگر چه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک را قوت اتصال طبع
بدین سوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نیاید
کرمه میفرمودند اگر سالکی تواند که از عمده آن بر آید که خود را در لباس کسب مستور داشته
سلوک نماید بهتر از آنست که در وی فقیر انور آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
کاین باین باید و حکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاهر اعتبار را نشاید و در واصل
طریقت لباس ظاهر نیست به کمر بند خدمت سلطان به بند و صوفی باشد کرمه میفرمودند
نکات یوی و جست و جوی و تحصیل اسباب معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجهت

روگردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
باید نمود و نتایج تصدیق باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **نفس** است که عابدی را غمزد
موسی علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید بعبادت و ریاضت اشتغال نموده بود و از آنرا ترس
خلوت نشسته و زاویه عزلت بر روی خلق بسته بود و اما چنانچه او بشاید نه پیشتر روزی
از استیلا می بین سوز بر سر راه کلیم الله مترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
واقعه خود و بعضی رسانیده در خواست نمود که احوال حضرت مال آن مہجور را بعد از حصول و بر
کوه طور بعضی رب الغفور رسانده باعث عدم وصول او بدرجہ قبول استفسار نماید پیغمبر مذکور
اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگر چه او بحسب صحت و رادای مہوویت
بعبادت حضرت ماستنول است اما پیوسته عاشق ریش است و همش مصروف تہربیت
آن شش لاجرم نامقبول است چون کلیم کہیم مرا جعت نمود و آنچه در جواب استدعی از حضرت
نمود الجلال شنیده بود با حسن الحقال بیان نمود ظاهر عابد مذکور می بین حسین داشته و پیوسته
آئینہ میدیده و شانه میکشید و جمع و آتاء آن فرمان از شدہ یاس و حرمان در حجره مالوفہ و کرده
بنتف می سن خود مقید شد فی الحال جبریل علیہ السلام فی از علیم علام کلیم علیہ السلام رسانید
کہ آن غافل را بگو کہ هنوز مشغول بر ریش خودی چنانکہ انتقالت بزرگین آن مصدر آفات بود
ہمچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و بظن طریق آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصہ
کرده و گفته **سنوی** ریش اگر آراست پر تشویش خود و دہمی بر کینہ ہم در ریش بود و بد
میکشس بجے او بر آوردن خطاست و چه بکثر از یا زمانی چه بر است بد کمر می غر نمودند
روزی از حضرت شیخ نصیحتہ درخواست نمودم فرمودند رکعات معدودہ و صلوات مفروضہ را
با حسن الوجہ ترک نکنید و فرو نگذارید و بہر مقامی کہ از مقامات معرفت برسید بدان
اکتفا نکنید و بدرجہ اعلی از ان درجات ہست گمارید بیت این راہ را نہایت صورت
کجا تو ان بہت و کش صد ہزار منزل پیش است در ہدایت شمرہ میفرمودند کہ
حضرت شیخ قدس سرہ العزیز می فرمودند کہ مراد باطن کثرہ تملک مضمون اعلی القا شدہ و آن

نیست ماکان الله فهو زیر ماکان البیرون فموشین می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال
 مجازی از کس قوه بجنبه فعل می آید تعلق به نیت فاعل دارند بنابر این است که امری از دو شخص مجزا
 یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید که اگر در یک جا خبر متعین شود و جایی دیگر باشد و اگر
 حاصل یکی قطع بود و نتیجه دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفاعل باشد خیر و عوایب
 بود هر یک مایه مشاب بود چنانچه نقل است که مردی وندی بر کنار چاهی که بر سر راهی
 واقع بود نصب نموده به نیت آنکه چون مسلمانان صا در شود و خواهد که دایه خود را سیراب کند
 بدان و تدریقا ساخته بسبب است بر مراد خود فایز گرد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بر آن چاه رسید
 و تدریقا بر کناره منصوب دید فی الحال از چاه کنده بطرفی انگشت به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان
 جهت اطفا حرات عطشان شبنی برین موقع وارد شود و بخواهد که پیش پای بخورد و ایدای عاید شود
 مراد آنست که ان الله لا یطهر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولا کن یطهر الی قلوبکم و یا کم عینی بدرستی که خدا
 نمی بیند بسوی ظاهر صورتها و بسوی علمای شما و لیکن حق سبحانه و تعالی بسوی لسانی شما و نظر میکند بپیرایه
 شما بیست مابرون را نگریزم و قال را به ما ورون را نگریزم و حال را شمره می فرمودند و در روز
 عاشور هفتاد مرتبه کلیمه حبیبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید و این قرأت را مستلزم
 ثواب بیجا ب دانید نقل است یکی از ابنای روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق
 بود بی جمعیت و درسی باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت از قوه خدمت حضرت ایشان
 ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر مقصدیان صدارت ایما می فرمایند تا یومیه جهت
 عرون معیشت من مقرر نمایند از عنایت بیخایت بعید نباشد و جواب رفته فرمودند یا چون
 سایر خلایق که در دایره علیای اند با کتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از التماس کسوت
 درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکب توکل مستقیم باید بود و مال و احوال بر ذاق لایزال
 تقویضه بایزند مود مقصود از این بیان این بود که ما در زمرة اهل کسبند آمده ایم بزرگ
 ایشان بنگ و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز آید و در مکان فقر فقر باید کرد
 قطعه یا کس با پهل با نان دوستی یا بنا کن خانه در خور و سل یا کس بر چهره نیل عاشقی +
 یا کس بر جان و بان انگشت نیل شمره می فرمودند و بسمیه انسان آنست که در حیلت او صفت

نسیاست ملی هم از آنست که کریم خجندی آدم در شان اوست مکره می فرمودند ماه رمضان المبارک فقط بر زبان بناید راند و از لوازم تعظیم مکره می با و خم باید ساخت کند که در تحریر زیر که مقرر است که آنچه گفتن آن جایز نیست نوشتن آن نیز جایز نیست و نیز می فرمودند هر که در شب مکره می کرد سوره فاتحه الکتاب بخواند تا سلخ آن ماه اوقات سعادت بهایت بگذراند مکره می فرمودند و راجه را آمده هر که بعد از فرضیه بباد و در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر او را بعد از موت از شرق تا غرب و صبح گرداند پس مسلمان را باید که بعد از نماز فجر دست بر عابر داشته بپست و هفت کثرت بگوید اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات مکره می فرمودند روزی گذرم بر چخانه افتاد و ساعتی بقیض الیتام و یدیم هر که از عبده انعام غلامت بدیادم اندی او صم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعهده سایر انعام که کوچک را پرستش نمودی آنکه گاه وی منسوب که در مقابل آن بت منصوب بود ویران نیز پرستندی از مشاهده آن صورت آن معنی بخاطر رسیدند اب طلاب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی خدمت مرشدی گرداید و حسب المقدور از عهده محامد و متوی بر آید تسلیت بخدمت زاد و هم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید که بجای آرود چنانکه خدام آئینده مرام را نیز عزیز و محترم دارد و نیز می فرمودند که هرگاه مردم انبوه بر من جمع می آیند و بملا قاتم غلو مینمایند و دلم در آن حالت تنگی می آید و از صحبت بفرقت میگراید بخاطر می رسد که چرا چون بت سنگین در مقام تسلیم مستقیم نباید بود و خوشتر آن شل آن صم نظهری تصور نباید نمود که نه کسی از زیارت خویش میخواند نه از پیش میراند نقل است روزی شیخ عبدالقادر که یکی از صوفیان شهر بود بحضرت ایشان آمد و اظهار نمود که صفت حلم و اعتدال و تواضع و انکسار و در حضرت بحیثی معاینه میکنم که در پیر خویش دیدم و ز جواب و سه فرمودند که اظهار شکستگی و فروتنی بی تحقیق مرتبه فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجہ فنا فی الله و حصول نتیجہ بقا با الله تکبیر و استغفار بعضی لازم نیاید چنانچه نقل است که امام جعفر صادق رضوان الله علیه پیوسته لباس نماز پوشیدند و در طریق بزرگی و کبریا می که لایق جناب عزت تاب ایشان بود و پوشیدند روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت که تمام اخلاق و اوضاع حضرت را بام

مقبول خاص و عام است الا آنکه با خلق خدا بود وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر و سبک
می فرمایند جواب یافت که آنچه معاینه میکنی نه از تکبر است بل ظهور کبر یا عی خداست چون
یک بشیریت از نهاد ما بر آید و معرض فتنه پیوست کبر یا عی حق بر منته وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
پیر و پیر و این چو در آتش افتاد و سوخت خود را که گوید که آتش من یک از زبان آتش
مهر می فرمودند میخواند بود که سه کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بند که هر که را
عزیمت آن بود که ریزه و خلاصه خوردنی او بخورده و باقی نصیبی شرکاش شود و لقمه او حرام است
و هر که بر داشتن لقمه نصف باشد یعنی موافق با نصف قیمت خود بکار بر و قوت او حلال است
هر که اهمیت او مصروف آن باشد که در مطعوبات با همکاسه اش را کند اسفل را خود بردارد و افضل
را به شریک و اگر در غذای او نور است و فرمودند که سلطان ابو سعید ابوالخیر رحمه الله علیه
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود که چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع مطبق قانون سمن نبویست علیه الصلوة والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع تیمار سلطان علیه الرحمة و الغفران در جواب سایل فرمودند بلی میدانم که اجتماع بر یک
سفره تناول در یک قطعه موافق سنت است و برکت غایتی در زمانه سابق که این عمل
معمول بود هر یکی بر دیگری ایشا مینموده و الحال چون عزیمت ایشا بر سبیل ندرت می بینیم
طعام را بر میدان قسمت میکنم تا هر کدام با کل نصیب خود بپردازند و به نیت فاسد لقمه حلال
را حرام نشانند مگر می فرمودند از مقتضای عالم یعنی امام عظم آورده اند که ایشان نماز
چهل ساله اعاده کرده اند و سبیل بن هوجیا قوال علما آنست که بعد از مر و مدت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث بنوی و آنستند که تحلییل انگشتان پایی در طهارت بر خلاف سنت
معمول آورده اند بنا بر این اعاده فرمودند و صورت این مسئله مطابق سنت آنست که با انگشت
کلیک دست چپ خلل از کف پای بالا کند و حضرت امام انگشت خلل از پشت پاسه
فرازمی آورند اما محققان گویند چون ایشا ترا بعد از انقضای مدت چهل سال از عمر حجت
مال در حین نماز مشاهده محبوب بی نیاز نصیب گشت با لحنم صلوة مانع را بواسطه عدم

مشاهده نماید و البته رجوع با دای قضا می آن نمودند و هر وقت غریبه رفت بیایان آنها
کنیم بد عمری که بحضور صراحی و جام رفت به خاطر حسین این کترین میرسد که غالباً حضرت امام
نیز درین شهر گفته اند شعاع صرخت العمر فی لیل و لعل به فاعلم الما ثم الما + اشاره
به معنی فرموده اند و هنگام و همدان مطلوب بر ایام فخران تاسف و تامل نموده مکره
می فرمودند کبر بر و نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست که ایشان از وجود و
منهجات و نبوی و کلفات صوریه مسرور و مغرور گردانند بدان اختیار کنند و کبر خواص آنست
که ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال ننمایند و بر قایل آن نظر بیستحقا که کند که قال فی سبیل
الکبر لیل الحق و غمط الناس یعنی کبر آنست که باطل گرداند حق را و تجر کند بر خلق و فرمودند چون
با مؤمنان صحبت دارید هر که در سال از شما اصغر است چنان بپزداند که بر صغیر اعمال او
تعمیم آن کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکه سال او از شما بیشتر است بدانید
که قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود موافق آن سلیقه نماید پس
سوی هر کس چنان گردان نظر را که بینی بهتر از خود هر تیرا + مکره و نیز می فرمودند
که اگر خلق را بنظر خلق دید شود و اعتراض وجود گیر و اگر به حق دیده آید مسلح کل صورت پذیرد
بکلم ما ضح الله فو خیر المکره می فرمودند تخصیص الیتام کلمه که م الله وجهه بنام خجسته فرجام
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آنست که ایشان قبل از ظهور نبوت سیادت و اظهار دعوات آن
حضرت بر دین اسلام نیز هرگز روسی مبارک خود بسجود صنایع عوایت انجام ننهاد و بودند
و حق سبحانه و تعالی وجه فرخنده ایشانرا که امت ازلی و ابدی داده مکره می فرمودند و در
مبادی احوال بنماطرم گذشت که زمره جوگیان و فریقیدان باید که در ضلالت و جهالت
مبادی باشند زیرا که ایشان اگر چه دم از اسلام و ایمان میزنند اما امثال احکام آن
نهی کنند پس نباشند درین باب الامعی کذاب چون صورت این خاطر را بجزیره
باز نمودم فرمودند اینچنین نیست بنا بر آنکه جوگیان جاهل در اصول دین غلط کرده اند و سر از چوب
کفر بر آورده و بی قید آن غافل و فرغ خطا کرده اند و احکام اسلام را عمل آورده و امور بنیه
را سبلح و البته زخم اباحت و الحاد خورده مکره می فرمودند پنج ملاحظه از بازخواست عمل قولاً

و فعلیات و مرفوع القلم اندکی مصوم یعنی کوک تا بحد بلوغت برسد قلم تکلیف برود و در دو عالم نیک
هر که در خواب است بد آنچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد و مواخذه نباشد سوم
دیوانچه نام معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوخته
جنون نیز زوال عقل محکمت چنانچه امتداد از محنت و اختلاط حسنه و استیلا عی شقی همانند آن
مزیل عقلست چنانچه میل یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غنا مبتلا باشد اگر از وی خطر ابر و عدم
اختیار گسختگی بر زبان راند و بیدار بدان بگیرد شکر کاین کترین خلق اند و محدود و بی اختیارند که اشتغال
شتر شاید با مطلق ازین امر استمر از نماید اول در جواب این آیه خواندند که و ما علمناه الشعر و ما
یمنی له یعنی نیاختیم ما محمد را شکر گفتن و نشاید مرا و این فن باز این خطاب بر زبان راندند
که ان من الشعر بحکمته یعنی از جمله شعر بر آیه حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از واردت است
اعلا نمایند و اگر فضولتست بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اجم منام و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که همت را همگی مصروف استغراق محبت بلا جهت دارد که حکم آیه کریمه و هو معکم انما لکنم ثابت
میشود و باید ساخت و از همه امور بگذرد و کستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
و دوست حقیقی اوست بل محب و محبوب همه اوست باید پرداخت و مصلحت و
من آنست که یاران همه کار به بگذارند و هم و طره یاری گیرند و بعد از اتمام کتابت باز پسند
فرمودند هر گرامی شود که در حین کتابت مشغول بود خوبست زیرا چه در آثار نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر صفحه کاغذ در عرصه وجود میآید و در نظر کاتب صفت
خالق روی بیناید شمره می فرمودند اجساد دینی آدم که بعد از مفارقت ارواح مجرد و کیشیان
روز امان میکنند و متعفن میشود بنا بر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربا می
خود را در لنگنداشتندی و لغوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نمود
نگاهداشتندی و فرمودند و اجناس غله که بر و رمدت گرم می افتد و مصدر تقصیر آن میشود
بنا بر آنست که اگر برخلاف این صورت بودی حریصان و مسکین بمشابه زب و نقره غله را
نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محکم گشته در عالم قحط انداختندی شمره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دست تارفتن شمار خود برآورده بدست مبارک در مری
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه میداشته باشد ملائکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی درویشی از اهل تجرید بدست حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیاء مقرر و بین است زکوة فقرائش شخص و معین است معمول اغنیاء است
که از چهل درم یک درم دهند و مذهب فقر آنست که اگر کسی درم را نگه دارند بر خود یک داغ نهند
در جوبالش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بگمان فراموش نماید فی الحقیقه نیز همچنان یابونی آنکه دم تجرید
زند اگر یک درم ذخیره سختی و اعنت دانم چون سایر مردم معیشت نماید در حق او نگام داشت
اسباب را بقدر حاجت ساخت چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه و دیت حیات
بجوگان قضا و قدر باز پرسیده بود دو یک درم یا یک دنیا را زودتر که مانده چون این صورت
بجانب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تا فتنه بر نقش او داغ نهند چون یک
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمودند و دوی دو درم متروک ظاهر شد آن دو فرمود تا آن
دو درم را بروی دو داغ نهادند و دوی را از محاسبه بود لحساب فراغ دادند و آن حضرت
علیه السلام و التجه بنماز تبیین مذکورین حاضر شد صبیحه خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله یعنی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث و کماثر میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم شریف سرور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داند در صرف معیشت
الطهوری آید و دعوی تجرید نمیکند و به وصول نعم نامتناهی الی همدین سراسی قایل اند
لاجرم سواست نمیشود اینان جوان آستین همت از حطام عدم انجام دنیوی افشانده بودند
و نشو فقر از دست و کار خوانده لاجرم آنچه داشتند و گذشتند اگر چه قلیل بود بر کدورت
مسائل ایشان دلیل بود و در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بخواه
حریه ایست و دوست علیه طایفه صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سر
سقطی در دم و اسپین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحه
فرمود این بود که باید که در مساجد الاشرار و لا قطع عن الله العجبت الاجبار یعنی بر تو باد
که اندر این از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع کنی بواسطه صحبت از مکان از خدا می قدر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنود می
صحبت ناصح نیز ترک نمود می نکرده در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین این بچگی منیر
قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیاید یا باید و بسوی او
کشش دل نیاید باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
میخواند باشد و حسب المقدور بعمل می آورده تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
انشاء الله العزیز بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر قیوع العیزز فقیه اب شود و روز
در مکتوبات خوانده شد که من عمل بها علم ورثه الله علم مالم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوای آن نیز وراثت
علم دیگر گرداند بیکت صدق سامت و استقامت بر آنچه دانسته و توانسته بیست پیش شنود
شیک و بدگفتار و آنچه بشنیده بکار و آرد می فرمودند در خبر است که هر که بعد از فیض
بامداد در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جمله آن اولیا گرداند که بیکت
ایشان اهل زمین رازق می رسند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استغفار است
بر دشت بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و غیر می فرمودند که قاعده
ایمه آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادای نماز سجده
نجالت و القوال روی بیناید که وی بقوم نمیتوانم نمود بنابر این همچنان روی بقبله گذاشته
و پشت بخلق داشته است دعا می کنم بخاطر تمام این کثرین خلق الله محمد و جلیل الله سر که این کلمه تیریه کلام سلف
است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات القریین یعنی هر عملی
که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزد یک مقربان از امور سیئه است نکره می فرمودند
تا درویش را در مجالس مبتدعه دیده نشود و صحبت نامی متبذره با وی اتفاق نیفتد حقیقت
او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال بقیوعه جاریست
و حقیقت او در آن متواری و نیز می فرمودند که درویش را در میدان استیثان باید نمود یکی
در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در سن قال و فرمودند که شناختن
خدا آسانست اما شناختن اولیا متذکر بیست و شش در حال پخته هیچ عام پس سخن

گوتاه باید و السلام شمره می فرمودند که مایه پاک در حق مشت خاک بی پاک از خیر ادراک
برو نیست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که بر دماغ
برند یکی فی القوری تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود دیگر را چون ملائکه
عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر تقاضای خود می نگریسته تا ایندی نیاز هر دو طلب
فرمایند اول از آنکه تن بر نهاد و او سوال کند که باعث توجه و اقبال تو بکنم چه بود گوید خدایا
با خود اندیشه کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
درین یک حکم باری مطیع و متقاد باشم فرمان شود که او را میرکت اطاعت این امر بخشدیم پیش
برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و با گراه میرفت و باز پس میدید پسرسند که تو بکدام نیت
بر تقاضای خود نگاه میکردی و بهمت بر احتملاص می گذاشتی و با عمل تباه و ناسیه بیهوده چه طبع
میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گنهم و جزای اعمال خسارت مال من آن بود که حکم رفت اما
در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
احتمال دارد که کرمش تقاضای عفو کند در شجاعت سبحان رحمانی سیات و نافرمانی از نافرمان
اعمال و ناصیه احوال این محرم فراموشید فرمان شود که این را نیز لطیفیل حسن خلش عفو کردیم پیش
و آید فرمود که کوه کست از کمر مور اینجا با میداز در رحمت مردای بادیه پرست
نعل بست یکی از درویشان بی احتیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
نمود و شرح از سعادت ملازمت یافت فرمودند که دین سفر مانع تو دلچ چه بود آذر و شش
بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجه بدینجا بکردم و رخصت سفر در خواستم پناهنده
افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بساجد و خانه
ارباب دنیا نزول اختیار نکرده ای کرد و در جواب او فرمودند اگر از راه دواع میشد می نصیحت
بر خلاف این میشد و می زیرا که اگر مسافر نزدیک بساجد وارد نشود و بملت بعد مسافت از خواب
جماعت محروم ماند و قریب جو را کسی بزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده
موصوف بود و چنان ملوک و پیر از سلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح تو نگریاید
گر سخت دور پهلوی کافراست مفسس باید آویخت از من نهاده احتمال می نمایم که مقتدی را

بر محاسبه خود که تو هم در تحصیل است اعتماد نه شاید همانا آنچه در محاسبه آن در پیش نمود و خیال فاسد
بود و هر می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافع از سکوت اولی و خلوت از صحبت
جہل و اہل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و وریش صاحب تمکین از خلوت افضل
مستثنوی نارضندان باغ را خندان کنند و صحبت عروانت از فرات از مران کنند و
گر تو سنک حمزه و مرمر بودی و چون بصاحب دل رسی گوهر شوی و وزیر فرموده اند که حکمت
در اجتماع اہل عالم و مصالح ایشان با ہم در ایام جمعه و عیدین و پنجگام طوائف حرمین الشرفین
آنست که چون از لارواح با ہم بودند و ابدافرا ہم خواهند آمدنی مابین تیر و اوقات عزیز
مجمع شوند و اتحاذی و ادبی یاکندند و نیز فرمودند که دیگر از نواید مصافحه اینست که در
سومنان کسی که مغفور بود و دیگر که با و مصافحه کند و ی نیز مغفور گردد و هر می فرمودند از باب
دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر و نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
الارباب استدعا نمایند و باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الی چون این جهان از
فضل و کرم عطا کردی حساب آنچنان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقر را باید
که بر وصول فقر شاگرد بود و استدعی آن باشند که از صداقت الی تجا و زنگند و همواره در
مناجات بگویند که الی چنین شریف فقر که خلعت خاص انبیا و اولیاست مشرف ساختی
غایت شدت آن ازین بنده ناتوان باز دار و وضعی را در محل امتحان مبنا می فرمودند
الا انکھ طالبان ریاضت میکنند و نتیجہ آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان گدازنی
از دنیا منقطع نیگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و حیفہ آنرا ناکشیده
آب از چاه می کشیده باشند درین صورت هر چند آب بر آید باکی چاه روی ننماید و اگر اول
حیفہ را که مصدر ناپاکست از چاه بر آرد بکشیدن چند و لو معدودہ آب ظاهر شود و همچنان اگر
سالکان بو ث حسب دنیا از دل ضایع کنند بانک مجاہدہ صفا ظاهر شود و خاطر
کی رقم فیض پذیرد و مہیات و مگر از نقش پراکنده ورق سادہ کنی و فرمودند طلبہ دنیا
و طلبہ خدا هر دو ضعیفان اند و چنانچه از اہل کونین عمر رضی اللہ عنہ منقول است
که فرمودی اگر دین دنیا کی فرمودی مرا بفرماید شدی چیست ہم خدا خواہی و ہر

دنیا و دین این دنیا است و محاسن و عیون به میفرمودند مقرر است که در حالت
 محضه مرد از طلال عیش و آسایش و لذت که موجب اختلاف طبایع حکم محضه مختلف و متفاوتهست
 کسی را که طاقت بر اسباب سدر و زبانه محضه او بعد از وقوع سفاقه هست و آن را که قوت
 زیاده از یک فاقه نیست نهایت محضه و راق او بها نیست و هر کجا فاقه از امور شاقه است
 و حسب آن مشقه غایب است و بزرگترین ساعی محضه است که قال الله تعالی لا یكلف الله
 نفسا الا و سعه یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بر وسع امکان آن نفس و فرمودند
 علامت صحت وقوع محضه آنست که اداسی نوافل الیه تواند اگر چه فرض در حالت
 قیام بالنظام رسانند مگر میفرمودند در تعینات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
 و علمای تاثیر بین قول الفاضل که انسان را بعد از اطلاق شایه از روحانی از علاقه جسمانی
 سر از عالم غیب مشاهده میشود این معنی دانست بر صدق احوال علیها طایفه صوفیه چو ایشان
 خود را و ربوبت ریاضت گذاخته که ویرت نفسانی را منحل ساخته اند و در قمار خوار شوند و
 قبل از آن تموتوا نقد بشیریت را در حین حیات باخته لا جرم با وجود مرکب اشباح شمسوار
 ارواح ایشان در عمره ملکوت تاخته و دیده شناختنی شناخته نیست چشم ترا
 یاک تر از جان کنی چون که چهل روز بندان کنی و فرمودند اهل کشت را حالت
 دست و پا که معقولات از عالم محسوسات می نمایند و محسوسات از جمله معقولات بهیچ حال
 منکر احوال صدق مال ایشان نیاید بود و اعتراض بر احوال و افحال شان نشاید
 نمود چنانچه ابو الوفا می فرمود از ثانی این رباعی فرموده رباعی او هست
 نهان و آشکار است همان به عکس بود شود اهل عرفان به پند است همه چه آشکار و چه
 نهان به اگر اهل حق نمیدانند هیچ بدان + مگر می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
 قدس سره بعد از آنکه کتاب ریاضات شاقه و تجرید و تقزیه نامه دنیا را عرض کردند ایشان
 اقبال نمودند و ران ایشان را بزرگان سلیم الرحمة و التفسیر حاضر شدند
 و گفتند اسی فرزند آنچه بر تو حریف می کنند قبول کن که قبول دنیا کمالات ابدان و حصول
 برتبه کمال نفسانی ندارد و حسب اشارت ارواح مطهره اعزّه اختیار فرمودند

بعده اطمینان دند که قبل ازین تسبیحات جمادات و نباتات و حیوانات شغود می زند انگاه که مستحب
 است فانی و غیره شده ام از این تسبیح جمادات باز مانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه شخصی
 که تکلیف زبانی و ترغیب روحانی التفات بدینا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنرا که بطلب
 نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین مقام فانی نمایند چه شریعت و چه شریعت
 حال نیست و اسی بر بیگانگی مکره میفرمودند هر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود و مسجدی
 تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با لحان خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
 بمساج مستمعان میرساند یا در خوشی و روان مکان میگذراند و تبت و سی و تعیین مسجد این
 باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا در پیش متکلف را زیارت کند نمازش مکروه
 شود مراد آنست که سعی و توجه مصلی مساجد خالصا للصلوة باید و نشاید که بشایعه اغراض
 بیا لاید شجره میفرمودند کسی که خلوت بدگر این دبی بهمال اشتغال مینموده باشد خدا تعالی از او
 خشنود و دو و یکجیل علیه السلام اعلام کند اوی نیز از ان بنده عزیز شش و دگر و بعد چیریل
 بسایر ملائکه ناکند که از بنده خدا نیست شما هم راضی باشید انگاه جمیع فرشتها نیز از وی
 راضی شوند و در لهار غلایق القا کنند تا مردم عالم هم از ان بنده راضی بوده اعلاعت وی
 مینموده در استرخاش بکوشند شخصی در خلوت لهد و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
 مشغول بحق و انماید اندک زمانی را در خلوتش نقتنه راه یابد که حالتی زود که مال احوالش
 بر سوسی منجر شود لغو ذلله من هذا الضلال فرود نیک باشی و بدت و اند خلق بد که
 بد باشی و نیکت و اند مکره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت کج و باشد کج و می نیند
 چون شمر سخاوت و حسن و زیبا است مکره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
 که بحبل مبعادت شهادت مستغرق و وزیرا که هر که نان تواند داد بهیبت جان تواند داد و فروز
 که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگر چه شجاعت وی مختصر بر این بود که در همه غم خویش
 جرات نموده یک بازیرا کشته باشد مکره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اطمینان نشاید اگر چه
 راست باشد مثلا ضعیفی که بعضا ایش احتیاج است گوید که من قوت و جوان پهلوان دارم
 یا مفلسی که با انگی محتاج است اظهار نماید که مراستعدادی بود که اسب فیل بخشیدی اگر چه ممکنست

که آنرا در ایام جوانی و این را در ایام کرامانی چنانچه باز نمودند و پیرایه شد غایت و انمود این
 مقدمات در وقتی که میرایند از ان صفات لطفی ندارد مگر ه میفرمودند اشتغال مرده بعد از
 تدفین از ان زمین نمکنست چه بعضی را در هر کجا که دفن میکنند گوش ایشان را بر زمین جویست
 آئین کعبه معظمه می برند و بعضی را در ان موضع شریفه مدفون می سازند و اجساد ایشان را
 از انجا بیست و گیر می اندازند مصدع که دگاران کند که میخواند مگر ه میفرمودند
 بصورتی که ارواح واجبه و ملائکه تصور میشوند و در نظر مردم می و آیند آن صورت اصلی
 ایشان نیست بلکه بصورت غیر مکرر شتمل شده خود را فر اخلق می نمایند فرمودند که تجلیات حق
 جل و علاقه در نظر اباب شود از ان عالم تصور باید نمود و فرمودند که اصحاب جنت نیز حق را سبحانه و تعالی
 بلا تعین نمی بینند دید و آنکه مقرر و محقق است که بچون و بیچگون به بینند آن نیز هر از ان تعینی هست که به
 بچونی و بیچگون می موصوف است زیرا که آن است بخت از دراک بصائر عقول انبیا و اولیا منزه و مقدس است
 متنوی بالکلیه خویش گفتیم اسی فخر و بان بهر خطه پوش هر چه نشود و بان بهر خطه کدمن
 بعکس خوابان جهان به در پرده عنان باشم دلی پرده عنان نقل است روزی و شبی
 از حضرت ایشان سوال نمود که در ساعت زوال فراق و وصال حشوق با عشاق آب
 چشم را سبب چیست فرمودند چنانچه گریه از غم وجود میگردد از شادی نیز صورت می پذیرد
 غایت تفاوت بین آله عین نیست که گریه که از غم تا شمیم آبش نمکین است و گریه
 که نشان آن شادی است آبش شیرین است و ان عین این کترین خلق الله محمد و جبر الله بخت باز نمود
 که گریه بعد از وصال مقصود از ان جهت نیز می تواند بود که در ان حال اهل وصال را محقق میشود که از
 چنان شوقی مهجور مانده بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
 مستحسن اقتدا الحمد لله الموفق بالسداد مگر ه میفرمودند هر که ادر جمعیت ظاهر جمعیت
 باطن دست داد ویرا تجربه و ریاضت احتیاج نیست اما آنرا بر خلاف این صورت روی
 نمود و ملازم فیما بده باید بود چنانچه نقل است که زنده پوشی بزیارت یکی از اولیای
 حق که بعضی می طایع نمی گشته بود احرار است چون به قصد پیوسته او را دید بتر استرح
 که در ده و چند شمشیر آمده و پیش بر است آری که در خاطر درویش بگذشت که بقیعت من در

طلب ایل و درویش فراغت گیش عیش بود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فساد
 نیا سوختی فی الحال صورت خطر زنده پوش و در دل بنیل انصاف هوش که چون مرات سنگداری
 از کندرت بری بود بر تو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشد و گفت مگر مرد این عیاش
 نمودن و برین فراش غنودن اختیار می منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
 در طریقه کوشش محشامی دارنده که مرا چنین براحت میدارد و بهمت ترابر اختیار محنت میگردد
 زایر که او را که با فی الضمایر از منور مشایخ نمود و دانست که وی در آن سلوک سالک
 طریق تحقیق بود و هر سیفر نمودند اگر چه معنی الکبریم اذ او عده وفا نیست که چون کرم و هر که
 وفا کند اما اینجا دقیقه نگار دارد و الا نه خطا کند اگر وعده بعطاست یوفای آن احسان
 کردن زیباست اگر موعود ضرب و اید است نقص آن کردن اولیست و این قسم
 ثانی ثانی معنی الکبریم اذ او عده وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
 عفو و احسان است اگر چه وعده و وعید بر خلاف آنست شکر سیفر نمودند چنانچه مجذوب
 را بعد از سقوط شعور حبیبی ناسوتی اسور غیبی ملکوتی منکشف میشود همچون خیر این صفت
 متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سرایاست خواه بجدات
 و یگانگی ساقط شود و خواه بها خویا و دیوانگی فردماند که تشبیه مجاذیب نیز خالی از فایده
 نبود زیرا که ویرا گرفتار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بندد و آن هم غنیمت است
 و زیاده هیچ اگر نیست این نه بلبس که تراوی می زو سوسه عقل بچینه دارد
 شکر سیفر نمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای طاهری علمی که دارند نمیتوان
 که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
 فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند زیرا آنست که لایتمدی من
 اجابت و لکن الله بید می من لیسار شکر سیفر نمودند حضرت شیخ طاهر رحمه الله که عموی
 حضرت شیخ بودند و در علوم طاهری استاد ایشان در آخر تعلیق نمی نمودند و هر که باین
 نیت و رخصت ایشان میرفت در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
 و یقین یقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت محوی خویش باز نمودند که چون مرئی ظاهر و استاد شریعت شما سید لاجرم سید احم که مرئی
 باطن و پیر غایت نیز شما باشند و مرارشاد نمایند تا حق و دیگری در فقه من وجود بگیرد حضرت
 شیخ ظاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گرد و تو اند که ظروف دیگر را بر آب که داند و خود هم
 بی آب نمائند اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواند که ظروف دیگر را پر کند نمواند خود نیز از آن
 آبی که دارد حتی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شما هم ایشان
 اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند اراکیت در
 منزلت یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر یاد و پیرود را نسیدیم گمان میبریم که شایخ وقت و مکان
 دارند کسی با بهمت عالی غایت ایشان را دیدیم که ستم که دنیا از وجود وی غالی نیست و از دود پیر مرد
 شیخ ظاهر و شاه شکر محمد را زکوریها است نقل است روزی یکی رومی ارادت بخدمت
 حضرت ایشان آورد و التماس صحبت کرد و تمسک و اقبال و قبول فرمودند و زبان بجزورت نشنود و یکی
 جمع بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در مسلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر سبکی
 دیگر نیز در آن مسلک نیز منظم شود و مقتضی المرام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از طلب
 گفته اند که است ایشان یک کس بوده و پس همانان که آن بنی بجمت دعوت میکنند
 مبعوث شده و بعضی را قبیل است بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی و بعضی را ملکی میفرمودند
 و کتاب قوت القلوب امام ابو طالب یکی آورده که الخواطر سل الحق فلیستجب له یعنی
 خطرات فرستاد ای حق اند پس استجاب کن آن خطرات را اگر چه بکلم این قول اجابت
 خطرات باید نمود غایت اینجا دقیقه نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطره در دست
 صاحب خطره را باید ملاحظه کرد اگر چنانچه است اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرر
 گرداند و اگر خطره جلالت است آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه مقتضای ایند و کینال
 بگذراند و فرمودند که این قول و طیفه متنی مینماید برخلاف مبتدی که ویرانگی خاطر باید
 مکرر میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جاریست اگر بوی نیاختی سناستند
 حق دارد که همسایگان را قتل شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب
 دوستی با او نیست و همسایگی و هم حق اسلام و همسایه که مسلمانست و خویش است متعوق دمی از

پیش است زیرا که ویرا سه حقست یکی حق قرب و جواردوم حق اسلام سوم حق صلوات بر ابراهیم
 میفرمودند که بر تو نذر برای شفا می مریض و اب حضرت شیخ نبود غایتا هر که به نیت استشفای خدمت
 ایشان رجوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دمیده با و دادندی و در وقت
 دمیدن انگشت سبابه را در آب نهادندی و فرمودند که مانیز برین سنت عمل میکنم و بهمان
 دستور به نیت شفا می رنجور نام قرض ده فرجام حضرت شیخ را بر آب میدیم و از شیخ فریاد
 رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کردند که هرگاه دم مار موثر شود دوم
 درویش بے اثر چون بود که می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
 و مقام ارشد شستم قدری آب مرشد گماهی ندهستم زیرا که بعضی اوقات در همین مراقبه صور
 خیالی و پیکریشانی میدان در طالعان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاهر میگردد و بعضی
 را دیده میشود که توجیه تمام متوجه گشته و استاده و بعضی اعراض نموده و پشت داده و بعضی
 چشم بهوا کشوده و بعضی به بین و بسیار برهنه در آن حالت نقد ارادت هر یک در پیش
 و نمی محک امتحان زده میشود و مخلص از منافق محتای میگردانند و چنانچه ایها المنافقون ای
 جرعه نوش سینه پاک دارا گمانه نیست جام جهان بین که آه از وی فرمودند سالک را
 ترک صحبت مردم کلام لاف نیست الا صحبت مرشد و در خدمت مرشد نیز در وقت حاضر شود
 یکی وقتی که قیقه از دقایق سلوک یادگیرد و دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد و آن
 را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاه شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمة الله جلوس
 اربعین فرمودند با طهارت هر معامله که ظهور باید امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله نمود
 که درخت کیله ایست پر بار و ایشان از آن شادمانند و در میان خوش میگردند و در وقت
 غروب جوانی پشت با قتاب داده و تیر و کمانی در دست گرفته ایستاده چون صورت
 این معامله را بخدمت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که اتحاد شجره از آن
 شجره علامت افاده و استفاده است و معاینه جوان منبل با تیر و کمان اشارت بآدم
 اکبر بادشاه است باین ولایت و تسلط و تحلب و می بر ملوک این ملک اندک زبان
 را چنانچه در لوح تعمیر نقش بسته بود و آن طهور روی نمود و روزی یکی از دانشمندان مسمی

به عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود که چه مقایسه و چهل آیه که بود فرمودند که از حضرت شیخ
 شنیده شده که اسمای مذکوره را دعا را در یسی نیز میگویند زیرا که در حدیث آمده که ادریس
 علیه السلام مدام در این اسم گفتی تا آنکه از تاثیر آن تدریس صفات شریعت خویش تمام محو
 یافت و ازین جهان عریض نموده بر مکان عالی شافت که قال جل جلاله فی شأنه و رعیت
 مکانا علیا میفرمودند و در خبر وارد است که چون حضرت رب العزت بر اهل جنت بلیقینی بکلی
 کند زیرا گویند که این تجلی رب مانیست و ما سجد و کنیم تا تجلی رب خویش بنیم حق جل و علی تعینی دیگر
 مستحلی شود آن را نیز باقی نمایند چنان بر تجلی که حکم شده باشد و و بیگانه باشند تا علامت
 بر حسب اعتقاد قلوب ایشان تجلی گردد و انگاه هر چه سر سجده نمند و گویند انیسیت پروردگار ما
 اما عرفا بر تجلی که از تجلیات متعدد و مشابهه کنند بدان سجده آرند زیرا که ایشان در جمیع تعینات
 مختلفه و تجلیات متنوعه حق راستی دانند و غیر را مفقود خوانند و میفرمودند که از حضرت شاه
 شکر محمد عارف پرسیده شد که در آن حالت زاهدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
 خواهند شونند یا معذور باشند حضرت شاه رحمه الله فرمودند که موافقه و نشان ایشان
 همین قدر کافیست که معشوق تجلی کند و شناسد و در عین طوبه محبوب از مطالعه حالش
 محجوب مانند **ف** و بسوزن آتش محرومیم که هیچ عذاب نه ز روی واد و الم چون عذاب
 حرمان نیست و شکر می فرمودند کثرت شمول رحمت و سرعت حصول صحت علامت
 مومن است و رسیدن بیماری بعد از مدت و کشیدن آن بهلاکت و شدت علامت
 منافق است آن شل شاخ سبزیست که پیوسته بادی بروی بوز و مضطرب حال نماید
 لیکن اضطرابش نیاید و این مانند درخت خشکیست که نه برگز آبی بوسی رسد و نه از
 صرمی خم نشود تا آنکه تیری بر او زند و بیگیاگی در عدم شود و تیر میفرمودند که هر گرا
 مرضی از امراض مزمنه که مورت نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
 گردد علامت آنست که حکیم علی الاطلاق و یا از تنگنای حادثه رانی الفت خلق اعراض
 میفرماید و بقضای دارا شدن ایشان از ایشان بیالست می نماید و آنست مردود الخلق
 مقبول الحق شکر میفرمودند که در بدین دل صدق مبتلایانده مومن تجلی میگردانند

واعیة ارادت صادق در باطن او استلزام نماید و او بخدمت مرشد می گراید **مشغولی**
تا به اهل طلب خدای مجید به تبجلی نشد با هم مرید به بارادت نشد کسی موصوف به بخت انگیزی
می شود به بخاطر قایلین کترین خلق الله محمد و عیسی آید که ازین ثمره عقد و کیسم و کیبونه می کشاید
فرد و ذره را تا نبود بهمت عالی حاقظ به طالب چشمه نور شید و رخشان نشود به وزیر میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض را هست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تبریت طالب صادق ملتفت گشته امانت خدا و ندرا
باورساند نقل است روزی میفرمودند که امر و زبید از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصروع زبیری مراتب جوانی که بر زبیدار لیست به ناگاه دید که تخت ولایت
نهاد و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را بر این تخت نشاند باید که در مقام ارشاد
تشیند فرو تکیه بر جای بزرگان نتوان رو بگذارد به بگر اسباب بزرگی همه آماده کنی به
وزیر میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محبوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارف است اقتدار شاید و محبوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفات نماید وزیر میفرمودند که حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روضه فرزندان
خود را و وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند امانت را با اعتبار ارث
قدم هر یک طینتی و ارشاد منهیدونی حصول فنادم از مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزندان من عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** و گیرم که
مارچو به کند تن بشکل مار به کوز هر بهر دشمن و کومره بهره دوست شکر میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدا سی حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از سعادت و مناصبت فعلی و مالی بجا آورد از
عمده آن بر آید بهیت طریقت بخیر خدمت خلق نیست به پرت بیج سجاده و دلق نیست
سال دوم در حجه خلوتش بنشاند و بزرگرفتار شغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضا
مدعای دل خود بعمل آرد **مصرع** و مدول بنگر بوج محفوظ است به بعد از مروره
سال پنجم منوال طن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مزید آن و طریق سلوک سالکان نیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب بتخصیر نیست و هر چه
 و صاحبش به کوشش و همت و آنقدر اسی دل که توانی بکوش + چه آنرا که خواندند در اول
 کام طلب رسانند و محتاج بسلوک نمایند و آنرا که را ندند او را از نو بنویسند و هیچ حیل و وسیله
 در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند **فرد** و باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد و حکیم
 بخت کسی را که بافتند سیاه شمره میفرمودند مرشد کامل که حکیم دلها می ستقیم است علی حلقه
 طالبان علیل را به او بی تنوعه سوا که فریاد اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا یر جا که شریعت
 سلوک فرمودنت و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد و او فرماید
 و آن عباد رست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحبت باطن
 روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرو و ایذا که از تباها کردن اعضا مترتب شود
 اگر سقم طبیعت آن مخنون ازین بجنون نیز زایل نگردد و زهر بد و آن کنا تیت بجز ایات چنانچه
 حافظ فرماید **فرد** سبکی گن گن پیر معان گوید که سالک بجز نبود ز راه و رسم نرهد و نیز میفرمودند
 که بعضی مرشدان تبریت مسترشدان و به تصرف سبی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقفشت
 حواله بجدایینانیه **فرد** و قومی بجد و جهد ننهند و صل دوست + قومی دیگر حواله بقیه میکنند
 و اینچنین که تیرن خلق الله محمد صلی الله علیه و آله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مریدان و مستفیدان
 قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
 می فرمودند که روزی یکجته سعادت در سر انجام مسمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
 ینفع و الجدمک الجدی یعنی نفع نمیکند صاحب سبی و کوشش را از تقدیرات الهی سبی و کوشش
 او شمره میفرمودند اگر مرشدان بعضی اوقات طالب را فریاد و گزارد و بحسب ظاهر نسبت
 باحوال او نیز داند بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست **فرد** ست چنانچه که زن
 عقیقه نزد حکیمی دانا اظهار نموده که غم بچدم فرزند بر دلم بسیار است و چون شیخم بی بار است
 شوهر خا در خار است اگر او دید که متصد می تولد فرزند باشد عنایت شود و محبت که این
 عجزه بر مراد خود فایز گردد چون حکیم موافق عمل او دریافت جز این جواب علاج ندید که گفت
 ترا باد و به دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیه حیات پیش روز

سلوک فرمودنت و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد و او فرماید

دیگر است و پس آن حقیم چون بنین اشباع نمود و یا یوس و منوم گشته مراجعت نموده تمییز مرکب
 ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منتقضی شد و الضعیفه از خوف ارتحال و سیم
 انتقال ضعیف و مخفی گشت چون غللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از روی
 عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بجا آنچه سقیم پذیرد از منی و در دل او خوف هلاک
 اندازی و ناگفت چون نادانی نمیدانی که در ضمن این جواب متوحش علالت روی نمود
 و عقده باطن کشود و بهمانا که حیرت بشکافا سد نموده شده منفذ این دمسد و ساخته بود الحال از بیم
 هلاکت و رباطت گذاخته شد رحمت قابل عمل گشت و مهلت پرداخته شد شمره می فرمودند
 و ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرکب نواهی نشود چه اگر بر این شرط نماید و از مرید باین
 داعیه بشریت برخلاف آن واقع آید بکم اذافات المشرط فوت المشرط و ربط ارادت منقطع
 گردد و ولید او در زمان انابت نو مرید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
 حرام بعه چون کل انا و تیر شیخ بمافیه حکمت موافق تاثیر انقاس بر دستحق مرید بمقتضای
 تقدیر بعمل خواهد پیوست شمره می فرمودند در خدمت درویش صفاکیش بعضی طلاب را
 خلاوتی تا کم و بیش فی الفور فرایشت آید و بعضی را بر و ایام حضور تمام روی می نمایند
 رنگیست نه درس اما قراری نیست مصحح دیر آمدنت رواست و بر آبی و
 درست و نیز میفرمودند که هر سالگی که از وجه صدق بکعبه بیعت توجه فرمود و سرماییه
 عمر گرانمایه را از زاد و راه آن بادیه نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و بکم
 کل امر بهون باد قاتلها در عین حیات دست در آغوش کعبه حاجات نکشید و زبانه
 حالش بر این ابیات مترنم گردید که نظم ستم سخت از دلمان دوست نشا نم نمیدهد
 دولت خبر زان نهادم نمیدهد مردم در انتظار و درین پرده راه نیست یا هست و پرده
 دارانم نمیدهد زنده و زاده نو میدی نشیند بلکه چون تاسیه ملک الموت به بیند
 شمره مراد از شجره اعتقاد خود بچیند نظم گر گران و گریشتا بنده بود عاقبت جوینده
 یا بنده بود چون نشینی بر سر کوئی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی اندرین ره
 میزنش و سقیر اش نادمی آخردمی فارغ مباحث شمره می فرمودند طالب را به این

تجلی بلا حجت والا مکان حد رین جهان اعتقاد باید و آتبعان و نشاید تا من کان فی هذه احمی
 موعی الآخرة احمی و رشان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست که هر که هست در دنیا
 نابینا و دیده دلش آه عواید بنید پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
 هر که اینجا روی توبه بنید آنجا جمال مغفرت مشاهده کند و بقول محققان مؤید مصنون شمره
 مکتوب فیست قسرو منکد امروزم بهشت نقد حاصل میشود و ثبوتیه فردای زاهد را
 کجا باور کنم شمره می فرمودند بصفتی که پیر رسول مرید موصوف گردد و بچشتی که در معرفت وی
 معروف شود همان صفت نقد وقت مرید گردد و مریدی که سر خود را بحری مملو از در اسرار
 و معانی و تجلیات انوار زمانی و اندحق سبب آن آلی حقیقت و معرفت خویش در دریج
 سینّه او مندرج گرداند و مرید که پیر را عابد و متراض گمان کند حق سبحانه طی مراتب مجاهده
 بروی آسان کند و مریدی که پیر را بدشترع و متورع اعتقاد کند حق سبحانه ویرا بر احکام علیّه
 شرعیه متقاد کند و مریدی که داند پیر او دام تزویج گسترده است و بهمت راهی بر تحصیل
 لوازم معیشت مصروف کرده او حاصل خود بهما بیند و بادام بهام تلبس مبتلا بوده بهزار بهانه
 وانه از حرمین رزق خود بچنیند رباعی امی برادر تو همین اندیشه باقی تو استخوان ریشه بد
 گر گشت اندیشه تو گلشنی بد و بر بود خاری تو همه گلشنی و نیز می فرمودند که اگر مریدی پیر
 خود را بصفاقتی مذکور کند و بکراماتی مشهور گردد و اندک و می بدان صفت متصف نباشد روز
 محشر آن مرید را در محاذی پیروی حاضر سازند و رب الارباب از وجه عتاب خطاب کند
 که آنچه ما بنا بر حکمت صالحه در بر تو تعقیب فرموده بودیم و ویرا منظر آن ننموده تو در دنیا
 بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجی پیش آئی و ازان اوصاف
 در موصوف صفتی بران دنیا در زمره کاذبان در آئی طریق دین و خ بهرهای پس مقرر است
 که نباشد دران ساعت آن مرید الا مدعی فحیل مصری متفعل شمره می فرمودند هر دل خسته
 را بعد از مروت سی سال تا چهل سال از عمر حیرت ظل غم ازین مریم فرا هم آید یعنی طلب
 حق روی نماید و وی بوسیله علم و عبادت تحصیل مطلوب گراید اگر چه بتشریف پاداش
 کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اخلاص خاص

محرم و مایوس ماند زیرا که در ایام تحصیل سعادت از سر مایه عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت
از غفلت و غفلت و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی نباید زلفین ببارد
بیت هر که اول ترا و سوسو و تر بد هر که آخرین ترا و بد و تر بد و نیز می فرمودند که اگر از
اتفاقات حسنه و عنایات ذوالفضل و المنة کسی را و یا آخر عمر این عطیه اعظم فراهم آید نادر است
و حق سبحانه برای افاضه است مکره می فرمودند هر کجا اندامی طلب کردنی بر سرخ
زرد شسته باشد و او بادل شکسته در حسرت و جو مطلوب کمر همت بنگ و پوی بسته
مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بزم پیش بناید انداخت زیرا که در مذہب متقدم
هر که طالب است همانا که بسوی مقصد متجده ذاهب است بیت که پیر یغان مرشد باشد
چه تفاوت و در پنج سری نیست که سرخی خدا نیست مکره می فرمودند بهترین عبادات
و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا که ذکری با فی ناسوسی و دوست
و مشت ذات اوست بعده طلالت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر که از مخرج
حساست مقصود از این بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و
نفس بنماز بطوع یا نوافل و دیگر دلالت کند ویرا باید که در القای غل نیک از اعداد عدد و
بین چنین استمال کند چه خدا آن خواهد بود که این را از ذکر و مشغول که طرفه ادنی وافر است
باز دارد و به مقتضای تقرب خویش در مقدمه و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا
مرساک را از هیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل از کار و اشتغال بر
سایر اعمال اگر انجبت تواند بود زیرا که نتیجه هر عملی که در تماشاست حسن پاداش است
و ثمره این شجره حیثیت بر جوع باصل یعنی از انیت خود فصل و بهویت خود وصل **بیت**
تو خود کم شو کمال نیست لبس تو همان اضلا وصال نیست و لبس بد و نیز می فرمودند
کثرت طاعت و عبادت وسیله در باب جنت است و است و حور و قصور وانی و اعلی و اشتغال
بذکر و استخراق مذکور و تحلیه باطن از با سوسی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی
آن قاعده عباد و صلحا است وین قایده عشاق و احباب آنها حصول القاست اینجا وصول
بنیمانی جماعت را نظر بر چهار نسبت این طایفه را منظور مکرر می فرمودند و طوبی ما و قامت پاره

نمک کس بقدر محبت اوست **تفکیر** یکی ابناسی روزگار را در پیرشانی دل و عدم محبت
 بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاو بیان نمود فرمودند حلقه ذکر برود دل زینت تا از
 پیرشانی و تفرقه باز آیند و گردن و سینه را اندک کلفتی و مشقتی جایزد و البته بر ذکر نفی و اشیات
 مداومت نمایند و بدرجه درجه عدد حلقه در هر ادا اندازند تا بحمدی که هشت هزار حلقه
 ذکر در روزی متناوب سازند و فرمودند اول از درویشی اذن گرفته ثانیاً بپول پردانید بیت
 چه حلقه که زدم برود دل از سر شور و بهیوی صبح وصال تو در شبان دانه کمره می فرمودند
 تلویح ثبات و تمیز خاتمه استدعای او تربیت لوازم استدعا و شل بند از جمله اسباب
 درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و حصول بطلب درویشان
 نه طریق سلوک این ظالیفه حبسیت خود را بکس و بگرفتار احوال خویش از همه هفتن بیوسته
 طریق شکستگی پیوند و بکن لبستگی نمودن و نیرمی فرمودند که روزی در بهادی احوال
 حضرت شیخ جیه بکینه زده و کلمه سیاه در بر کرده بملاومت شاه شکر محمد عارف قدس الله
 سرهما رسیدند حضرت شاه رحمة الله دیدند و فرمودند عیسی بهای امروز در اطرم مانند شیخ
 شیوخ مینمائی جامه کیتائی بروغن گل آکنده بپوشید و در طریق تحقیق بپوشید بهار نو
 حضرت شیخ جیه مذکور را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات بکیتائی میپوشیدند
 تا آنگاه که حضرت شاه بپوشیدن پیرهن امر نمودند مقصود ازین بیان این بود که اگر چه
 اصالح اوضاع ظاهری نیز مستحسن است ولیکن شان الطالب شان مانده یعنی ولیکن شان
 طالب حق شان دیگر است و او را نشانی دیگر بیت راه دین صنعت عبادت نیست
 جز خرابی دو عمارت نیست کمره می فرمودند مالک را باید که از مدح و ذم اهل عالم اهم
 بوده بسوگ اشتغال ننماید زیرا که هر که بر قبول خلائق گوش نهاد از طریق تحقیق و اقبال
 باز ماند و در و طاعت و اقبال و چنانچه نقل است که پیر مردی با فرزندسی مرابع
 سفر شد چو یک مرکب داشت خود را در آن نشست و آن پیر پیرا ده سیرفت ناگاه در راه
 ایهمی ملاقی شد او را دیدند و زبان ملاست کشیدند گفتند عجب مرد بیت سنگ دل خود را
 است و پیر خود سال را جل چون گوش بر قول آن قیوم نهاد پیر را سوار سوار خست

و خود در رکابش افتاد تا فرقه دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را این کیش دیدند گفتند نصیبت
 غریب و از قانون ادب بی نصیب لبه خوراسوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این
 سخن استماع نموده خود با پیسر را کب شد و بسوی مقصد و اسب تاگه و سی دیگران حال را مشاهده
 نمودند و زبان لبه رانش کشودند که ظالمیست جاہل و از محنت این سخن زبان غافل بیکبار باز
 دو سوار برین ستور نهاده و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون برین کلمه اصفا
 نمود خود با پیسر پیاده شد عثمان مرکب بی سوار از روسی اضطراب در دست گرفته می کشید
 تا بجای عهده دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پرست خرف
 و از جاوه عقل منحرف و غلش بر ماده محقق معترف خود با پیسر پیاده راه میبرد و مرکب بر
 اشتر آورده همراهی بر در چون این سخن شنید سر تحریر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصفا
 و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
 ملامت نرید و دید آنچه دید بیت کس از دست جو زبانها نرسد و اگر خود نیست
 و اگر حق پرست شمره می فرمودند سالک را در ابتداهای سلوک بطلان کتب یقینی و تحصیل
 علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا که او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
 بمال یعنی است افتاده و استفادۀ علمیه از ان باز میسازد و اگر از استیلا می جذب میخورد
 است بخودش باز می آرد و در سلسله مجانبین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند
 که نباید که سالک اعلی الدوام تمام جذب در برابر زیرا که درین صورت معرفت حاصل
 نیاید همانا که میزدوب مغلوبست از مشامۀ جمال مطلوب محبوبست فرو مراد وصال
 تو هرگز چگونه دست دهد که در حضور تو از خویش میثوم غایب و تیر می فرمودند که
 حال بشما زنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد
 مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و زوایه غفلت و ایهمال نماند علم دست
 او تیر خویش گرداند شمره می فرمودند یک پیل است که در وجود انسان تعبیه است
 و او را داعیه مستنعمه همان پیل واحد در گرسنگی طعام خواهد و در تشنگی آب در زمان
 سیر بجا سمت رغبت کند و در آوان ماندگی بخواب و چون از نیمه میخورد و جوع کند

الطلب رب الارباب پس هر که سیر بخورد و آشنایان خود را در لب تر مباشرت و خواب
 کشید استیلا می دهد حق حق ندید طبیعت او بحصول دوامی محظوظ و بهره مند گشت و
 آن بجز همین قدر چون بنمایم خود کشید گشت مشغولی تات چون خردین سر
 خراب و شکم از نان پرست و پشت ز آب و پای کی بر نمی پیام فلک و باد و کی در کشی
 ز جام ملک و و آنکه این داعیه را از حضور مدعای او بازداشت و در خردون و آشامیدن
 و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد و مگر بقدر ضرورت اشتهای او از جمیع مشتیایا و سوس
 محروس گشته عنان محبت و زمام محبت از مجاز بحقیقت مصروف شد لطمه تا خیال
 میل چون بر بود و تا بدان پیر بر حقیقت پیر بود و چون بر اندامی شسوة و پیرت بر نیت
 آنکه کشتی و آغیال از تو گر نیت و پیر نگمدار چنین شصت مران و تا پیر سلت بر و سوس
 جهان و خلق پندارند عشرت می کنند و با خیالی بر خود پیری کنند و دین می فرمودند که هر که
 تن پرور فارغ باشد حسب المقدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه مرتاض ضعیف
 بود ویرانی جمله با ستراحت و ولالت باید نمود و نیز می فرمودند که سیدی را باید که حقوق
 نفس بوسی رساند و از خطوط نفسانی پیر پیر نماید و تنهی اگر از خطوط نیز تنهی گیر و شاید
 نقل است شیخ ابراهیم کفش و در آنکه تعلیم کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاد
 بود روزی سجدت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد میغام فرستاد که مرادین و لا
 تفرقه روی داده جمعیتی که داشتند و بعدم نماده و در جواب وی فرمودند که خلاف
 عادت و انصراف وضع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی و رپرست لباس خوب
 باید پوشید و اگر کنج عزالت مقرر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس
 و نوافل کثیره معاد است بفریضه و سنن موقوفه اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
 وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل است روزی
 یکی از محدثان که ملکات وجود خود را فی المله ویران ساخته و باز نکالیف واجبات شرعی
 را از دوش انداخته سجدت حضرت ایشان باز نمود که نماز مفروضه را قضای کتم و عملی
 دیگر نیز از ما وجود نمی گیرد و مال حال ما چگونه باشد فرمودند بلیس علی الخراب خراب یعنی

موضع می که وزیران باشند سلطان ازان موضع خراج بخوانند و فرمودند که هر که پشتا بره از سر انداخت
از وی عشر کطلب کند بیت عاشقان را بر زبان سوزید نیست چه برده ویران خراج
و عشر نیست نقل است یکی از اهل تجرید که از فقدان مطلوب مل تنگ شده بزرگ بقتل ان
برآمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضه داشت که هرگاه سالک فانی شود حفظ
مراتب بعد از فنا می وی از که صورت نهد و فانی چگونه عمل پیوند و فرمودند چون سالک
بعد از فنا فی الله باقی باشد حاصل بشود و همواره بموجب تصرف حق بر جا و امیر و محافظ
مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایسته خلل و زلل معنون و محروس
میدار و لما قال جل جلاله کنت له سدا یصرا الی سبابی لیسمع ولی یصرو بی نطق یعنی چنانچه
فرمود خطابی نعم در کلام قدسی که باشیم من آن بنده شنوای و بنیای و گویای بیمن بشنود
و بمن تکلم کند شمره می فرمودند هرگاه بنده مومن به نیت صدق غریمت زیادت بر قهر
مومن رسانند هفتاد هزار فرشته که در وقت بسته استدعای رحمت از حق در حق او
نمایند اگر یکی از او بیای حق باشند و مشرق مطالعه انوار ذات مطلق سایر ملائکه باز ایر
ستفیض شوند و اگر بر خلاف غم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده با صلاح محبوب او پیرداخته تنجانه قلبش را بخدمت ساخته بنای مسجد انداخته مراجعت
نمایند شمره می فرمودند چه عبادت و ریاضت سلف بی شایسته غرض و داعیه عوض
می بود بنابراین با سرعت الزمان عقده باطن ایشان می کشود الحال هر که رالین نفس
بد آرام است طالب کشف و الهام است جرم اگر چه از تاب ریاضت سوخته است
بشرط کاران خام نا تمام است و تو بندگی چه گدایان بشرط مرد مکن به که دوست
خود روش نبوده پیوری داند به شمره فرمودند که شیخ محمد الدین بغدادی اولین اول
را با خر رسانیدند و نتیجه آن مرتب نشد نخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود و در جواب
فرمودند اما در نیت تو ظلی خواهد بود شیخ محمد الدین عرض کردند که نیت من آن بود
که بحق و اصل شوم بعد از آن محبوبان را نیز و اصل سازم پیر فرمودند که در نیت شما
خلل است زیرا که بر عرض شتمیل است اکنون دار بعین نشین و نیت کن که حجه بمنزله

قبر است و پیرین بنیاد کفن و محمد الدین مرده است و او را هیچ درونی با چون مسبب الامر شد نیت کرد
 الرعین کشید یافت آنچه یافت و دید آنچه دید مکره می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت
 الی کیف الطریق الیک خطاب مدوع نفسک و تعال مراد از گذشتن نفس بالطبع است
 نه تا یومین اشارت به انجاء صفات بشری است که عباد را هست نه با قطع حیوة عنصری
 که خاک درگاه است فرو و جمال یار ندارد و نقاب پیروده ولی به عباد به نشان
 تا نظر تو الی که دشمره می فرمودند کافه انام در ضرب معاش بر سه نوع اند یکی آنکه عطیه الی را
 از خلق بیوشت و در اظهار فلاس کوشد و منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
 دنیوی دارد و در معیشت بظهور آرد و موافق باشد سوم آنکه جاری احوالش بفقیر و فاقه
 جاری باشد و در مقام ستاری این از همه فایق باشد و یکم اظهار الفنا و شکر شریعت
 شکر را ذوق شود مکره می فرمودند چون بر در پیش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه که
 خطر دل و احتمال شبه و منت حاصل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استقنا
 زند و از اخذ آن ابا کند هم بشلش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بنده
 احتیاج و اقتدار است و استقنا و بی نیازی صفت ذات ملک الحبار است و قول
 شیخ ابوبکر محمد الی قدس سره که در لفحات الانس مسطور است تا نیدانیم می کند که گفته
 در ویشی سه چیز است ترک الطمع و التمسح و الحج یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
 و چو بگیری حج مکنی مکره می فرمودند که از شیخ عین قدس سره منقول است که خطواتان قد
 وصلت یعنی یک قدم بر نفس خود و آن و اگر در کوی دوست به هر چه بینی دوست
 بین با این دانت کار نیست مکره و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مرا و از قدم
 نهادن بر نفس شناختن اوست که واسطه رابطه معرفت بدوست مکره می فرمودند در
 نماز سهوی که از مصلی و اتق می شود بر دو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیجه
 آنست که دل ایشان از دیگر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
 باعث الغدام حضور و استلزام تصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از آنست
 که چون باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق بشود اصول بر فرغ عقل غافل

روشنی

آید و قلب التفات بحركات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین محو
 آنجا که دور ابرو است و اینجا محو در محو نیست در غایت غم ابرو که تو چون آمد و حالتی رفت
 که محراب بفریاد آمد شمره می فرمودند هر که مذہب او مخالف مذہب شما نماید صحبت او خللا
 را نشاید زیرا که در آن مصاحبت مذہب نموده آید و آن بقاعده اهل تفیق گراید فرد
 سخت موطن پیر صحبت این حرف است که از مصاحب ناخوش اقرار کنید و شمره و فرمودند
 که از صحبت مجازیب نیز محتراز باید بود اما از هر گونه ادا و دعانت این جماعت باید نمود
 زیرا که در خدمت محذوب فایده است و در صحبتش نقصان عاید شمره می فرمودند اگر
 مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا که طریقه سلوک این طایفه
 مختلف است یکی خلوت میگزیند یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می فرماید و یکی
 رعایت قوت مینماید چون سالک بعدی بر خلاف پیرویش سالک تنوعه مشاهده کند
 بخیل که مذہب شود و در ورطه تعطیل افتد سمیت هر قوم راست را بی دینی و تقدیری
 من قبله راست کردم بر سمیت کج کلای می فرمودند در ویشی منحصر به پیشینست
 صفت است کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طهارت
 و لغی خواطر دیگر و ارتباط قلب بر شد پس در ذات هر که این صفات موجود است اگر چه
 از انبیا که دنیا ست محمود است و در هر که مقتضای مذکوره معدوم است اگر چه فقیر است
 اگر انشراح فقر محروم است و فرمودند که حضرت شیخ ازین صفات ثامنه دو صفت انتخاب
 کرده اند که در ویش را کافیت و علل او را شافی یکی لغی خواطر دوم ارتباط قلب زیرا که
 چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علا است دل مرید نیز لطیف ارتباط بدان عکس
 آن تجلی را سزااست چنانچه نیز مرید چون بر آب تابش می باید و فرمودند این مصراع
 دو دل یک شود بشکند کوه را بدینی بر این معنی است و چون دل طالب بادل مرشد یک
 شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند که در طریقه شطاریه در ویش را یک صفت باید
 فقط و آن اشتغال است بدین شغل که الله و یا سواه سمیت هر چه بدینی یا ربست
 اغیار نیست و غیر حق جز و غیر خدا نیست شمره می فرمودند طالب که بلند سمیت

باشد چنانچه در یافتن هیچ مقامی از مقامات قانع و خور نشود و پناهی طلبش بدان سبب
نگردد و او را به پیر خندان احتیاج نباشد چه پیر نیست بمین مطلوبست که سالک بتدی و متوسط نماند
و بارشادوی خود را بجهت های مطلب رساند نیست که شود این در دو انگیزه تو به لبس بود
این در دو ایام پیر و تفصل است روزی یکی لغرض رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار تنبیه بر خود میگردد و بزرگوارت مرکز طهارت کم میبرد و ندیده معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز بزرگوارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و نیز فرمودند
که قبر پیر وجود مرید است پس بمعنی قریب است اگر چه بصورت بعید است **ف** در جهان
سنی ز راه معنی چون یا نمتد ام جهات جویم **ش** مکره می فرمودند قبض نیست باحوال بتدی
بمثال ابراست و فصل تابستان که متلاشی میگردد با سرع الزمان و نسبت بحال منتی بشا
ابریست که مترکم میشود و هنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند در آن موان
و نیز می فرمودند که خوف و رجاء عبارتست از مقام عابد و فیض و بسط اشاره بمقام عاشق
و مبدیت و انس کنایت از مقام عارف **ش** مکره می فرمودند حیرت زاد و صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه بتدی را پیش آید مذموم است و آنکه منتی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
بتدی مستلزم آن سدا در راه است و حیرت منتی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه بحال سحرقت و نیز میفرمودند بتدی را بر حقیقت ریا
که جزوی از ان طلب عقی و ما فیهاست تمامی اطلاع نباید داد و میباید که بکلیه دل
از عمل به پرواز خود را در ورطه بطالت اندازد **ش** مکره می فرمودند فواید بسیار و وفات
سدرج است زیرا که دل از محبت اولاد و احوال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
حج وجود میگردد و مهاجرت است از وطن و فرمودند که لایا وجود اقامت در وطن را بط
محبت از عیال و اطفال صورت القطار پذیرفته نیست نیست بر لوح و لم جزا نعم
قامت یار به چکنم حرف و گپا نداد استاد **ش** این کترین خلق الله محمد و جیه الله بفرس رسانید که فیه همان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشته مراجعت می نمایند و بفرقت دل سے
افزایند از چه باشد فرمودند بانه مبارک بشا پس سنگ نمک است نقد قالب سربایک ابدان

وصول آن در معرض امتحان می نماید و بکار خالص و منشوش کجایی می نماید فرمود خوش
بود در محاکم تجربه آید بپایان بد تا سیه روی شود هر که دروغش باشد و نیز می فرمودند
هر که بسوادت جستسد گردد و ویرا باید که خود را بجای ملقب نکند و بوسیله این لقب
مال و جاه طلب نکند چه صفات دینی را و قایم تحصیل اسباب و نیویه ساختن ضلالت
محض و جهالت حرفت چنانچه بعضی ساوات و علما و حفاظ و فقرا که سیادت با علم یا حفظ
قرآن یا درویشی خویش را بهر اظهار کمال و حصول جاه و مال وسیله می سازند
شمره می فرمودند که حقوق والدین در ذمه فرزند بمرتبه ایست که اگر مادر و پدر یکی
کا فرزند فرزند را بفرماید که برای ما گوشت خوک بیا و بیاورد و اگر بطنج آن امر نمایند
پخته و میا ساخته پیش ایشان بدارد لیکن اگر با گل تکلیف کند نخورد زیرا که درین صورت
مخالفت فرمان ایشان تبیین مطاوعت امر رحمن است و فرمودند که شیخ ابوالحسن
خرقانی را قدس سره برادر بی بود که چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعت و عبادت و کوشش و سیه
پی علی الدوام و دعا و است و الله گوید را نیندی روزی الهام ربانی بشیخ خرقانی در رسید
که این دولت که ترا داده ایم یعنی مرتبه که بتو داده ایم لطیف آن برادر است که در خدمت
مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوند اوی خدمتی مخلوق
اختیار کرده من بپا و نه خالق رو آورده تکلیف نفسانی که شامل حال من شود لطیف دی بود
جواب یافت که مخلوق بخدمت و امداد محتاج است و حضرت الوهیت از عبودیت غیا و مستغنی و
محقق است که خدمت نیاز مندی از عبادت بے نیازی اهم باشد و فایده آن آن اتم
فرد طریقت بجز خدمت خلق نیست به تبسج و سجاده و دل نیست شمره می فرمودند
بر جرم و رسباج جلوس نمودن مورث صفات بهیمة است و طبیعت سلیمه انسانیه
و بر پوست آهوشستن باعث عدم تکلیف و اطمینان و وجود و خطرات سیاحت و سرگردانی
است و فرمودند که حضرت شیخ و بعضی اوقات پوست گوسفند بجهت جلوس اختیار می
نمودند و می فرمودند که در وقت جلوس صفت غربت و مسکنت و طبیعت مرارت میکند
شمره می فرمودند چون کسی از مرقبان سلطان یا از طایفه زنان می خواهد که ارادت بن در

نماید بر دلم بنایت گران می آید اگر چه این عظیمه است از عظیمات الهی و موهبت است از موهبت
تا تنهایی که بنده مقبول و لما شود و خلایق بنیت انابت بر ملا دست وی رود و غایت این بدان
نماید که سلطان ابراهیم او هم راجحه العلیه شبنی از شبهای زیستان غسل واجب شد چون در آب
سر و غسل کرد از مهر پرودت آب خوشی بود او جووش بنایت متادسی گشت رنده که دشت
در سر کشیده و سپهر بر زمین نهاده در آن حال تسیم تنهال از دمای با هم خوابی وی فرستاد
خدمت سلطان علیه الرحمة والعقرا چون در خواب بود پهلوش بمجای نرم و
گرم احساس نمود زمانی بدان استراحت نمود بعد از آنی که سر از خواب کشید و صورت
و افقه بیدار گفت خداوند اگر چه تو از لطف عظیم با صلح این بنده که عظیم برداختی و بجهت ازلت
ایزای برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و علم طاعت مصاحبتش نیست بجز خطره خطره مذکور در خاطر خلیفه سلطان علیه الرحمن
آن شعبان جدا شد و بر رفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هر که صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال باشد و خلایق بر بیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعه انوار آفتاب تجلی
الوہیت بر آینه اش یافته و دلش بدان وجه قبول قلوب یافته شمره چون کسی از باب اکتساب
ارادت ترک می نمود و بجز من حضرت ایشان می رسانید و رجوع الیش می فرمودند که ترک سبب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته توفیق الهی
را بعد از ترک اشتغال علیه حال بدینشوال نمی نماید و بطوبت تعب و ترارت طلب فرو می
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون غاریست که از پاسبی دل بر آید و بدو کام سلوک این آید
مشکل سیر آید و یک قدم بر نفس خود و ان و گره و کوسی و دوست و هر چه بانی است
بین با این و آنت کار نیست و نیز می فرمودند که در سلسله شطاریه طالب را ترک نمی فرمایند
و بقریب اس ظاهری نمی نمایند بلکه در شغلی کسبی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و به
تبدیل باطن و بی بی پروا زنده لک و لوک و خفیه شکل و بی ادب و سوی اومی غنچ و اورا
می طلب شمره می فرمودند و عظیمی خلالت مستلزم حال و به موجب کمال نیست یعنی لا کرم نیست

که پیر کامل مرعوی را بجاوقت و پد که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند و جمعی بار اودت
 او سپرد از اندر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش را بنوی خواند کرد و مثلاً شخصیت
 که شرایط طهارت و احکام نماز بواقعی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلافتش در دست
 گنجایش دارد و زیرا که چون تارک الصلواتی دست بیع وی دست و یقین که متعلقین
 نمازش بدایت خواهد نمود و اینقدر را رشا و بنیت با استعداد آن مرید کفایت خواهد بود و شمر ۵
 می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال بتبصر اجنه طالب حق را لایق نیست
 بناید آن هرگز التفات بدان نگردم بیت کردیو سخر تو کرد و ده زین هر دو چه حاصل
 تو کرد و ده اما هر سال در اربعین ششمی و بنیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمود
 و هرگز هیچ موکلی و نظرم نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودند
 و بخواهاند اسما امر نمودندی در حجره بعضی موکلان حاضر شدند و بایشان مکالمه کردند
 من اینمعی را از ایشان شنوادم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرأت
 اسما موکلان را می بیند و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
 و چیزی در نظر داعی نیاید شمر ۶ می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
 ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذکر شدند و بزبان فصیح بهم بران بیان میکردند چون در
 حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوبست گفتم اگر با اسم حق ذکر شدند می دانی
 بنودی فرمودند این اتم و افضل است و فرمودند که سر منبوت کلمه سابق که حضرت شیخ فرمود
 بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چند گاه بطهور پیوست اما بهترین کلمه صورت
 ظهور نسبت و تیری فرمودند که در ولایتی را حضرت شیخ ذکر لقی و اثبات تلقین کرده بودند
 چون وی روزی بگذرند که اشتغال نمود بعرض حضرت شیخ رسانید که هنگام ذکر هر چند
 در لقی ممکن است بیایم و میخواهم که ابیات ذات تعالی صفات واجب الوجود نمایم و خود را ثابت
 بیایم در جواب دی فرمودند که مقصود همین است و دیگر چه باید بیت بر لقی خود است فتنه
 اقتضای کس نیست درین میان تو خوش باش و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال سه
 ماه در اربعین ششمی و نه ماه مجلس اشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل

موافق این بیت خواصه حافظ شیراز است که گفته فقر و کمیت که همه سال می پرستی کن با
 سده ماه میخور و ده ماه پارسامی باش. روزی این کترین عقیدت آیین بوض رسانید که فکر
 نفی و اثبات ظهور و خفایات محل حضور دل میشود و در پارسا نفس فی الحمله امان میدهد از چه
 باشد فرمودند از کار و اشتغال متعدد است و غیر متجدد و سالک را باید که در آنچه جمیع دل
 خود مشاغل کند بران موافقت نماید بلکه در جمیع امور دیگر نیز مناسب وقت و حال است چون
 جلوه خلوة و قناعت و سیاحت و غیره مراقب دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
 ذکر و شغل و چه تلاوت نماز و دل بود کینه مقصود شود غافل از او گردد دل کرد که مقصود شود
 حاصل از او. روزی دیگر بوض رسانید که درین ولاد و خلاص اجمیع فراهم نمی آید لاجرم
 صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است که دلها می سالکان از آن تفتیش
 میشود یکی فیض نبوت و دیگری فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم صحبت باشد و فیض
 ولایت آنکه جلوه مستوجب بلاوت گردد و در هر دو همسایه نشین و همراه است. در دل یک
 و اطللس شده است. در آنجن فرق نهان خاشع. باشد همه است شمع باشد همه آوت
 مهر و میفرمودند که اولیا را الله موافق کشف خود با عامه مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
 ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و انکار پویند و چنان اگر قطاب با اولیا وفق مکاشفات خوش
 رمزی و رسیان نمند ایشان تصدیق آن نمکنند و کذب اگر غوث که آنرا قطب لا قطاب
 نیز خوانند با قطاب بر طبق علم خود دقیقه بیان سازد و چه صدق آن در آئینه لومله ایشان پدید
 از غایتها غافل از آنکه الناس علی قدر عقولهم شخنة و وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر استعداد
 وی سپردارند که قال المولوی الممنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
 نیست. بلکه گویم در جهان یک گوش نیست. آنکه میگویم بقدر فهم نیست. مردم اند
 حسرت فهم درست. و نیز میفرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کند باید که
 آن سخن را از شایسته تصور و قوت بر او روا داشته بدر که ناقص خویش را مذموم کند چنانچه
 نقل است که مردی را از اهل نیاز در حق از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی ایام انداخته بود
 و عمر و مشوق است که آن غمزه بیچاره را در بادیه مهاجرت با دل صد باره آواز ساختن

مسکین بجناب ولایت آفتاب سلطان العارفین ابواب احوال حضرت مال خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دولتی و حروف مسمی و قوئی را بکین ملک
غیرت از لوح ضمیر تشریف خود را منسوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب نیست
بایل بود قسم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین در آن حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان بسیار گشودند بر قدر جو صله اول کلام فرمود و بعد
از اختتام این کلام فرمودند و نیز بمنون این قول عزیز در ابتدای حال محال می نمودند
تا آنکه روزی بجزم ملاقات فالین البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شاستم و هنگام عبور بر بازار عدم شهود اغیار آئینه کل را میغیرا یافتیم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظم گشت و راست چون تیر در نظرم از من در گذشت
خواستیم که او را بنیم خود را بنیخه داد و دیدیم داد را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدیم آنگاه
حقیقت آنچه از بنین برید شنیده بودم فهمیده فرمود پس سیدی که عاشقی حسیست که گفتیم که
چون شوی بدانی که این کتیر قتی از تنزل احوال خود نسبت با یام ماضی بعضی رسانید فرمود
چنانچه در مسالک ظهوری بلند می پیش می آید و راه رو را در طی آن فرات صمود
و موهوب رومی می نماید و او در فروشت بلیستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از حمله القطار راهست همچنان در طریق معنوی نیز عروج و نزول نسبت
با احوال دل سالک وجود میگردد و هر دو حال سلوک صورت می بندد و فروز شکلات
طریقت عن متاب اسی دل که مرد را هدیند از نشیب و فراز و فرمودند سالک
که بر یک حال باشد و بر ترقی محال باشد شمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جین رحمة الله در جامی نبشته یافتیم که طالب حق را باید که باوندگی استعمال
نماید بنا بر آن هرگز بنظر ظروف خاک ظرفی قیمت ناک در حمله الماک خویش نگاه داشتیم چنانچه
در مباحث احوال دو کورت و زود و حجه در آمده یک مرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادر
که چندان پیچیزی نیز زیوی یافته بودم شسته و بگشته و نیز می فرمودند که چون دزد در خانه
در ویشان در آید و چیزی از امانت خانه ایشان بر باید بر صاحب خانه شکسته این حتی لازم

که حق و جل و علا ویرا تا بیع البال بخرید و خاطرش را متعلق بچیزی نمیکند و شکر می فرمودند و نماز جماعت بصورت اول نشستن و قطر تحصیل ثواب جزیل داشتند مطابق مذهب فقهاست و در صفت آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر پدر مؤمن ایشان فرمودن موافق مشرب فقر است و نیز می فرمودند که آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیر و این طایفه یعنی اصحاب طریقت جمعیت نمایند شکر می فرمودند مرا بطلع غرض و توفیق مبارکی نبود روزی حضرت شیخ فرمودند که اگر بعد از فراغ تدریس در خلوة حاضر شده استفاده این من نیز نمایند حضرت سست من بمرض رسانیدم که هرگاه حضرت در خلوت تیر بیت بیاید است شوند چنانچه در آن وقت دقیقه از دقائق حقایق معروض دارم و بخواه آن ستیغ بگویم فرمودند که اگر چه آن ساعت مقتضی این جواب شد اما بعد از آن بخاطر رسید که بهتر چنانستی که بر مقام سلیم ستقیم بودی و آنچه فرمودند بلا عند ارتکاب نمودی بیست چون گزیدی پیران تسلیم شوند همچو موسی زیر حکم خضر و در وقتی موزون که از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور و غرطه و ریافت انیسیت بیست سرناز که برگویم بشنوی جان پدر و در خود دیگران و مطلق نامگذاری در پدر و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از آنجمله یک غزل درین محل از وجه تبرک تو آورده نموده شد و آن اینست غزل اسی طوطی خوش گوی بهنقار دو عالم شد آلیه مروتیو رخسار دو عالم به خواهی برنج خویش زهر گونه تماشا و درین حضرت چسبیت با طهارت دو عالم از لطف بیست و دقیق غیب نهان بود و ظاهر شده و رکسوت اغیار دو عالم به آن جان جهان گر خود و در غیب نهان بود و گشتست عیان بر سر بازار و دو عالم چندین نشین بے می و معشوق زمانی به چون هست دلت مخزن اسرار دو عالم به شکر می فرمودند که حضرت شیخ تخلص خویش با چندین بنابر این اختیار نموده بودند که چند می بهی لشکر سیست و ایشان در سلک خانهای شاه شکر محمد قدس العالی هم انتظام داشتند شکر می فرمودند از فرزندان شیخ که چیرین حیات پدر بر تبه کمال و تکمیل رسیدند و این از آن نیز خود را بر شکر می و دیگر متعلق نمی سازند و با اوست پیری نمی پر داند و توجه بفقیر آبا و اجداد خویش نموده و مقام ارشاد می نشیند غلط میکند زیرا که در بند می نمی و قائم باید

ما تهریت و توجهاطهری و باطنی وی عقدہ مریدان و ستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند که
اگر استقامت استر شاد از قبور جایز بودی هیچ مرید یا پیروی حاجت نیفتاد و هیچ طالبان
حق رجوع بدین شریفه نموده بودند بمرقد منور و روضه مطهر آن سرور گردید و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشته بمطلب رسیدند و فرمودند و چون ممکن نیست رفتن بی دلیلی
باید صطفی را جبرئیل فرستاد و فرمودند سماع حقیقی را که در ضمیر انسان مضمراست بطهوری آر و
و نقاب از جمال شاهده بی مثال در حال بر سیدار در سه مطرب عشق سناز و نوای دارد
نقش سر لغت که ز دراه بجای دارد و اولی از قال ابوطالب مکی فی قوة القلوب من انکر السماع
نقلا انکر سبعین صدیقاً من الصابین یعنی هم برای این معنی گفت ابوطالب مکی
و کتاب قوت القلوب که هر که انکار کرد و سماع را پس تحقیق نمک شده و مقاد صدیق را از صحابه
و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بهیست هر که شد محرم دل در حرم باز بماند و آنکه این
کار ندانست در انکار بهمانند و در لغات الالاس مسطور است که روزی خدمت مولود
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سره فرمودند او از باب مریدان بهشت است
که ما شنویم مکرری گفت ما نیز شما آواز می شنویم که چنان گرم نمیشنویم که مولانا خدمت
مولودی فرمودند حاشا و کلا آنچه ما می شنویم او از باز شدن آن در است و آنچه در
می شنود آواز فراز شدن در است قطع میگرم راز دیا را گوید ز رقت به چون
رزق بود ولی که در خون غرقست به تو پنداری که جمله دلها دل تست بهی فی جانایمان
دلها فرقت به شمره میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد و در آن حالت لکدنابر زمین و زمان میزنند و آستین همت از دو جهان
فتانند اما بعد از فراغ آن تجدید و ضول لازم نمی دانند و بهمان طهارت ناز میخوانند اگر مکرری
برین حرف انگشت اعتراض نند و گوید که اگر سماع ایشان از نتایج پیچود است پس مستلزم
نقص طهارتست و اگر در آن حالت ما خود حاضر اند پس مستدعی مدعیست جواب نیست
که اسقاط شعور ایشان از ظهور جذبات بهیست و سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نبینی که چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیاء از لمعاش ضایع نشود بلکه تقابل

تجلیات آفتاب جهان تاب متصل و متلاشی نماید باز چون در خانه بازگشت در آنجا احتیاج به آب است
 بنقشه و پنجه بر حراقت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المصنوعی **م** چون زمانه شمع
 پیش آفتاب نیست باشد نیست باشد در جناب هست باشد ذات اوتو اگر
 بر تهی بنیسه بسوزانند نیست باشد روشنی ندید ترا کرده باشد آفتاب او را فنا چرخ
 آنجا که خورشید منیر است میان بود و نابودی اسیر است و تیر میفرمودند که صوفی
 را قبل از آن که وجه مستولی شود اگر به نیت حصول آن تواجدها گراید شاید کما قال علیه السلام
 او را نیم اهل البلاء را فکبوا و ان لم تکنون فبا کونین چنانچه فرمودند علیه السلام که چون هیند شما اهل
 در و دیوار را پس گیرید و اگر گریه نیاید شمارا پس تکلیف بیاید گریه را و بروایتی و گیشان
 در دینچیدیش چنانست که فرمودند علیه السلام صحابه را که چون تلاوت قرآن کنید گریه بید
 اگر گریه نیاید تکلیف بیاید بعد چون پیوسته بزیان بند گفتیم بنده و ندانم بیت فرمودند که
م مدی جهوت موت کیلی بیج مج هوئی بیج مج کیلی به لا کوئی فرمودند و در د
 اگر نیست تحقیق بتقلید چاکلی گریه بیان زن و خاک اسیر اندازد و نیز میفرمودند که حضرت
 شاه شکر محمد رحمة الله مریدان خویش را آنگاه خصصت مجلس سماع میفرمودند که روزه طی
 سید شتند فر و غسل و راشک زدوم کامل طریقت گویند پاک شواول و پس دیده بران
 پاک انداز نقل است روزی یکی از فقرای پیغمبر نجیست حضرت ایشان اظهار نمود که
 در دیشی مسافر میگوید که مدت چهل سال است که سیاحت میکنم و همه جا سری کشیده ام
 غایتا مشرک محرمات و در دنیا قطعانیده ام یعنی بیج تنفسی زیر این گنبد خوانیست که مشرک
 باشد و هیچ شیء بر من نفع و زکائیست که حرام و مملک باشد در جواب وی فرمودند که صاحب
 این کلام یا صدیق باشد یا زلیق زیرا که صدیق چون خرقه ترکیب غنصری بر ساحل فن
 افکند و ترقی بحر مجاهده شده گوهر شایده بکف آورده و بیج ذره از ذرات کمونات بی
 احاطت ذات بلا المکنه و جهات نمیده و خریک وجود قیقی اعتبارات عاصی و لظرش نیاید
 بر آئینه در آینه شود و تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت و او در قضای توحید بی
 راحت غبار غیا گذریافت آنجا کفر و ایمان هم رنگ دید و حلال و حرام هم سنگ یافت

درین مقام کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر بی پیری ای دوست
 و مغزی یا بی پی دوست دانی چه نیکوست شنو می پیش تو جید او نه گفته نه نوست به هم هیچ
 است هیچ دوست که دوست به دو دوئی عقل راست بهیچ چشم ایمان دوی نه بنده هیچ
 آمازنیق چون در طریق مخالفت افتاد بر متابعت نفس راه قدم فسق و فساد او سراز
 جیب اباحت بدر کرد و سیلی الحال خور و از بند صورت خلاص نشد و بقیقت اشیای نیز و ناچار
 بود اسطه اخمار مخالفت و انکار شریعت مختار بر بسبیل تقلید بدین کلمه دوی استظهار آورد و کلام
 از متقلدان محقق فرقه است به کین چو داد است و ان دیگر صداست به کافرو مومن خدا گویند
 لیک به در میان هر دو فرقی هست نیک شمره میفرمودند در تفسیر آیات مشابهات چنانچه
 کریمه اینها تو لوفتم وجه الله وید الله فوق ایدیم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوع است معتقد
 بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون دجوه خلایق بل وجهی که مراد است بلایق
 و دوست هست نه چون دست ماقبل وستی که سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعه را
 عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و ازید قدرت و همچنین بر آئنه مشابهت را تا و بی است
 مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
 ادراک کنه آن عاجز باید بود و شمره میفرمودند در تفسیر آیه کریمه و ما خلقت الجن والانس الا
 لبعبدون بعضی منسبان مثل حجت الاسلام گفته اند که لبعبدون اسی یعرفون و این معنی را
 از وجهی چاره نیست زیرا که هرگاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
 بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
 نه بند و غایتا توجه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
 فی الجمله نصیبی از معرفت نامتناهی الیمه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
 بر آنست که حق سبحانه خالق یگانه و جان بخش جهان آفرینست منصرفه و راجع
 سری نیست که سرز خدا نیست به در تفسیر آیه کریمه ان الله لا یعرفان یشکر ربه و یقفر
 ما دون ذلک لمن یشا شمره میفرمودند که نزدیک محققان کلمه لمن یشا در شان هر دو طایفه
 محتمل است یعنی از مشرکان غیر کسی را که خواهد غایم زد یا آنکه سواشی شرک معاضی هرگز

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و ویراز و فور رحمت و بجز مغفرت اندازد و متوسل بے
نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک چہ یقین + چه مسلمان چه کفر بردار
چہ کشت و چه صومہ بر او + و غیر میفرمودند کہ در تفسیر انوار الاسرار کہ حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیت کریمہ یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ یعنی اسی آن کسانیکہ ایمان آورده اید ایمان

بیارید بخدا اسی نصود و چه تحریر فرموده اند شمرہ در تفسیر آیت کریمہ و امن و اتوا الہا ہوا قد بآیت

ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیستیم هیچ یک از چہندہ مگر آنکہ حق سبحانہ گیرندہ است نبوی
پیشانی او بدرستی کہ رب من بر راہ راست مستقیم است میفرمودند کہ چون اخذ بر صراط

مستقیم بود مقرر شود کہ ما خود نیز بر بہا صراط رود زیرا کہ ما خود را از طریق انقیاد و اتحاد
اخذ انحراف و اختلاف صورت بندیم و در طریقت ہر چہ آید پیش ساکب خیر است +

بر صراط مستقیم ایدل کسی گمراہ نیست + و فرمودند کہ این صراط مستقیم اسمائیت و آنکہ
در صورتہ فاتحہ مسطور است کہ اذنا لصرراط مستقیم انبیائست شمرہ در تفسیر آیت کریمہ

نون والقلم و ما یسطرون میفرمودند کہ نزد محققان نون کنایت از ذات است و قلم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا کہین خلق اللہ محمد و علیہ السلام خود

در منقبت حضرت ایشان بیان کردہ ایمینی را در قید این دو بیت در آورده و مثنوی
ز عرفانش رقم بستن مجاہست + کہ این معنی و راسی قیل و قالست + بلغیب و زعفران عین

نوست + قلم را علم بر ما یسطرونست + از ان عارف بجز حق کیست آگاہ کہ سیرا بود باللہ
فی اللہ شمرہ میفرمودند چون حضرت رسالت پناہی از تأییدات اتی و شب معراج در بقام

قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند کہ گفت یا محمد ان ربک یصلی یعنی توقف کن اسے
محمد کہ پیر و روگاہا تو نماز یکند و فرمودند توجیہ این آنست کہ اگر چہ نسبت نماز بحضرت

بی نیاز مجاز و محالست غایتاً اینجا مراد از علوہ تعین مہمیں متعالست چنانچہ حدیث رایت
ربی فی لیلة الیوم علی صوت اذنا لصلی اللہ تعالیٰ است این کہین خلق اللہ محمد و علیہ السلام

کہ قادر بر کمال را در تعین تعین توقف چہ احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ سید
کرده بودند و ایشان در جواب فرمودند کہ لہذا توقف بمقتضای حکمت است چنانچہ ایجاد عالم

در مدت شش روز تا آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و همیا گرداند کقولہ تعالیٰ
 هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام یعنی اوست آنکه بیا فرید آسمان و زمین
 را بقدرت کامله در مدت شش روز تا آنکه بشاگرد کند حدوث آنها را چیزی پس از
 چیزی مگر در بیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالیٰ الکبریا ربی و العظمتہ ازارہی
 یعنی کبریا و انبیکت و بزرگی از ارمین میفرمودند نزدیک محققان رد و اشاره با سہار
 الیہ است و از عبارت از اسماء و کینایتہ است مگر در بیان این حدیث قدسی کہ
 قال اللہ تعالیٰ اولیائی تحت قبائلی لایعرفہم غیرہ یعنی اولیای من کہ مستور اند زیر
 قبیہ نامی من نمی شناسد ایشان را کسی سوا من میفرمودند کہ این قبایب غیرت کہ احباب
 رب الغر و تحت آن مسطور اند پچار قبیہ کورند یکی قبیہ علم است گروہی ملک انبوی در
 و در سبب بحسب حواس خمسہ مقید بطالع و ورق اند و بدیدہ بصیرت در بشاگردہ جمال مطلق
 مستغرق و دویم قبیہ دنیا است بعضی مرکب اشباح در عرضہ دنیویہ تا ختہ اند و در آن غبار
 خود را از البصار اعمی مخفی ساخته و یاد دل آگاہ لحظہ با سومی اللہ نیروا ختہ بیت ظاہری
 مابین و آن در ساخته بد باطنی از جملہ واپرداختہ و نیز میفرمودند کہ دنیا ملک و مال است
 دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بیت حیثیت دنیا از خدا غافل بودن و فی
 قماش و فی زن و فرزند و زن و سوم قبیہ بلاست و برنجی با انواع مرض مبتلا بیک متنوعہ را
 چون برص و غیرہ بر صورت جسمیہ نموده اند ظاہر پرستان را از ان نفرت طبیعت غفلت
 اغزوہ و در دار الشقا را نس بر روی دل سلیم کشودہ چہ آرام قبیہ دعاست و این سبیل
 معناست فہم من فہم فرقہ ازین کاس نوشیدہ و خود را درین لباس پوشیدہ بیت
 بر آستانہ میخواند کہ سرزمینی مزن بیاسی کہ معلوم نیست نیست او ثقل است روزی
 در ویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد کہ در رسالہ غوثیہ مسطور است کہ قال اللہ
 تعالیٰ من اراد العبادت بعد الوصول فقد اشرك باللہ العظیم یعنی ہر کہ را وہ کہ بعد از عبادت
 را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد و بخدای کہ بزرگست و رب جواب
 وی فرمودند کہ عبادت مستلزم اثبیت است چون بندہ ہر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و حق را معبود و اندر آئینه دینی حاصل آید و شرک و جودوی روسی نماید غایتا بعد از آنانی
که حجاب و دینی منقطع شده و نقاب منی و تقوی مرتفع گشت ساجد و سجد و یک وجود مشهور شود
الگای هر طاعت که از عارف و اصل بقول می آید آنرا عبودیت میگویند یعنی عین که عبارت از
وحدت است بر خلاف عبادت که اشارت باثنیت است بعده این بیت خوانند **بیت**
هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا + هر طاعتش بخت کنه در برابرست + و نیز میفرمودند که
روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و در آن ساعت نفسان
ایشان بآب الوضوء تفرس نمایند و من ناگاه فرمودند این که زاهد و عبادت میکنند و
میگویند انما عبدوا ربنا انت مالک و انما مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
اسناد عبودیت بخود و بر بوبیت بخت اشتباه در وجود است و اطلاق وجود و غیر واجب الوجود
شرک محض و جعل هر فست رباعی بدکردم و عند زبده ترا گناه + چون هست درین عذر
چه دعوی تباه + دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل + لا حول و لا قوة الا بالله + مکرر
میفرمودند بعضی احادیث بنوی که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون میمون
آن است تشهد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شافیه هر دو طایفه
درین اختلاف محقق اند و بقانون نوشته از صدق منطق نیزه که میتواند بود که ارباب تحقیق هر
حدیثی در کتب سیل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه السلام در حالت واقعه یا منام بی
واسطه اجتماع نموده باشند و بدان تسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
احادیث درست نیابند یقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند مکرر در بیان این
حدیث که قال البیہقی علی الله علیه وسلم الرویا الصالحه جز من سنه و اربعین جز من البیہوت
نیز فرمودند که چون حضرت رسالت پناهی ص لواء الله علیه السلام از چهل سال بدعوت مبعوث
شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس هشت و سه سال از عمر حرمه مال
بجای دخی خوابهای صالح نمیدیده اند و بعد از آن بیست و دو نیم سال دیگر حیریل علیه السلام
می آمده و مخصوص قرآینه نازل میشد پس بنابرین قاعده صورت بند که خواب صالح یک
جزو است از چهل و شش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

و سه سال پشیمه در بیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه و سلم ایامکم و النظر الی الاما و انتم
 یوکلون الله میفسر نمودند که یک چه آنست که کلمه ایامکم مشهور اعتبار و انبیا باشد یعنی
 شما با او و بنظر عبرت و پیشه بسوی امردان اسی عشاق بدستی که ایشان را رنگست بمثال رنگ
 معشوق علی الاطلاق بدیت درین سرسبیت ز اسرار خدای پد کز آب و گل نیاید و لربائی
 و چه دوم که زبان شرع قابل بر آنست اینست که لفظ ایامکم بنی بر تقدیر نیست یعنی بر شما باد که حذر
 کنید از نظاره امردان پس درین صورت معنی انهم یوکلون الله چنین باشد که تحقیق ایشان در
 و لربائی با خدا هم رنگ اند یعنی چنانچه در تجلیات حق سبحانہ دل از تمجلی له میراید همچنان نظاره
 امردان نقد دل از کف نظار گیان سلب مینماید و نیز میفرمودند که مبتدیان در اشتغال بشاگرد
 جمال حقیقی و مطالعہ آیات معنوی توسل بمظاهر صوری و معشوق بمعاشق مجازی خالی از شهوت
 حقی نیست بدیت شاید ان زمانه خورد و بزرگ دیده را یوسف اندو دل اگر ک ۴ شمره
 در بیان انجیزیت که قال النبی صلی الله علیه و سلم من زانی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
 لا یتکل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیه السلام هر که بیند در منام پس تحقیق دیدار بدستی
 که شیطان مثل بمثال من و شکل بجای من میشود و میگوید که اگر چه شیطان بصورت منور آنست و متمثل
 شدن نمیتواند نمود غایتا رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بر سبیل توهم و تجسلی را
 میتواند بود چنانچه نقل است که امام محمد غزالی قدس سره العالی مرید خود را امام احمد
 قدس سره العزیز هر گاه گفتی که من پیغمبر را در خواب دیدم وی نفی ان که دسی و گفتی که آنچه
 دیدم تو هم تصور است نه ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنست و ر
 در واقع دید آن علیه السلام خوشه خرمای بوسی از زانی داشت در آنوقت بصر حق رسانید
 که برادر من شنف رو یاسی بقای مبارک بغایت دار و میخواستیم بدین سعادت تسبیح
 گردانین خوشه تبرگی بوسی عطا شود تا دلش تسلی شود و آنست و در حتما ازان خوشه جدا
 نگردد خود را در خواب امام نموده بوسی عطا کرد چون امام احمد تصدیق گرد و خوشه مذکور را که در خوا
 ازان جدا شده بود ظاهر ساخته صورت واقعه خویش تقریر فرمود پس مجدداً از انبیا صورت نیما
 را برادر باز نمود و فرمودند که اگر چه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را برادر

در جواب گفتند و یا نجای حق سبحانه و تعالی میتوان نمود یعنی المیس برین عیس قدرت دارد و که خود را
 بنوعی در دنیا فراماید که هر که ویرا بیند پندار که خدای را دیده شمره و بر بیان این حدیث که قال
 البقی صلی الله علیه و سلم الشیطان مع الواحد و هو من الایمن ابعده میفرمودند که محتمل است بر دوشی
 کی آنکه هر که مجر است شیطان با او مقید است و هر که متاهل و که خداست از دوشو این خلدس
 جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهایی را بهیروی و انا خواهد که درین طریق رود برای اغواشی شیطان
 رفیق شود و آنکه بتابعیت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس المیس دور بر آید بدیث بگوی عشق من
 بیدلیل راه قدم نه که گم شد آنکه درین راه بر بهیروی نه رسیده شمره میفرمودند که حضرت شیخ فرمود
 که چون باید تدریس کتاب شکات المصابیح اشتغال نمودیم این بیت کردیم که اگر از جمله احادیث
 علیه بنویز بر مضمون هدایت شخون یک حدیث نیز ملتوان نمودیم آن وسیله نیجات ما خواهد بود
 چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استعاضا نموده که اگر در حق کسی بر
 زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل یا فرین شود و ما نیز بتابعیت رسول خدا دعا کردیم
 که خداوند اگر در حق یکی از مردمان و طالبان کلمه که مقصدی بقصان و قتلان و سی بود
 باشد گفته پذیرد و او را بدان گیری بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
 سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنا تعلیم کتاب مذکور چندین در گرفته بود و شمره و بر بیان
 این حدیث که عن ابی هریره جارس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الی البقی فسالوه فاجاب فی الفنا ما یطام احنا ان یحکم قال او قد وجدته قال نعم قال واک
 صریح الايمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفته اند چند کس از یاران رسول
 صلی الله علیه و سلم مسوی بنی صلی الله علیه و سلم آمدند پس سوال کردند او را درستی که ماسی یا بحر
 در نفسهای خویش چیزیه که تماطم میکنند هر یک از آنها که شکم شود بدانی گفت رسول علیه الصلو
 و السلام آیا تحقیقی می باشد شما را گفتند بل گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزیه که صحابه
 رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش درمی یافتند و بسبب عظم دانستن ان بر زبان
 نمیزانند آن و حدیث وجود بود و لهذا حضرت نبوت مآب در ان باب ذاک صریح الايمان
 فرمودند شمره و بر بیان این حدیث که عن ابی هریره جارس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم

و خائنین فاما احدیها تقدیریه و دیگرها احوالی و اما الاخر فلو تبتیه قتل فی البلعوم یعنی از باب سر بریده مرده است که گفت
 حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دو طرف سر بریده فایلی از ان دو پس
 برانگنده ساختم آنرا در میان شما و اما دیگر سی از ان دو طرف یعنی از ان علم اگر برانگنده کنم آنرا
 منتشر سازم مضمون آن بریده شود این جلقوم من میفرمودند مراد از دعا نین دو علم است سیکه
 که مثبت و منتشر ساخته علم شریعت و دیگری که مخفی داشته علم توحید با و نور رحمت رب العزت
 و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب اطاعت و از باب محصیت مکره میفرمودند قاعده
 درس حقایق در زمانه سابق بنا بر آن نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
 و الوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت انتفاعه محاسبی
 از عده ریاضت و طاعت نمی بر آیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیکشایند لاجرم محتاج
 اند بآنکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود و بیان کرده آید تا سر از رقبه تعلید بر آید و مقام
 بر توحید رسوخ و از ندیدیت گردنگ شکر خیزیده می توانم بد باری بگس از تنگ شکر میرانم +
 و فرمودند که از سید الطایفه شیخ حیدر رحمه الله علیه منقولست که هر که معتقد عقاید است داخل
 زمره اولیاست و نیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر همین
 انکار کردند و اظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در بلاد بخوانده اند علم تصوف
 را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند النسب باشد حضرت شیخ در جواب
 فرمودند که لازم نیست که طریقه سلوک جمیع مشایخ متحد بودیدیت هر کسی را اصطلاحی
 داده ایم + هر یکی را سیرتی بنهاده ایم مکره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف
 قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب فصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
 که اگر مدرس مصنف باشد تواند و نیز میفرمودند که در وقت که بندگی شاه شکر محمد و احمد
 آباد بودند و بطالع فصوص الحکم اشتغال مینمودند در آن وقت شیخ علی متقی نیز در آنجا بودند و
 ابواب احتساب مفتوح داشته اتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمه الله
 و جها عشیکه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و زجی ایشان را با کتاب مذکور
 مطالعه بنمود حضرت شاه بی تکلف شتافتند و شیخ را در یافتند و فصوص الحکم در دست

در این کتاب

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار ننمایید ایشان فرمودند که درین کتاب آیات و احادیث مندرجست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که در تیسست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن شاه بر کرسی نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشان را دروغ کردند و بعد با صاحب و تلامذہ خود گفتند که این پنج مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله سخن بهتر است مگر میفرمودند که الطریق الی اللہ بعدہ و الفاسد الخلاق اگر چه راه بسوی تصدیق و کعبه حقیقی بعد از انفس ماست و این لا تعد ولا تحصى است غایتا سه راه اقرب و اولیست که سلوک مجرب و اولیاست اول جاوہ ثمرست که میسر اصل و فرعست دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت و ولایت بحاکم حال جل جلالہ ان اگر کام عند اللہ التعلیم سوم سلوک سالکان شطراست و آن اشتغالست بتفکر معنی الاحول و لا قوہ الا باللہ از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف مثنوی از ما همه عجز و بیستی مطاوعت است + هستی و توانیش ز ما سلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت و فعل از ان نما سلوبست + و نیز میفرمودند که شرعست و ادبست است و فرعست یعنی چون بنده بتوفیق سبحانی مشرّع گردد و اگر نمایند و انی از ان مقام ترقی کند شروع گردد و اگر نجدات ربانی از ان مرتبیز غریب نماید ثمره حقایق اسمائیکند و کنایه بر شجره روحانیه وی مستفیض شود مگر میفرمودند که اگر چه سر رشته اعتقاد جمیع مؤمنان برین استقامتست که حق و سبحانه کلیست اما هر که این صفت را عین جمیع تعاد اند سماع کند و در وف و اجوات ممکنات بر اظہار الکلام بحیرت و وسوسه و اند عارف کامل است و هر که ازین حتی جا بابت غفلت لطم عشق در پرده مینواز و سازد عاشقی گو که بشنود آواز و همه عالم صدای نغمه اوست که شنید اینچنین صدای دوازده و نیز میفرمودند که کثرت بر هم زدن مشرکان علامت زبانتست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بدانند که بوسی از غفلت بشام بالاش رسیده است و قطره ازین شراب و چون در کام اسمانش چکیده اند و ساز خوردن آن شیرینا زبانی و باشد آن را در نشانه شرف و کبرترین خلق الله و پیوسته و

رسانید که هرگاه زبان خلل این طایفه قایل بودندی وجود است و در نظر وقت شان
 غیر مقصود و تکلیف در کتب و رسائل خود نوشته اند که سالک را باید که دل از مزاحمت
 اغیار خالی نماید فرمودند که هر جا لفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفه صورت درود
 پذیرفته مفهوم آن مجاز نیست به حقیقی بدیت گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال غیبت
 نقشی غلط بین که همه لوح سادو ایم + مراد آنست که اسم غیر و سوسی مریمکات را بنا بر
 امتیازات نسبیه و ذاتیه است به خصوصیات اصلیه فی من بذ الوجه اغیار بعضنا مع بعض
 چنانچه محذوم الانامی مولانا سی جامی در دیباچه نقد نفوس شرح نفس الغفوس تبیین
 پرداخته و تفصیل جزیل بیمن و مبرین ساخته و نیز میفرمودند که صوفی را باید همیشه این
 بیت بخاطر داشته باشد و بهمت بر مضمون آن گماشته بدیت حق جان جهان است
 و جهان جمله بدن + تو حیدر بین است و گر شیوه و فن مکره میفرمودند تا آنکه همواره شراره
 آتش در تنگ مضمراست بلک وجود شک فی الحقیقه بها شرار است اما چون شری از
 حجری بر روز نماید و ظهور فرماید و ترتیب یابد و شفا کش گردد اگر بما سنگ را که مناشی
 آن آتش بوده و دایمی افکند بسوز و بدیت سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت +
 آتشی بود در بین خانه که کاشانه بسوخت + مقصود ازین بیان این بود که جذبه من جذبات
 الحق از باطن سالک مستغرق سر برزند بعد از استقرار ظاهر و وجود ویرا که بحسب شهودان و
 ناشی شده است فراگیر و مستحکم ساز و اینجی خطاب بند ظهور الحق بنور الحق نقاب
 از رخ بر اندازد بدیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چون آدم تو پیر
 کش + القه چنان بر ختم اندر غم او + کاتش همه میزد شد و میزد همه آتش + مکره
 میفرمودند اهل الله را قدرتی دست میداد و اتفاقی متحقق میگردد که از صفات الهیه بهر
 صفتی که میل نمایند متصف گشته و در نظر هر که خواهند تجلی شوند چنانچه نقل است روزی
 در مجلس حضرت شاه عالم قدس سره سره الاعظم حافظی این آیه قرآنه میخواند که هو الله الذی
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المبین العزیز الجبار المتکبر اسمی ازین آیه که به
 خواندی حضرت شاه رحمة الله بدان صفت متصف شده تجلی گشتی تا آنکه قاری با سم جبار

رسیده و شاه به هفت جباری تجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و هیچ وجه نتوانست که خود را
در حضور قرار دهد و هرگز میفرمودند هر که از کافران نام توفیق ملک علام بمرتبه کمال میرسد
و انسان کامل باشد و یکی از این دو صفت تصف میگردید آنکه طریق حفظ مراتب را پیش
نهاد بخاطر فیض باثر خویش ساخته و علل و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف نموده داشته اصل را منظور داشته بفرع التفات بیناید بدست
اینهمه رنگهای پرنیزنگ و خم و حدت کند همه یک رنگ و فرمودند که صفت شانی از تجلی
اسم حق است و صفت اول از تجلی اسم رحیم و اعتبارات است و نیز میفرمودند که از شیخ
جید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
جواب ساعتی مسکوت نمودند بعد از این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا میفرمودند
روزی یکی از محاذیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام نام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع شده
من غیر تربیت تفرج کر بسته و بدانجا رفته رگوشه ششم دیدم که از هر طرف قیالی و لغمه میزدازی
بود و در هر صف صاحب جمالی درنا و ک اندازی و در محفل مجلس مظهر مبار در قاصی و که شهر
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بظاره مشغول بودم
و آن تعیینات متعدد و شیوئات متجدده غیر متجدده را ملاحظه نمودم انشاد سی مرتب گشت
و القافی متحقق شد که در هر کس و فحش یافتیم گفتی مانا در کسوتی جمیع ملبوسات بوقلمون
نعم و سن روحم این مخلوقات گوناگون هم و فرمودند که قبل از آن روز حلاوت اند و بعضی
اوقات خاطر متزلزل بودی و آنکه از لباسها که نام لباس اختیار کنم که کم بهاتر و پیش و فایده
باشد چون در آن مکان آنجا سمانه افتاد بعد از آن خطره تردد و لباس و تعیین آن از خاطر
بر افتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و در هیچ باب نمی گویشم و نیز میفرمودند که لباس
میرید بویوب فرمود و باید ویرا چه مرشد و اناسیر کی ایضا تناسلی سلامت وی التباس فرماید
شهر میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجه فنا تحقیق مرتبه بقا بجمع اسماء و کنایات
و آله الهیة حاصل میشود و وی در آن حالت البتة اشیا متصف میگردد و چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را البتات فیل و شیر متصف می یافتم چنانکه یکی را

بخاطر اماندازم و معذورم و بر یکی پنجه زخم و یکتکه کرم و در آن آن استند عا سیکنم که خداوند
 این صفت از من بر سر که دمی منبوض تست و افع باد و الله اعلم بالرشاد کمره میفرمودند
 تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قدر استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
 و تقدس لا تدر که الا بصار صفت اوست کما هو هو بر یکس تجلی نکرد و کند واحدی از انبیا
 و اولیا و راجحانچاوست غیبه و نه بیند لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بود
 متجلی گردید پس چون استعدادات متفاوتست تجلیات نیز غیر یکدیگر باشد چنانچه در لمعات
 آورده که تجلی را تکلیف نیست **ف** و ترا چنانکه توئی هر نظر که بایند بقدر دانش خود هر
 کسی کند و اگر اک کمره میفرمودند هر بنیده بر وفق مقام خویش نظر میکنند و بصفتی که خودش
 التصاف یافته اشیا و مرتبه را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زمان مصر که بان بلند بخت
 زلیخا کشاده بودند چون جمال عظیم الممال پوست علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
 سلطان عشق صفات بشری و حیوانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
 بنابراین منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا البشر ان هذا الاملاک
 که یکم پاکست خدای از صفت عجز و آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
 چنین جمال مهو و بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظر اکیان
 از آن مقام فراتر شدند و بصفات آلیه متصف گشتندی هر آنی که این الاملاک که یکم
 گفتندی کمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
 ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **ف** و این سر عشق تست که میخیزد از رایت
 ورنه بچو بختک مرا این گمان بنوده روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
 چون من غایت رعایت ادب در امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند
 که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
 موجودات است پس بر سر می که از و ناشی میشود از صفات آن ذات است که محط تمام مکتوبات
 و هر یک شئی محیط چه اگر نظر بر باهیت رباب کنم جمادی پیش نیست و چون جماد از صفت
 تکلم معراست پیراست که لغزش از خویش است و فرمودند که هیچ شئی موجود نیست

پس بر شش بحسب سران ذات در او جامع جمیع کمال است ~~مستحق~~ ~~مستحق~~ بدو جاما بلک
 فی کل مادی باو شایعان مقدس ترا قدا و نیز سیفر مودند که حقیقت اشیا از نخبیت مفهوم
 نمیکرد که حقیقت الحقایق حق است ~~مستحق~~ عالم بود از غیر عاری و نهی جاری
 طارسی و ندر همه طور ای نهی جاری و سریت حقیقه الحقایق ستاری و نهی
 این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته بدیت باشد که وار و تدار از یاد
 روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی مکره صیفر مودند که حضرت شیخ سیفر مودند که تفریق
 ضمیر معلوم است اما مراد از خوب و بد جوانی طالب خداست و تفریق وار و نیدان
 بنابرین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشدی
 می آید مرشد را نیز از مشاهد وی حلاوت عینیت روی بنیاید و سیفر مودند که صحبت
 اصحاب مطالعه مطلق انوار ارباب مراقبه استلیمات بود و بی دوش آنز و غریب
 ده چه خوش میگفت از روی طرب و ایها القوم الذی فی الدرسه و کلمات حاصله و اجم
 و سوسه و فکر کم انکان فی غیر الجیب و مالکم من انشاء الاخری نصیب مکره سیفر مودند
 روزی حضرت شیخ درس و کار میگفتند کتاب جو اسر خنده در میان بود و در وقت شیخ
 عبدالحق نام عزیز می سوال نمود که اگر اعتقاد طالابی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
 باسم ذات شغول شود و در وقت اشتغال چه تصور کند فرمود صورت مرشد سبیل گفت
 من اول عرض کردم که اگر او را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر نماید
 انگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجودات
 انکار و بدیت هر چه هست یا نیست اغیار نیست و غیر حق جزو هم و جز پنداشت
 آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتی است و در حق مبتدی چگونه صورت بند و فرمودند
 که پس ذات متعالی صفات حق را از انچه در حیطه و هم و چیز فهم و آید تقدس و مستعد اند
 بدیت هر چه نزد تو پیش از ان ره نیست و غایت و بحر است الله نیست و بعد از ان
 بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین الشبیه و التنزیه مکره سیفر مودند
 چه بسیار الی که باصل واحد متشعب است بدو شعبه و نظر ایچیه متکی با خود دارند و انچه از علم برسد

که مراد از نگار داشت آن در اصل این خواهد بود که از تصور شناس این شغل صورت بندد که در این
و خوب مدکون که معتبر از اکسیت و عبیدیت است یک حقیقت است که جامع هر دو مرتبه است
و یا تا آنکه اصل واحدیت ناشعب بدو شعبه است صفات آلیه شاعل و شوبه اعتبارات
کیانیه را حامل این کترین خلق الله محمد و حبیب الله در خدمت رساله او و امیه میگذازانند چون
سابق بدین محل رسید که گفته عاشقی بیکار نیست فرمودند که تعریف بیکار بر عاشق بنابر این
قاعده صادق افتد که عاشقی حقیقت را اندیشه پیچ کار بجا طبعی اعتبار نمائند ماند
و هرگز بهمت عالمی را مصروف امری از امور دنیوی و اخروی نمایی گردانند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذرانند و خلق و پیدا درین حالت بیکار
سیخو اند و نیز روزی میفرمودند که مرصعیک را از میدان شیخ بهاء الدین ذکر یاقین
سرو پرسید که هیچ تنفسی بود که یک نفس از یاد حق غافل نشود و سگفت نخواهد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاه گشت این میر رسید که چون در جواب سایل گفتی که این چنین
شخصه که یک نفس از عمر وی بی یاد حق گذرد ویر نیست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود که نزد ایشان
بر کار می سخن اینچنین بیکاری توان گفت همانا که اینجا بر کار کنایت از مبتدی باشد که و سگفت را
بسیار است و او همیشه دو کار و بیکار حکایت از منتفی بود که و سگفت خود را از جمیع امور مستعلقه
فارغ ساخته و لحظه از خود بخود و کار خود و نپرداخته علم من علم رباعی تا روسی ترا بدیدم اسے
شیخ طراز بدنی کار کنم نه روزه دارم نه نماز بخوانم با تو بوم مجاز من جمله نماز نه چون بتو بوم
نماز من جمله مجاز نه شکره این کترین خلق الله محمد و حبیب الله بخدمت باز نمود که هرگاه ذات تعالی
صفات حق را بجا نهد تعالی نهایتی متصور نیست پس تحقیقت که سیر فی الله نیز لا یتناهی است
تکلیف تعریف نیستی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند که در پیش منتفی نه اندین و گویند
که سروی بندهای ذات بلا اکنه و جهات پیوست بل بدین وجه گویند که بندهای شش سید
و سرسلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی متناسبی گردید و شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا
برهتای بهمت خود کامران شدم و رنم آست که مانند الاله مقام معلوم یعنی نیست هیچ
یک از ما که مراد ما را مقام نیست معلوم که اذان تنها و زنتوان کرد و بهیت هیچیک را

با تحقیق اول آنکه روزی متصل بجز آب مسجد خاقانه خویش نشسته بود و در پیجی روحانی بنایت نورانی
 در محراب ظاهر شد چو منصفه نمود و غلظتی تمام و ملا و قی مالا کلام مترتب گشت و چنان معانی افتاد
 که پیچیده امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که ازین حال اشمال مینماید اگر چه نسبت
 اراوات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روجه درست نموده اند چنانکه
 بالا ذکر رفته است اما نصیب از طریق اهل لیه نیز داشته اند نقل است آنکه روزی
 در خلوت نشسته بود ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه بایشان شد چون
 استفسار احوال او نمودند بربان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا سپید
 تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مرا نشناخته زیرا قبل نهاده و در بدر ساخته اند از
 قیامت شناخت معاملات ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرمود
 حافظا بخور و رندمی کن خوش باش ولی به دام تفریر کن چون و گران قرآن نقل است
 آنکه روزی در حجره تجدید اراده وضو کرد و چون دست فریاد قیام بردند سببی حس بزبان
 فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
 آتش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت بیش تو این سنگ ریزه ساکن است
 بیش با حقان فصیح ناظر است شمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس سره
 که شیخ اولیا نام بخد مت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون بزنا
 سابق خلایق تقلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردند می و استدعای استفسار نموده
 بطریق و عیای ایشان کامران گشتند می امسال نیز باز ایستاده و بخت قلک آب خوب
 قحط در دلمای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا آب تشنگان را رعیت
 و دل خستگان بی بضاعت شاد آب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
 آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثاران بر جزایر مبارک
 ایشان گلگون ظاهر می شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از خمر و ترکیب غرضی مزه مزه نمود
 تا آسمان مہتمم عروج کرد و طمطم شمار آورد و خواستم با جایت تفرود گشت و بجز بود و السلام آمد
 برنگام متزل ما و تا آسمان دنیا سر آیدیم آب خواست کسوت آید و کند من تا

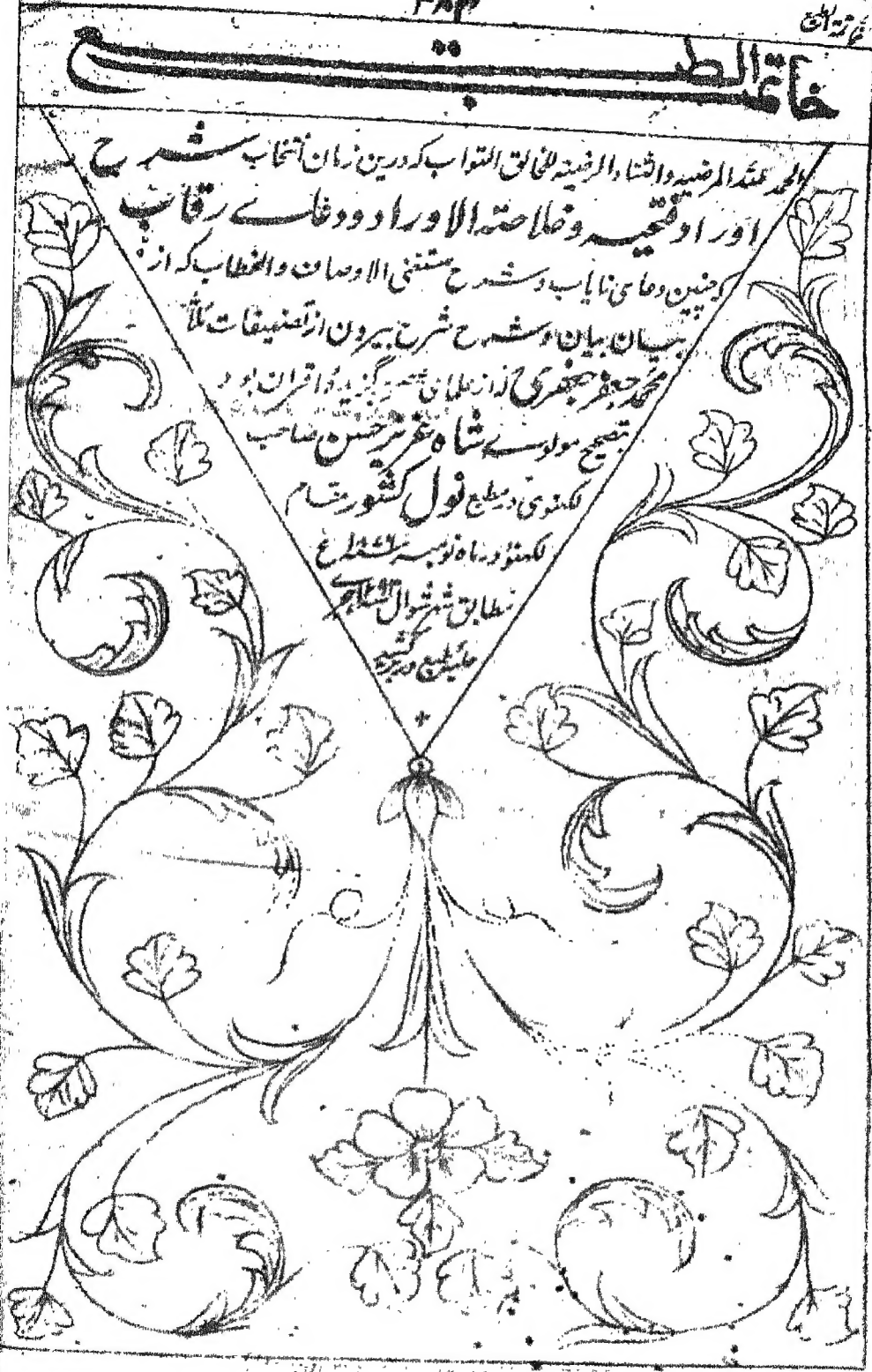
شدم چون خانه شما بعد مسافت واقع است بر عت خود را برسانید و ترشحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسید و امید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بجزت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از سبب انبساط خود از آب نمود و در اندیشه هنوز
نمانده رسیده بود که باران در رسید و بر رحمت و امن افاضت بر سر عالمیان کشید و ظاهر است
آنکه روزی و در پس کل نسبت مذکور شد متدریس بفرض سائید که من بدیده ام حضرت شیخ
عبد القدر نام صوفی را امر نمودند که بصحرای رود و قدری از گل مذکور بیار و مردم خدمت باز
نمودند که موسم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیار صوفی بنوعی که اشارت رفت بود رفت و دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خالقاه نصب فرمودند و بر آن مکان
وضو نمودند و دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها گل نمودار شده و بیچ می بیند اگر چه
در آن ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت تشنگی و طراوت بر آن شاخها طهور فرمودند و
خالقاه تفرج نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچ و علو آوردند و تماشا
آن حدیقه علیا میکردند تا آنکه دیواری از خالقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب اظهار این کرامت
تا چهار ماه جمعیت باطن از من سلب شده بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود و تقاضاست
آنکه روزی بین النوم و البیقه حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و التحیة را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولايت
عطا کرده بعد از انبیا و تعییر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولايت یکی باشد نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولايت بجناب رب الارباب استفسار نمود و فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بر تنه مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض بعد از او میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولايت میگویند و این مقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبنا و در آید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

کلیف مکن باشد که سبک از اولیا بر سر نه مخصوص آید که خاتم الانبیاء نیز از دسی استفاضه نماید و
 اجازت است که علمای طریقت رحمهم الله گفته اند که احدی فضل خاتم النبوة از خاتم الاولات
 بیش از آنکه از آل صاحب المال است از خرمینه و از خویشش آنگه روزی وقت ظهر در
 محوطه خلوت و غروب میمانست و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند و از آنکه نزد حضرت
 که تشریف بد آن حجره مطهره واقع بود آواز کسی کشید فرمودند که از رسیدن شیخ خبر مکن
 همانروز بعد از نماز عصر یکی در رسید و یا زود رویه در کافیه پیچیده بحضرت شیخ بگذرانید
 در آنوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند و فرمودند که شیخ برمان از آنچه آن دفع
 اخبار مینمودند این بود نقل است آنگه روزی در حاله دیدند بمقام موسی علیه السلام
 رسیدند چون صورت بحال را بر پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند که اگر
 چنین لابد است از فرعون که در مقابل سر بر زدند و حاضرند کند اندک زمانی را تقصیر
 حضرت شاه زحمت الله بطور پیوسته و یکی هم از قبیل حضرت شیخ بحضرت ایشان
 برخاست و در مقام سعادت نشست غایتا چون حضرت شیخ حاضر مطلق حق را
 دیدند که همه را در همه باب معذور و معاف داشتندی و فرمودند که بر انبیاء
 صلوات الله علیهم مصایب متواتر صادر شدی بنابر آنکه بسبب خوشحالی و دلجوئی که صفت
 جلی و خلعت ذاتی که باب نبوت است خلالتی از مخلص و منافق بر ایشان آمدندی و هر
 همه خویش را در زمره اصحاب و اصحاب شمر دندست تا آنکه مصیبتی نازل شدی و محنتی
 شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول گشت اصحاب و فاق بمجرافت سابق بودند
 و از باب نفاق اعراض و انکار نمودندی همانا که این دو امامین بهانه اهل آن زمانه را در
 معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی شمره میفرمودند که الهی تو
 قادر سی یا الله الهی تو حاضری یا الله الهی تو نامری یا الله الهی من عاجز من یا الله الهی غم از
 دل من برگیر یا الله بختی لا اله الا الله محمد رسول الله حبیبی الله یا ذا الجلال و الاکرام بحق یا غفور
 یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور بر حجتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
 مصطفی علیه السلام و اگر در آنجا و کلم است برای فتح مهلت وینی و دینی هر کسی که بخت و وقت

بجز وحدت متظلم شود و آشنایی را مستغرق و مستملک سازد و وی را با نیلی او ساخته و بر سر
 آب اندازد و آن عزت بجز حقیقت از خرق و وجود بی جاری عاری شده بموجب تصرف انبواج
 بر سر و تکیه بی تکلیف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوع انجی و صدائی و حرکتی و سکنتی
 که از و مشهور و دیگر و از وی نسبت آبست زیرا که وی در لکتیلم بمقتضای مشیت
 آب چون حساب است و چون بحقیقت بنگری همان آبست که متعین بعین
 جمالیست و اندانکه روزی احسن مآلیست بدیت انکس که ز شهر آشناییست و داند
 که تنای ناکی نیست و اگر سوسوی و خطائی و عبارت این ترجمه صورت و قیام پذیرفته
 باشد آنرا باصل مضمون منسوب سازند بلکه از قسم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
 بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تمت تصور و قوت و مقدس و بر است و تائیدیه
 احوال جبارت مال منکر کلمات و احباب البرکات این طایفه از دو قسم خالی نموده نیست
 یا آنکه از جاوده انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده در با و دهند لکن اقتاده یا از طریق
 استقامت و زول گشته و زرا و نه حیوان مانده و سعادت و ریاضت صحت ایشان از نامساعدی
 طالع و سی دست نداده و توفیق دانی زبان مرغانرا چون ندیدی و می سلیمانرا
 پیش نهاد و خاطر این سخن خلق الله و چه بگویند چنان بود که هر کس از این معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
 مصلحت در اظهار دیدندی در سلسله تحریر کشیدی غایتا چون در انصورت عبارت بطول
 انجا میدی و مضمون هدایت مشحون خیر الکلام و طمأنین دل و برین محل بعین نرسیدی باین
 آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفاده از انجا مقدور شرک نکرد باین آن کرده
 فایده مجوده را قید تحریر آورده اختصارا احتیاجا اقتاده و الله اعلم بالرشاد و مصراع
 در خانه اگر کسیست یک حرف نیست و قوله تعالی ان فی ذلک لذكری لمن کان قلبه واسعه
 السمع و هو شهید یعنی بدویتی که هر چه مذکور شد هر آینه نیندویا و کند نیست مرکبی را که باشد در اول
 ادل متفکر و در حقاقت باریا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و نشنود
 بطریق اعتبار و مافراشت بوقت اسماع تا فهم تواند که در آن نزار و الله الحق و بعین نقص
 و کبریه فقط

خاتمه الطب

الحمد لله الموفق والرشيد والرشيد للخالق التواب كدوين زمان انتخاب شرح
اور او قحيمه وصلاحه الاور او ووفاس رقاب
كوشين وعاي ناياب وشرح مستغني الاوصاف والخطاب كد از
بيان بيان وشرح شرح بيرون از تصنيفات كذا
محمد جعفر جعفري كذا از علماني تهيه كزنده اقران بود
تصحيح مولود شاه نقره حسن صاحب
كشورى ويطبع قول كشور مقام
لكم نود ماه نوبه كذا
نظام بن شيرازى
طبع ودر كشته



CALL No. { ۲۹۷۰۷ (۵) } ACC. NO. ۱۳۱۸۵
 AUTHOR جعفری محمد جعفر
 TITLE شرح اوراق فتحیہ

NOT T ۲۹۷۰۷
 PERSI ۱۳۱۸۵ (۵)
 شرح اوراق فتحیہ

Date	No.	Date	No.
NOT TO BE ISSUED PERSIAN SECTION			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

